وحید

در این شماره :

تاریخ بختیاری سرهنگ اوژن ۱۶ صفحه

۳

سازمان بین‌المللی کتاب

با حمایت و همکاری مجلهٔ وحید سازمان بین‌المللی کتاب فعالیت فرهنگی خود را را شروع مینماید . این سازمان ، کتابهای فارسی را در دنیا بین علاقمندان ، کتابخانه‌ها و مؤسسات مختلف فرهنگی توزیع میکند و کتابهای مفیدی را که درزمینه‌های مختلف تاریخ، ادبیات، فرهنگ و هنر ایران درخارج چاپ شده است تهیه و در ایران بفروش میرساند و این کار جزئی ازوظیفه وهدف این سازمان بزرگ فرهنگی است .

درهر شمارهٔ مجله صفحاتی چند اختصاص به معرفی کتابهای تازه چاپ فارسی داده خواهدشد وسعی میشود کتابهائی که درخارج چاپ میشوند نیز بتدریج معرفی شوند .

ضمناً نشریهٔ «جهان کتاب» وابسته به سازمان نیز بزودی منتشر میشود و کتابهای منتشره درایران را به دوزبان معرفی خواهد کرد . ما ازهمه افراد و مؤسسات علاقمند انتظار همکاری داریم .و ازسازمانهای نشر کتب تقاضامیکنیم یک نسخه از نشریات خودشان را برای معرفی به دفتر سازمان ارسال دارند .

Revue mensuelle VAHID

Directeur : VAHIDNIA

No. 55 Rue Djam. Ave. Chah - Téheran

Tel. 41828

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف‌الله وحیدنیا

جای اداره : تهران ـ خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵ ـ تلفن : ۴۱۸۲۸

تک شماره درایران سی‌وپنج ریال ـ سالیانه چهارصد ریال ـ خارجه پانصد ریال

برای دانشجویان و فرهنگیان اشتراک سالانه سیصد ریال است

اسفندماه ۱۳۴۵ = ذیقعده ۱۳۸۶ ـ مارس ۱۹۶۷ ـ سال چهارم شمارهٔ مسلسل ۳۹

وحید

سفر پاکستان[1]

دراین ماهمراسفرپاکستان پیش آمد وبه آرزوئی که سالها در دل داشتم رسیدم ودرفرصتی کوتاه دیدنیهای فراوان دراین کشور دیدم و با بزرگان علم وادب آشنا شدم و گفتگوها نمودم .

البته پاکستان را من ازدیرزمان می‌شناختم و با اغلب دانشمندان آن ازطریق مجلهٔ وحید مربوط بودم ولی پاکستانی که دیدم غیراز آن بود که بتصورداشتم.

پاکستان برای ما ایرانیان دیاری آشناولبریزازاشتیاق ومحبت است. درآن دیارجزصفا وصمیمیت ویکرنگی نمیتوانیم دید وجز نغمهٔ مهروو فا نمیتوانیم شنید. سفر به پاکستان برای ما ایرانیان سفری روحانی است ولذت این سفرهمه وقت مذاق جانمان راپاك ومعطر نگاه میدارد .

زبان فارسی درپاکستان رواج فراوان دارد وطبقه فاضلهٔ کشور با این زبان شیرین آشنائی دارند . من اولین روزی که به کراچی رسیدم و برنامه کارم شروع شد دردانشگاه بزرگ ومجهزاین شهر که سالی چند پایتخت کشور بوده است حضوریافتم ودرمجمع استادان ورؤسای دانشکده‌ها شرکت جستم پس ازمعرفی و معارفه از آقای پروفسورقریشی رئیس دانشگاه پرسیدم باچه زبانی گفتگو کنیم تا همه را بکار آید ،

---

۱ ــ متن نطقی است که در جلسهٔ پنجشنبه ۲۷ بهمن‌ماه درمجلس شورای ملی ایراد شده است .

وجمله حضار درجواب گفتند بزبان فارسی . این گفتگو حالتی وصف ناشدنی درمن پدید آورد زیرا دیدم برادران مسلمان وهم پیمان ما همه بزبان فارسی آشنائی دارند وگفتگو باین زبان را برهرزبان دیگری مرجح میدارند . اینوضع دردانشگاه پنجاب لاهور و پیشاور نیزپیش آمد زیرا آقایان پروفسورحمیداحمدخان و پـروفسور محمدعلی رؤسای دانشگاههای مزبورهم فارسی را بخوبی میدانستندوشیفتهٔ آن بودند همه اشعاری فراوان ازشعرای بزرگ فارسی درحافظه داشتند وشواهد امثال خود را باآن اشعارمیآوردند .

درخانه‌های فرهنگ ایران وبخش‌های فارسی دانشکده‌های مختلف پاکستان دانشجویان پاکستانی باشوق وشورفراوان بتحصیل فارسی اشتغال داشتند. اسامی اغلب خیابانها ، مغازه‌ها ، سینماها ازلغات فارسی سره انتخاب شده بود و با آنکه خود ما اسامی سینماهایمان رابنامهای رادیوسیتی ، مولن‌روژ، دیانا، دیاموند، پاراموندو غیره نهاده‌ایم درآن کشوراسامی آئینه، ناز، گلرخ، دل افروز، خیام ووو را اختیار کرده‌اند و ایکاش در این باره دولت فکری میکرد وجلوی خطری‌را که بطرق مختلف برزبان فارسی حادث شده است میگرفت .

ناگفته نبایدگذاشت که زبان اردو که درشبه‌قاره چندین ده میلیون نفربآن تکلم میکنند با زبان فارسی لغات مشترك زیاد دارد وبیش‌ازپنجاه درصد ازلغات‌اردو فارسی است وبرای اینکه معلوم شود که تا چه حد زبان فارسی واردوباهم‌قرابت‌دارند من یك بیت ازسرود ملی پاکستان راکه باردو سروده شده‌است میخوانم . سرود ملی پاکستان چنین شروع میشود :

پاك سرزمین شادباد　　　کشور حسین شادباد

ملاحظه میشود که‌تقریباً همه کلمات‌آن فارسی است ومثل اینکه اصلا این سرود درفارسی سروده شده است .

درحال‌حاضردرپاکستان بیش‌ازصدشاعرفارسی گوی‌بسرمیبرد.من‌خود درانجمن بزم‌سخن(عباسین) درپیشاورشاهد بودم که شعرای‌پاکستانی‌اشعارنغزوپرمغزفارسی‌سروده بودند وبا آهنگی خاص ودلنشین درانجمن میخواندند وهم اکنون درکراچی کتابی چاپ میشود که درآن‌ازپانصد شاعرفارسی‌گوی‌پنجابی‌یادشده و ذکراحوال وآثارشان

رفته است . پس مادر پاکستان میراث کهنی داریم و آن زبان فارسی است که پیوند دوستی وبرادری ما را مستحکم‌تر کرده است و باید در حفظ و بزرگداشت این میراث کهن بکوشیم واز گزند حوادث مصونش داریم .

ازمسائل جالب دیگری که در این سفر مرا پیش آمد احترام و علاقه خاص برادران پاکستانی بشئون ملی ما بود بر سر دراغلب مغازه‌های کراچی و بر پهلوی بسیاری از وسائط نقلیه این شهر پرچم ایران نقش بسته بود خیابانی که بسفارت ایران منتهی میشد بنام شاهراه ایران نامیده بودند و بخشی ازشهر را بنام لاله‌زار میخواندند .

دیگر اینکه با المعاینه دیدم قسمتی از برنامه‌های مترقی واصلاح طلبانه ما را بصورتی دیگر در این کشور عمل میکنند وسازمانی بسیار مجهز بنام دموکراسیهای اساسی درست کرده‌اند ومخصوصاً دردهات بوسیله شوراهای محلی اقدامات بسیار سودمندی بعمل آورده‌اند، درمانگاه ساخته‌اند ، راههای شوسه واسفالته احداث کرده‌اند ومدارس جدید بنیاد نهاده‌اند دعاوی مردم را درشوراهای محلی حل وفصل میکنند ، ودر واقع برنامه‌های مترقیانه‌ایکه ازچندسال پیش با بتکار شاهنشاه آریامهر در کشور ما بمرحله عمل آمده در کشور پاکستان نیز با فکر ودستور فیلدمارشال ایوب خان بتدریج مورد اجرا قرار گرفته است وبخصوص آنها نیز برنامه‌های وسیعی برای بهبود وضع روستائیان وتعمیم علم ودانش درروستاها دارند وتوفیق آنها را آرزو میکنم .

مطلب دیگر که ذکر آن را لازم میدانم مسئله ایمان حقیقی مردم پاکستان بدین اسلام وتعظیم شعائر این دین مبین است . دراجتماعات وسازمانهای مختلف همهٔ مردم کارخود را با نام خدا وبا تلاوت آیاتی چند ازقرآن کریم شروع میکنند و حتی مجلس شورای ملی آنها نیز کارش را باخواندن آیات قرآنی آغاز میکنند .

در کشور پاکستان باعتبار توجه وتعصبی که نسبت باسلام دارند مجلس رقص و عیش ونوش و کاباره ودانسینگ دیده نمیشود، شرب مشروبات الکلی بکلی قدغن است و هیچکس باینگونه مناهی مبادرت نمیکند وتظاهر نمینماید وهمچنین ایمان وتوجه آنها به دین اسلام سبب شده است که ازآفات تمدن مغرب زمین مصون و محفوظ بمانند و امیدوارم همانه ازاین پلیدیها درامان باشند .

هم اکنون هیئتی از همکاران پارلمانی بریاست جناب آقای مهندس ریاضی عازم کشور پاکستان است . تردیدی نیست که سفر این هیئت پرخیر و برکت خواهد بود ودر تشیید روابط دوستی ووداد بین دو کشور بسیار موثر خواهد افتاد (نمایندگان - ان‌شاءاله موفق باشند) برادران پاکستانی همانطور که شیوهٔ آنهاست به بهترین نحوی استقبال و پذیرائی خواهند کرد و از هیچ نکته‌ای غافل نمیمانند . بقول خود پاکستانیها امیدوارم «بسلامت روند و باز آیند»

درپایان مراتب تشکر خود را ازمهمان نوازیهای دولت وملت پاکستان ابراز میدارم و بخصوص ازمطبوعات آن کشور کمال امتنان را دارم که موجب نشر افکار اینجانب در آن کشور بودند و وسیله شدند که بتوانم پیام وسلام گرم ومحبت آمیز خود و دوستان ایرانیم را به خواهران وبرادران پاکستانی ابلاغ نمایم .

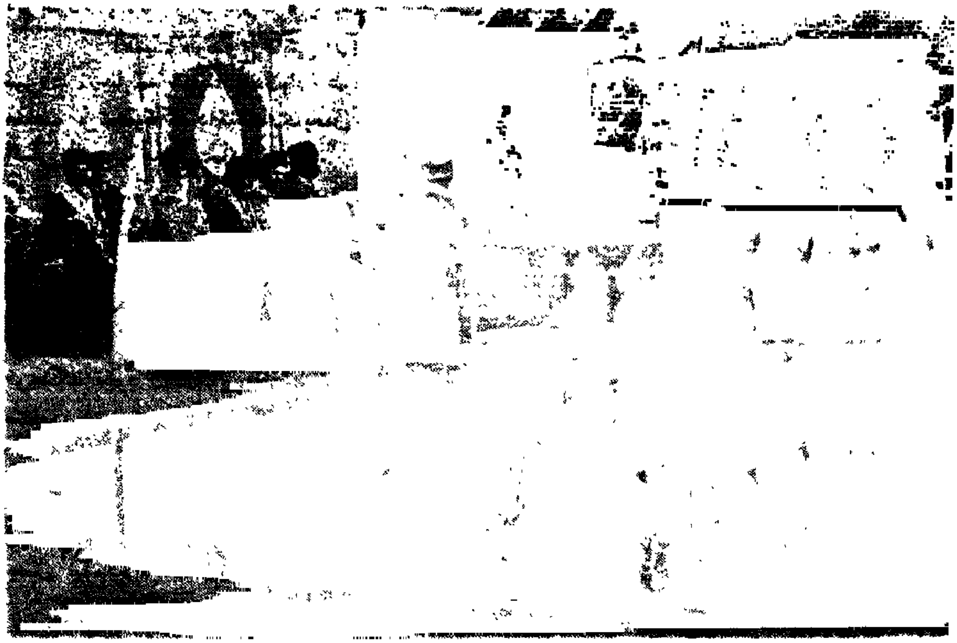


امین‌السلطان میرزا علی اصغرخان اتابك در استانبول در میان جمعی دیگر
از مجموعه عکسهای تاریخی آقای حسین ثقفی (اعزاز)

عکسهای تاریخی



دورنمائی از گنبد حضرت عبدالعظیم در شهر ری. این عکس در ۱۳۱۹ هجری قمری برداشته شده است.



محمدعلیشاه قاجار و وزرای او در باغشاه بعداز توپ بستن مجلس.

دکتر هادی خراسانی

راه جلوگیری از ورود واژه های بیگانه بزبان فارسی

درشمارهٔ اخیر مجلهٔ وحید مقاله بسیار سودمندی تحت عنوان «بیاری زبان پارسی برخیزیم» منتشر و طی آن ازعلاقمندان باین موضوع دعوت شده بود که چنانچه نظریاتی در این زمینه دارند برای درج مجله ارسال دارند. اینجانب از این فرصت استفاده نموده و نکاتیرا که درباره لزوم حفظ زبان فارسی درمقابل ورود واژه‌های بیگانه بنظر رسید یادداشت نموده و به مجله وحید تقدیم میدارم تادرصورت‌مقتضی امر بدرج فرمایند.

راجع بلزوم حفظ زبان فارسی ازگزند لغات نامأنوس خارجی ، زیاد بحث‌شده ومقالات متعددی منتشر گردیده است ولی موضوع باندازه‌ای درخوراهمیت است که هرقدر هم مورد بحث قرار گیرد ، بازهم حق مطلب ادانشده است .

اهمیت موضوع ناشی ازآن است‌که زبان یکی ازپایه‌های اساسی ملیت‌هرقوم بشمار میرود . جامعه شناسان درباره عواملی‌که درایجاد وحدت ملی مؤثرند مانند زبان ، نژاد مذهب ، تحقیقات دامنه‌داری بعمل‌آورده وباین‌نتیجه رسیده‌اندکه وحدت‌زبان یکی‌ازشرایط اصلی وحدت ملی بشمارمیرود .

ممکن است‌گفته شودکه دربعضی ازکشورها مثلاسویس اهالی بچند زبان مختلف تکلم میکنند واین امر بوحدت‌ملی این‌کشورها لطمه‌ای نزده‌است. باید گفت‌که این‌ازموارد استثنائی است وبعلاوه درهمان‌کشورهائیکه زبانهای مختلف وجود دارد، دولتها سعی‌میکنند یکی ازآنها رابعنوان زبان رسمی رواج دهند بعلاوه ممالکی‌که دارای زبان‌وفرهنگ کهنی می‌باشند ، نه تنها درحفظ زبان درقلمرو کشورخود میکوشند بلکه‌کوشش میکنندکه زبان و فرهنگ خود رادرسایرنقاط جهان بشناسانند ودرصورت امکان ترویج دهند وبرای‌نیل‌باین منظور باتحمل هزینه‌های هنگفت ادارات روابط فرهنگی درکشورهای‌مختلف‌تأسیس‌میکنند.

درکشورماهم دولت ازاین وظیفه غافل نبوده است وبا اعزام وابسته‌های فرهنگی بکشورهای خارج درصدد ترویج وشناساندن زبان فارسی بخارجیان برآمده است . ولی متأسفانه درداخل‌کشورمبارزه جدی برای حفظ زبان فارسی درمقابل‌لغات‌وواژه‌های‌خارجی بعمل نیامده است .

چند سال قبل دولت تصمیم گرفت افرادیراکه برای مغازه ومؤسسه‌خودنام‌خارجی انتخاب نموده بودند ، وادارکندکه این نامها راباسمهای فارسی تبدیل‌نمایند.ولی‌متأسفانه نه تنها این تصمیم بمورد اجراگذارده نشد ، بلکه ازآن تاریخ به بعد روز بروز برتعداد مغازه ومؤسساتیکه دارای نامهای بیگانه غیرمأنوس می‌باشند افزوده شد. بطوریکه امروزدر تهران تعداد مغازه ومؤسساتیکه نام خارجی دارند ازآنهائیکه دارای نام فارسی میباشند بیشتر است . درکمتر خیابانی است‌که عناوینی ازقبیل «سینما ماژستیك» «هتل امپریال» ـ «داروخانه سانترال» ونظائرآن بچشم نخورد . یك نگاه اجمالی‌بستون‌سینماهاکه درجرائد چاپ میشود نشان میدهدکه تا چه اندازه صاحبان این مؤسسات علاقمند بانتخاب اسامی فرنگی میباشند . تنها حرف الف این ستون شامل چندین نام خارجی ازقبیل «اودئون ـ اسکار ـ اونیورسال ـ اتلانتیك ـ ایفل» وامثال‌آن میباشد .

ایکاش واژه‌های بیگانه فقط درمورد نام مغازه‌ها وسینماها بکاربرده میشد.متأسفانه استفاده ازلغات خارجی درمحاورات ـ مکالمات و نوشته‌ها ، چنان متداول گردیده‌که در هرعبارتیکه میخوانیم یا میشنویم بچندین واژه خارجی برمیخوریم.اگرکلیه کلمات‌خارجی که درفارسی متداول شده جمع‌آوری‌گردد ، قطعاً‌کتاب لغت‌کوچکی را تشکیل‌خواهدداد. من باب نمونه اگرفقط‌کلمات خارجی متداول درزبان فارسی راکه با حرف «میم» شروع میشود درنظربگیریم مشاهده میکنیم‌که تعدادلغات زیادی ازقبیل متدـ مدل ـ مدرن ـ مدال مامان‌وغیره چنان درزبان مارایج‌گردیده‌که‌تشخیص‌آنها ازلغات‌اصیل فارسی برای بسیاری ازمردم مشکل است .

البته خطریکه از رواج لغات بیگانه متوجه زبان ماميگردد ، ازنظراولیای امور وعلاقمندان بزبان فارسی پنهان نبوده است مثلا اخیراً دولت طی بخشنامه‌ای بکلیه ادارات دستورداد‌که ازبکاربردن لغات بیگانه خودداری نمایند . ولی متأسفانه‌نتیجه مثبتی ازاین اقدام حاصل نگردید واستعمال واژه‌های اداری ومقالات روزنامه‌ها وگفتارهای رادیوبیش ازپیش رواج دارد .

برای مبارزه با این بلیه پیشنهادهای مختلفی شده است ولی همانطوریکه برای معالجه هردردی باید قبلا علت‌آن را تشخیص داد درمورد مبارزه باخطررسوخ لغات‌بیگانه در زبان فارسی نیزباید قبلا بعللی‌که موجب راه یافتن این لغات‌گردیده پی‌برد .

عده‌ای معتقدندکه علت اصلی ورود واژه‌های بیگانه بزبان ما، فقرونارسائی‌زبان فارسی است . بعقیده‌آنها چون اغلب اختراعات واکتشافات علمی بوسیله خارجیان صورت میگیرد وادوات وابزارنوینی بوسیله‌آنها ساخته میشود، چون‌ماخودسازنده‌این‌ابزاروادوات نیستیم ناچارباید واژه‌هائیراکه خارجیان برای ادوات خود انتخاب‌نموده‌اندعیناً بپذیریم. مثلا چون رادیو ـ تلفن وتلویزیون ازاختراعات خارجیان است ، ماهم باید این لغات را عیناً درزبان خود بکاربیریم .

این استدلال زیاد قانع‌کننده بنظرنمیرسد . زیرا اولا بر عکس‌آنچه تصور میرود

پیدا کردن معادل فارسی برای ادوات و وسائلی که بوسیله خارجیان ساخته میشود چندان مشکل نیست. کما اینکه هم امروز واژه‌هائی ازقبیل هواپیما ـ راه آهن ـ موشك ـ بلندگو ـ ضبط صوت که درزبان ما معمول ومتداول گردیده باداوات ودستگاههائی اطلاق میشود که بوسیله خارجیان اختراع وساخته شده است. بنابراین پیدا کردن واژه‌های فارسی برای ابزار ولوازمیکه بوسیله خارجیان اختراع شده ومیشود امکان پذیر است. ثانیاً بسیاری ازلغات خارجی که درزبان ما راه یافته هیچگونه ارتباطی با اختراعات واکتشافات علمی ندارد. یکی ازاین لغات، کلمه «شانس» است. آیا چه لزومی دارد که ما ایرانیان که ازقدیم به بخت واقبال و طالع معتقد بوده‌ایم واین کلمات بکرات دراشعار وادبیات ما بکار برده شده، برای رساندن این مفهوم به یك کلمه خارجی متوسل شویم.

مثال مضحك دیگر کلمه «فامیل» است که بجای خانواده بکار برده میشود. اولا معلوم نیست این واژه ازچه زبانی اقتباس شده است. اگرازفرانسه گرفته شده است که صحیح آن «فامی» بدون «ل» میباشد و اگر از انگلیسی اخذشده است صحیح آن «فامیلی» با «ی» است. آیا ما ایرانیان قبل ازاینکه با اروپائیان تماس پیدا کنیم، فاقد خانواده بوده‌ایم؟

ازهمه تأسف انگیزتر بکار بردن کلمه «مامان» بجای مادر است. اولین واژه‌ایکه معمولا کودك میاموزد کلمه مادراست. آیا شرم آور نیست که ما ایرانیان که دارای فرهنگ و زبان کهنی میباشیم اولین کلمه ایراکه بکودکان خودمیآموزیم یك کلمه خارجی باشد. عجب‌تر اینکه بعضی ازمتجددین دوآتشه کلمه «مامان» راکه از فرانسه اقتباس شده دیگر کهنه و باصطلاح خودشان «دمده» تلقی میکنند و بجای آن کلمه «مامی» راکه ازانگلیسی گرفته شده بکار میبرند.

متأسفانه مطبوعات ـ رادیو وتلویزیون که بایدحفظ اصالت زبان فارسی رایکی از وظایف اصلی خود بدانند، نه تنها باین وظیفه بطورکامل عمل نمیکنند بلکه خود کمك به ترویج لغات خارجی مینمایند. غالباً نویسندگان ومترجمان خواه بعلت بی اطلاعی وخواه برای تظاهر وفضل فروشی درمقالات وگزارشهائیکه جهت درج درجراید ویا پخش دررادیو تهیه میکنند دربکاربردن واژه‌های خارجی بریکدیگرسبقت میجویند.

یکی ازکلماتیکه غالباً از رادیومیشنویم ویادراخبارجرایدمیخوانیم واژه «پرزیدنت» است. این کلمه بزبان انگلیسی بمعنی رئیس است وامریکائیان رئیس جمهورخـودرا برای رعایت اختصار «پرزیدنت» مینامند گویندگان رادیو و نویسندگان جراید عین همین کلمه را نه‌تنها درمورد رئیس جمهورامریکا بلکه درموردهررئیس جمهوردیگری بکارمیبرند ومثلا میگویند پرزیدنت ایوب‌خان یا پرزیدنت عارف حال اگراستعمال لغت پرزیدنت درفارسی درمورد رئیس جمهورامریکا بعلت اینکه خودآن کشوراین واژه رابکارمیبرد، موجه باشد، استعمال آن درمورد رؤسای جمهوری سایرکشورها غیرازبی‌اطلاعی‌مترجمان ویافضل‌فروشی وخودنمائی ناشیانه‌آنها محمل‌دیگری نمیتواند داشته باشد.

مثالهای فوق نشان میدهد که برخلاف‌آنچه ادعا میشود، بکاربردن لغات‌خارجی درزبان ما، ناشی ازفقرونارسائی زبان نیست بلکه معلول بیسوادی واحیاناً‌حس‌خودنمائی

وفضل فروشی بعضی ازنویسندگان بی‌مایه میباشد . همانطوریکه درگذشته عده‌ای برای‌فضل فروشی وخودنمائی دربکاربردن لغات عربی غیرمأنوس افراط میورزیدند امروز هم عده‌ای برای اینکه نشان بدهند درفلان رشته دارای تخصص هستند متوسل باستعمال لغات فرنگی میگردند . مثلاافرادیکه‌خودرا دررشته ورزش‌ویاسینما متخصص میدانند درگفتارها،مقالات، گزارشها ویا باصطلاح خودشان در «رپورتاژ» های خود دراستعمال‌لغات‌خارجی‌بریکدیگر سبقت میجویند .

چند هفته پیش درتلویزیون ایران فیلم جالبی درباره تاریخچهٔ بازیهای‌اولمپیك نشان میدادند . مفسراین فیلم درگفتارخود باندازه‌ای لغات بیگانه ازقبیل «رکورد» تیم‌ـ فینال ـ مدال ـ کاپ ـ رینگ ـ راوند وامثال آن بکاربردکه‌باوجود علاقه زیادی‌که‌بدیدن این فیلم داشتم چندین‌بارتصمیم‌گرفتم پیچ‌تلویزیون راببندم . از خود میپرسیدم چه مانعی داردکه بجای «تیم فوتبال» دسته فوتبال ویا بجای «بازی‌فینال» بازی‌نهائی وبجای «مدال» طلانشان طلا ویا بعوض‌کاپ فیروزی جام فیروزی‌گفته شود . اگر مفسرین ورزشی تصور میکنندکه این لغات در زبان خارجی اختصاص باصطلاحات ورزشی دارد وبنابراین باید عین آنها را درزبان فارسی بکاربرد ، سخت دراشتباهند . مثلا لغت «تیم» درانگلیسی‌به‌معنی دسته وگروه وامثال آن میباشد اعم ازگروه ورزشی یاغیر ورزشی .کمااینکه در اصطلاح Team work که بمعنی‌کاردسته‌جمعی میباشد ،کلمه تیم به‌معنی اعم‌آن بکاربرده‌میشود . لغت فینال نیزبمعنی نهائی است واختصاص به‌ورزش ندارد. این موضوع درباره سایرلغات فوق‌الذکرصدق میکند .

یکی دیگرازمواردیکه‌گویندگان ومفسرین اصراربخصوصی دراستعمال واژه‌های بیگانه بخرج میدهند، تفسیرمطالب سینمائی‌است .

درتلویزیون ایران هفته‌ای چند شب برنامه‌ای تحت عنوان «شما و سینما» اجرا میگردد . حال وارد این بحث نمیشویم‌که اجرای این برنامه‌که اختصاص بمعرفی‌فیلمهای عشقی وجنائی دارد ازلحاظ هدایت جوانان مفید است یامضر. آنچه مسلم‌است این برنامه بسبب افراط دربکاربردن واژه‌های خارجی‌به اصالت زبان‌فارسی‌لطمه میزند . دراین‌برنامه واژه‌های خارجی ازقبیل سوژه‌ـ کمدی ـ تراژدی ـ درام ـ کاراکتر ـ اکسیون ـ سمبل‌و امثال آن فراوان استعمال میشود . دراین‌مورد هم‌انگیزه‌مجریان برنامه دربکاربردن‌لغات خارجی‌جزخودنمائی وتظاهربدانش چیزی دیگری‌نمیتواند باشد . قطعاً‌گوینده تصورمیکند که اگربجای‌کلمه «موضوع لغت» «سوژه» را بکار ببرد و مثلا بگوید سوژه فلان فیلم جالب است تخصص وتبحراو درامورسینمائی محرزخواهدگردید. ولی اغلب‌اوقات استعمال‌کلمات خارجی بجای اینکه‌گوینده راشخص مطلع ودانشمندی معرفی‌کند ، بیسوادی او را برملا میسازد . مثلا وقتی مفسری میگوید فلان فیلم «کمدی‌ترین» فیلم سال است ، معلوم میشود که خودش هم‌معنی لغتی راکه بکار برده درك نکرده است زیرا کلمه «کمدی» صفت نیست

بلکه اسم است وصفت‌آن «کمیك» است وبنابراین گوینده متظاهراگرهم اصراری باستعمال لغت خارجی دارد باید بگوید «کمیك‌ترین فیلم» ولی اصولا چه‌لزومی داردکه شخص لغتی راکه معنی‌اش را نفهمیده استعمال‌کند وباصطلاح شعری بگویدکه درقافیه‌اش گیرکند .

بکاربردن لغات بیگانه‌اختصاص بجراید ـ رادیووتلویزیون ندارد. متأسفانه‌گاهی اوقات بعضی ازوزارتخانه‌ها ومؤسسات دولتی و حتی دانشگاهها که بیش از هرمقام دیگری باید مدافع زبان‌فارسی‌باشند، برای مؤسسات ودستگاههای تابعه خودنامهای‌خارجی‌انتخاب مینمایند . مثلا یکی ازدانشکده‌های دانشگاه تهران ، دانشکده «پلی‌تکنیك» نامیده میشود ونیزیکی ازمؤسسات وابسته بدانشکده پزشکی «انستیتوی مالاریالوژی» نام یافته است . با اندك تحقیقی میتوان برای این نامهای خارجی، معادل فارسی پیداکرد. کلمه «پلی»درلاتین بەمعنی «چند» ویا «متعدد» وکلمه «تکنیك» بمعنی‌فن‌آمده است . بنابراین چه مانعی خواهد داشت‌که بجای دانشکده پلی‌تکنیك «دانشکده فنون»گفته شود . «انستیتو» نیزیکی‌ازکلمات خارجی است‌که اخیراً در زبان فارسی بسیار متداول گردیده است در صورتیکه برای آن لغات فارسی‌متعددی‌ازقبیل«بنگاه» سازمان ـ بنیاد ـ بنیان وامثال‌آن‌وجوو دارد . بنابراین آیا نمیتوان بجای عنوان «انستیتوی مالاریالوژی» عنوان سازمان یابنگاه مالاریا شناسی را انتخاب‌نمود .

اگرپیداکردن معادل فارسی در مقابل لغات خارجی برای افراد عادی دشوار باشد قطعاً برای مؤسسه‌ای مانند دانشگاه‌مشکل نیست. بعضی ازوزارتخانه‌ها نیزگاهی‌برای مؤسسات تابعه خود نامهای خارجی انتخاب میکنند . مثلا دروزارت اقتصاد اداره‌ای‌به‌نام اداره «استانداردها» ودربعضی‌وزارتخانه‌های دیگرادارانی بنام اداره «کنترل» وجود دارد که قطعاً میتوان برای‌آنها معادل فارسی پیداکرد .

موضوع دیگریکه باصالت زبان فارسی لطمه‌میزند، انتخاب نامهای خاص‌خارجی برای‌کودکان‌ایرانی است. بعضی ازایرانیان‌مسلمان بمنظورتظاهربه تجددطلبی‌برای‌فرزندان خود نامهای خارجی انتخاب مینمایند مثلا دخترخود را «ویکتوریا» و یا «ماری» و امثال آن نامگذاری میکنند که این عمل نه تنها باصالت زبان فارسی بلکه بحیثیت ملی لطمه وارد میآورد .

حال‌بایدیدراه مبارزه با این‌خطربزرگی‌که متوجه زبان‌فارسی گردیده‌چیست ؟

دراینجا باید متذکـرشد لغات خارجی‌که واردزبان‌فارسی گردیده‌اندبردونوعند. یکی اصطلاحات علمی وفنی وهم چنین نام ادوات ودستگاههائیکه بوسیله خارجیان‌اختراع گردیده‌اند ازقبیل رادیو ـ تلویزیون ـ رادار ـ تله تایپ و مانند آنها . پیداکردن معادل فارسی برای اینگونه لغات باید بعهده اهل فن واگذارشودوهمانطوریکه درمقاله مندرج‌در شماره اخیرمجله وحید پیشنهاد شده ، شایسته است سازمان یا هیئت مخصوصی مأمور انجام این‌کارگردد و بامطالعات وتحقیقات لازم برای اصطلاحات علمی‌فنی‌خارجی لغات فارسی

وضع نماید . کما اینکه دردوره اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیراین عمل‌انجام‌گردیده ونتایج مطلوبی بخشید بطوریکه بسیاری ازاصطلاحات ولغات فارسی‌که درآن دوره وضع گردیدهم اکنون مورد استفاده میباشد .

نوع دوم ازواژه‌های خارجی‌که در زبان فارسی متداول شده‌کلماتی است‌که بهیچ وجه جنبه علمی وفنی ندارند ومعادل‌آنها درفارسی موجود است مانندکلمه شانس ـ فامیل ـ مامان وبسیاری ازلغات دیگرکه نمونه‌ای چند ازآنها درهمین مقاله ذکرگردید بطوریکه قبلا اشاره شد راه یافتن این‌کلمات خارجی درزبان ما ، جزخودنمائی وتقلیدبیجا وفضل‌ـ فروشی وتظاهربه تجدد طلبی ، علت دیگری ندارد .

بنابراین برای تصفیه زبان شیرین فارسی ازاین‌گونه لغات خارجی‌تنهاراه‌چاره آن است‌که علاقمندان زبان فارسی بوسائل مختلف مثلا ازطریق درج مقالات درجراید و یا ایراد سخنرانی وهروسیله ممکن دیگربفضل فروشان بی‌مایه‌که بکار بردن لغات خارجی رادلیل دانش وتبحرخودمیدانند ، بفهمانندکه استعمال این‌لغات‌نه‌تنهامعرف فضل ومعلومات آنها نمیتواند باشد بلکه نشانه بیخردی وسبك مغزی آنها بشمار میرود . مثلا بـایدبفلان مؤسسه‌ایکه درجرائد ـ رادیویا تلویزیون اعلام میداردکه بوسیله ماشین آلات «اتوماتیك» محصولات بی‌نظیری تولید میکند ویا بفلان‌کارخانه‌داری‌که ادعا میکندفرآورده‌های‌غذائی‌او «انرژی» بخش است ، خاطرنشان ساخت‌که با استعمال‌کلمه ماشین «اتوماتیك» بجای‌ماشین خودکارویا بکاربردن واژه «انرژی» بخش بجای نیروبخش تغییری درمحصولات آنها حاصل نمیشود . هم چنین به مادریکه اصراردارد‌کودکش او را «مامی» بخواند ، باید تذکرداد که تنهابصرف‌اینکه اورا مانند مادران امریکائی «مامی» خطاب‌کنند‌در ردیف‌زنان‌امریکائی درنخواهدآمد ونیزبوالدینی‌که برای فرزندان خودنام‌خارجی‌انتخاب مینمایند بایدگوشزد کردکه اگربرای‌کودکان خارجی مزیتی قائل هستند ، این مزیت‌تنهابا‌انتخاب‌نام‌خارجی بدست نمی‌آید .

پیشنهاد دیگر آن است‌که مقامات ذیصلاحیت دولتی صدور پروانه‌کسب در مورد مؤسسات خصوصی ازقبیل مغازه ـ فروشگاه ـ سینما ـ مهمانخانه وغیره را مشروط برآن نمایندکه متقاضی صدور پروانه برای مـؤسسه خود نام فارسی انتخاب نموده باشد . هـم چنین اداره شناسنامه باید ازصدور شناسنامه بنامهای خارجی درموود اتباع ایرانی‌مسلمان خودداری‌کند .

بالاخره ارباب مطبوعات ومتصدیان رادیو وتلویزیون با توجه‌بمسئولیت‌خطیریکه درحفظ اصالت زبان فارسی بعهده دارند باید مراقبت نمایندکه در مقالات‌و یاگفتارهائیکه منتشرمیسازند حتی‌المقدور ازبکاربردن واژه‌های بیگانه بخصوص واژه‌هائیکه معادل فارسی دارند ، خودداری شود .

حسین سعادت نوری

حاج محمدحسن

شیرازی ـ آشتیانی ـ وکیل‌الدوله

این حسن با آن حسن، هزاروصد گز رسن

یکی ازوقایع مهم دورهٔ ناصرالدین‌شاه قیام مردم ومخالفت با امتیاز تنباکو است که به یك شرکت انگلیسی وبه کمپانی‌رژی داده شده بود. سلسله‌جنبان‌شورشیان طهران میرزاحسن‌آشتیانی بود که می‌گفت میرزای شیرازی(حاج‌محمدحسن‌شیرازی مجتهداعلم وقت) حکم به تحریم استعمال تنباکوداده ومادام که امتیازمورد بحث لغو نگردیده است این حکم به قوت خود باقی خواهد ماند.

میرزای شیرازی یکی ازعلمای بزرگ شیعه وفرزند میرزامحمودا‌ست که‌در تاریخ ۱۲۳۰ هـ . ق درشیراز متولد گردیده وازسن‌شش‌سالگی‌به تحصیل علوم‌پرداخت وی به سرعت مراحل مختلف تحصیل را طی کرد ودرسن هفده‌سالگی به اصفهان که درآن ایام دارالعلوم دینی‌بوددرهسپارشدونزدعلمای‌بزرگ‌آن عصرازقبیل‌شیخ‌محمدتقی صاحب‌حاشیه‌برمعالم(نیای‌آقانجفی‌معروف) ومیرزامحمدحسین‌خاتون‌آبادی‌به‌تحصیلات خود ادامه داد. میرزادر ۱۲۵۹ به عتبات رفت ودرنجف‌اشرف رحل اقامت افکند و چندی درحوزهٔ درس شیخ محمدحسن صاحب‌جواهرحاضرشد وپس از فوت‌اودرمحضر درس شیخ مرتضی انصاری حضوریافت وبعدازارتحال شیخ‌مرتضی ازطرف عموم علمای امامیه به ریاست برگزیده شد. میرزا در۱۲۹۱ به‌سامره مهاجرت کردوحوزهٔ تدریس خودرا درآن جا قرارداد وازآن تاریخ سامره که قبلاحکم کشتارگاه شیعیان‌راداشت

و کسی راجرئت اقامت در آن جانبود به صورت مأمن پیروان تشیع در آمد . بعداز واقعهٔ رژی وصدورحکم تحریم‌استعمال تنبا کوودرهم شکستن سیاست‌استعماری‌انگلیس درایران میرزای شیرازی شهرت جهانی به دست‌آورد . ازکارهای برجستهٔ اوتأسیس مدرسه بزرگی است درسامره که امروزبه نام اومشهوراست ودیگری‌بنای دارالایتامی که تا آن تاریخ بی سابقه بود . ساختمان پل بزرگ شط سامره که درآن زمان‌هزار لیرهٔ عثمانی خرج آن شد و شهر سامره را احیا کرد یکی دیگر از اقدامات شایان میرزای شیرازی است . محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در کتاب آلمائروآلاثاروی را به این شرح معرفی کرده است :

«حاج‌محمدحسن‌شیرازی‌امروزدرنظراهل‌اعلم مجتهدین‌است‌کافهٔ‌مقلدین‌شیعه فتاوی وی را مناط‌صحت عمل قراردادہ‌اند . باریکی نظر ونازکی فکراورادرفقاهت می‌گویند کسی ازمعاصرین ندارد . به حسن خلق ومجاهدت نفس‌ضرب‌المثل‌می‌باشد. زمانی بعدازرحلت شیخ‌الطایفه استادالکل حجةالحق مرتضی‌الانصاری مقام تقدیم این بزرگوارظهور به هم رسانید .کافه‌افاضل عراق ومجتهدین‌آفاق در حق او بربراعت و رجحان اذعان‌آوردند وبه موجبی ازنجف‌اشرف به سامره رفته‌آن جا را دارالهجره قرارداد ودرجوارمشهد مبارك عسکریین وسرداب مقدس مجاورت‌اختیارفرمودوبه‌افاضه وترویج اشتغال گرفت . السیدالسند والفقیه‌المؤید جناب میرزا محمدفرزند نامدارش درمزایای صوری‌ومعنوی برپدربزرگوارش همی‌تأسی‌می‌نمایدواقتدامی‌فرماید.الحاصل علامه مشارالیه درجمیع فنون وفضایل پیشوائی است کامل.»

روزدوشنبه هشتم ماه شعبان ۱۳۱۲طایرروح پرفتوح حاج میرزامحمدحسن شیرازی به شاخسارجنان‌پرواز کردوعالم تشیع را عزادارساخت . عبدالله‌مستوفی‌درباب فوت میرزای شیرازی چنین می‌نویسد:درتمام شهرها بمناسبت‌ارتحال میرزای‌شیرازی مجالس ترحیم برپا داشتند . درطهران‌گذشته ازمجالس فاتحه محلات و علما از طرف دولت هم درمجلس شاه مجلس ترحیم منعقد شد . ناصرالدین‌شاه بارجال در باربرای جمع کردن ختم به مسجدشاه رفت . درهمین‌ایام کوروپاتکین ژنرال روس که به‌سمت

سفارت کبرای فوق‌العاده به دربار ایران مأمور شده بود به‌طهران آمد . دولت به‌احترام مقام روحانی میرزای شیرازی وفوت آن مرحوم پذیرائی‌های سفیر کبیر فوق‌العاده را تعطیل کرد و بعداز برگزارشدن مراسم ترحیم مجدداً شروع نمود .

این ژنرال یکی از رجال مهم نظامی روسیه تزاری ودراستقرار نفوذروس‌ها درترکستان زحماتی کشیده ومأموریتش درایران نیزالبته باطناً برای مطالعات نظامی بود . ولی مردم ازتجلیلاتی که دولت ازاین سفیر کبیر به عمل‌آورد خوشدل نبودندو به همین جهت اشعاری ساختند که بچه‌ها درمعابرعمومی میخواندند . ازآوردن عین اشعار به جهت فحاشی رکیکی که به جناب سفیر کبیردر بردارد خودداری می کنم . اجمالا تمام اشخاص و اشیائی را که در استقبال سفیر به‌کار رفته بود مع شیئی زاید به جناب ایشان حواله داده بودند . شنیده شد که ازطرف سفارت روسیه‌تزاری در نزد صدراعظم گله‌ای هم شده بود وبرخلاف معمول از طرف دولت جلوگیری‌هائی هم از خواندن‌این اشعار به‌عمل‌آمدولی بچه‌های‌پایتخت یکی‌دوساعت‌بعدازغروب که کوچه‌ها خلوت می‌شد وچشم پلیس را دورمی‌دیدند اشعارخودرا طوری‌بلندوشمرده‌می‌خواندند که دراعماق خانه‌هاهم مضمون‌آن‌ها را همه کس می‌شنید و مقصود را بدون این که حرفی ازسفیرروسیه درکارباشد درك می کرد .»

☆ ☆ ☆

میرزا محمدحسن آشتیانی هم‌یکی‌ازعلمای بزرگ‌ایران بودومحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه راجع به اوچنین می‌نویسد : «میرزا محمد حسن‌آشتیانی سلمه‌الله در تاریخ جمع این تألیف (یعنی ۱۳۰۶ ه ق)ازرؤسای بزرگ دارالخلافه است .تحصیل وتکمیل وی درخدمت استادالکل شیخ‌الطایفه حجه‌الحق شیخ‌مرتضی‌شوشتری‌انصاری رضوان‌الله‌علیه شده . ازوقتی که این بزرگوار به طهران‌آمده است تکمیل اصول‌الفقه رابرسبك جدید وسیله عظمی پدیدشده بعدازمرحوم حاج‌ملاهادی عمدهٔ تلمذطلاب و مستعدین در دارالخلافه براین دانشوریگانه‌است‌وسال‌هامی گذرد که‌زحمات‌حکومات شرعیه کلیتاً برعهده‌وی‌قرار گرفته.» علامهٔ فقیداستادمحمدقزوینی‌می گوید: «حاج‌میرزا

حسن آشتیانی ساکن طهران ازاعاظم‌علماومجتهدین واصولین این قرن‌اخیر که بعداز مرحوم استاداو شیخ‌مرتضی‌انصاری اعلی‌اللّه‌مقامه تاکنون ما بین علمای شیعه هیچ کس مطلقا واصلا به تبحرواحاطه اودرعلم اصول فقه وسعهٔ اطلاع اوازجمیع‌جزئیات‌وشقوق مسایل‌آن فن نیامده است وحاشیهٔ بسیارمفصل‌ومبسوط اوبر «فرایدالاصول» مشهور به «رسایل» تألیف استاد او مرحوم شیخ مرتضی انصاری سابق‌الذکر در ۱۳۱۵ قمری در طهران به‌طبع رسیده است . وفات او درروزبیست وهشتم جمادی‌الاولی سنه ۱۳۱۹در طهران روی داد وتقریباً تمام اهالی طهران درتشییع جنازه‌آن مرحوم یا مشاهده‌عبور آن بیرون آمده بودند و جمیع بازارها و دکاکین بسته شده بود و مردم در کوچه‌ها زارزارمی‌گریستند . سنش قریب به‌هفتادبود رحمه‌اللّه‌علیه‌رحمة واسعه»

☆ ☆ ☆

به استنادمطالب‌مندرج در کتاب تحریم تنبا کو«بازرگانان وعلمای طهران تلگرافات‌خود را که علیه کمپانی‌رژی انگلیسی بود به حاج محمدحسن‌وکیل‌الدوله مقیم کرمانشاه مخابره‌میکردند . حاج‌محمدحسن‌وکیل‌الدوله‌نیزمطالب این‌تلگرافات راعیناً به حاج عبدالرحیم پسرش که دربغداد اقامت داشت مخابره می‌نمود وویشخصاً این تلگرافات رابه‌سامره‌نزد میرزای شیرازی‌می‌برد وجواب‌می‌گرفت به‌منظوراستحضار خوانندگان گرامی‌مجله وحید ازسابقه حاج محمدحسن‌وکیل‌الدوله‌به ترجمهٔ‌شرحی که لارد کرزن راجع به اودر کتاب «ایران ومسئله ایران»نوشتهٔ است مبادرت‌میشود: «تمام مسافران انگلیسی ازحاج‌محمدحسن‌وکیل‌الدوله به نیکی یاد کرده‌اند.حاج‌محمدحسن‌را مسترلالنیسون‌ازبغدادبه‌ایران بردوبنمایندگی‌دولت‌انگلیس‌در کرمانشاه بر گماشت حاجی ازآن تاریخ تاکنون خدمات برجسته‌ای انجام داده و چون دارای نشان سی.ام.جی ازدولت انگلیس است فوق‌العاده از این رهگذر به خود می‌بالد . حاجی محمدحسن بواسطهٔ‌کاردانی ومهارت درامور‌بازرگانی به زودی ثروت هنگفتی به دست‌آورد ودارای صدقریه وآبادی دربست وشش‌دانك شد . وی به‌تدریج‌شش‌کاروان سراساخت وباغ وعمارت محمدعلی میرزا دولتشاه پسرفتحعلی‌شاه را خریداری نمود .

البته سر عمدهٔ پیشرفت کار او تحت الحمایگی دولت انگلیس بود و بهمین سبب مأمورین دولت نمی‌توانستند هرروز به عناوین مختلف اورا بدوشند . وی درجشن تولد ملکهٔ ویکتوریا تمام شهر کرمانشاه را آذین بندی وچراغان کرد و به اعیان و معاریف شهر شام وناهارداد و به این طریق آبروو حیثیت نمایندگی مارا حفظ نمود . دراین اواخر که من اورا درطهران ملاقات کردم خیلی پیرشده بود واز بیماری مالاریا رنج می کشید چون اطبای طهران ازمعالجه اوعاجز ماندند به سفارت انگلیس رفت وتحت درمان طبیب مخصوص سفارت وسایرپزشکان اروپائی قرار گرفت ونزدیك بود معالجه و از بیماری و ازچنگ مرگ خلاص شود ولی متأسفانه باهمه تلاشهائی که برای بهبود او بکاررفت ناگاه اجل گریبان اورا گرفت وبالاخره او را به خاك کشید .»

طبق اطلاع حاج محمدحسن وکیل الدوله نیای خانوادهٔ پالیزی کرمانشاه است ومحمدحسن خان اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات خوداوراچنین وصف میکند: «امروزصبح به دیدن آقاحسن وکیل الدوله که از کرمانشاه تازه آمده رفتم نشان سنت میشل با لقب بهادرخانی ازطرف دولت انگلیس به حاج آقاحسن داده شده واین دلیل بر کمال اعتمادی است که انگلیسی‌ها به اودارند .»

بقرایکه ملاحظه می‌شود حاج محمدحسن وکیل الدوله مورد اعتمادکامل دولت انگلیس بوده ودراین صورت معلوم نیست که وی ازهم آهنگی بامخالفان کمپانی رژی انگلیسی چه مقصود ومنظوری داشته که تلگرافات طهران وسامره ویا بالعکس را به مقصد میرساینده است !!!

حکیم نظامی

عدالت

دو زیرك خوانده‌ام کاندر دیاری — رسیدند از قضا برچشمه ساری

یکی کم‌خورد کاین‌جان میگزاید — یکی پرخورد کاین‌جان میفزاید

چو برحد عـدالت ره نبردند — ز محرومی وسیری هردو مردند

سید حسام‌الدین راشدی (کراچی)

روابط فرهنگی و سیاسی ایران وسند

۱

سندکه امروز قسمت‌مهم خاك پاکستان را تشکیل میدهد بعقیده من ، نظر بقدمت تاریخ وسوابق درخشان فرهنگی‌وعلمی ، برای‌دانش پژوهان ، شاید اسم نامأنوسی نباشد.

مظاهرروابط عمیق ، بین‌این‌سرزمین‌کهن ، موهن جودارد و ایران ، از ظهور تاریخ‌آشکار است‌آثارگوناگون مکشوفه ازخرابه‌های تاریخی ، زبان‌گویای‌علائق و روابط اجتماعی و بازرگانی است .

قلعه‌رنی‌کوت‌که بسبك‌معماری ساسانی‌ساخته شده‌ونمونه‌کوچکی‌ازدیوار چین‌است یاپایتخت قدیم‌سند ـ بهمن‌آباد وخود دهکده‌تاریخی‌این بنده‌که ـ بهمن ـ نام‌دارد،امروز نیز شاهد بارزاین مدعا است‌که نقشهای‌محو نشدنی‌علائق سیاسی‌ما ازقدیم الایام‌بسیار عمیق بوده‌است . علاوه‌براین ، واقعهٔ بهرام‌گور وشنکل‌نفوذ بهرام‌گور درسند و عزیمت‌هزاران «لولیان شوخ‌شیرین» ازسندبایران، ازهیچکس‌مخفی‌نیست. حه‌کسیست‌که این‌اشعار فردوسی را نخوانده باشد :

بنزدیك شنکل فرستاد کس	چنین گفت ای شاه فریاد رس
ازآن لولیان برگزین ده هزار	نرو ماده بر زخـم بربط سوار
که استاده بر زخم دستان بود	در آواز او رامش جان بود

۲

پس‌ازظهوراسلام روابطایران وسندباندازه عمیق‌وچنان بهم پیوندیافت‌که درخلال ۱۴ قرن هیچگاه ازهم‌نگسیخت وتزلزل درآن رخ‌نداد این‌روابط اعم‌ازسیاسی ، فرهنگی، علمی‌یافنی‌بنحوی‌ازانحاء درآئینه‌های‌مختلف‌متجلی‌بوده ودرهرعصروزمان قویتر‌ومستحکم‌تر مانده است .

درشگفتم ، تاریخ این روابط را ، مظاهر متنوع و گوناگون این علائق را نظر بتکثیرمآخذ و وسعت وقایع ، ازکجا شروع‌کنم وچه‌آذین عنوان را برپیشانی‌آن ببندم :

سراین رشته ندانم ز کجا بگشایم

حکایت‌دراز و وقت‌کوتاه‌است . بنابراین بنده‌ناگزیرم بادلی‌نخواسته ببیان‌شمه‌ای ازاین حکایت شیرین اکتفا کنم .

مطلعین میدانند که اسلام از راه ایران وارد سند شد. گرچه از راههای تاریخی و باستانی رفت و آمد کاروانهای بازرگانان بین ما ، از دیرزمانی وجود داشت باورود لشکریان از شیراز درمعیت محمدقاسم بسند این روابط که قبلا صرفاً جنبه عمومی داشت جنبه مذهبی را بخود گرفت ومساکن ایرانیان درجنب مساکن اعراب ، درسند ازنو بوجود آمد . آمدوشد عمال و سپاهیان ایرانی از مرکز سیستان بسند ، در دوره طاهر ذوالیمینین (۲۰۷-۲۰۶ ه) یا یعقوب بن لیث صفار (۲۶۵-۲۴۷ ه) نیزدراوراق تاریخ بچشم میخورد .

دردوران سلطهٔ اعراب ، محیط مساعدی برای نفوذ زبان عربی درسند بوجود آمد اما بالطبع ، نظر بروابط بازرگانی ، رفت و آمد کاروانهای تجار یااقامت ایرانیان که بااعراب درینجاسکنی گزیده باشند ، آشنائی و تماس زبان ایرانی بامردم ونفوذ ایران دراین سرزمین امر بدیهی بنظرمیرسد . جغرافی دانان عرب این امر را بفکر خود بی اهمیت دانسته ، از ذکر آن خودداری ورزیده اند . علت آن بسیار روشن و آشکار است . درآن زمان ایران و زبان ایرانی محکوم وتحت سلطنت بیگانگان بود . لهذا اجتناب و احتراز از ذکر نفوذ آن باعث حیرت نیست .

۳

اگرسند ازپیش با زبان فارسی آشنا نبود ، چطور و بچه دلیل ، پس از اضمحلال زبان عربی . زبان فارسی در ادوار مابعد ، دراین سرزمین جانشین زبان عربی گردید؟

پس ازیکدوره کوتاه طوائف الملوکی و هرج و مرج یکی از قبایل بومی سند که در تاریخ بنام خانواده سومره معروف است زمام دولت را از اعراب بکف خود گرفت . اقتدارقرامط در دوره زمامداری خانواده سومره نشان میدهد که نفوذفکر و اندیشه های ایران در سرزمین سند عمیق ترشده بود و وقتیکه محمود غزنوی ملتان (۴۰۱ ه) ومنصوره (۴۱۶ ه) رازیرنگین فرمانروائی خود درآورد برای جواز شرعی آن ظاهراً ازوجوه قرامطه استفاده کرد.

باحملات متوالی محمود و برقراری حکومت وی در سند و پنجاب نفوذ ایران در فرهنگ سند رنگ تازه ای رابخود گرفت وجلوه خاصی پیدا کرد . بسیاری ازشعرای فارسی گوی ایندوره نام سند را دراشعارخود بعناوین مختلف ذکر کرده اند واین امر نشان میدهد که آنان براحوال ساکنین منطقه سند وقوف کامل و بآنان علاقه زائدالوصفی داشتند . مثلا اشعار دقیقی (متوفی قبل از ۳۸۴ ه) فرخی (متوفی ۴۲۹ ه) عنصری (متوفی ۴۳۱ ه) قطران تبریزی (بعد از ۴۶۶ ه) ناصرخسرو (متوفی ۴۸۱ ه) مسعود سعدسلمان (متوفی ۵۲۵ ه) عسجدی مروزی (متوفی ۵۱۴ ه) امیرمعزی (متوفی ۵۲۱-۵۱۸ ه) مختاری غزنوی (متوفی ۵۳۵ ه) زبان گویای این مدعا است .

مسلم است که در دوره زمامداری غزنویان آمدوشد نویسندگان شعرای فارسی گو نفوذ عمیق درسند بوجود آورده باشد . ولی متأسفانه تمام مظاهر و آثار این نفوذ از دستبرد روزگار مصون نماند وچنان دستخوش تحولات و دگرگونیهای زمان قرارگرفت که امروز هیچ گهرآبدار ازخزینه های علمی آن زمان در دسترس ما نیست که عرضه گردد . مع الوصف ما

میتوانیم حدس بزنیم که درنتیجه تسلط ـ غزنویان برملتان ومنصوره بوجود آمدن شاهکارهای ادبی وعلمی درسند امری حتمی الوقوع بود .

۴

شاید ماحق نداشته باشیم ازامحاء وفقدان خزینه‌های ادبی وعلمی دوره غزنویان (۴۴۱ـ۴۰۱ هـ) گله کنیم ونسبت باین ضایعه جبران ناپذیرمتأسف باشیم زیرا ذخائرگرانبهای علمی وادبی دوره بعدی عهد ناصرالدین قباچه (۶۲۵ـ۶۰۷) نیز از دست بی‌رحم روزگار مصون ومحفوظ نمانده است.

مخفی نیست که معارف پروریهای ناصرالدین قباچه ووزیر علم دوست وی عین‌الملك ماهروبسیاری ازافاضل و دانشمندان و شعرای معروف راکه دراثر خونریزیها وغارتگریها و چپاول تاتار زادبوم خود را ترك گفته درآغوش جانبخش این سرزمین پناهنده شده بودند بدربار سلطنتی کشانید (۱۳)

مولانا قطب الدین کاشانی ، قاضی شرف الدین اصفهانی ، سیدالندماء تاج الفضلا مفخرالقدماء شمس الدین محمد بلخی ، فخرالشعراء ضیاء الدین سنجری، منهاج سراج قاضی (۶۲۴ هـ) سید بدرالدین عوفی (۶۱۲ هـ) بفروش شاعر و فضلی ملتانی از جمله اسامی معروفیست که از دستبرد زمان محفوظ مانده وبما رسیده است . مسلماً عده دیگری بوده‌اند که باین دربار بستگی داشتند . اما متأسفانه امروز از آنها نه‌اثریست نه نامی نه یادیست نه نشانی .

جامع‌الحکایات ترجمه‌الفرج بعد شدة آغاز تألیف طبقات ناصری وچچ نامه(۶۱۳هـ) از جمله آثار ذیقیمت علمی وادبی است که از آن عصر طلائی بیادگار مانده است.

مترجم فارسی چچ‌نامه درباره مولاناکمال‌الدین اسمعیل که حقا یکی از فضلای بنام سند بود و متن عربی فتح‌نامه از دست مبارك ایشان بمترجم رسیده بود مینویسد :

« ایشان درعلوم وفنون فارسی بی‌همتا بودند»

لابد بخاطر دارید که این دانشمند نامی از خاك الور پایتخت پادشاهان پیشین سند برخاسته بود.

از این گفته محمدبن‌علی میتوان به‌ترویج ادبیات فارسی درسند پی‌برد. خود این مترجم نیز شاعر نغزگوی زبان فارسی‌بوده ویکی ازآثار پرارزش وی قصیده‌ایست درمدح عین‌الملك که در مقدمه چچ‌نامه موجود میباشد .

تصادف عجیب و در عین حال مایه افتخار است که اولین تذکره شعرای فارسی که دیوان گفته شده در سرزمین سند تألیف شد و افتخار تکمیل دومین وقدیمترین تذکره «لباب‌الالباب» نیز نصیب سندگردید .

نمونه‌های شعرفارسی ایندوره در (لباب‌الالباب) بچشم میخورد . قصیده‌ی معروف عوفی که او بمناسبت تسخیر وفتح قلعه بکهر سرود نزد ما سرمایه گرانبهای ادبی آندوره است .

بهرحال تمام این آثار پر ارزش علمی و ادبی از جمله مانده‌های دوره بعد از هند غزنویان است آنچه که دستخوش تحولات زمان قرار گرفت و از بین رفت ضایعه‌ای جبران ناپذیر نه تنها برای سند است بلکه خسارتی ابدی برای تاریخ ادبیات فارسی است.

شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی (متوفی ۶۶۶هـ) صوفی وعارف نامی و یکی از بزرگان روحانی ایندوره بود سماع درمحضرش مرسوم بودودرآن اغلب اشعار شیرین فارسی میخواندند. در یکی ازمحافل سماع این شعر را خواندند.

مستان که شراب ناب خوردند   از پهلوی خود کباب خوردند

این شعر چنان آتش برحان وی افکند که مدتی درحالت وجد بسر برد.

فخرالدین عراقی (۶۸۸هـ) در محضر همین شیخ بهاءالدین زکریا حضوریافت وغزلی معروف که مطلعش اینست خواند:

نخستین باده کاندر جام کردند   زچشم مست ساقی وام کردند

وی غزل دیگر نیز بدین مطلع دارد:

درکوی خرابات کسی راکه نیازاست   هشیاری ومستیش همه عین نماز است

از جمله یادگارهای اینجا است.

شیخ عثمان قلندر لعل شهباز که خانقاهش در شهر تاریخی سند سیوستان تا امروز مرجع خلائق است. در دوره زمامداری بلبن وقتیکه پسرش خان شهید (۶۶۸-۶۸۳هـ) عامل ملتان بود. ازمرند وارد سند شد. بسیاری ازغزلهای فارسی منتسب بهمین شیخ عثمان (متوفی ۶۵۰هـ) است.

باید بخاطر داشت که ورود جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۱۸-۶۱۹هـ) و توقف یکساله در سند و ساختمان مسجد جامع در نواحی دیبل واقعه مهم سیاسی آغاز دوره مورد بحث ما است.

۵

حملات تغلقان هند برسند از(۷۵۲هـ) آغاز شد. در این زمان خانواده سمه جانشین خاندان سومره درسند شده بود.

علائم مرسوم شدن شعر گوئی فارسی در ایندوره در سر زمین سند مشهور است. مصراعی از یك شعر فارسی که والی سندی نژاد سند درحضور فیروز تغلق قرائت کرده بود بعنوان نمونه وثبوت این مدعا نزد ما موجود است. آن مصراع چنین است:

شاه بخشنده توئی بنده شرمنده منم

مجموعه مکاتیب عین‌الملك ماهرو که درآن زمان حاکم ملتان بود بنام منشآت ماهرو در احتیار ما است و ثابت میکندکه‌در دوره مذکور زبان فارسی جنبه رسمی داشته وتمام مطالب در باره‌سند بفارسی نوشته‌میشده. نامه‌هائی که بنام حکمران سند در مجموعه‌مکاتیب بچشم میخورد شاهد بارز این مدعاست.

درهمین زمان بودکه اهالی سند برلوح مزار بزرگان خود اشعار وعبارات فارسی حکاکی میکردند . بطوریکه لوح مزار حاجی‌ترابی (۷۸۲ه) والواح سیوهن برآرامگاه موقتی محمد تغلق گواه برهمین امراست.

درشبه قاره‌هند وپاکستان‌دوترجمه فارسی‌قرآن‌مجید برای‌اولین‌باردرسندبوجودآمد. ترجمه‌اول‌از مخدوم جهانیان جهان‌گشت(متوفی ۷۸۷ه) از دوره مورد بحث بیادگارمانده است. ترجمه دوم ـ اگر تفسیر شهاب‌الدین دولت آبادی یعنی بحر مواج را بحد تفسیر محدود کنیم‌آنست‌که حضرت مخدوم نوح‌بالائی (متوفی ۹۹۸ه) درقرن دهم هجری‌بفارسی نمود و برتمام تراجم فارسی درشبه قاره هند وپاك‌تفوق وبرتری دارد.

ذکر تصادف عجیبی که با موضوع مورد بحث ما اگرچه چندان ارتباطی نداردلکن شاید در اینجا جالب باشد این است اولین ترجمه‌ی قرآن مجید بیك زبان خارجی‌درسند وبزبان این سرزمین بعمل آمد.

۶

در قرن هشتم هجری و بعد از آن مشاهده میکنیم‌که بسیاری از خانواده‌های‌نجیب و فاضل خاك ایران را ترك گفته و درسند اقامت گزیده‌اند.

سنن و آداب و مجالس‌ومحافل آنان‌بترویج و اشاعه زبان فارسی درسند نقش‌مؤثری را ایفا کرد.

در این زمینه سید محمد راکه سرسلسله یکی ازشعب خاندان سادات انجوی‌شیراز بود میتوان نام برد. او درسال(۷۸۶ه) (که موافق با اعداد بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم‌است) از شیراز وارد سند شد و درهمین دیار رحل اقامت افکند.کتب تاریخی این خاندان‌نشان میدهدکه حضرت حافظ شیرازی بسید محمد ارادت خاصی داشت و درمعیت وی ترك‌وطن کرد لیکن وقتیکه‌بقندهار رسید سید محمد مصرا بحافظ توصیه کرد که بوطن مراجعت کند. درکتاب معارف‌الانوار این جمله‌رانوشته‌اند:

حافظ گریه میکرد ومیرفت

در این زمان درتته وسائر شهرهای‌بزرگ سند مدارس زیادی وجود داشت‌که میتوان گفت باکتب عربی‌کتب فارسی نیز درآنجاتدریس میشد.

آخرین سلطان سلسله تیموریان خراسان شاه حسین بایقراء (۹۱۲ـ۸۶۳ه) وجام نظام‌الدین والی‌سند (۹۱۴ـ۸۶۶ه) نه تنها معاصر بودند بلکه ذوق و قریحه‌شان‌نیزیکی بود ودرمعارف نوازی وهنرپروری همطراز بودند و از اینجهت بود که هرات‌وتته درآن واحد قبله علماء ومرجع شعرا بودند تصادف دیگراین است‌که هردو سرنوشت مشابهی نیز داشتند یعنی وقتیکه دست فلك بساط سلطنت تیموری‌را برچید درست درهمان موقع‌خورشید تابناك سلطنت سهمه درسند نیز افول‌کرد.

جام نظام‌الدین آخرین تاجدار سلطنت مستقل و آزاد سند نه تنها علم دوست وهنر پرور بود بلکه خود نیز شاعر فارسی گوبود و این رباعی از اوباقی مانده است :

ای آنکه ترا نظام دین می‌خوانند   تو مفتخری ترا چنین می‌خوانند

شك نیست‌که کافر لعین میخوانند
گردر ره دین از تو خطائی افتد

درهمین زمان بودکه‌مولانازاده عبدالعزیز ابهری‌با افراد خانواده خود درسندرحل اقامت افکند وبرای نشر و اشاعه‌علم ودانش مدرسه‌بزرگی را بنا نهاد . علامه جلال‌الدین دوانی (۹۰۸هـ) که آوای معارف پروریهای سلطان بگوشش رسیده بود نیز میخواست‌وارد سند شود لکن تا دوتن از شاگردانش - میرشمس ومیرمعین - از سلطان نظام‌الدین‌زاد راه گرفته در محضرش حضور یابندعلامه دوانی‌راه جهان باقی‌را درپیش‌گرفته بود.

در سال (۹۰۱هـ) یعقوب و سید اسحاق ازمشهد مقدس بسند آمـدند واعقاب‌شان تا امروز بنام سادات مشهد درتته بسر میبردند و همین طرز خانـواده دیگری از اهل‌مشهد که بردوبرادر بنام سید احمد و سید محمد فرزندان سید محمد عابد مشهدی- مشتمل‌بود در سال(۹۰۶هـ) درسند رحل‌اقامت افکندند.

آرامگاه خواجه شرف‌الدین شیرازی درگورستان‌مکلی‌نیزیکی ازیادگارهای‌ایندوره است و برلوح‌آن چنین نوشته‌اند.

وفات مرحوم الواصل‌الی‌رحمه‌اله خواجه شرف‌الدین
شیرازی فـی تاریخ شهـر جمـادی‌الاول (۹۱۱هـ)

او ار جمله بزرگانی بود که معارف پروریهای سلطان نظام‌الدین او را از ایران بخطه‌ی سند کشانیده بود .

درشهر تته محله‌ای بنام مغلپوره وجودداشت که ازجمله یادگارهای این سلطان‌است. این محله باخرج دولت احداث شده بود تا شرفا ودانشمندانیکه از ایران میآمدند بمحض ورود وسائل‌آسایش برای آنان فراهم‌شود. باید بخاطرداشت‌که درآن زمان مغل‌و«ولایت‌زا» کلماتی بودکه برای ایرانیان گفته میشد. نباید فراموش‌کردکه کلمه مغل برای ایرانیان ازینجهت رواج یافته بود که درآن زمان نقاط مختلف ایران در تصرف مغول‌تیموریه‌بود.

سده دهم هجری همانطوریکه‌برای ایران دوره آغاز هرج ومرج وتشتت بشمارمیرود سایه شوم خودرا بر پیکر سیاسی سند نیز مستولی ساخت.

در ایران زمامداری تیموریان‌روبزوال نهاد وقدرتهای شیبانی صوفی و بابردرمعرض اصطکاك باهم قرارگرفتند . درسند با درگذشت نظام‌الدین منازعات ومناقشات خانوادگی چنان شدت یافت که بنیان سلطنت مستقل سند متزلزل گردید.

خوشبختانه ایران بوسیله شاه اسمعیل صفوی (۹۰۶-۹۲۰هـ) تحت فرمانروایی یك خاندان جلیل نه تنها از ملوك‌الطوایفی‌وهرج ومرج نجات یافت بلکه باکسب مجدداستقلال و حریت باوضاع منشتت سروسامانی داد و با بنیان‌گذاری یك حکومت مستقل درجهت‌مثبت گامزن‌گردید. لکن سند درهمان وضع ناآرام قرارداشت زیرا خاندان سلسله ارغون‌که مشتمل برسه یاچهارنفر بود و بنمایندگی از طرف سلطنت هرات‌درقندهار کابل بست‌وزمین داور زمام امورزا دردست داشت پس ازبرقراری اقتدار برقندهار وکابل ازجنگهای‌داخلی سند سوء استفاده کرده بلادرنك سندرا تحت‌تصرف خود درآورد.

این خانه جنگیها هنوز روا داشت که بدیع‌الزمان‌شاهزاده آواره‌گرد سلطنت‌تیموری هرات - درسند نزد جام فیروز جانشین جام نظام‌الدین پناهنده (۹۱۸-۹۱۹هـ) گردید اما دیری نگذشت‌که بسوی ترکیه‌رفت. **ناتمام**

دکتر شهریار نقوی
۱۲ بهمن ۱۳۴۵

ایران شناسی در پاکستان

-۱۵-

مقام واهمیت زبان فارسی

اساس تشکیل مملکت :

پس از لشکرکشی‌های سلطان‌محمودغزنوی بسرزمین پهناورشبه‌قاره هندوپاکستان وایجاد حکومت مسلمانان درآن دیار ، فارسی‌زبان رسمی ودرباری‌آن مملکت اعلام گردید ودرطول مدت‌متجاوز ازهشتصدسال که سلسله‌های مختلف‌شاهان و امیران مسلمان در نواحی گوناگون‌آنسرزمین حکمرانی‌داشتندآن زبان برکلیه زبانهای‌محلی‌چیره‌شده ووسیله‌ابراز تمام‌افکار واحساسات‌مردم قرارگرفت وادبیات‌ارزنده‌آن‌دراذهان‌وقلوب اهالی‌آن‌کشورریشه دوانید ودرزندگی‌آنان تأثیرعمیقی‌بجاگذاشت .

ادبیات فارسی‌ایران‌که زائیده ادبای مسلمان‌ومعرف تمدن‌وفرهنگ اسلامی‌ایرانی بود بویژه دربین مسلمانان‌که طبقه حکمرانان را تشکیل میدادند بقدری بایران همبستگی معنوی واتحاد روحی‌ایجاد نمودکه‌آنان ازحیث فکرونظربتمام معناایرانی شدند و درکلیه شئون زندگی‌با بومیهای هندکه هندو وپرچمدارآئین ودائی‌بودند فرق محسوس ودرچندین موارد اختلاف شدیدی‌داشتند . همین‌دوری‌هاکه بیشترناشی‌از تباین در راه و روش زندگی که‌از دوادبیات ایران مسلمان وهند باستان سرچشمه‌گرفته بود توام بامغائرت‌دینی هندوها ومسلمانان رابدودسته بزرگ تقسیم کرد . مسلمانان براساس اینگونه تفاوتی که در زمان بالادستی‌آنها موجب‌هیچگونه ترس‌ووحشتی‌نبود ولی‌هنگام مواجه شدن با اکثریت غیرمسلم امکان‌بیارآوردن حوادث‌ناگواری را دربرداشت نتوانستند درامورِاجتماعی‌باهنودکناربیایند وبا‌آنها درنظرات سیاسی‌وملی انبازباشند بهمین علت‌هنگامیکه انگلیسی ها بناچار تصمیم به تخلیه‌هندوستان‌گرفتند وآمادگی‌خود را دایربرواگذار ساختن زمام امور شبه‌قاره باهالی

آن اعلام نموده ملت مسلمان بمنظور حفظ شعائر دینی و ابقای سنن و آئین ملی و روشهای زندگی که مبتنی بر فرهنگ ایران بود درصدد تقسیم آن مملکت بر آمده و خواستار حاکمیت در قسمت مسلمان نشین آن شد .

با در نظر گرفتن این حقایق میتوان ادعا کرد که فارسی و ادبیات آن که الهام بخش تمدن و فرهنگ مسلمانان شبه‌قاره بوده اساسی‌ترین نقش را در مجزا ساختن آنان از هندوان و تشکیل ملت و مملکت پاکستان ایفا نموده و مهم‌ترین خدمت را در بوجود آوردن بزرگترین کشور اسلامی در جهان انجام داد .

انگیزه ایجاد دوستی در بین دو جناح مملکت :

مانند هر کشور پهناور در گیتی پاکستان نیز دارای اقوام و زبانهای گونان محلی در مناطق مختلف آن میباشد . اردو ، بنگالی ، پنجابی ، سندی ، کشمیری ، پشتو ، بلوچی ، گجراتی ، بروهی ، ملتانی ، پیشاوری ، بوتهاری وغیره از زبانهای معروف آن سرزمین بشماراند و هر کدام از آنها وسیله افهام و تفهیم برای جمعیت قابل ملاحظه‌ای محسوب میگردد مخصوصاً در قسمت‌های خاوری و باختری آنکشور که بکلی ازهم سوا و درحدود ۱۶۰۰ کیلومتر خاك هند در بین آنها فاصله انداخته و در برخی از شئون زندگی مردم دو ناحیه کمتر شباهتی بچشم میخورد زبانها ازهم بکلی متفاوت است .

درجهان کمتر اتفاق می‌افتد که باداشتن چنین فاصله زیاد جغرافیائی و اختلاف در مظاهر حیات اجتماعی و زبانهای کاملا ازهم متفاوت و متغائر مردم در زندگی حلیف و هم‌پیمان با یکدیگر باشند و حاضر بقبول تشکیل یك واحد سیاسی و ملی گردند . براستی اتحاد دو جناح پاکستان در دنیائی که ازهر گوشه آن صدای ناقوس تفرقه و شیپور ازهم‌پاشیدگی و دوری بگوش میرسد معجزه آساست و باید قبول کرد پی‌ریزی آن مدیون تعلیمات اسلامی و قرآن و استحکام و بقای دوام آن بوسیله فارسی و ادبیات اجدار آن فراهم آمده است .

در واقع این خوبان پارسی گویند که بپاکستان عمر بخشیده و تمام تار های ساز آن آن کشور را هم آهنگ ساخته و نظیر رشته تسبیح ، ملل و قسمت‌های مختلف آن مملکت را دریك ردیف اتحاد و اخوت درآورده‌اند . بدینترتیب ادبیات فارسی که مبین مودت و دوستی بشری و گوینده و مفسر فرهنگ اسلامی است درایجاد هم آهنگی فکری و معنوی در بین اهالی دو قسمت پاکستان سهم بزرگی را داراست .

رخنهٔ کامل در زبان اردو :

ادبیات زبان اردو که زبان عمومی درحدود چهارصد میلیون نفر مردم در جهان و زبان ملی پاکستان بشمار میرود از فارسی سرچشمه گرفته و بقدری تحت تأثیر و نفوذ آن واقع شده است که در اغلب موارد امتیاز مرز بین آنها بکلی از بین میرود و چنانکه درضمن نفوذ فارسی در اردو مرقوم افتاد علاوه بر اینکه رسم الخط و عروض و اقسام و سبك نظم و نثر و تعبیرات و تشبیهات

واغلب ضرب المثلها و بیش از ۶۰ درصد کلمات خودرا اردو ازفارسی گرفته روح ادب آن نیز فارسی وایرانیست و بهمین علت کلیه سخنوران وگویندگان اردو بستگی تام وعلاقه خاصی بفارسی داشته ودارند بطوریکه اغلب آنها آثارشان را بهردو زبان بیادگار گذاشته‌اند و همیشه سعی کرده‌اند ازتمام سنن فارسی وروایات ادبی آن پیروی نموده و مسیرفکری شعرای ایران را دنبال کنند . بعضی ازشعرای اردومانند میرزا اسدالله خان غالب ودکترمحمداقبال که از زبده ترین گویندگان آن زبان محسوب اند بقدری دوستدار فارسی بوده‌اندکه زیاد بفارسی اشعاری سروده وآن را درمقابل اشعاراردوی خود بیشترسرمایه مباهات دانسته وزبان دری را ازهرحیث مقام بالاتری داده‌اند .

غالب گوید :

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ — بگذرازمجموعه اردوکه بی رنگ من است
فارسی بین تا به ببینی کاندرا قلیم خیال — مانی وارژنگم آن مجموعه ارتنگ من است

او بازهم بر اشعارفارسی اش می نازدومیگوید :

گهراز رایت شاهان عجم برچیدند — بعوض خامه گنجینه فشانم دادند
افسرازتارك ترکان پشنگی بردند — بسخن ناصیه فـرکیانم دادند
گوهر ازتاج گسستند و بدانش بستند — هرچه بردند به پیدا به نهانم دادند
هرچه ازدستکه پارس به یغما بردند — تا بنالم هم از آنجمله زبانم دادند

دکترمحمداقبال لاهوری گوید :

گرچه اردو در عذوبت شکر است — طرز گفتار دری شیرین تر است
فارسی از رفعت اندیشه‌ام — در خورد با فکرت اندیشه‌ام
تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر — دل ازحریم حجاز ونوازشیراز است

او درمورد علاقه بایران چنین میگوید :

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما — ای جوانان عجم جان من وجان شما
غوطه‌ها زد در ضمیر زندگی اندیشه‌ام — تا بدست آورده‌ام افکار پنهان شما
مهرومه دیدم نگاهم برتر ازپروین گذشت — ریختم طرح حرم درکافرستان شما
فکررنگینم کند نذر تهی دستان شرق — پاره لعلی که دارم از بدخشان شما
حلقه گردمن زنیدای پیکران آب وگل — آتشی درسینه دارم از نیاکان شما

عقیدهٔ شاعرانقلاب حضرت جوش ملیح آبادی که قبلادرشماره ۳ سال سوم این مجله معرفی شده است درمورد ادبیات فارسی اینست که تمام تاروپود شاعری اش ساخته وپرداخته کارخانه‌هائی میباشد که درکنار رکناباد ودرجوار گلگشت مصلابناشده است . وی شعرخودش را مدیون حافظ وسعدی میداند وبسرزمین آنها عشق میورزد ومؤمن براینست :

مراعهدیست باایران که تاجان دربدن دارم — هواداری کویش راچوجان خویشتن دارم

اشتراك درپیکار بابیسوادی :

پس ازآنکه سلطهٔ انگلیسی‌ها جایگزین شهنشاهی بابریان گشت وزبان انگلیسی

درمؤسسات دولتی وعلمی درشبه قاره هند وپاکستان زبانهای شرقی (عربی فارسی واردو) را تحت‌الشعاع قرارداد وفرهنگ وعلوم اسلامی را تهدید به‌نیستی نمود مسلمانان آن دیار بمنظورحفظ مقام وابقای وجود زبانهای اسلامی چاره‌ای اندیشیدند وبتأسیس مؤسسات‌ملی که ضامن حیات قومی وسنن قدیمی‌شان باشد پرداختند از آنجمله بود مؤسسه علوم شرقی لاهورکه درسال ۱۸۸۳میلادی تحت نظارت دانشگاه‌پنجاب(لاهور) شروع بکارکرد .موسسه علوم‌شرقی جهت‌کمك به‌کسانیکه ازتحصیل انگلیسی سرباز زده یا بعلت‌گرفتاریهای‌زندگی فرصت‌کافی برای شرکت در دروس مدارس و دانشکده‌ها نداشتند بوجود آمد . امتحاناتی که در فارسی بدون شرط و قید حضور درکلاسها بوسیله این مؤسسه بسیار ارزنده برگزار میشد والان هم برگزارمیشود منشی، منشی‌عالم ومنشی‌فاضل نام‌دارد وازحیث ارزش تحصیلی بترتیب بادیپلم ولیسانس وفوق لیسانس برابراست .

امتحانات این مؤسسه‌که ارزش مدارك آن رسماً ازطرف دولت شناخته شده‌است مورد استفاده چندین صدهزارنفر قرارگرفته واین عده باکمك مؤسسه مزبورتوانستندازبند اسارت بیسوادی وبیکاری رهائی یابند . بدینترتیب فارسی درپاکستان در پیکار بابیسوادی سهم‌بسزائی داشته ودرسرنوشت عده‌زیادی ازمردم‌آن سامان وتوسعه علم ودانش‌خدمت‌شایانی انجام داده است . الان هم هزاران نفرهرسال درپاکستان جهت شرکت در این امتحانات که مانند لاهوردردانشگاه پیشاورنیز دائرمیباشد خودشان راآماده میسازند .

سرچشمه‌میراث‌فرهنگی :

تمام میراث فرهنگی وآثارتاریخی پاکستانیان‌که سرچشمهٔ مفاخرملی آنان‌بشمار میرود بفارسیست . علاوه برلااقل چهارپنجهزارکتاب‌که درطول مدت‌هشت قرن‌درهندوستان درزمینه‌های شعروادب وتاریخ ودین واخلاق والهیات وتذکره و فرهنگ نویسی‌که بفارسی مرقوم‌گردیده سرلوحه‌هاودرودیوارهای‌تمام‌مساجد ومقابروعمارات قدیم وحتی‌ساختمانهای جدید نیزباعبارات فارسی مزین شده است وازآنها پیداست فارسی در حفظ مفاخرملی آن سرزمین مسئولیت مهمی‌رابعهده داشته ودرقلوب مردم‌جای بس ارجمند وبلندی رادارااست. بهمین دلیل ملت ودولت پاکستان پس ازبدست‌آوردن‌استقلال وبا پی‌بردن اهمیت زیادفارسی توجه بیشتری بآن زبان مبذول داشته ومؤسساتی درآنجا بوجودآمده است‌که در صدد چاپ نسخ خطی فارسی میباشد انجمنها ومؤسساتی‌نظیرسندی ادبی بورد و(حیدرآباد) پنجابی‌ادبی آکادمی (لاهور) ، پشتوآکادمی (پیشاور) ، شیخ مبارك‌علی (لاهور)، شیخ غلام‌علی(لاهور) فیروز وپسران (لاهور) ، انجمن ترقی اردو (کراچی) ، اقبال آکادمی (کراچی) انجمن آسیائی (داکا) انجمن تحقیق و تفحص پاکستان (لاهور) انجمن تاریخ پاکستان (کراچی) مرکزی مجلس‌ترقی‌اردو ـ بزم اقبال «لاهور» وامثال اینها درطبع‌کتب فارسی و تراجم آن کوشا هستند .

مظهر آداب معاشرت :

فارسی ازدیرزمان‌دربین‌مسلمانان شبه قاره هندوپاکستان‌بعنوان الهام‌بخش تهذیب و تمدن و وسیله یادگرفتن آداب بهتر معاشرت‌معرفی گردیده است‌وشیرینی‌اش‌ضرب‌المثل گشته وآن تمام قلوب را اسیرعذوبت ولطافت خود ساخته است بهمین‌علت‌کودکان رادرآن کشور ازابتدای زندگی بآن آشنامیسازند وبعد از قرآن گلستان وبوستان وپندنامه وامثال اینها جزوکتب درسی برای بچه‌ها قرارمیگیرد ـ سخنوران و نویسندگان در حین‌کلام و هنگام نوشتن مطلبی اغلب ازاشعاروگفته‌های نغزودل‌انگیزفارسی‌کمك میجویند تا بیان‌خود راموثرترونوشته‌شان را مزین‌تربسازند . بهمین سبب‌حتی‌درپخش برنامه‌های اردو وسندی و پنجابی ازرادیو پاکستان اشعارشعرای‌نامدارایران‌شنیده میشود ودربرخی ازصفحات‌مجلات زبانهای مزبورعبارات واشعارفارسی‌نیزبچشم میخورد ، جملات و حکایات و ابیات دلپذیر اخلاقی فارسی‌که مردم درایام‌کودکی ازآثارسعدی وحافظ وشعرای فارسی یاد میگیرنددر تمام زندگی‌بمثابه مشعلی درقلوب آنان میدرخشد ودر تمام مراحل‌زندگی‌آنهارا‌ـ‌راهنمائی میکند .

زبان تکلمی مردم دربعضی نواحی :

در صفحات غربی پاکستان باختری که شامل نواحی مرزنشینان و بلوچستان آنکشوراست مانند چترال (ایالت نواب نشین‌که هنوز هم فارسی در آنجا زبان درباری و رسمیست) وسوات وکرم ایجنسی وپاراچنار وشهرستانهای پیشاور ،کوهات ، لندی‌کوتل ، نوشهرا، بنون ، مردان، هزارا، دیرا اسمعیل‌خان،کویتا ، نوشکی ، مستونگ ،لورالائی، پیشین ،گوادر، مکران ،گلگت فارسی امروزهم زبان عمومیست ولااقل چندین صدهزارنفر درآن نواحی فارسی‌صحبت میکنند. برخی‌ازاسامی مردم‌صفحات مزبورکه اغلب باواژه‌های فارسی تشکیل میشود وبطورنمونه درزیرمرقوم میگردد نمودارعمق نفوذفارسی واهمیت آن درآن سرزمین میباشد :

سهراب‌خان ، شاهرو، جهان‌زیب ، زرجبین ، پردل ، زورزمین ،گلدارخان ، فریدگل بخت‌زمین ، زرین‌گل ، بخت‌جان ، واحد زمان ، بخت‌روان ، جیالی‌خان ، جمعه‌گل ، محمدزرین وامثال اینها .

ناتمام

پژمان بختیاری

غذای روح

بر پشت اسب در دل صحرائی آتشین
روزی گذشت برمن وروزی عجب گذشت
تا شامگه بدامن آن دشت دوزخی
جانم هزاربار بدامان لب گذشت

***

چون آهنی گداخته برگوش و گردنم
میسود هر نفس لب گرم تفنگ من
درآن درشت بادیه گفتی‌که بی‌دریغ[1]
لشکر کشیده غول طبیعت بجنگ من

***

بنهاد سر به‌سینهٔ کوهی بنفشه رنگ
با چهر برفروخته خورشید خاوری
بادی عجب وزید و چودودی سیه دوید
ابری فشرده بررخ آن چرخ چنبری

***

دیدم رهی دراز به‌پیش اندرست و شب
چتری سیاه بر سر صحرا کشیده است
وان سوی ره بدامن دشتی‌پریده رنگ
باغی بسان تازه عروس آرمیده است

***

راندم سبك بجانب آن باغ و بوستان
آکنده از صفا و لبالب ز خرمی
صاحب سرا بلطف رکابم گرفت وگفت
شاد آمدی که باد بکام تو بی غمی

***

درحجره‌ای نشستم وگل چهره دختری
همچون خدای حسن‌فرازآمد از درم
چای وچراغ‌وخوردنی‌آورد و سفره‌ای
چون برف تازه ریخته گسترد در برم

***

پاسی ز شب گذشت وخیال آفرین من
شبخوش‌بگفت وهمچوخیال ازبرم‌برفت
گفتی‌که بام خانه فرو ریخت برسرم
چون او برفت وسایهٔ او از سرم برفت

***

بنشست برلبش ، که رفتن تبسمی
بنشاند در دل هوس آئین امید ها
هرجنبش نسیم که برهم زدی دری
دادی مرا به آمدن او نوید ها

***

نزدیك صبح دست لطیف صبا گرفت
عطر از دهان غنچه و آورد سوی من
دیدم‌که در سپیده دمان برکنار جوی
بهر وضو نشسته گل آرزوی من

***

دستش بسرکشیدم و خواندم زر از دل
افسانه‌ای که مستی و بیهوشی آورد
انگشت برلبم زد و گفتا نوای عشق
دلکش ترانه‌ایست که خاموشی آورد

***

این گفت و دور شد ز برم تا ادا کند
آن گوهر یگانه نماز دوگانه را
من‌هم به‌زین‌نشستم وکردم غذای روح
رؤیای آن کبوتر و آن آشیانه را

---

۱ ـ درشت بادیه مأخوذ ازاین مصراع منوچهری است .

سلسله صوفیهٔ گنابادی

با وجود اینکه برای تکامل معنوی واحرازمقام ارشاد تحصیل علوم ظاهری شرط نیست وچه بساتحصیل اینگونه علوم برای پرده پوشی نواقص شخصی باشد معهذا مرحوم صالحعلیشاه درعین کمال هوش واستعداد فطری درعلوم ظاهری نیز تسلط کامل داشت و تا درجه اجتهاد رسیده بود اما بسیاری ازاوقات در مجالس سکوت میکرد تا دیگران را وادار بمذاکره ومباحثه نموده علم آنانرا جلوببرد وجلوه دهد والا بیانات شیوای وی درشب‌های جمعه شاهدی بروسعت علم واطلاعات آن مرحوم بود که حتی بنظر نمیرسد بعد ازمرحوم حاجی ملاسلطان محمد کسی بعظمت علمی اودراین سلسله آمده باشد. منتها گرفتاری زندگی و تربیت پیروان مجال تألیفاتی بوی نداد . رساله مختصرپند صالح خود حاکی از مقام علمی اوست که توانسته است در جملات بسیار کوتاه‌وفشرده مطالب عظیم عرفان عملی رابگنجاند. هر که باین نسخه بنگرد بوسعت علم واحاطه کامل این‌طبیب روحانی پی می‌برد .

مرحوم‌صالحعلیشاه‌تمام‌وقت‌کارمیکردومیتوان‌گفت‌فعالیت‌معاشی‌وی‌باندازه‌یك وزارتخانه بوده‌هیچوقت‌متقاضی‌بیکارولگردرابه مسلك‌خویش‌راه‌نمیداد. وی‌دربیدخت هرگزبه متکدی‌وسائل‌بعنوان تکدی پول نپرداخت. هرسائلی که ازاوچیزی‌میخواست وی را بکار کردن ومزد گرفتن دعوت وموعظه میکرد .کاری مطابق‌استطاعت بدنی‌باو واگذار مینمود مثلا اگر پیرمرد بود می‌نشست و ریگ الك میکرد تا مورد استفاده قرار گیرد . خلاصه‌کار باندازه استطاعت وبنیه متقاضی واگذار مینمود و مزد باندازه احتیاج باومیداد معمولا این نوع‌کارگران استفاده‌ای‌مادی ازکارشان عاید نمیشدوچه

بسا برای ایجاد کار عده‌ای را به تخریب دیواری وامیداشت به بهانه اینکه مثلا در دیواری کج است برای تجدید بناعده‌ای را بکار وامیداشت بدین نحو بکسانیکه آماده کار بودند کار ارجاع مینمود ومساعدت مالی میکرد وبقول خود میگفت «دیگر شما از کسی ممنون نیستید که صدقه داده است کار کرده‌اید ومزد گرفته‌اید» ولی به بینوایان وعجزه نیز درخفا وبطریق غیرمستقیم کمك مینمود .

ممر معاش

ممرمعاش خود وخانواده‌اش اززراعت میگذشت وبه‌فرزندان بعد ازازدواج دیگر کمکی نمیکرد ومیگفت باید خود زحمت کشیده معاش خود را تأمین نمایند و زندگی رامتناسب بادرآمدکار خود بنا کنند .

وی واسلاف اومعتقدبودندرهبرروحانی اگرمعاشش ازرهبری تأمین شود ناچار خواهد بود برای حفظ اعتقادپیروان برمذاق آنها نظر بدهد ودرواقع او پیروخواهد بودوعوام رهبر. وازطرف دیگرچه بسا ناچارشود برای حفظ معاش خویش باظالم و ستمکار بسازد وبنفع آنها دم‌زند . اما رهبر باید معاش خود را ازطریق دیگری تأمین نماید تا در رأی وتصمیم استقلال داشته باشد و بتواند مصلحت پیروان را ولو برخلاف مذاق آنان صریحاً اعلام دارد .

ازدواج

همانگونه که در مورد بیکاری توضیح داده شد عقیده غلط دیگری نیزدر اذهان بعضی جای گرفته بود علیهذا سنت پیغمبر اکرم یعنی ازدواج مطمح نظر خاص قرار گرفت .

درسلسله گنابادی براین نکته تکیه شده‌وبه‌پیروان دستورداده شده‌است که با رعایت جهات اخلاقی ومعنوی وبا توجه باستطاعت مالی خویش اقدام‌بازدواج‌نمایند.

مرحوم صالحعلیشاه درپند صالح‌صفحه ۹۵ میگوید «فقرودرویشی علقه‌دل را از غیرخدا بریدن وروبعالم تجرد آوردن وتن باخلق ودل از آنها بر کنارداشتن‌است ومنافی تأهل وزن‌گرفتن نیست بلکه تأهل سنت اسلام است وحفظ ازبسیاری‌خطرات

وآورنده روزی ودرصورت ادای وظیفه وتحمل ناملایم مربی سالك است وتنهائی روا نیست مگر بناچاری....»

حرمت مواد مخدره

دریوزگی وبیکاری غالباً منجر باعتیاد بمواد مخدره میگردد وحالت نشئه سم قوه مخیله شخص راوسعت بخشیده ازحدود مقعول خارج میسازد.

هر گاه درذهن چنین شخص قبلا افکاردایره‌های عرفانی راه یافته باشد درموقع نشئه این ایده‌ها برمرکب تخیل سوار گشته ازحدود معقول خارج میگردد. شخص عادی این خروج مخیله خودراازحدودمعقول بکشف و کرامات تعبیر نموده ومیل درونی شخص بتعالی وتمثل به بزرگتران (ودراینجا بسیروسلوك کشف و کرامات عرفانی بزرگ)موجب تقویت این تعبیر میشود. استمرار ودوام چنین وضعیتی درعده‌ای ازدراویش که دراجتماع مظهر و نمونه درویشی بحساب میآمدند موجب این اشتباه گردیده بود که اعتیاد بمواد مخدره از لوازم درویشی وشرط سیروسلوك میباشد.

حاج ملاسلطان محمدقریب ۸۰ سال قبل ضمن تفسیر آیه «انما الخمر والمیسر والانساب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» یکنفر مجتهد شرعی (نه بعنوان رهبر طریقتی ـ هرچند که فتوای رهبر طریقتی از جنبه شریعت نیز برپیروان لازم الاتباع است) وبرای اول بار تاریخ اسلام حکم بحرمت استعمال موادمخدره (بعنوان مکیف ومخدر) صادر کرد. بدین استدلال که:

معنای خمر آن چیزی است که سکر بیاورد وچه بسا که بعضی مصادیق این لغت درزمان نبی اکرم وائمه اثنی عشر موجود نبوده وبعداً ایجاد شود (مثلا ویسکی و ودکا ـ تریاك ـ هروئین وغیره....) مرحوم صالحعلیشاه واسلاف وی به تبلیغ این حرمت جهد فراوان داشتند و هرگز شخص معتاد رابدرویشی نپذیرفتند. هرگاه طالب صادقی رامعتاد میدید باوامر بترك اعتیاد میداد وباتقویت معنوی وروحی وی رابترك اعتیاد قدرت میداد وپس ازترك اورا می‌پذیرفت نسبت به مریدان وبخصوص افراد فامیل و بستگان نیزتأکید ومراقبت درعدم اعتیاد میداد وحتی دروصیت نامه مورخه ۱۳۲۷ شمسی خویش

بفرزندان و بستگان اعلام داشته‌اند که بهیچوجه راضی نیست یکی از بستگان او معتاد به تریاک گردند وراضی نیست حتی یك دینار را از مال او برای مصرف تریاك استعمال گردد.

بهترین روش برای کوبیدن مواد مخدره اتکا باعتقادات وایمان مردم است.

لیکن در گذشته متوجه قدرت معنوی ومذهبی نشده و با زور خواسته‌اند ماده‌ای را که تادیروز مجاز بوده بلکه برای ازدیاد فروش آن جایزه تعیین شده بود یکبار غیرقانونی اعلام دارد. نتیجه آن وضع فعلی است که متأسفانه کشور ایران از منع تریاك ضرر اقتصادی زراعتی ـ اجتماعی برده وهروئین جایگزین تریاك وزندانهای اشباع شده جانشین مدارس گردید وحال آنکه هفتاد سال بعد از مرحوم حاج ملاسلطان محمد مرحوم آیت‌الله بروجردی فتوا به‌حرمت استعمال تریاك صادر نمود باتوجه به‌مثل:

«اگر ز باغ رعیت ملك خورد سیبی — بر آورند غلامان او درخت از بیخ»

مرحوم صالحعلیشاه واسلاف او حتی از استعمال نیز سیگار خودداری میکردند نه بعنوان حرمت بلکه بعنوان حفظ الصحه وتشویق وصیانت پیروان از گرفتاری دام اعتیاد.

رقیت

نمونه دیگری از توجه بمقتضیات زمان و کمك به‌سیر تعالی اجتماعی آنکه در ۱۳۳۲ قمری مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه در دستورالعملی که صادر نمود اعلام داشت که چون قرنهاست جنگ اسلامی مطابق باموازین شرعی رخ نداده است غلام و کنیز پیدا نشده وتمام بردگان امروزه بطریق صحیح برده نبوده آزاد میباشندوفعلا بزرگی مصداق ندارد وی بدینطریق با اعلام حلیت بردگی وتذکر «حلال محمد حلال الی یوم القیامه ...» اعلام داشته است که حکم شرعی مصداقاً منتفی است.

تبلیغ

معمولا هر شخص کل سنین زندگی احساسات وعقاید گوناگون تحصیل میکند ودرهر لحظه چنین میپندارد که بهتر وکاملتر ازعقیده اورأیی وجود ندارد. هرگاه شخص همواره نظری را که دارد تبلیغ نماید این تغییرات وتصادم با افکار مخالف و مختلف موجب سرگشتگی وجنگ وجدل میگردد.

ناتمام

فریدون نوزاد (۲)

سیمرغ و قاف

در ادبیات ایران

فردوسی وسیمرغ

دهقانزاده‌آزاده ایرانی، فردوسی طوسی درمورد زال‌وسیمرغ‌داستان‌بسیاردلکشی درشاهنامه داردکه دراینجا ملخص منثورآن ثبت میگردد امیدکه خوانندگان احساس لذتی نمایند ، داستان بدین ترتیب شروع میشود :

چون فریدون با زندگی‌بدرودگفت ومنوچهردیهیم شاهنشاهی بسرنهادهمه‌گردان ودلیران ایران‌زمین به شاهی اوگردن نهادند وسام نیزکه پهلوانسالاری فریدون راداشت درپیشاپیش دلاوران وجنگاوران با اوپیمان نوکرد .

سام را فرزندی نبود و ازین ره دل آزرده داشت ، ماهروی مشکین موئی در شبستانش میزیست‌که سام امید داشت از اوفرزندی ویرا پدیدآید ، یزدان نومیدش‌نساخت وپرده‌نشین سام آبستن‌گردید ....

از آن ماهش امید فرزند بود — که خورشید چهر و برومندبود
ز سام نریمان همو بار داشت — ز بار گران تنش آزار داشت

چون زمان آبستنی بپایان آمد ، همسرسام پسری بزاد بسی زیبا وفریبا

زمادر جدا شد بران چند روز — نگاری چو خورشیدگیتی فروز
بچهره چنان بود تابنده شید — ولیکن همه موی بودش سپید

نوزاد را آنچنان موی سپید بودکه بزالی میمانست ، پردگیان ازین رو بسیار افسرده ودژم ونوان بودند ویارای بیان زاده شدن چنین‌کودکی را به سام نداشتند ، چون هفته‌ای برکودک بگذشت دیدند چنین پیشامدی را به سان رازنتوان نهفت ، دیر یا زود پرده ازآن برافتد، آنگاه پاسخ‌گوی پهلوان نتوان شد، تدبیر براین‌کردندکه دایه سام‌پسرزادن پرده‌نشین ماهروی را بدوآگهی دهد .

دایه به نزد سام رفت وبراو آفرینها خواند وگفت :

که برسام یل روز فرخنده باد / دل بد سگالان او کنده باد

آنچه از یزدان بخواهش خواسته بودی بهره‌ات شد

پس پرده تو در ، ای نامجوی / یکی پورپاك آمد از ماهروی

تنش نقره سیم و رخ چون‌بهشت / برو برنبینی یك اندام زشت

سام را این مژده شادان وشکوفان‌ساخت، روانش را خوشی وخرمی انباشت ،دایه نیزهمچنان نکوئیهای نورسیده را بازگومیکرد ، دراین خردی و زبونی پورجهان پهلوان را شیردلی پیداست ....

از آهوهمان‌کش‌سپید است موی / چنین بود بخش توای نامجوی

نشایدکه ازاین بخشش ایزد دل‌بدکنی وناسپاسی‌آغازی، روان رنجورمدار وداده‌پروردگار را بجان ودل‌پذیره باش وسپاس بجای‌آر .

سام ازتخت فرود آمد وبه‌شبستان اندرشد ، پورش را درکنار مادربه آرامی‌خفته یافت،کودك زیبا بود ،رخساری لاله‌گون و چشمانی‌چون شبه داشت ولی مویش چون پیران سالخورده بسفیدی برف بود ، براستی‌کودك را جزموی سپیدآهوئی نبوده است ، سام که‌از دیرگاه درآرزوی‌فرزند میزیست،ترسید به‌سرزنش‌کسان گرفتارشود، نومید وخشم‌آلود....

سوی آسمان سر برآورد راست / زداد آور آنگاه فریاد خواست

که ای برتر از کژی و کاستی / بری زان فزایدکه تو خواستی

اگر من گناهی گران کرده‌ام / و گرکیش اهـرمن آورده‌ام

بپوزش مگر کردگار جهان / بمن بربخشاید اندر نهان

به پیچید همی تیره جانم ز شرم / بجوشید همی در دلم خون گرم

چو آیند و پرسندگردنکشان / چگویـم ازین بچه بد نشان

چه‌گویم‌که این بچه دیو چیست / پلنگ‌ودورنگست‌وگرنه‌پری‌است

ازاین ننگ‌بگذارم ایران زمین / نخواهم براین بوم و برآفرین

دژم‌وناشکیباازبخت‌گله آغازنمود، پاس گریه‌وزاری همسرنداشت ، فرمانبرداران را فرمودکودك بی‌گناه را ازکنار مادربرگرفتند وبدامان‌کوهی سترك دور ازآن دیاربرده بیفکنند ، فرمان‌سام بیدرنگ انجام پذیرفت، نوزاد بیگناه ، بی‌هیچ بزه بدست مرگ‌سپرده شد ، پدر را مهربراو نجنبید وبکودك شیرخواریکه سیاه‌ازسپید نمیدانست ستم رفت،کودك شبانروزی بدون دایه وپرستار و پوشش درآن جایگاه خاموش پرگزند افتاده بود و بجای پستان مادر سرانگشتان خود می‌مکید ، براستی آنراکه یزدان زندگی وبزرگی می‌بخشد، آدمی چگونه خواهد توانست بستمهای اهریمنی نابودش سازد ؟ ؟

برفراز آن‌کوه‌سترك ،سیمرغ را لانه بود، درآشیان‌بلند فرزندانش‌رامی‌پرورید، درآن هنگام برای فراهم ساختن خوراك بچگان ازآشیان پرواز درآمد ، نگاه تیزبینش، کودك شیرخواره راکه ازگرسنگی‌بسختی میخروشید بازجست ،کودك بروی سنگ‌خاره‌ای

فروافتاده بود ، خورشید پرتوسوزانش را براو میتابانید ، سیمرغ ازفراز ابرها بزیرآمد وکودك را بچنگال برگرفت و بآسمانش برد ، بفراز البرزکوهش کشید تا بچگانش ویرا باچنگ ومنقاربشگرند و شکمی پرسازند، جوجه‌های سیمرغ را مهربرکودك بجنبید وبدو خوگرفتند ، ازین‌شگفت‌کارسیمرغ نیزکودك‌را بمهرپذیرفت‌وبا دگربچگانش‌به‌پرورید...

بیخشود یزدان نیکی دهش	کجا بودنی داشت اندر برش
نگه کرد سیمرغ با بچگان	برآن خوردخون‌ازدودیده‌چکان
شگفتی براو برفکندند مهر	بماندند خیره بدان خوب چهر
شکاری‌که نازکتر آن برگزید	که بی‌شیرمهمان همی‌خون‌مزید

بدینگونه روزگاری دراز بگذشت ، کودکی خردکه میباید بکام مرگ و نیستی میرفت جوانی دلاور وستبرشد .....

یکی مردشدچون یکی زادسرو	برش‌کوه سیمین میانش چوغرو
نشانش پراکنده شد در جهان	بدونیك هرگز نماند نهان

بسام آگهی رسیدکه دلاورجوانی‌موی‌سپید درالبرزکوه میزید ،کس رابدودست نیست ، فر وشکوه ازاو نمایان است ، سام رااین‌آگهی بیاد پسرانداخت ، چون‌شباهنگام با دلی تنگ وآزرده ازکار سپهربخواب فرورفت ، خوابی هراسناك بدید ، سراسیمه بیدار شد ومؤبدان را فراخواند وبدانها گفت :

بخواب دیدم مردی هندو سواربراسبی‌تازی‌نژاد به‌نزدم آمده واز فرزندبرومندی برایم مژده‌آورده است، آیا شمارا خردبااین افسانه همآهنگی‌دارد ؟ چگونه آنرامیتوانید برایم روشن‌کنید ؟

هرآنکس‌که‌بودند پیر و جوان	زبان برگشادند بر پهلوان
که برسنگ‌وبرخاك شیروپلنگ	چه‌ماهی بدریا درون با نهنگ
همه بچه را پرورانده‌اند	ستایش به یزدان رسانده‌اند
تو پیمان نیکی دهش بشکنی	چنان بی‌گنه بچه را بفکنی
به‌یزدان‌کنون‌سوی پوزش‌گرای	که اویت برنیکوئی رهنمای

وتوای سام ندانستی‌که چون‌یزدان‌خواهدکسی رانگاه‌بدارد ، به‌نیروی‌آهورائی خود او را ازسرما وگرما و تشنگی وگرسنگی و جانوران در امان دارد ، خواسته ایزد برترین خواسته‌هاست وهمی باید توازین خواب بخودآئی و بجستجوی فرزند برخیزی ، موی سپید پسرت برایش آهـوئی نمیتواند باشد ، به جان روشن و پاکت از تیره تنگی نخواهد رسید .

سام را این بیان خوشایند نبود ، سخن آنها را نشنید وبردلش مهری از فرزند نجنبید ، چون دیگرشب بخفت :

چنان دید درخواب کز کوه هند	درفشی برافراشتندی بلند
جوانی پدید آمدی خوب‌روی	سپاهی‌گران کز پس پشت اوی

بدست چپش بر ، یکی موبدی — سوی راستش نامور بخردی
یکی پیش سام آمدی زان دومرد — زبان برگشادی بگفتار سرد
که ای مرد بی باك ناپاك رای — دل و دیده شسته ز شرم خدای
ترا دایه گر مرغ شاید همی — پس این پهلوانی چه باید همی
گر آهوست برمرد موی سپید — ترا ریش وسر گشت چون خنگ بید
پس از آفریننده بیزار شو — که در تنت هرروز رنگیست نو
پسر گر به نزدیك تو بود خوار — کنون هست پرورده کردگار
کز او مهربانتر ورا دایه نیست — ترا خود بمهراندرون مایه نیست

سام سرآسیمه وهراسان ازخواب برخاست ، ناآرام وپریشان بود، ازسپهسالاران وبخردان وموبدان مجلسی بیاراست وخواب خود باآنها درمیان نهاد وبچاره جوئی برخواست، همه رای دادند که سام باید باهمه توان به کاوش فرزند برخیزد وبیش ازاین بخواسته یزدان سرگرانی نکند چون بیم آن میرود که یزدان براو خشم گیرد وفر وشکوهش را بازستاند ، اینرای سام را پسند افتاد ، با دلی پرازبیم وامید بدان البرزکوه رفت :

سراندر ثریا یکی کوه دید — که گفتی ستاره بخواهد کشید
نشیمی از او برکشیده بلند — که ناید ز کیوان برو بر گزند
فرو برده از شیر و صندل عمود — یك اندردگر ساخته چوب عود
بدان سنگ خارا نگه کرد سام — بدان هیبت مرغ و هول کنام
یکی کاخ بد تارك اندر سماك — نه از دسترنج و نه ازآب وخاك
ره بر شدن جست وکی بود راه — درو دام را برچنان جایگاه
ابر آفریننده کرد آفرین — بمالید رخسارگان بر زمین

درآن آشیان آسمان سای جوانی ستبربازو و فراخ سینه راهمخانه مرغان دید و بدرگاه یزدان بنالید :

گر این کودك از پاك پشت من است — نه از تخم بدگوهر اهرمن است
از این برشدن بنده را دستگیر — مراین پرگنه را تواندر پذیر

سام برای ببرگرفتن فرزند مرغ پرورد بیتاب بود ولی هرچه بیش بنگریست و بیشتر جست راه برشدن برآن بلند آشیان را نیافت ، درکار خود وتوانائی یزدان فرومانده بود ودل ازآن جایگاه برنمی کند، اوفرزندش را بازمیخواست ، فرزندی که رنج پروراندنش را نکشیده و مهرش را بدو ارزانی نداشته بود ، سیمرغ را برنگرانی پدری آرزومند دل بسوخت، به پرورده اش گفت، فرزند بدان مرد که سرافرازتر ازاومیان مهان نیست بنگر، اوسام یل پهلوان یگانه دوران است ، پدر تست که به حستجویت رنج کوه پیمائی برخویش هموار ساخته ومیخواهد ترابازپس گیرد واز داشتن دلاوری چون تو برهمگان ببالد ، اگرچه عمری چون دایه مهربان ترا پرورده وآنچنان بتوخوگرفته ام که دوریت مرا سخت رنجه میدارد، ولی دردل ازدیدن پدری پشیمان وآرزومند آتشی سوزان دارم شایسته میدانم که ترا بچنگ

برگرفته وبدو درنشیب بسپرم، توبدانها خواهی گفت بانگیزه دستانی که پدر با من کرد سیمرغ مرا پذیره شد ودستان نامم نهاد .

زال چون سخن سیمرغ بشنید ، دیدگان پرآب کرد وبسوزدل گفت : منکه مردم ندیده وازتو گفتگوی آموخته وفراوان خرد ودانش اندوخته ام چگونه توانم ازتو دوری گزید این ناسپاسی است آشیان توروشن ترین سرای برای من است ، آیا از همنشینی من سیر شده که چنینم ازخود میرانی ؟

سیمرغ با بیانی پرسوزپاسخ دادکه : توآدمئی وترا باآدمیان باید نشست ،چه بسا که چون فر وشکوه وتاج وتخت کیانی به بینی ازاین نشیمن بیزارشوی ، من هیچگاه دل از تو برنمی کنم وپری ازخود بتوخواهم داد ، این پر، فر وشکوه برتوارزانی خواهد داشت چون سختی ونابسامانی بتوچیره شود آنرا درآتش فکن همانگه من پدیدارشوم ....

همانگه بیایم چو ابر سیاه بی آزارت آرم بدین جایگاه
فرامش مکن مهر دایه ز دل که در دل مرا مهرتو دل گسل

سیمرغ چندان ازاینگونه سخن بردستان فروخواندتادلش نرم گردانید وازناشکیبائی پدرام شد ، پس سیمرغ اورا بچنگ برگرفت واز فرازکوه به نزد سام برزمین نهاد ، سام پیش سیمرغ فرودآورد وگفت ، ای شاه مرغان ، یزدان بتواین نیروی و ارج وهنر بدان انگیزه دادکه میداند هماره بیاوری بیچارگان برمیخیزی و بداندیشان و ناپاک گهران را بد داری ونژند میپسندی ،ازآفریننده میخواهم همواره شادمان وگرانقدرت بدارد، آنگاه پسررا برگرفت وبدو نگریست، موی سرش تا به کمررسیده وتنی چون پیل دمان داشت...

سراپای کودک همی بنگرید همی تاج و تخت کئی را سزید
برو بازوی شیرو خورشید روی دل پهلوان ، دست شمشیرجوی
سپیدش مژه دیدگان قیرگون چو بسد لب و رخ بمانند خون
دل سام شد چون بهشت برین برآن پاك فرزند کرد آفرین

آنگاه فرزند راگفت با من مهربان باش وگذشته راکه بنامهربانی من سرکردی فراموش نما با دلی سرشار از مهر ایزد سوگند میخورم ازین پس گذشته را با برآوردن خواسته‌های توازیادت بزدایم وهیچگاه با تودل بدنکنم و آنچه راکه توبخواهی روادارم.

فرمان داد جامه‌ای پهلوانی باوپوشانیدند وبرپیلی سوارش کرده بشادی وخرمی بشهر بازگشتند .

درشاهنامه از سیمرغ وکارهای نمایان او سخن بسیاررفته که جویندگان میتوانند ازین اثربزرگ حماسی کسب اطلاع نمایند .

سیمرغ در منطق‌الطیر عطار

شیخ فریدالدین ابوحامدمحمدبن ابوبکرابراهیم بن اسحق متخلص به عطار نیشابوری پیرطریقت وصوفی وارسته وبزرگوار ایران بهترین اثرادبی وعرفانی خود را بنام منطق‌الطیر

درباره سیمرغ بوجود آورده است ، منتهی عطاردراین اثرجاودانی وپرشور وحال‌سیمرغ را از جنبه عرفانی مورد توجه قرارداده و ابداً در موجودیت آن بحثی ندارد ، غرضش حقیقت مطلق ، عقل‌کل و ذات باری تعالی است ، نه مرغی عظیم و عجیب ، مکان سیمرغ عطار درلامکان است ، مثل وثانی ندارد ، واحد است وبرای رسیدن باو باید دست از جان شست وعاشقانه به‌جستجویش پرداخت .

مجمعی کردند مرغان در جهان   هرچه بودند آشکارا و نهان

دراجتماع عظیم‌مرغان‌این‌بحث‌مطرح گردیدکه هرملت وکشوررا پادشاهی است ، پادشاه حافظ ناموس ملی و مملکتی است ، وجود شاه موجب سلامت اجتماع است و ما مرغان چرا باید ازنعمت این سلامت‌وامنیت برخوردار نباشیم ؟ بایدبرای انتخاب‌پادشاهی تصمیم بگیریم وازجان ودل‌بفرمانهای اوتسلیم‌گردیم، این بحث باشدت وشوق ادامه‌یافت، همه به لزوم وجود شاه مقرومعترف‌وهمزبان بودندکه :

هد هد آشفته دل در انتظار   در میان جمع آمد بی‌قرار

اجازه سخن خواست زبان‌گشود ونظرهمه‌راتأییدکرد ،آنگاه بصداقت وبی‌ریائی خود اشاره نمود واضافه‌کرد همه شما بخوبی آگاهیدکه من مصاحب ومخبرحضرت‌سلیمان بوده‌ام ، سلیمان را بمن علاقه ومحبتی وافربود وبهمین سبب نیزدر رکاب اوسفرها نموده ومسافتها پیموده‌ام، درطول این‌گشت وگذارها پی‌برده‌ام‌که :

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف   درپس‌کوهی، که‌هست‌آن‌کوه‌قاف
نام او سیمرغ ، سلطان طیور   او بما نزدیك و ما زو دور دور
دائماً او پادشاه مطلق است   درکمال عز خود مستغرق است
فهم طایرچون‌پردآنجاکه اوست   کی‌رسد علم وخردآنجاکه‌اوست
نی بدور ونی شکیبائی از او   صد هزاران خلق سودائی از او
وصف او جزکار جان پاك نیست   عقل را سرمایه ادراك نیست
لاجرم‌هم‌عقل وهم‌جان خیره‌ماند   در صفاتش با دو چشم تیره ماند
هیچ دانائی کمال او ندید   هیچ بینائی جمال او ندید
در کمالش آفرینش ره نیافت   دانش از پی‌رفت وبینش‌ره‌نیافت
فهم خلقان زان‌کمال‌وآن جمال   هست‌گر برهم نهی ، مشتی‌خیال

ولی مقام ونشیمنگاه او ازما بسیاربدوراست ، ازدریاهای ژرف ،کوههای ستبر، دشتهای سوزان مهیب ، دره‌های پرخوف و خطر ، تاریکیها و روشنائیهای‌کورکننده باید گذشت ، جانفشانیها بایدکرد ، خودگذشتگیها باید داشت ، ای یاران عزیز ، قدم نهادن دراین راه ورسیدن باو اولین‌گامی است‌که در فنای خود برداشته می‌شود ، عشق و ایمان میتواند ما را به سیمرغ‌که موجد آثارفراوان است رهنمون شود ، ولی برای بهترشناختن او میگوئیم :

ابتدای کار سیمرغ ای عجب　　جلوه گر بگذشت در چین نیمشب
در میان چین فتاد از وی پری　　لاجرم پرشور شد هر کشوری
هر کسی نقشی‌ازآن پر بر گرفت　　هر که دیدآن‌نقش‌کاری‌در گرفت
هست آن پر در نگارستان چین　　اطلبوالعلم ولو بالسین به بین
گر نگشتی نقش پـر او عیان　　اینهمه غوغا نبودی در جهان
اینهمه آثار صنع از فر اوست　　نقشها جمله ز نقش پر اوست
چون نه‌سر پیداست وصفش‌را نه‌بن　　نیست‌لایق‌بیش ازین گفتن سخن

این وصفی ناقص ازسیمرغ بودکه برای شمابیان نمودم و آیا باوجود چنین شاهی بازهم بحث از انتخاب‌کسی مینمائید ؟ و چون مرغان را با خود همصدا یافت‌گفت و ما را چاره‌ئی نیست مگراینکه سختیها ورنجها را قبول نموده بسوی او پروازکنیم و تمنی نمائیم برما منتی نهاده ورسماً پیشوائی ما راپذیرد ، اکنون باوضع تشریح شده و مصایبی‌که در این سفرعجیب برهمه ما نازل خواهد شد اگرمرد راهید بهمراهی‌من آماده شویدکه‌بسوی اوپرواز نمائیم .

مرغان‌که برای دیدارسیمرغ بیتاب بودند، بدون مخالفت وتوجه به‌بلایاورنجها با هدهد به‌پروازدرآمدند ، همه بدنبال مقصودی‌بزرگ میپریدند، عشق وایمان‌راهنمایشان بود ولی رنج ومشقت هم درکمین نشسته بود تا بااستفاده ازفرصتی مناسب راه را برآنهاسد نماید وپس ازاندك مدتی این توفیق رایافت ، بلبل‌اظهارخستگی مفرط وعدم همراهی‌نمود!

گفت برمن ختم شد اسرارعشق　　جمله شب میکنم تکرار عشق
در سرم‌ازعشق‌گل سودابس‌است　　زانکه معشوقم‌گل رعنابس است
طاقت سیمـرغ نارد بلبلی　　بلبلی را بس بود عشق گلی

من عاشقی دین ودل ازکف داده‌ام ، معشوق ازبس نازوجفا برمن رواداشته‌وآنچنان غرقه دریای غم وتعبم‌که بال وپرپروازم شکسته شد ، همان به‌که دست ازمن بدارید وتوقع همگامی دراینراهیکه پایانش ناپیداست وبا روح عشقبازمن سازگاری ندارد نداشته‌باشید ایمرغان آرزومند تیزپرواز ....

من نیارم در بر سیمرغ تاب　　بس بود از چشمه‌خضرم یك‌آب

هدهد را این سست رائی وعقیده‌عجیب، سخت برآشفت ، طعنه‌زنان جواب‌داد...

بهترآن‌باشدکه‌چون مرغان‌زدام　　دور میباشیم از هم والسلام

اگرچه بلبل ازخیل مرغان سیمرغ جوکناره‌گرفت ، ولی دیگرمرغان را پای‌طلب بسنگ نیامد ، براه خویش ادامه دادند ، میخواستند به‌قاف برسند وجمال محبوب برآنها تجلی نماید ، اما راه درازبود وهمت نارسا ، سست رایان را دیدارجمال یار میسرنیست و کوردلان را رهنمایان دلسوزنمی‌توانند بسرمنزل مقصود برسانند ، اینان پند نپذیرند ونور حق راچشم دیدارندارند ، طاووس را خودپسندی‌کورکرده ، پای زشت ونازکش نمیتواند

ره‌پیما باشد ، شگفتی نیست، اگر زبان بگشاید، اززیبائی خود، ازنقش ونگار خود، ازجلوه‌های خود، داستانها بسراید وضعف را بهانه نماید وسرآخر بگوید ....

کی بود سیمرغ را پروای من بس بود فردوس اعلی جای من

مرحله آزمایش مشکل میشده دردوبلاوتب بجان مرغان میریخت ، قدرت اراده آنها روبزوال میرفت، هدهد همه اینها رامیدید و رنج میکشید ، دل آزرده از خودستائی طاووس بابیانی شیرین وعارفانه سرزنش آغازنمودوگفت، ای طاووس زیبا، خودرا بزیبائی ومقام ستودی ، بیانی واقع وحقیقتی روشن بود ، اما ....

گر تو هستی مردکل ، کل را ببین کل‌طلب، کل‌باش، کل‌شو، کل‌گزین

دم گرم هدهد طاووس را نرم نساخت، سرخود پیش گرفت ، ازدیگر یاران ببرید، مرغان بازهم بپروازادامه دادند ، بسوی مقصود راه سپردند ، اهل طلب ، بهرنج ومصیبت وبعد مسافت توجه ندارند ، اینان پاکبازانی هستندکه در راه طلب خود رافنا میکنند اما بط اهل طلب نبود ، ازینرو بناله زبان گشود وگفت :

مرا بگوکه بطلب سیمرغ خود را میآزارم ، آیا میان من وسیمرغ نسبتی وجود دارد ، منکه درآغوش امواج پرورش یافته‌ام وبرآبها نشیمن دارم باسیمرغ قاف نشین چگونه هماهنگی خواهم داشت ، او راکوهساران و مرا ابرها نصیب شده ، ابر فیاض است وکوه سنگ خاره ....

من ره وادی کجا دانم برید زانکه با سیمرغ نتوانم پرید
آنکه باشد قله آبش تمام کی تواند یافت از سیمرغ کام

عذر او نیزپذیرفته شد، اندك اندك دیوشك وضعف بدیگر مرغان مستولی گردید، هدهد بخوبی از این حقیقت آگاه بود ولی کاری ازاو برنمیآمد جزآنکه بهرنحوی هست عشق را درآنها زنده بدارد ، این تنها راه بنظرمیرسید لیکن یقین بموفقیت خود نداشت و میدانست که تعداد زیادی ازمرغان سرخود خواهندگرفت وترك یاری ویاران خواهندنمود، اتفاقاً کبك دراینمیان زودتراز دیگران عذرخواه آمد .....

چون ره سیمرغ راهی مشکل است پای من برسنگ وگوهر درگل است
من به سیمرغ قوی دل کی رسم دست برسر پای درگل کی رسم

هدهد میداند نصایحش به سست رایان ، چوباد درقفس است وچوآب درغربال ، برای وصول بمقصد ومقصودی که خطرهای فراوان دارد ، مرد راه میخواهد وعزم آهنین، چه بهترکه بیدپایان درکناره‌های سست نهربی‌آرام سرنگون شوندوسد راه اهل طلب نشوند، بود ونبود آنها یکی است ، بی‌تفاوت است ، هدهد اندیشناك پایان کار بودکه بازهم فریاد اعتراض برخاست ....

پیش جمع آمدهمای سایه‌بخش خسروان را ظل او سرمایه‌بخش
زان هما اینان همایون آمده کزهمه در همت افزون آمده

گفت: ای پرندگان بحر وبر | من نیم مرغی چومرغان دگر
همت عالیم در کار آمده | عزلت از حلقم پدیدار آمده
نفس سگ‌را خوار دارم لاجرم | عزت از من یافت افریدون‌وجم
پادشاهان سایه پرورد منند | چون گداطبعند کی مرد منند
نفس سگ را استخوانی میدهم | روح را زین سگ امانی‌میدهم
نفس را چون‌استخوان‌دادم‌مدام | جان من‌زان‌یافت این‌عالی مقام
آنکه شه خیزد ز ظل پراو | چون توان پیچید سراز فر او
جمله را در پر او باید نشست | تا ز ظلش ذره‌ای آید بدست
کی بود سیمرغ سرکش یارمن | بس بود خسرو نشانی کار من

جدا شدن هما ورجزخوانیهایش برای هدهد شکست بزرگی است ، او که‌کنج قناعت‌گرفته وبرهمه مرغان شرف یافته است ، هوسی ندارد ، نعمت وراحت دنیاچشم‌دلش راکور نکرده ، چرا ، آخرچرا برای یك هدف بزرگ و مقدس پایمردی ندارد ؟ اوکه سایه بالش اگربرسرآدمیان افتد سعادت واقبال نصیبشان خواهد نمود ، اوکه اگربخواهد میتواند ازارزنده‌ترین نعم جهان برخوردارشود ولی به‌استخوانی‌قناعت میورزد ، بچه‌جهت حاضرنیست با همجنسان خودبدیارجانان سفرکند ؟

این‌سئوالات هدهد راناراحت میکرد وشکنجه‌میدادمیخواست به‌کنه این‌دلبستگی واقف شود ، بعد ازصغری وکبری فراوان باین نتیجه میرسدکه ارج وقربی راکه‌آدمیان وپرندگان برای هما قائلند اورا دچارکبر وخودبینی‌ساخته است ، خودبین خدابین‌نمیتواند بشود ، چه بهتر اوهم برود ، عشق خاکساری و مرگ میطلبید نه انزوائیکه زائیده‌کبر و خودبینی است .

بازهم ذاتاً متکبراست ، بخودنمائی‌خودکرده ، ازکبروغرورگذشته، ضعیف‌کش وخون‌آشام ودشمن وبدخواه هرچه عاجزومسکین است ، ما ومنی در طلب وجود ندارد ، عشق باغروروخودنمائی نمی‌سازد، اوهم لایق جرگه جگرسوختگان‌نیست ، چه بهترسرخود گیرد وزحمت سالکان روانداردِ ، راست میگوید :

من‌کجا سیمرغ را بینم بخواب | چون‌کنم بیهوده سوی او شتاب

بوتیمار آب پروردیکه خاشاك‌وار برسرامواج می‌نشیند قادربراه پیمائی نیست، عذر او پذیرفته است .

چون منیٰ را عشق دریا بس‌بود | در سرم زین شیوه سودابس بود
جزغم دریا نخواهم این زمان | تاب سیمرغم نباشد در جهان
آنکه او را قطره آبست اصل | کی تواند یافت از سیمرغ‌وصل

پختگی ازعالم خامی جداست، خام رابه‌عشق وطلب‌معرفتی‌نیست، استغناجگرگوشه معرفت است ، سالك تانسوزد ، تا تاریکیهای درون را درنورمعرفت نشویدکجا میتواندبه مرحله استغنا دست یابد ، خرابه‌نشینی جغد دلیل پاکبازی و معرفت ذاتش نمی‌باشد ، او

فرورفته تاریکیها و دست پرورد سیاهیهاست نمی‌تواند رهسپردیار روشنائیها باشد،عجبی ندارد اگرزبان باعتراض بگشاید .

عشق برسیمرغ جزافسانه نیست   زانکه عشقش‌کارهردیوانه نیست

او ازنور میگریزد ، حق دارد چشمه خورشید راافسانه بداند ، صعوه نیزضعیف وبی‌اراده است ، مستضعفین را پای ثبات نیست ، قطع مرحله معرفت همت میخواهد، صعوه عاجزکجا وهمت عالی .

من نه‌پر دارم نه‌بال وهیچ چیز   کی رسم در گرد سیمرغ‌ایعزیز
پیش او این‌مرغ عاجزکی رسد   صعوه درسیمرغ، هرگزکی‌رسد

درپای رفتار مرغان شکست میافتد .....

هریکی را بود عذری‌لنگ‌لنگ   اینچنین‌کس‌کی‌کند عنقا بچنگ
هرکه‌عنقا راست‌ازجان خواستار   دست ازجان باز دارد مرد وار
هرکه رادرآشیان سی‌دانه نیست   زین‌سفرتن زد اگردیوانه‌نیست
چون نداری دانه ایرا حوصله   کی تو با سیمرغ باشی هم چله

مرغان برآشفتند ، راه دورطی شده ، رنج فراوان را پیمائی همه را فرسوده و کوفته‌کرده بود، خسته بودندواستقامت‌پیشروی را نداشتند،هدهد را سئوال‌پیچ‌میکنند.....

کی رسیم آخربه سیمرغ رفیع   گررسد آنجاکسی ، باشد بدیع
نسبت او چیست با ما بازگوی   زانکه نتوان شدبه‌عمیا رازجوی
گرمیان ما و او نسبت بدی   هریکی را سوی او رغبت بدی
او سلیمان است و مامور گدا   درنگر تو ، اوکجا ، ما ازکجا
گشته موری در میان چاه بند   کی رسد درگرد سیمرغ بلند

هدهد باید در سالکان ایجاد شوق و رغبت نماید ، عشق اگر دستگیری‌کند قطع مراحل آسان است ، شوروشوق رهسپاران را بفداکاری وجانبازی وامیدارد ، مرغان‌راست میگویند بعد ازاینهمه رنج هنوز به درستی نمیدانند خواهند توانست ازجمال معشوق روح‌را جلائی بیخشند یانه ، مناسب‌ترین فرصتها است ، باید پرده را اندکی بکنار زد .....

توبدان آنکه‌که سیمرغ ازنقاب   آشکارا کرد رخ چون آفتاب

انوار فیض بخش جمالش‌عالم‌حیوانی‌راروشن ساخت ، شمامرغان‌پدیدارشدید....

گرنگشتی هیچ سیمرغ آشکار   هیچ مرغی می‌نبودی سایه‌دار
بازاگر سیمرغ میگشتی نهان   سایه‌ای هرگز نبودی در جهان
دیده سیمرغ بین گر نیستت   دل چو آئینه منور نیستت
پادشاه خویشرا در دل به بین   عرش را در ذره حاصل به‌بین
گر ترا سیمرغ بنماید جمال   سایه را سیمرغ بینی بی‌خیال
گرهمه‌چل‌مرغ‌وگرسی‌مرغ بود   چون بدیدم سایه سیمرغ بود
سایه از سیمرغ چون نبود جدا   گرجداگوئی از او نبود روا

هردو خود هستند باهم بازجوی　　درگذر از سایه وانگه رازجوی
چون‌توگم‌گشتی‌چنین درسایه‌ای　　کی ز سیمرغت بود همسایه‌ای

سخنان هدهد مستدل است ، روح میدهد ، شور میریزد ، شوق میانگیزد، مرغان مجاب میشوند ولی میپرسندکه با اینهمه ضعف چگونه طی راه دور ورسیدن به سیمرغ‌ممکن است ، هدهد بقدرت عشق وایمان اشاره مینماید ، میگوید عاشق جانباز ازآب وآتش‌وقرب وبعد پروا ندارد اما عشق تنهاکافی نیست درد طلب و سوز معرفت لازم است ، پرطنین‌ترین صدا دراینراه بی‌صدائی است ...

عشق وطلب درمرغان از نوجان میگیردوبرای اینکه جلو هرنوع اعتراضی‌گرفته شود وبازهم اختلافی ایجاد نگردد مصمم به انتخاب حاکمی میگردند ، قرعه فال بنام‌هدهد میافتد ، تاجی بسرش مینهند وبفرمان رهنمای بخرد بسوی قاف روان میشوند .

راه بی‌پایان خوف و وحشتی عظیم بوجود میآورد ، مرغان به پیش هدهد رفته درخواست میکنند تا به مقامی فرود آمده وبار دیگر گره‌گشای مشکلات‌آنها شود ، هدهد خواسته مرغان را انجام میدهد پرده اسرار را بازهم‌کنارتر میزند ،آنوقت .....

جمله دانستند کان مشکل گمان　　نیست بربازوی مشتی ناتوان
زانسخن شدجان ایشان بی‌قرار　　هم در آنمنزل بسی مردند زار
وان دگرمرغان همه ازجایگاه　　سرنهادند از سر حیرت به راه

سالهائی دراز به پرواز گذشت،عده‌ای دردریا غرقه‌گشتند، جمعی برقلل‌کوههای رفیع‌جان‌سپردند عده‌ئی را تف آفتاب بال وپربسوخت وتن‌کباب‌کرد، بعضی طعمه‌پلنگ و شیرگشتند ، برخی ازخوف خطرات جان سپردند ، جمعی در بیابانهای خشک‌ازتشنگی بمردند ، عده‌ای ازقحط دانه جان درباختند، بعضی ازرنجوری وبیماری ازپای‌درافتادند، دسته‌ای را شگفتی‌های راه ازرفتن بازداشت وتعدادی نیرفریب زیبائیها را خورده بتماشاو طرب پرداخته دست ازطلب برداشتند .....

عاقبت از صد هزاران تا یکی　　بیش نرسیدند آنجا اندکی
عالمی مرغان که میبردند راه　　بیش نرسیدند سی آنجایگاه
سی‌تن بی‌بال وپر،رنجوروسست　　دل شکسته تن شده،جان‌نادرست
حضرتی دیدند بی‌وصف وصفت　　برتر از ادراك عقل و معرفت
برق استغنا چو می افروختی　　صدجهان در یکزمان میسوختی

عاقبت سیمرغ با جلال وشکوه خاص خود برآنها تجلی میکند

چون نگه‌کردندآن سیمرغ زار　　در خط این رقعه پراعتبار
هم زعکس روی سیمرغ جهان　　چهره سیمرغ دیدند آنزمان
چون نگه‌کردنداین‌سی‌مرغ‌زود　　بیشك‌این سی مرغ‌آن‌سیمرغ‌بود
در تحیرجمله سرگردان شدند　　این ندانستند تا خودآن شدند
خویشرا دیدند سیمرغ تمام　　بود خود سیمرغ سی‌مرغ تمام
چون سوی سیمرغ کردندی‌نگاه　　بود خود سی‌مرغ درآنجایگاه

ور بسوی خویش کردندی نظر — بود این سی مرغ ایشان‌وان‌دگر
ور نظر در هردوکردندی بهم — هردو یك سیمرغ بودی بیش‌وکم
بوداین‌یك‌آن وآن یك بود این — در همه عالم کسی نشنود این
آنهمه غرق تحیر ماندند — بی تفکر در تفکر ماندند
چون ندانستند هیچ ازهیچ حال — بی‌زبان‌کردنداز آنحضرت‌سئوال
کشف این سرقوی درخواستند — حل مائی و توئی درخواستند
بی‌زبان آمد ازآنحضرت‌جواب — کاینه است آنحضرت چون‌آفتاب
هرکه آید خویشتن بیند در او — جان وتن هم‌جان وتن‌بیند دراو
چون شما سی‌مرغ اینجا آمدید — سی در این آئینه پیدا آمدید
گرچه بسیاری بسر گردیده‌اید — خویشرا دیدیدوخود را دیده‌اید
چون‌شماسی‌مرغ حیران‌مانده‌اید — بی‌دل وبی‌صبرو بی‌جان مانده‌اید
ما بسی مرغی بسی اولی‌تریم — زانکه سیمرغ حقیقت گوهریم
محو ماگردید در صد عز و ناز — تا بها درخویش را یابید باز
محو او گشتند آخر بردوام — سایه در خورشیدگم شد والسلام

دراین مثنوی شورانگیزعارفانه حقیقتی بزرگ نهفته است، چشم دل وتنزیه باطن میخواهدکه این حقیقت را ادراك نماید ، عطار ازسیمرغ تخیلی به مبدأ خلقت و دستگاه آفرینش وذات حضرت‌ذوالجلال‌راه یافته‌وطریق سالك وارسته، سراپاسوخته‌راروشن‌میکند .

در افسانه‌های‌محلی نیزقصه‌هائی درمورد سیمرغ داریم‌که جمع‌آوری آنها بفرصتی بیشترنیاز دارد ولی درهمه این افسانه‌ها ازسیمرغ به‌بزرگی، بی‌نیازی ، علوهمت‌وبالاخره قدرتی مافوق قدرتها یادشده‌که‌کمترین بقدر وسع ، با قلت بضاعت علمی و ادبی اهم آنها را دراین مختصرجمع‌آوری نمود، باشدکه مقبول‌طبع‌اهل فضل وهنرواقع گردد.

منابع مورد استفاده برای تهیه این مقاله

۱ـ برهان‌قاطع‌مؤلف‌محمدحسین‌بن‌خلف‌تبریزی، تصحیح‌دکترمعین ،چاپ‌تهران۲ـ فرهنگ عمید ،مؤلف‌آقای‌حسن‌عمید چاپ تهران ۳ـ فرهنگ‌معین ، مؤلف آقای دکترمعین،چاپ تهران ۴ـ فرهنگ اسدی مؤلف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، تصحیح استادعباس اقبال چاپ تهران ۵ـ مجمع‌الفرس مؤلف محمد قاسم بن حاجی‌محمد کاشانی متخلص به سروری چاپ تهران ۶ ـ اوستا « یشتها ویسنا » تفسیر استاد پور داود چاپ بمبئی ۷ـ شاهنامه فردوسی چاپ مسکو ۸ـ مجمل‌التواریخ والقصص ، تصحیح ملك‌الشعراء بهار چاپ تهران ۹ ـ تاریخ ایران سرپرسی سایکس ترجمه فخرداعی‌گیلانی چاپ تهران ۱۰ـ روضة‌الصفا میرخواند چاپ تهران ۱۱ـ حبیب‌السیر، خواندمیر تصحیح استاد همائی چاپ تهران ۱۲ـ مثنوی تصنیف مولانامولوی‌چاپ تهران ۱۳ـ کلیات سعدی چاپ‌تهران ۱۴ـ دیوان‌حافظ چاپ تهران ۱۵ـ دیوان عطارچاپ تهران ۱۶ـ منطق‌الطیرچاپ‌تهران ۱۷ـ نوروزنامه حکیم عمرخیام.

نوشتهٔ کریل بولیچف Keril Bulychov
ترجمهٔ : محمد طباطبائی

دیداری از سمرقند و بخارای طلائی

اگر Ruy Gonzalez de Clavijo « روی گوانزالز دو کلاویجو » دویست سال زودتر به سمرقند می‌آمد حصارها ، مساجد ، آرامگاهها و نیز کاخهای افراسیاب نامی را بچشم خود میدید . درآن زمان شهرسمرقند دستخوش ویرانی بود. با وجود این وقتیکه کلاویجو، سفیراسپانیا دردربار تیمورلنگ، شهررا ازدورمشاهده نمود دچارشگفتی وحیرت شد ، زیرا آنچه راکه میدید شهری بزرگ و نوین بود . وی مینویسد ، «باغها وتاکستانها دراینجا بحدی زیادند که انسان وقتی بشهر نزدیك میشودابتداجنگلی واقعی ازدرختان‌سر بفلك کشیده وسپس‌درمیان‌آنها شهررامی‌بیند.»

تیمور پس‌ازفتح نیمی ازجهان تعداد بیشماری ازبزرگان و رعایایش را که دربین آنها هنرمندان، معماران ، حجاران ، حکاکان وگوهرسازان یافت میشدند به پایتخت جدیدش انتقال داد . غرورتیمورهم مانند قدرتش بی‌انتهابود. وی دهات‌اطراف سمرقند را دوباره نامگذاری نمود و میبایستی ازآن پس‌بنامهای بغداد ، قاهره،دمشق ومانند آن خوانده شوند ، درواقع بزرگترین شهرهای‌دنیا درمقام مقایسه‌با سمرقند، پایتخت تیمور، دهکده‌ای بیش نبودند .

توده‌های گرد وغبارحاصل ازساختن بناها درفضای سمرقند درجولان بود . کاشیهای فیروزه‌فام ومیناکاری‌شده مساجدورنگ‌آبی‌روشن حوضها به تکه‌هائی‌ازآسمان میماندند که درمیان‌انبوه‌خانه‌های‌زرگون پراکنده‌شده‌باشند . نواحی مجاوروازبرکت وجود سیزده‌باغی که‌درآنجا قراردارند بنظر‌دریائی‌ازبرگ وسرسبزی بخود گرفته‌اند. برطبق تاریخچه های موجود ، بزرگترین این باغها یعنی «باغ جهان» بحدی وسیع

بود که وقتی اسب معمارسازنده‌اش برحسب اتفاق درآن گم میشود تنها یکماه بعدپیدا میگردد .

اسپانیائیها بایکدنیا خاطرات شگفت‌آمیزبه وطن خویش بازگشتند . شهر سمرقند وامپراطوری تیموربنظرشان جاویدان وتقلیدناپذیرمیرسید . اما دیری نپائید که تیمور درگذشت وچندین دهه بعد جانشینانش بخارا را بهپایتختی برگزیدند .

ولی بناهای تحسین‌انگیزی که توسط بردگان وهنرمندان گمنامی‌ساخته‌شد، همچنان پابرجا واستوارماندند .

شکوه و جلالی که شهر افراسیاب نام داشت

ای سمرقند توچنان رفیعی که براستی به باغ‌عدن میمانی. (احمدبن‌وادی)

سمرقند شهریست بزرگ ومدرن با دانشگاه ، آموزشگاهها ، تماشاخانه‌ها وبناهای دیگر. هنوزهم سمرقند تیموری که زمانی‌پایتخت جهان بودبحیات خودادامه میدهد ، مناظرمساجد عظیم قدیمی ومنظره ساختمانهای قرن بیستم باهمآهنگی‌خاصی آمیخته میشوند .

تپه‌ای‌بزرگ‌وبایرواقع‌درشمال‌شهرتنها چیزی‌است که‌ازشهرسلف‌سمرقندیعنی شهرافراسیاب که‌بقدمت‌روم‌باستان‌میرسد باقی‌مانده است‌بقایای‌آثارهنری‌این‌شهرداستان قرنهائی راکه برحیات آن‌گذشته بازگومی‌نماید لشکریان اسکندرکبیردرپای‌باروها ازحرکت بازایستادندوقوای‌اعزامی‌خلفای نخستین‌بدین شهرروی‌آوردند. دردورانهای گذشته یك‌شبکه لوله‌های سربی درشهرافراسیاب‌کارگذاشته‌شده بودکه قرنهای‌متمادی به «ارك» شهرآب میرساند .

درسال ۱۲۲۰ طوایف مغول بدانجا یورش بردندوچون بامقاومت اهالی‌شهر مواجه شدند ، شهررا مورد چپاول وویرانی قراردادند . تا ۱۵۰ سال بعد شهروضعی اسفناك ورقت‌بارداشت وباغهای پرصفایش درزیرشنهای روان صحاری مدفون گشتند .

روزی که تیمورتصمیم گرفت‌سمرقند رابهپایتختی برگزیندروزتجدیدحیات این شهرمحسوب شد . درحدود سی‌سال بعد سمرقند در واقع بصورت پایتخت آسیا و

مرکزپرجنب وجوش فعالیت تجارت وصنایع دستی‌درآمد وباغهای اطرافش باردیگر احیاء شدند .

مرگ تیموریایان عظمت وشکوه سمرقند را درپی‌نداشت . درزمان سلطنت الغ‌بیك، نوه تیمور ،کارعمران‌وآبادانی سمرقند بهمان شدت وسرعت زمان‌خودتیمور پیش میرفت . الغ‌بیك سلطانی مقتدر ، دانشمند ومنجم بوده ومدرسه‌های زیادی‌را بنا نموده وبدینترتیب سمرقند را بصورت مرکزتمدن‌آسیائی درآورد .

بقایای آنچه که احتمالاًمهمترین اقدام‌الغ‌بیك بودیعنی رصدخانه‌الغ‌بیك، مدت نسبتاً کوتاهی است که ازکشف آن میگذرد. حتی پیش از کشف آن اطلاعات زیادی راجع به‌آن دردست بود ازجمله‌اینکه دردوره خود در سرتاسر خاور و باختر همانندی نداشت‌وزبده‌ترین دانشمندان عصردرآن‌بکارمطالعه وتحقیق‌گمارده شده‌بودند وگرچه دوربین‌هائی دراختیارنداشتند ، با وجود این زیرنظرالغ‌بیك موفق به‌تدوین زیج‌هائی شدند که تا بامروزاهمیت خودرا ازدست نداده‌اند .

ساختمان سه‌طبقه‌ای رصدخانه با برجهای هفتگانه‌اش پس از قتل الغ‌بیك توسط عده‌ای متعصب ویران‌گردید اما باستانشناسان ازروی قوس یك زاویه‌یاب که‌در تخته سنگی کنده شده و خودگواه ارزنده‌ای برنبوغ بشریت میباشد ، خاکبرداری نموده‌اند .

شاه‌زنده

«آسمانهای لاجوردین‌باشگفتی درچهرهٔ زمان خیره می‌نگریستند- چه‌آنها هرگزبناهائی بدین زیبائی ورنگ ندیده بودند» (ابوطاهرحجا)

هرجهانگردی که به سمرقند پامیگذارد میتواند برحسب ذوق و سلیقه‌اش مناظر و مکانهای دلخواه خود را بیابد . برخی ترجیح میدهند خرابه‌های بنای عظیم «مسجد بی‌بی خانم» را به‌بینند ، عده‌ای «میدان ریگستان» را با مدرسه‌هائی که در آنجا قرارگرفته می‌پسندند وبالاخره پاره‌ای دیگرازسادگی غرورآمیز «گور امیر» خوششان می‌آید .

اما درمورد خود باید بگویم که مایلم هزاران بار دیگر سمرقند را به‌بینم تنها باین منظور که بتوانم در سکوت وخلوت «شاه زنده» یعنی آن محیط بی‌نظیر و سحرآمیزی که مقابر بزرگان درآن بناشده ، فروروم . گرچه این آرامگاه‌ها در طی صدها سال یکی بعدازدیگری ساخته شده‌اند، معهذا اثری که مجموعهٔ‌آنها روی‌ذهن بیننده میگذارند ، فراموش نشدنی است .

آئین «شاه‌زنده» مدتها پیش ازظهور دین اسلام و در زمان جلال و شوکت افراسیاب رواج داشت . دلبستگی مردم باین آئین بآن درجه بود که پیروان اسلام مصلحت درآن دیدند که ازبرخورد و ستیزه‌جوئی باآن خودداری کنند ولی در عوض سعی نمودند ازآن برای بالابردن عظمت وشکوه دین‌جدید استفاده کنند وبدینترتیب بود که روایت هشام بن‌عباس پسرعم‌پیغمبر برسرزبانها افتاد . بنابراین روایت هشام‌بن عباس و یارانش هنگام نماز گزاردن مورد حمله کفار قرار گرفته قطعه قطعه شدند . هشام بن عباس سر بریده خود رابرداشت وبدرون چاهی‌عمیق رفت وازآنزمان‌تا کنون دربهشت زندگی میکند .

خویشاوندان ونجبای دربار تیمور هریك‌برای‌خودمقبره‌ای درنزدیکی«شاه زنده» ساختند . هریك ازاین مقابر که خود گوهری از معماری خاور زمین میباشد با نظمی‌افسانه‌ای یکی بربالای دیگری در کنار تپه‌ای قرار گرفته‌اند .

معماران ومورخین بآسانی میتوانندآنها را برحسب دوره و سبك طبقه‌بندی نموده درباره زیبائی‌طاقها وگنبدهای‌آن دادسخن دهند . آنچه که هنوز هم کنجکاوی مرا برمی‌انگیزد این‌موضوع است که چگونه مقابرافرادی بااینهمه اختلاف در کنار همدیگرقرارگرفته‌اند‌از جمله: گور دختری‌گمنام ، آرامگاه یکنفر مسلمان معروف بنام‌حجااحمد ، مقبره همسر تیمور ، مزاریك‌سرباز مشهور باسم‌امیربوروندوك ومهمتر ازهمه‌آرامگاه «رومی» منجم نامی که دوست ومصاحب الغ‌بیك بود . وی مردی منیع الطبع وبی‌علاقه به‌مال و ثروت ولی دانشمندی برجسته بود . پس از مرگش بدستور الغ‌بیك‌آرامگاهی برای‌وی در کنار آرامگاه شاهزادگان وخوانین ساختند.

چشم اندازی از فراز «منارمرگ»

در سراسر خراسان و ماوراءالنهر شهری بزرگتر و پرجمعیت تر از بخارا نمیتوان یافت .

(ابواسحق ابراهیم اشتری)



سمرقند و بخارا حتی‌از زمانهای بسیار دور یعنی از دوران افراسیاب هم رقیب یکدیگر بوده‌اند . برطبق افسانه‌ها و روایات ، سیاوش بنیان گذار بخارا بدست افراسیاب شاه کشته شد . گفتن اینکه کدام یك‌ازاین دوشهر قدیمی‌تراست‌کاریست بس مشکل ولی در هرحال میدانیم که در قرن‌ششم یك نفرحاکم‌ترك ، بخارا را به پایتختی برگزید ونیزمیدانیم که یك‌قرن بعدقلعه‌ای‌بشکل بنات النعش در آنجا ساخته شد . در زمان سامانیان بخاراشهری‌بزرگ وپایتخت‌یك‌امپراطوری بود . پس‌ازمرگ تیمور پایتخت امپراطوری روبزوالش که هنوزهم رمقی‌داشت بهشهربخارا منتقل‌گشت تاصدها سال بعدبخارا ازبزرگترین شهرهای‌آسیای مرکزی بشمار میرفت .

زمان، بخارا را از گزند ویرانی‌مصون‌نگهداشته‌است ونسبت‌باین‌شهر که‌در

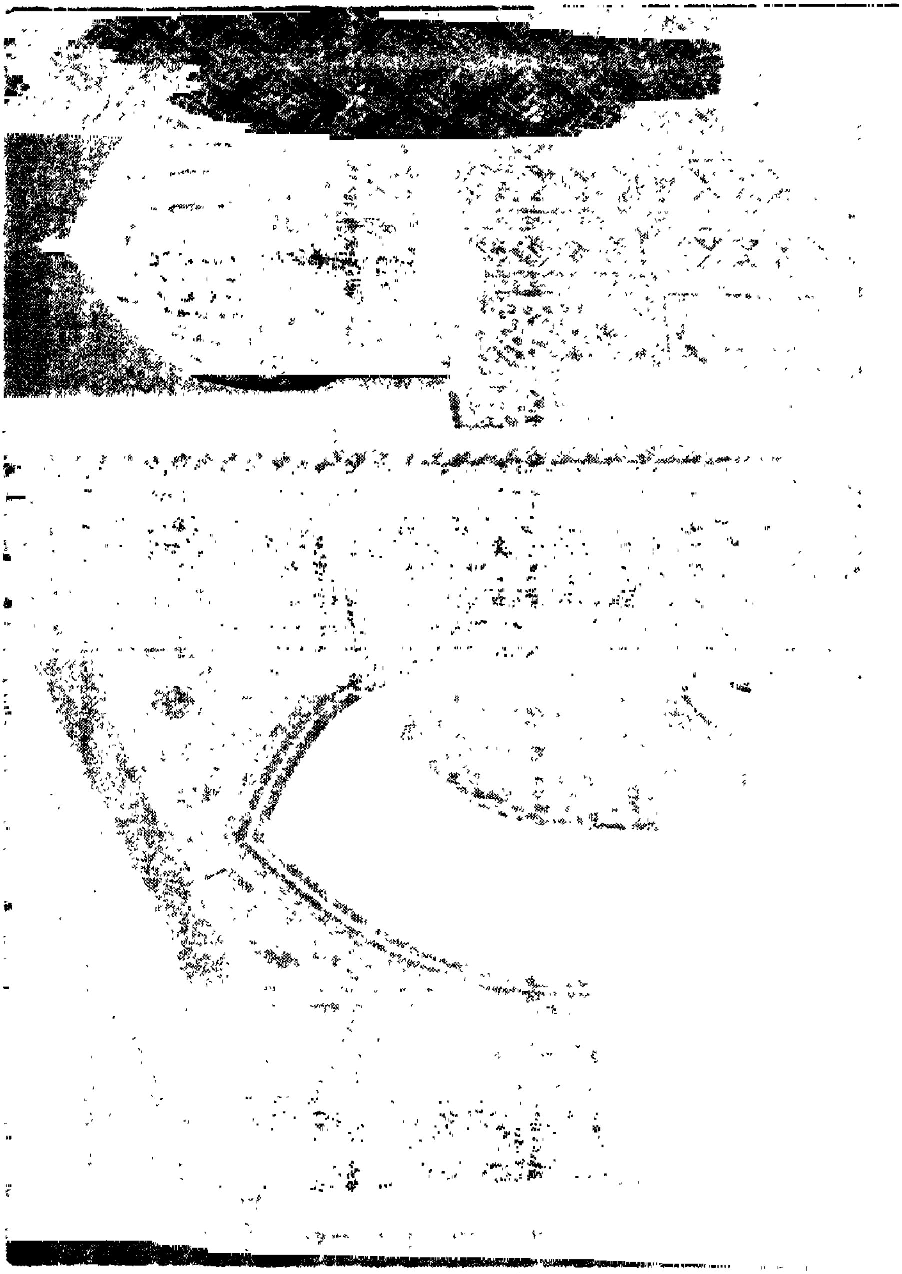
قلب بیابان قرار گرفته بیش از سمرقند توجه داشته است . گرچه امروزه، همانطوریکه قبلا ذکر نمودم ، سمرقند شهر بزرگ و مدرنی میباشد بخارا از جهات بیشماری شهر بیست موزه‌ای . ممکن نیست بنائی را پیدا نمود که بتواند با «مسجد بی بی خانم» یا «شاه زنده» سمرقند برابری کند ، اما بخارا خود بتنهائی بنائی است از هنر آسیای مرکزی .

منار کالیان که آنرا منار بزرگ یا منار مرگ نیز می‌نامند بیش از هشت قرن است که بر تمامی شهر بخارا مسلط است. از سکوی فوقانی اش ، که صدای مؤذنین طی صدها سال از آنجا بگوش مؤمنین میرسید و آنها را بنماز میخواند ، میتوان منظره‌ای از تمامی شهر را دید از جمله : محل‌های جدید باسرسبزی و خرمی بیش از اندازه‌شان ، ارگ شهر ، بامهای زرگون و بیشمار خانه‌های قدیمی ، گنبد بازارهای سرپوشیده، انتهای گلدسته‌ها و منارها که برنگ آبی هستند و خیابانهای باریک که بطور مارپیچ از جلوی خانه‌ها گذشته وارد میدانهای کوچکی میشوند که تصویر چهارچوب‌های کنده‌کاری در حوضها منعکس شده ، سپس از طاقها و معابر سردی عبور میکنند و سرانجام به حصار های ضخیم سنگر شهر ختم می‌شوند .

صحاری مجاور گرد و غبار و گرمای شن‌ها را بداخل شهر می‌آورند . تپه‌های بیشمار که هریك بقایای شهری را درزیر خود نهفته‌دارند تا فرسنگها مسافت ، صحاری اطراف بخارا را می‌پوشانند .

موقعیکه تپه‌های شنی بحرکت درمیآیند ، گاهی سکه‌هائی که در اثر گذشت زمان برنگ سبز درآمده‌اند و یا تکه های سفال و آجر های قدیمی از زیر شنها پیدا میشوند .

اما از فراز منار کالیان نمیتوان تپه‌ها را دید چون در زیرا نبوده گرد و خاك و در آنسوی باغستانهای سرسبز ، ساختمانهای مدرن و کشتزارهای ساکسول **Saksaul** قرار گرفته‌اند . این شهر موزه‌ای پای برجا مانده و ساکنان آن در حفظ و نگهداری قلب شهر که بسیار قدیمی است ، کوشا میباشند. هنگامیکه به اتومبیلهائیکه در پای ارگ شهر، یعنی همانجائیکه یك قرن پیش جلادان سر متمردین و گردنکشان را از تن جدا میکردند،



پارك نموده‌اند یا به دخترهائی که پیراهنهای گلدار پوشیده و بهرسو درحرکتند یا به جهانگردانی که دوربین‌هایشان را برای فیلمبرداری از بنای مسجدی میزان میکنند، نگاه کنید ، متوجه میشوید که کهنه و نو باهم آهنگی خاصی دست بدست هم داده‌اند :

حال اگر از بالای منارها پائین آئیم و لحظه‌ای چند در شهر گردش کنیم ، دیدنیهای زیادی را بچشم خواهم دید: یکجا مسجد کوچك ومسحور کننده‌ای را می‌بینید درجای دیگر بنائی قدیمی باستونهای چوبی و کنده‌کاری شده‌اش ، کمی دورتر درخت تنومند هزارساله‌ای را باخانه‌های اطراف آن مشاهده می کنید وبالاخره ممکن است شماهم مثل من از دیدن بازارهای سرپوشیده دچار شگفتی شوید. فقط تعداد انگشت شماری از این ساختمانها که مربوط به‌اواخر قرون وسطی میباشند تا بامروز پابرجا مانده‌اند واز آن جمله میتوان بازار گوهرفروشان وبازار صرافان را نام برد .

«عناوین و القاب»[۱]

درمیان اسناد روابط ایران و اطریش نوشته جیمز موریه سفیر انگلیس در دربار فتحعلیشاه ملاحظه شد که بخواهش سفیر اطریش طرز نگارش عناوین و القاب را در نامه‌های رسمی سلاطین به پادشاه ایران بشرح زیر قلمی نموده است :

تاریخ نامه سی‌ام ژوئن ۱۸۱۶ است .

عنوانی که برای پادشاه ممالك محروسه ایران باید نوشت :

اعلیحضرت جمشید سریر ـ قدرقدرت خورشید ضمیر ـ شاهنشاه فلك جاه ـ بهرام غلام ستاره سپاه ـ خسروعدل گستر ـ داوردار اچاکر ـ سلیمان تخت ـ فریدون بخت ـ دستان تدبیر تهمتن توان ـ پرویزسریر ـ آرایش کمال ـ مهرچهر ـ هلال رایت ـ تیردبیر ـ مریخ رایت السلطان الاعظم والملك الاعدل الاکرم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شهریار تاجدار ـ گردون وقار ـ ظل ممدود حضرت پروردگار ـ شهریار زمان و زمین ـ قهرمان الماء المعین ـ مالك ازمة الامم ـ ملك ملوك العرب والعجم ـ ابوالنصر والفتح والظفر فتحعلیشاه قاجار ـ شاهنشاه ممالك ایران خلدالله ملکه وسلطانه وابد علی العالمین احسانه.

۱ـ ازکتاب «روابط ایران واطریش» تألیف آقای محسن مفخم که دردست چاپ است.

بقلم دکتر مطیع الامام. ام.ای . پی اچ.دی
دانشیار قسمت فارسی دانشگاه کراچی

ورود مسلمانان درشبه قاره پاکستان و هند

و شرح توسعهٔ اقتدار سیاسی آنان تا اواخر قرن هشتم هجری

شبه قاره‌ای که نوزده سال قبل به دوقسمت مستقل ، یعنی پاکستان وهند ، منقسم گردید سرزمینی بوده است که در آن جمعیت مسلمانان نسبت به نقاط دیگر جهان بیشتر می‌باشد .

مسلمانان دراواخرقرن اول هجری درناحیهٔ غربی پاکستان امروزی واردشدند ودرسال ۹۳ هجری قمری ۷۱۱میلادی دراستان‌قدیم سندحکومت مستقلی را تأسیس‌نمودند، واگردورهٔ حکومت‌آنان را درشبه‌قاره بحساب هجری قمری بشمار درآوریم ۱۸۱۱ سال (۹۳-۱۲۷۴- ۷۱۱-۱۸۵۷) می گردد .

ولی چنان اتفاق افتادکه در۱۲۷۴-۱۸۵۷ عنان حکومت شبه قاره از مسلمانان بدست انگلیسیها افتاد ؛ البته درست ۹۳سال بعد ازآن ، یعنی در سال ۱۳۶۶-۱۹۴۷ ، شبه قاره ازسلطهٔ انگلیسیها بیرون‌آمد و به‌دوکشورآزاد مستقلی منقسم گردیدکه اکنون‌یکی ازآنها مملکت پاکستان می‌باشد .

مسلمانان در مدت طولانی فرمانروائی خود را در شبه قاره که (چنان که گذشته) تقریباً هزار ودویست سال ادامه داشته است فرهنگی را بوجود آوردندکه آثارزیادی‌ازآن درصورت شعروادب وفلسفه واخلاق‌ومعماری وحجاری‌ودیگرهنرهای زیبا بظهوردررسید .

اعراب دردورهٔ قبل ازاسلام (یعنی قبل از ۶۱۰ میلادی) با اهالی شبه‌قاره روابط تجارتی داشتند وازراه زمینی ودریائی باآنان معاملات تجارت می کردند . آنان ازخلیج فارس گذشته به‌بندرقدیم موسوم به «دیبل» نزدیك به شهرکراچی‌کنونی می‌رسیدند وازآنجا ازساحل استان بمبئی‌کنونی گذشته به جنوب می‌رفتند وازدماغه‌کماری دورزده بطرف‌مشرق

نواحی مدراس کنونی می‌رفتند وازیك دوبندر گاه خلیج بنگاله[1] گذشته بممالك برما وسیام می‌رسیدند وازآنجا نیز پیش‌رفته وارد بنادر چین می‌شدند واز همان راه طولانی بعربستان مراجعت می‌نمودند[2].

در دورهٔ اسلام (یعنی از۱۵-۶۳۶ باینطرف) علاوه برمعاملات تجارت‌یك‌سلسلهٔ فتح ممالك‌درین نواحی نیزآغازگردید، واعراب برای تحفظ‌کشتی های تجارتی خود در جستجوی بندرگاه‌ها درساحل غربی هند بودند - وبهمین مقصود دردورهٔ خلفای راشدین (۱۱-۴۰-۶۳۲-۶۶۱) چند مرتبه بربندرهای مختلفهٔهند حمله‌کردند، ولی عملیات آنها در آن دوره پیشرفت زیادی ننمود.[3]

فتح سند بدست اعراب

در دورهٔ بنوامیه (۴۱-۱۳۲-۶۶۱-۷۵۰) نیز بعضی مهم‌های جنگی در نواحی ساحل غربی هند بوقوع پیوست واولین مهم جنگی در ۹۳-۷۱۱ تحت فرماندهی‌محمدبن قاسم بجانب غربی هند فرستاده شد، و نتیجه خاصی بخشید[4]: تفصیل‌این اجمال بدین طریق است :

ازوقایع دورهٔبنوامیه چنان معلوم می‌گردد ،که هشت‌کشتی[5]تجارتی‌که با امتعهٔ تجارتی، ومسافرین عرب ازسیلان بجانب عراق می‌رفت ، درمحل دیبل نزدیك به‌کراچی فعلی بدست قزاقهای بحری افتاد، وآنان امتعهٔ تجارتی راباامسافرین عرب باخودبردند- حجاج بن‌یوسف ، استاندار استانهای‌شرقی خلافت اموی، به راجا داهر، فرمانروای‌نواحی سند ، نامه‌ای‌نوشت، وبرای بازدادن امتعهٔ‌تجارتی، ورهائی‌اسرای عرب مطالبه نمود -داهر

۱- دکترعبدالرحیم ، استاد تاریخ ، دانشگاه‌کراچی ومؤلف

(Social and Cutural History of Bengal, vd.I, Karachi, 1963)

عقیده داردکه بنادر مزبورهٔ خلیج بنگاله عبارت است از «سمندر» و«سندویپ»که اول‌مرتبه ذکرآنها درکتاب مورخین وجغرافیادانان عرب ، مانند خردازبه (م - درحدود ۲۰۰ - ۹۱۲) والا دریسی (م- ۵۶۵-۱۱۶۶) آمده است و«سمندر» بقول دکترعبدالرحیم‌نزدیك به دهانهٔ رودخانه‌های بوهم پترا و میگهنا درساحل جزیره‌ای است‌که موسوم به «سندویپ» می‌باشد وجزیره «سندویپ» درپاکستان مشرقی است (رجوع‌کنید به‌تألیف نامبردهٔ دکتر عبدالرحیم ، طبع‌کراچی ، ۱۹۶۳ ، ص ۳۷-۳۷) .

۲- «عرب‌وهندکمی تعلقات» مولاناسید سلیمان‌ندوی ، طبع هندوستانی ایکادیمی. اله‌آباد (هند) ۱۹۳۰ م ص ۶-۷ ۳- «عرب وهندکمی تعلقات» ص ۱۳

۴- «تاریخ مسلمانان پاکستان وبهارت (هند)» تألیف سیدهاشمی فرید آبادی، طبع‌کراچی ، ۱۹۵۵ م ، جلد اول ، ص ۷۵-۷۴

۵ - «چچ‌نامه» تألیف علی بن حامد بن‌ابی‌بکرالکوفی (درسنه ۶۱۳ - ۱۲۱۶) طبع دهلی ، ۱۳۵۸-۱۹۳۹ ، ص ۸۹

در جواب گفت قزاق های بحری تحت فرمان من نیستند و من درین باره نمی‌توانم کاری بانجام برسانم.

درنتیجهٔ آن بعد از دومهم جنگی مختصرلشکریان حجاج بن یوسف ،که نتائج سودمندی نداد ، اودر ۹۳ـ۷۱۱ داماد خود ، عمادالدین محمدبن قاسم را با لشکریان آراسته برای حمله برنواحی سند فرستاد ـ ازتفصیلات جنگ محمدبن قاسم با راجا داهر صرف نظرمی‌نمائیم ، وهمین‌قدر می گوئیم که درنتیجهٔ جنگ مزبوره راجاداهربقتل رسید ، ونواحی سند تاملتان درمدت‌یک‌سال‌ونیم بدست عربهاافتاد۱ ومحمدبن قاسم بعنوان‌استاندار درنواحی سند ماند .

حجاج بن‌یوسف در ۹۵ـ۷۱۴ وفات یافت : و ولیدبن عبدالملك (۸۶ ـ۹۶ ـ ۷۰۵ـ۷۱۵) ، خلیفهٔ اموی دمشق ، نیزدر ۹۶ـ۷۱۵ وفات یافت ، وسلیمان‌بن‌عبدالملك جانشین اوگردید . سلیمان بن‌عبدالملك (۹۶ـ۹۹ـ۷۱۵ ـ۷۱۷) دشمن سرسخت حجاج بن یوسف بودواو محمدبن قاسم را ازاستانداری سندمعزول نموده درزندان انداخت .۲

بعد ازفتح‌سند وملتان‌بدست عربها در۹۳ـ۹۴ـ۷۱۱ـ۷۱۲ نواحی مزبوره‌تقریباً تا دویست سال دیگرجزوخلافت‌های اموی وعباسی بود . در ۲۹۰ـ۹۰۲ بنوسامه در ملتان اعلان‌استقلال کردند،وازآن ببعد متصرفات عربها دراین نواحی‌دردو امارت منقسم گردید : پایتخت یکی‌ملتان، وازآن‌دیگری منصوره ، نزد شهرحیدرآباد (سند)کنونی بود.۳

ولی درهمان ایامی‌که سند تحت تصرف خلفای بنوعباس بود دعاة فرقهٔ اسمعیلیه به سندآمدن گرفتند ، واولین داعی‌آنها در ۲۴۰ـ۸۸۳ به سند رسید ـ چون دعوت آنان میان مردم سند قبولیت یافت ، شخصی موسوم به حلم‌بن شبان بالشکری از قاهره فرستاده شد ـ درآن روزها قاهره پایتخت خلافت فاطمی مصر(۲۹۷ـ۵۶۶ـ۹۰۹ـ۱۱۷۱) بود ـ لشکرمزبور حملهٔ غیرمترقبه‌ای برملتان‌کرد وآن نواحی رافتح نموده تحت خلافت فاطمی درآورد .۴

اسمعیلی‌هائی‌که درسند وملتان بنام قرامطه معروف بودند ، بیش ازیك قرن‌وربع درسند وملتان فرمانروائی داشتند ، تاسلطان محمودغزنوی امیرآنها راکه به ابوالفتح‌داود موسوم بود، در ۴۰۱ـ۱۰۱۰ ازملتان بدرکرد وملتان رابسلطنت غزنین ملحق نمود.۵

قرامطه ازملتان فرارکرده بشهرمنصورهٔ سندپناهنده شدند وسلطان محمود غزنوی در۴۰۹ـ۱۰۱۸ آنجا رفته آنها را شکست داد وسند را هم‌جزو سلطنت خودقرارداد.۶

---

1 – The Caurbndge history of India, Vol ,III, Wolseley Haig, Delhi, 1958, pp. 5–7 .

۲ـ ایضاً pp. 7–8.

۳ـ «آب‌کوثر» تألیف شیخ محمد اکرام، طبع لاهور ، سنه ۱۹۵۸ ع، ص ۳۲

۴ـ «آب‌کوثر» ص ۳۲ـ۳۳ ۵ ـ «آب‌کوثر» ص ۳۳

۶ـ «آب‌کوثر» ص ۳۳

درنتیجهٔ فرمانروائی عربها درسند وملتان پیروان مذهب هندو و بودائی ،که در آن نواحی می‌زیستند ، تحت تأثیر تمدن‌عرب قرار گرفتند وکلمات زیادی اززبان عربی‌در زبانهای محلی رواج یافت وخطی‌که قبل ازورود اعراب برای نوشتن زبان محلی استعمال می‌شد ؛ به خط عربی تبدیل گردید .

ورود مسلمانان در نواحی‌جنوبی‌هند

اعراب درضمن مسافرتهای تجارتی ، درقرن اول‌هجری (قمری‌قرن‌هفتم‌میلادی) درساحل غربی هند ومخصوصاً درقسمت جنوبی‌ساحل هندوارد شدند ، ودرنتیجه رفت‌وآمد اعراب وتوسعهٔ تجارت بین ممالك عرب وهند بعضی ازاعراب درنواحی جنوبی هند اقامت گرفتند ، وبا زنان محلی ازدواج‌کرده درزمرهٔ اهالی حقیقی‌آنجا درآمدند ـ کسانیکه‌در نواحی مزبوره سکنی داشتند موسوم‌به «نوایت» (Newayat) بودند ، وبعضی‌ها ازدماغهٔ کماری دور زده درساحل جنوبی‌شرقی‌هند رسیدند ،ودرآنجا اقامت مستقلی‌اختیار نمودند، وآنها موسوم به «لبی» (Labbe) گردیدند.۱

درنتیجهٔ گذشت زمان فرهنگ اسلامی کم‌کم دراهالی هندوئی محلی نواحی‌جنوب غربی وجنوب شرقی‌هند نفوذی پیداکرد، وهندوها اززندگانی اجتماعی واصول ساده‌دینی وفرهنگ اسلامی‌بحد زیادی متأثرگردیدند ودر دل بعضی ازآنها یك نوع تمایلی بجانب دین اسلام پیداشد ،که دراوایل‌قرن‌سوم‌هجری‌قمری قرن‌نهم‌میلادی آخرین‌پادشاه خانوادهٔ هندوئی‌آن نواحی به‌دین اسلام درآمد ، و موسوم به «عبدالرحمن سامری» گردید ، و در نتیجهٔ اسلام‌آوردن او وبسیاری‌ازمردمان زیردست‌او نیز به‌حلقهٔ اسلام درآمدند ـ «عبدالرحمن سامری» چندی بعد برای حج بیت‌الله به‌عربستان‌رفت ودرهمان‌جا وفات یافت.۲

باعث بسیارتعجب است که‌قرنها بعد درامارت «تراونکور»درهند جنوبی، که‌بدست هندوها بود، امیری‌که بامارت می‌رسید ،درموقع سوگند خوردن شمشیررا بدست‌می‌گرفت ومی‌گفت : «من این شمشیررا تا موقعی‌که عموئی من ازمکه معظمه برگردد، حفظ‌خواهم کرد» ودرین سوگند اشاره به‌جدالاجداد خود ، «عبدالرحمن سامری» می‌کرد ، و رسم مزبوره تا تقسیم شبه قاره در امارت «تراونکور» (Travancore) باقی مانده بود ـ۳ (زیرا بعد ازآن تمام امارتهای هند باوحدت هند متصل گردید)

ابوالحسن مسعودی (م-۳۴۵-۹۵۶) صاحب‌کتاب «مروج‌الذهب» ، که در۳۰۳ـ ۹۱۶ درطی مسافرت خود بهند رسید ، و بمسلمانان عرب ناحیهٔ سیمور (Seymore) (چول Chaul کنونی) ملاقات نمود، می‌گویدکه عدهٔ مسلمانان شهرهای‌عرب‌که درآنجا

1- Lnfluence of islam on indian Culture, Tara Chand, Allahabad, 1946, pp. 32–33

۲- 34 .p ,ایضاً   ۳- 34–35 .pp ,ایضاً

سکنی داشتند ، بده‌هزارنفرمی‌رسد ـ مسلمانان آن ناحیه تحت رئیس خود بودندکه از پادشاه هندوی محلی بعضی‌ازاختیارات ریاست می‌داشت .۱

درساحل جنوب شرقی هند نیزعده زیادی از مسلمانان زیسته ، و بخش تینویلی (Tinnavelly) (ترونل ویلی‌کنونی) مرکزآنها بوده است و آنان ، چنانکه در سابق اشاره‌کردیم ، موسوم به «لبی» بودند ، وساحل جنوب شرقی هند راکه در حدود سی‌صد فرسنگ داشت«معبر» می‌گفتند ، چنانکه «صاحب تاریخ وصاف» می‌گوید:

«اما معبر : عرضهٔ‌آن ازحدکولم است تاخطهٔ نیلاورقریب سیصد فرسنگ سواحل درطول، ایشان پادشاه خودرادیورگویند ومعبراست این لفظ بمعنی خداوند دولت وپیوسته طوائف اقصی‌چین و ماچین ورودائع بصنایع بلاد هند وسند ، بسفائن بزرگ‌که آنرا جنگ گویند، امثال‌الجبال تجری‌بجناح‌الریاح‌علی سطوح‌المیاه بآنجا متواصل باشد، و معموری جزائربحرفارس خصوصاً وزیب رنگ وبوی دیگربلاد عموماً ازعراق و خراسان تا روم و فرنگ ازآن حاصل شد ومعبربمثابت‌کلیل هند افتاده»۲

بعضی ازخانواده‌های مسلمان درنواحی مزبوره احترامی‌خاص بدست آوردند ،و مورد اعتماد پادشاهان هندوی محلی بودند ، چنانچه درمواقع مختلفه بعضی‌ازمسلمانانی، که درسیاست محلی‌دستی داشتند، بەرتبهٔ وزیری وسفیری ودریاسالاری رسیدند، و خدمات مهمی برای پادشاهان آن دوره بانجام رسانیدند.۳

روی‌همرفته، نفوذ دین اسلام‌درصورت تعمیرمساجد، وتأسیس مدارس ادامه‌داشت ومی‌توان بدون شك‌گفت‌که بعد ازقرن‌اول هجری‌قمری(قرن هفتم میلادی)نفوذ دین اسلام دردین هندو درنواحی‌مزبوره ازهمه بیش بوده ومیتوان‌آن را یکی ازاسباب مهم‌نهضت‌های اصلاحی دردین هندوبشمارآورد.۴

لشکرکشی های مسلمانان از جانب شمال غربی شبه قاره

اکنون به بیان لشکرکشی های مسلمانان در شبه قاره از جانب مرزهای شمال باختری‌که درنیمهٔ دوم قرن چهارم‌هجری قمری (نیمهٔ دوم قرن دهم میلادی) اتفاق افتاده است می‌پردازیم .

درنیمهٔ دوم‌قرن چهاردهم‌هجری قمری(نیمهٔ دوم‌قرن دهم‌میلادی) راجه‌جیپال،که که ازخانوادهٔ هندو برهمن شاهی بود ، فرمانروائی نواحی‌پنجاب رادردست خود داشت‌ـ

---

۱ ـ p.36 ,ایضاً

۲ ـ تجزیه‌الامصار و تزجیه الاعصار معروف به « تاریخ وصاف » چاپ بمبئی ، ۱۲۹۹ (چاپ افست رشیدیه تهران ۱۳۳۸) ، ص۳۰۱-۳۰۲

۳ ـ Lnfluence of Islam on Indian Culture, p .43

۴ ـ رجوع‌کنید به ۱۲۹-۸۴ ، ایضاً

جیپال مرد زحمت‌کش وجاه‌طلب بود . اوتصمیم گرفت که مرزهای سلطنت‌خودرا بجانب شمال باختری توسعه دهد، وبدین خیال بالشکریان خودبرنواحی‌امارت سبکتکین امیرغزنین (۳۶۶-۳۸۷ - ۹۷۶-۹۹۷)حمله‌کرد، ولی لشکریان اوبه سبب سرمائی‌سخت وباریدن برف‌زیادی درآن مهم جنگی موفق‌نشدندومراجعت نمودند. این‌لشکرکشی‌در۳۶۹ ۹۷۹ اتفاق افتاد. ۱

جیپال ازآن خیال منصرف نگردید ، و باردیگر بهمراهی لشکریان پادشاهان هندوئی دیگرشبه قاره بجنگ سبکتکین‌رفت ، ودر۳۸۰-۹۹۰ درمحل پیشاورجنگ‌سختی بین جیپال وسبکتکین روی‌داد ـ جیپال شکست خورد، وسبکتکین نواحی‌شمال‌غربی پیشاور را بسلطنت غزنین ملحق نمود۲ .

سبکتکین در ۳۸۷-۹۹۷ وفات یافت۳ ، و چندی بعد پسرش محمود ،که لقب «سلطان» را برای خود اختیارنمود، وبزرگترین‌پادشاهان خانواده غزنویه شمرده‌می‌شود جانشین پدر گردید .

جیپال باردیگر با لشکریان خود برنواحی سلطان محمود شکست خورد . این واقعه در۳۹۲-۱۰۰۱ اتفاق افتاد۴ .

جیپال درنتیجهٔ شکست‌های پیاپی (درسنه ۳۹۵-۱۰۰۴) خود را درآتش‌سوخت وپسرش آنندپال بجای اوبرتخت سلطنت نشست۵ .

دوجنگ‌دیگربین آنند پال وسلطان‌محمود بوقوع پیوست: یکی در۳۹۵-۱۰۰۶ ودیگری در۴۰۰-۱۰۰۹ ودرهردو جنگ انندپال شکست خورد .

ازآن ببعد یك سلسلهٔ لشکرکشی‌های سلطان محمود درشبه قاره شروع گردید و تا خاتمهٔ حیات اوکه در۴۲۱-۱۰۳۰ اتفاق افتاد، دوام داشت‌که درنتیجهٔ آن تمام‌نواحی که امروز به «پاکستان‌غربی»موسوم‌است ، باضافهٔ بعضی نواحی‌دیگربه سلطنت غزنین ملحق گردید۶ .

۱- The Cambridge History of India, vol. III, p.12.

۲- «تاریخ مسلمانان پاکستان وبهارت (هند)» ص ۱۱۶

۳- The Cambridge History of India, vol. III p.12.

۴- The Cambridge History of India, vol III, p.13.

۵- «تاریخ پاکستان وهند» تألیف‌غلام رسول مهر، طبع لاهور ، ۱۹۵۰میلادی، ص ۱۴۳

۶- ایضاً ص ۱۷۳-۱۷۶

ناتمام

محمد تقی دانش‌پژوه

آشنایی با چند نسخهٔ خطی

ایجازالبیان فی معانی القرآن : بیان‌الحق نجم‌الدین ابوالقاسم محمود بن ابی‌الحسن بن‌حسین نیشابوری قزوینی که درخجند در سال ۵۵۳ ساخته وبیش از ده هزار فایده درآن گذارده است (چلبی) (مجلس ش ۱۱۷ اخوی)

ازاوست خلق‌الانسان که درفهرست‌آستان قدس (۴۱۰:۶) وصف شده است

ایضاح مخالفةالسنة فی‌نص الکتاب والسنة : علامهٔ حلی‌نسخ ، کهن‌گویا اصل چنانکه علامهٔ‌نوری گواهی کرده است ، جزو دوم‌از میانه‌های سورةالبقره تاپایان‌سورة العمران باکراسه‌شمار ده‌برگی‌ازکراسهٔ نخستین درهشت‌برگ‌تاکراسهٔ ۲۳ برخی‌ازکراسهٔ شمار رفته ویاوصالی‌شده است‌کراسه‌هاهم پس‌وپیش‌شده ونسخه‌آشفته است ، برگ‌یکم وششم وبرگ‌آخر نو نویس ، باخطمیرزا حسین‌بن محمدتقی علامهٔ نوری طبری (مجلس ۶۹۳ اخوی)این یکی‌تاآنجاکه من‌میدانم چهارمین‌نسخه است از این‌کتاب (نشریه ۲۲۱:۲ – فهرست فیلمهای دانشگاه ص ۲۸۸)

الباب‌الحادی عشر : علامهٔ حلی (مجلس)

بازنامه : درچگونگی‌شکار بازودرمان بیماریهای آن .

نستعلیق ابوالقاسم در ۲۳ شعبان ۱۱۲۹ در روستای‌علی‌آباد کام فیروز باتاریخ تولد ۱۰۹۳و۱۱۰۲ ، ربعی‌آغاز افتاده درباب یکم ومیرسد به‌باب دویم‌بازی‌که شکار مرغ کوچك‌نیکو میکند تاباب چهارم صفت‌بازی‌که بی‌علت‌تر باشد ودرپایان میرسد به‌باب ۲۷ درعلامت بیماریها ومعالجهٔ‌آن در دوقسم نخستین علامت‌دوم درمعالجهٔ علتهاکه یادرفت.

بحرالانساب یا شجرةانساب مبارکشاهی : فخرالدین محمدبن مبارك شاه بن‌منصور بن‌سعید ... بن‌ابی‌بکر صدیقی‌یافخرمدبر مؤلف‌آداب الحرب‌والشجاعة یا آداب الملوك وکفایة المملوك‌است ومؤلف‌فرهنگ قواس نیست (فرهنگ نویسی هند ص۵۵ فهرست ایوانف (کرزن) ص ۳۶۸ ش ۵۱۶ که در ۶۰۲ زنده‌بوده‌است . نسب‌نامهٔ است بادیباچه تاریخی‌برای پیامبرویارانش وپیروانش وپیامبران و پادشاهان عرب واسلام،نسختی از آن بفرمودهٔ آقای‌مینوی در جزوکتابهای الیس (384) بوده‌است،درفهرست آدبری ش ۲۵۳

چنین وصف شده است :

نستعلیق ایرانی خوش ازسدهٔ ۱۶ در ۱۲۵ گ ۱۲ س ۶ ۱/۴ × ۹ ۱/۴

« استوری (۱:۱۱۶۴) هم تنها ازهمین نسخه یادکرده است . این نسخه درجزو کتبی که از ترکهٔ الیس برای ایران خریداری شده (بفرمودهٔ استادمینوی) وبدانشگاه واگذار شده است نبوده است و نمیدانیم که اکنون کجا است و نسخهٔ دیگری هم از آن نشان نداده اند .

بحر الجواهر : هروی ، نوشتهٔ روز شنبه ۲۰ محرم ۱۰۳۴ (مجلس)

تاریخ : کمال بن جلال منجم شاه عباس بزرگ که بنام او ساخته وپس از مقدمه و ذکر علت اختصار در تألیف از آغاز تاریخ ایران تازمان صفویان فهرست وار باذکر تاریخ وقایع (تا برگ ۲۲) سپس تا پایان کتاب حوادث مهم وجنگهای آغاز دوران صفویان را آورده ودر پایان از زلزلهٔ تبریز در ذق ۱۰۴۹ که ۱۲۶۰۲ تـن را کشته است یاد کـرده است ، مختصر است ولی از رهگذر آوردن سالهای حوادث دقیق ، در آن از تاریخ ۱۰۵۹ هم یاد شده است . استوری (۱:۳۰۱ و ۳۰۸ و ۱۲۸۰) از زبدة التواریخ کمال خان بن جلال منجم زندهٔ در ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۵۹ که تاریخ صفویان تا سال ۱۰۶۳ وازتاریخ عباسی جلال الدین محمد منجم یزدی که تاریخ شاه عباس یکم تا ۱۰۲۰ و شاه اسماعیل دوم و سلطان خدابنده است یادکرده است .

این نسخه گویا همان زبدة التواریخ باشد (دانشگاه ش ۴۲۰۴ ـ ملك ۴۷۶۲ ـ عالم ارا ص ۴۷۴)

نستعلیق چلیپا کهنهٔ زمان شاه عباس ، کاغذ رنگارنگ ، ۷۰ گ ۱۳ × ۲۰٫۵ ، جلدمقوای چرمی ضربی

تاریخ طبرستان : ابن اسفندیار (ادبیات ص۶۸)

نوشتهٔ همت بن رستم مازندرانی در ۶ شوال ۱۰۳۴ (مجلس ۷ ۶۴۶۶ ر ۵۹۸۵ گویاش ۲۲۳ اخوی) نسخهٔ دیگری بخط او در پایان محرم ۱۰۲۸ در کتابخانهٔ ملك هست (ش ۴۰۷۱)

تاریخ قم : حسن بن محمد بن حسن قمی ، ترجمهٔ عبدالملك قمی ، بنام ابراهیم بن شمس الدوله .

نستعلیق علی حسینی در ۱۲۰۲ ، ۱۵۰ گ ۱۷ س ۱۰ × ۱۹ ، ۱۶ × ۲۸

تب رساله درانواع واقسام ـ یارساله درحمیات : محمد باقر بن محمد حسین طبیب که برای شاه سلیمان در چهارفصل درتب و دوفصل دروبا و در پایان نسخه های عملی ، ساخته است .

نسخ محمد مؤمن بن محمد نصیر باتملك ۱۲۴۱ باسرلوح وتذهیب وجدول طلا بالوحی زرین درعدد ایام بحران درمیانه . ربعی

التبصرة : محمد کریم خان کرمانی ، در نحو بعربی ، ساختهٔ ۳ ذح ۱۲۷۶ ،

نوشتهٔ محمد اسماعیل بن‌محمدابراهیم در روز چهارشنبه ۲۰ج۲د۱۲۸۵ (مجلس)

التبیان : شیخ‌طوسی مقابله شده درشوال ۵۰۰ کتابخانه‌امیرالمؤمنین‌در نجف .

التبیان : شیخ‌طوسی کتابخانه مدرسهٔ نوربخشی‌دربروجرد مورخ ۷ رمضان۵۹۳ تا ۳ ع۱ر۵۹۴ .

تحریرالاحکام : علامه حلی ، ازسدهٔ ۸و۷ .

تحفةالحرمین : محمدخان فارسی دشتی که در ۱۲۶۶ ساخته است با عکس (آقای کریم زاده)

تحفهٔ بهائیه : حبیب‌الدین محمدبن‌علی‌اصغر جرفادقانی که برای بهمن میرزا پسرفتح علی‌شاه‌ودرزمان اوساخته‌ودرآن‌خلاصة‌الحساب شیخ‌بهائی‌را ترجمه‌وشرح کرده‌است، نسخ‌مؤلف در دههٔ‌سوم محرم ۱۲۷۶

التحفة السعدیه : قطب‌شیرازی، شرح کلیات قانون‌ابن‌سینا ،جلددوم‌آن، نسخ عبدالرحمن بن‌محمد بن‌ابراهیم العتایقی در نجف‌برای خودش در روز دوشنبه ۲۹ رمضان ۷۴۹ (مجلس ۴۶۳ اخوی)

تحفةالغرائب : محمد حسین‌بن‌زمان استرابادی دریك‌مقدمه و دوازده باب و خاتمه درعجایب‌وغرایب بفارسی ، نوشتهٔ محمد رحیم موسوی زلال در رجب ۱۲۶۳ برای میرزا ابوالحسن خان .

التحفة فی‌امراض مختصة بعضوعضو(الفن الثالث من کتاب ـ) درآن‌ازشیخ‌یادشده و «قال‌ابوزید» دارد و «مبحث ۵ فی‌احوال الفم‌واللسان والشفة والاسنان» درآن‌هست، نسخ سدهٔ ۱۰ ، باعنوان شنگرف ، خشتی .

تحفةالکمالیه معروف به **جام‌جهان‌نمای** که‌درمجلهٔ وحید بنام ترجمهٔ‌تحصیل بهمنیارشناسانده‌شده‌است،درسه‌کتاب است‌منطق درپنج‌مقاله و مابعدالطبیعه و اثولوجیا والف صغری درهفت‌مقاله واحوال موجودات درچهار مقاله ، دونام یاد شده در میان‌کتاب دیده میشود ودر دوجاهم دارد «چنین‌گویدمترجم‌این‌کتاب»غیاث‌الدین منصور دشتکی‌جام جهان نمای دارد که این‌نیست ومولی‌حسن‌تحفةالکمال داردکه آنهم این نیست (نشریه ۴:۳۹۶) تاکنون مترجم این‌کتاب شناخته نشده‌است .

نستعلیق سدهٔ ۱۰و۱۱ ، ۲۳۰ گ ۲۰ س ، عنوان شنگرف ، (فهرست مجلس ۵:۴۹۲) افسوس‌که من جزیك‌بار بیشترنشدکه‌آن را ببینم و نسخه‌هم آشفته و پس و پیش شده است .

تذکرة الائمه : منسوب بمجلسی‌است ولی‌درسرگذشت سیدالشهداءآمده «فقیر حقیرعلاءالدین نظامی‌میگوید که حضرت‌استاده قدس‌الله روحه دربحارالانوار نقل فرمودند» درچاپ سنگی ۱۲۸۵ ق این بندرا ندیده‌ام،در ذریعه (۴:۲۶) هم مؤلف آن شناخته نشده است (مجلس)

تذکرهٔ شعرا : میرزا محمد حسین شعاع الملك شیرازی ، بخط خود او در سرگذشت خود منقول ازتذکرهها ودر ۲۸ ذح ۱۳۵۱ ساخته‌است، ازابوالعلاء گنجوی‌است تاکمال‌الدین غیاث‌وسرگذشت روزبهان بقلی‌هم درآن هست ، نستعلیق‌اصل ، خشتی .

التذهیب فی‌شرح التهذیب : پیرعلی‌بن حسین‌بن‌حسین تونی ، متن بخش منطق وتألیف تفتازانی‌است وشرح به «قال ـ اقول»، بخط نستعلیق محسن علی‌نطنزی در روز شنبه شعبان ۸۹۸ .

الترجمان : علی بن‌نصرة‌بن بن‌داود ، فرهنگ عربی بفارسی، چلبی‌ازآن بنام ترجمان اللغة یاد کرده است (ملك ۳۸۲ ـ رضوی۵ لغت ـ فرهنگنامه‌ها ۲۶۱)

نسخ معرب روزشنبه ۲۰ ذق ۸۹۶ ، عنوان و نشان و جدول شنگرف، ۲۷۶ گ ۲۵ س (مجلس) .

آغاز : بسمله . الحمدالله الذی فضل‌لسان العرب بالفصاحة والتبیان ... و بعد فقال ... الشیخ علی‌بن‌نصرت ابن‌داود... فانی‌قصدت اناجمع‌الکلمات‌من‌الاسماء والافعال والحروف علی‌نمط‌حروف الهجاء بالحرکات الثلاث... وبوبته‌اربع وثمانین باباًمن‌اول‌باب الالف‌الی‌آخر الیاء وسمیته بالترجمان .

انجام : وگویندکه خاور یعنی‌کبش.

ترجمان قرآن که‌نباید ازسیدشریف گرگانی‌باشد ، مورخ ۶ ج در۷۳۶، نسخ کهن (آقای‌کریم زاده)

ترجمهٔ احادیث‌نبوی : محمدفاضل‌که بنام فتحعلی‌شاه‌در ۱۲۳۶ ساخته است. نستعلیق میرزا عباس نوری‌درج ۱۲۳۷ر۲ بنام‌همان شاه ، جلدروغنی‌باجدول و حاشیه‌سازی وتشعیر (مجلس ۴۵۳۱ قفسه)

ترجمهٔ قطب شاهی : ابن‌خاتون عاملی ، نوشتهٔ ۱۷ ذق ۱۱۴۰ (مجلس)

ترجمهٔ قطب شاهی : ابن‌خاتون عاملی ، نوشتهٔ ۱۰۹۱ (مجلس)

ترجمهٔ شرح توحیدکافی ملاصد را ازعبدالوهاب بن‌حاج مصطفی‌بروجردی که برای محمد تقی میرزا پسرفتح علی‌شاه فرمانروای بروجرد در زمان فتح علی شاه ساخته است .

نسخ ۱ رمضان ۱۲۳۸ ، وزیری .

ترویح الارواح‌من‌عمل‌الاشباح : لطف‌الله بن‌سعدالدین مصری مؤلف شرح تلویح تنقیح المکنون من‌مباحث القانون ، دریك‌مقدمه در ۱۵ مسلك و دوقول هریك چند تعلیم ویك‌خاتمه درپنج‌بحث ، ساختهٔ برای وزیر مجیرالملة مغیث الاسلام وزیر بن‌الوزیر (ملك ۴۴۶۹) .

نسخ محمدبن قاسم در روز شنبه ۱۶ شوال ۱۰۲۰ (مجلس)

تسلیك النفس الی‌حظیرة القدس : علامه‌حلی ، نسخ، مقابله‌شدهٔ سدهٔ ۱۰ (فهرست‌فیلمهای دانشگاه ۲۹۹) (مجلس ۵۰۹۸ قفسه)

تفسیر : دانشمند جمال السالکین مولی میر عبدالباقی صوفی خطاط تبریزی در گذشتهٔ ۱۰۳۹ شارح صحیفه و نهج‌البلاغة بنام منهاج الولایة من کتاب نهج‌البلاغة.

(ذریعه ۱۳: ۳۵۲ و ۱۴۰: ۱۳۰ و ۴: ۲۸۰ و ۹: ۱۲۳ و ۳۱۷ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۴ ـ دانشگاه ۳: ۲۰۰۳ و ۵۲۹۹ ـ سپه ۲: ۱۳۱ ـ مجلس ۳ ر ۶۴۲۴ و ۵۹۸۵ ـ فهرست مجلس ۶: ۱۵ ـ معارف ۱: ۱۴۶ و ۱۴۷ ـ آستان قدس ش ۲۶۴ اخبار ـ مستدرک ۳: ۵۹۴ ـ فرهنگ سخنوران ۷۷ ـ نفیسی ش ۷۵۵)

کتاب عرفانی چنانکه آقای روضاتی دارند پیشین این نسخه نوشته اند شاید این تفسیر از او باشد (شاید همان ش ۶ ر ۴۲۰۸ ملک) عنوانها تفسیر سورة النصر، تفسیر سورة الفتح، ترجمهٔ تفسیر سورهٔ قل هوالله احد للامام الصادق، دارد ودرچند فصل است بعربی و فارسی باشعرهای فارسی وعبارتهای صوفیان ودرآن ازابن العربی وابن الفارض نقل شده است، عنوانهای ونامها و رسالتین، گلشن عطار، مولوی، جندی، هم درآن هست.

همچنین «قال صدرالمحققین قدس سره فی تفسیر الفاتحة»

نستعلیق سدهٔ ۱۰ و ۱۱، عنوان شنگرف، آغاز افتاده (مجلس)

تلخیص المرام فی معرفة الاحکام : علامه حلی (آستان قدس ۵۴۷) (مجلس ۱۳۰ اخوی)

تلخیص المرام فی معرفة الاحکام : علامه حلی، از سدهٔ ۹ (مجلس ۴۴۰ اخوی)

تلخیص المرام فی معرفة الاحکام : علامه حلی، نوشتهٔ محمدبن حسن بن حسان درسه شنبه دههٔ سوم ج ۲ ر ۷۰۵ (مجلس ۵۰۱۲ قفسه)

التواریخ فی اسرار الائمة آل العباء : ابوالفضل محمد بن ابی المکارم علوی حسینی.

التوسل الی الترسل : بهاءالدین محمدبن مؤید منشی بغدادی خوارزمی، نسخهٔ کهنهٔ سدهٔ ۷ و ۸، آغاز وانجام افتاده و ناقص، گویا ازهمین کتاب است که درمجمع الانشاء حیدر بن ابی القاسم ایواغلی یادشده که آن درمحرم ۵۲۸ تألیف شده است (فهرست فیلمهای دانشگاه ص ۱۸۱ و ۲۴۹ ـ ادبیات ص ۱۷۳ و ۴۶۳ و ۵۳۱)(مجلس ش ۵۰۲۸ قفسه)

تهذیب الاحکام : شیخ طوسی. نسخهٔ آقای طباطبائی به نسخ کهن که میگویند به خط خود شیخ طوسی است (ازبرگ ۵ تا ۱۹۳) وگذشته از چندبرگ میانهٔ این نسخه که از آغاز کتاب است تا پایان طهارت برگهای ۱ تا ۴ و ۱۹۴ تا ۱۹۷ هم نونویس سدهٔ یازدهم است و آنها را سیدمحمد صالح بن ابی الصلاح بن جعفر حسنی حسینی مدنی حاجی لاژوردی اردستانی نوشته و نسخه را درپسین روز آدینه ۲ شعبان ۱۰۲۹ کامل کرده است. در هرصفحه ۹ سطر است باعنوان ونشان شنگرف بابلاغ ومقابله شده درخدمت مولانا حسن علی بن مولانا عبدالله شوشتری وتصحیح شده گویا ازهمان اردستانی بگواهی خود او. بخط او درآن اجازه ایست از شیخ بهائی بهمین اردستانی که نسخه را خریده وکامل کرده بود مورخ نزدیک به پایان شعبان

۱۰۲۹ در دو صفحه در پایان نسخه . همین اردستانی در اینجا در ۳ رمضان ۱۰۲۹ مینویسد که شیخ بهائی گفته است که این نسخه بخط خود شیخ طوسی است و آنرا بوسیده و بمن داده و بمن اجازه داده است .

فهرستی از مطالب آن بخط همین اردستانی در آن هست . همچنین تاریخ تولد ۱۰۳۲ و ۱۰۳۸ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۸ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۵ و ۱۰۸۷ ، با یادداشت مورخ ۱۲۶۴ ،در ذریعه (۵۰۴:۴) از همین نسخهٔ طباطبائی که باید یکی از اجزای نسخه‌های پدرش بوده باشد یادشده است .

طریحی در جامع المقال (ص ۱۵۰) مینویسد که من نسخهٔ اصل تهذیب را دیده‌ام و دارم و شیخ در آن در یکی از جاها بجای «واو» حرف «عن» نوشته و سپس آنرا به شکل «واو» درآورده است .

عکس یك صفحه ازهمین نسخه در ریحانة‌الادب دیده میشود این نسخه شاید جزو مجلداتی بوده است که پدر شیخ بهائی داشته وازروی آن نسخه برداشته است و شیخ بهائی آنرا می‌شناخته است .

تهذیب الاحکام : شیخ طوسی، نسخهٔ آقای محمدحسین اسدی که اکنون باید نزدجناب آقای مرعشی درقم باشد . بخط نسخ حسین سبزواری گویا در ۱۰۶۰ در مشهد طوس که این نام وتاریخ درچندجا بوده و پاك کرده‌اند درپایان فهرست کامل مطالب که درآخر نسخه هست و درآخر مشیخه بارنجی میتوان این نام وتاریخ را خواند، درآخر کتاب الصلاة نام او بوده ولی پاك کرده‌اند وتاریخی ساختگی گذاشته‌اند تاآنرا نسخهٔ پدرشیخ بهائی شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی وانمود کنند چون او این نسخه را ازروی نسخهٔ همین عاملی نوشته و مختصات آن را با امانت دراین نسخه نقل کرده است . متن کتاب پیش از فهرست در ۶۶۰ برگ است هرصفحه‌ای ۲۵ سطر و بافهرست میشود ۶۷۸ برگ ، باعنوان ونشان شنگرف، باندازهٔ وزیری ، باحواشی «فیض سلمه‌الله، حسن عفی‌عنه ، ع آه سلمه‌الله» اصل نسخهٔ منقول بخط همان شیخ حسین بن عبدالصمد جباعی حارثی همدانی عاملی بوده و اوآن را ازروی نسخهٔ کهنی نوشته و بانسخهٔ خط طوسی مقابله کرده است .کتاب الطهارة را در ۳ رجب ۹۵۳ در بعلبك نوشته و اجازهٔ انهای قرائت او نزد شیخ شهید زین‌الدین بن علی بن احمد شامی عاملی بخط شهید مورخ روز شنبه ۱۱ ذق ۹۵۴ درآن بوده و دراین نسخه هم صورت آن نقل شده است . با اجازهٔ انهای احمد بن حاجی محمد تونی مورخ چاشت روز دوشنبه دوروز ماندهٔ ازماه رمضان ۱۰۷۳ بخط خود او به نسخ ریز نزدیك به شکسته نستعلیق .

جزو یکم کتاب الصلاة تا پیش از « باب العمل فی لیلة‌الجمعة ویومها » را همان عاملی در سه‌شنبه ۱۱ روزماندهٔ ازشعبان ۹۴۹ نوشته ومقابله‌شده با خط شیخ طوسی در روز آدینه همین ماه همین سال ، بااجازهٔ انهای شیخ شهید زین‌الدین بنویسنده (همان عاملی) در محرم ۹۵۵ .

درپایان جزو دوم کتاب الصلاة عاملی نوشته که ازروی نسخه‌ای قدیم وکهن تصحیح

شدهٔ دارای خط جمال‌الدین مطهر در ده‌روز ماندهٔ ازماه رمضان ۹۴۹ نوشته و درشش روز گذشته‌از ماه‌شوال همین‌سال باآن‌مقابله کردم . اینجاهم اجازه انهای شیخ‌زین‌الدین شهید مورخ ۲۰ ع۱ر۹۵۵ بوده ودراین نسخه‌صورت‌آن نقل شده است . با اجازهٔ انهای همان تونی‌مورخ ۱۸ ذق ۱۰۷۳ .

درپایان عبادات درنسخهٔ عاملی‌آمده بودکه من‌آن را در شوال ۹۴۹ نوشته‌ام.

درپایان مکاسب‌آمده‌بودکه ابوعلی‌حسن پسرشیخ‌طوسی‌آن را باقرائت‌ابوالحسن بن‌علی بن‌متویهٔ قمی‌درصفر ۴۴۷ ازپدرش سماع کرده و شنیده‌است.

درپایان تجارات‌آن آمده بودکه عاملی آن را در روز چهارشنبه ۱۷ ذق ۹۴۹ نوشته‌بود ، با انهای‌مورخ ۱۱ج۲ر۱۱۴۱ .

کتاب‌العتق را عاملی‌در روزشنبه ۱۷ صفر۹۵۱ نوشته‌بود .

کتاب النذور درنسخهٔ عاملی‌مورخ روز سه‌شنبه ۲۱ صفر۹۵۱ است و مقابله شده باخط شیخ‌واو دراینجا مینویسدکه اصل‌نسخه ازاینجا . بیعدتاآخر ورق‌بخط شیخ‌طوسی‌نبوده است . درهمینجا صورت‌سماع‌پسرشیخ‌طوسی‌وقرائت ابن‌متویه مورخ ۴۴۷ که‌درنسخ‌مشهور هست دیده میشود .

کتاب القضایا راعاملی در روزشنبه هشت‌روز ماندهٔ از ع۱ر۹۵۱ نوشته‌وبا خط شیخ‌طوسی‌مقابله‌کرده است .

کتاب الحدود را او در روز شنبه نیمهٔ ماه رجب ۹۵۱ دربعلبك‌نوشته وبااصل‌شیخ طوسی درنیمهٔ همین سال مقابله‌کرده است .

صورت اجازه‌هایی‌که شیخ شهیددرآن تاریخها به‌عاملی‌داده بخط‌متن دراین‌نسخه نقل‌شده‌ودربالای‌آنها داردکه‌صورت‌خط‌شهیداست، پس‌این نسخه‌به‌خط‌خودحسین‌بن‌عبدالصمد عاملی‌نیست ونویسندهٔ آن‌که‌گویا نامش حسین سبزواری است وباید در ۱۰۶۰ آنرا نوشته باشد همهٔ‌آنهارا با امانتی نقل‌کرده استوازاین نسخه‌سرگذشت این‌کتاب‌که رکنی‌از ارکان ادب مذهبی‌شیعی‌است روشن‌میشود وتواریخ واجازات و مقابلاتی‌که در نسخهٔ اصل طوسی و نسخهٔ عاملی‌بوده است ازآن پیداست . اجازه‌هایی‌که تونی‌گویا بهمین‌سبزواری در ۱۰۷۳ داده‌است دراین نسخه‌بخط‌خود اوست با یك اجازه انهای دیگر مورخ ۱۱۴۱ که ندانستم ازکیست .

جامع : محمدکریم خان کرمانی (مجلس)

جمع و خرج ایت‌ئیل بهبهان ابواب جمعی مؤتمن الملك (آقای‌کریم‌زاده)

ناتمام

دکتر رجائی

نقش تصوف در تربیت بشر[1]

جناب آقای رئیس ـ همکاران عزیز . خانمها وآقایان محترم ـ از اینکه وقت گرانبهای خود را برای شنیدن سخنان اینجانب اختصاص داده‌اید سپاسگزاری میکنم و از جناب آقای پرفسوردکترهومل عالم بزرگ گیاه شناسی و بالاتر از آن انسان بزرگ ایراندوست که‌وسیله آشنائی امشب ما رافراهم آورده‌اند امتنان فراوان دارم واجازه میخواهم سخن خود را بالطیفه‌یی که ازاین دوست عزیز شنیده‌ام و باوضع امشب من بی‌تناسب نیست آغاز کنم :

میگویند کشیشی برای جمعی موعظه میکرد و سخنش بدرازا کشیده بود یکی از شنوندگان که خسته شده بود بدوستش گفت این مرد ربع ساعت اول را برای خداسخن میگفت و ربع دوم را برای شیطان حرف میزند . ازقضا سخنرانی امشب اینجانب نیز بیش ازنیم ساعت بطول می‌انجامد ولی من آن را بانام یزدان شروع و با اتکاء بعنایت و حوصله شنوندگان محترم بپایان می‌برم .

موضوع سخنرانی : نقش تصوف درتربیت بشراست . بحث درباره ریشه و مبدا و تصوف وعناصری که در رشدوقوام آن تأثیر بخشیده است اعم از عقاید فلوطین وفلسفه وحدت وجود نو افلاطونیان وسیاحت ومحبت آئین مسیح وتجریدورسیدن به نیروانای بودا وآئین هندوان و خوارشمردن این جهان وخدمت بمردمان ازآئین اسلام ، دراین چنددقیقه میسر نیست ومحتاج بحث‌های مفصل است که درحد قدرت آنرا درکتابی که دراین باره نوشته‌ام توضیح داده‌ام.

سوفیسم معروف در اروپا که تصوف باآن همریشه است ربطی بسوفیستهای یونان که درحدود پنج قرن قبل از میلادمسیح میزیسته‌اند ومکتب کرکیاس ونظائراو ندارد . صوفی یك کلمه عربی است ازریشه صوف بمعنی پشم وصوفی ازنظرظاهر بمعنی پشمینه پوش است زیرا لباس پشمین وجامه خشن پوشیدن شعار زاهدان وبی‌اعتنایان به لذتهای ظاهر بوده است ونشانه های اینموضوع درتورات وانجیل وعبادات صاحبان ادیان کهن موجود است .

اما ازلحاظ معنی تصوف بریك عقیده قلبی ودو وظیفه عملی تکیه دارد . عقیده قلبی عبارتست ازخداپرستی عاشقانه و دو وظیفه عملی محبت وخدمت بهمه انسانهاست .

دربیشترادیان وازجمله اسلام خدا راعبادت میکند خداوند مبدائی متعالی است که

۱ـ متن سخنرانی درکاخ لیندیش توبینگن ۲۵ آبان ۴۴ برابر با ۱۶ نوامبر ۶۵

به‌پندار برخی‌درعرش و آسمانها جای‌دارد ودرهرحال این بشرخاکی بسیار کوچکتر از آنست که بساحت کبریائیش بتواندبار یابد . بهشت‌اوزیبا وجهنمش سخت وحشتناك است . انسان ها میکوشندبااطاعت‌مطلق ازاوکه غالباً با یك‌نوع ترس‌همراه است ، بارفتن‌بمعابد غایت‌وتوجه اورا جلب کنند تاهم‌دردنیا ازبلاایمن بمانندوهم درآخرت‌سروکارشان بدوزخ‌نیفتد وبه‌بهشت جاویدان راه‌یابند . بعبارت‌ساده‌تر میتوان گفت‌که درادیان فاصله‌خدا بابندگان بسیاراست وتربیت‌دینی کلاس ودرجات‌معین ، آداب‌ورسوم ومربیان جداگانه‌وحتی‌درایام هفته ساعات وروزجداگانه دارد . امادرتصوف خدا ازانسان نه‌تنها دورنیست بلکه‌با او زندگی‌میکند و در مراحل بالاتر میتوان گفت که در خود او است . توضیح مطلب از نظر صوفیان بسیار ساده است :

صوفی‌میگوید من‌چه‌فرقی‌باخدا دارم ؟ جواب اینستکه‌من‌انسان فانی‌هستم ومرگ درکمین من‌است اماخدا جسم‌نیست ، نمی‌میرد وجاویدانست . سئوال‌دوم اینستکه‌این‌فنای من‌مربوط بچیست؟ وجواب آنکه : بی‌شك‌به‌جسم حیوانی‌من مربوط‌است‌که مانند جسم‌سایر حیوانات عنصری‌خاکی وفانی‌است . پس‌من اگر قبل‌از مرگ کاری بکنم که آنچه مربوط بخاصیت حیوانی‌منست چون بدخواهی‌خشم وشهوت و درنده‌خوئی‌از بین‌برود ، ملکوتی و صافی‌خواهم‌شد سراپا نیکی‌وسراپاصفاهمانگونه که‌خداست بنا براین‌من‌جزئی، نمونه‌یی‌پرتوی‌از ذات خداخواهم‌شدوچون‌خدا باقی‌است وهرگز نمیمیردمن‌نیز باقی خواهم‌بود چون قطره‌یی که باقیانوس می‌پیوندد و نام‌قطره‌یی‌از اوبرمی‌خیزد وبابقای اقیانوس‌باقی است اگرچه درآن فانی‌شده‌باشد ومعنی‌فناء فی‌الله وبقاء بالله‌این استواینکه صوفیه‌مرگ رامی‌ستایند مراد این مرگ‌است . پس‌مرگ وفنامربوط بآن‌جسمی‌است‌که یك‌روزتولد یافته‌است یعنی‌جسمی‌تربیت نایافته ، پاك‌وروشن نشده‌جسم‌آدمهایی‌که خشم‌وشهوت وخودخواهی برآنان تسلط دارد وتا هنگام مرگ‌نمیتوانند خودرا ازچنگال‌آنها برهانند ولی‌صوفیان میگویند وراست‌هم‌میگویند که‌این تولدطبیعی‌وحیوانی‌است‌وطبیعی‌است که چنین‌زادنی‌مردن‌هم درپی‌دارد ولی‌تولدحقیقی انسان مدتی‌بعداز تولدنخستین صورت‌میگیرد وآن‌زائیده شدن‌جان بیداروحقیقت‌پرست‌است در درون‌انسان . واین‌جان بیداراست‌که قطره‌یی ازاقیانوس هستی، پرتوی‌ازوجود ازلی‌است واین‌تولد است‌که میتواندقبل‌ازمرگ‌بحیات جاوید منتقل‌شود .

هرانسانی‌میتواند بدرون‌خود مراجعه‌کند ودریابدکه آیا این تولد ثانوی در او صورت‌گرفته‌است یا نه ؟ وباین‌ترتیب بداندکه امکان زندگانی‌جاویدان برای‌اوست‌یانه؟

پس بشرحی که گفته‌شد هرانسان پاك خدمتگزارونیکی‌نه‌تنها بخدا بسیار نزدیك‌است بلکه‌خود پرتوی ازذات خدا است .

مگرما نمیخواهیم خدا را دوست‌بداریم ؟ مگرما نمیخواهیم بخدا خدمت کنیم ؟ پس‌میتوانیم این‌انسان‌هاراکه‌پرتوی‌ازذات‌اویند‌دوست بداریم، میتوانیم باین‌انسانها‌خدمت‌کنیم بخصوص‌که خداوندبی‌نیاز مطلق‌است وبخدمت‌ومحبت‌ما نیازی ندارد ولی تجلیات وجود او محتاج محبت وخدمت‌اند .

من گمان میکنم که این سخن مظهر یکی از جهتهای بزرگ اندیشه بشری است و صوفیه با ترویج این طرز فکر متعالی خدمت بزرگی بخداپرستی واقعی از سوئی و به بشردوستی از سوی دیگر کرده‌اند .

صوفیه باین ترتیب خدا را از عالم غیب به عالم شهادت و از آسمان بمیان جامعه و مردمان درآورده‌اند و خدمت بمردم نیازمند را جانشین خدمت بخدا ساخته‌اند .

این نکته هم قابل ذکر است برابر لغت عربی عبادت در زبان فارسی بندگی است اما استعمالش بسیار نادر است ایرانیان مسلمان حتی در ترجمهٔ آیات قرآنی نیز غالباً بجای عبادت پرستش و پرستیدن گذارده‌اند و تصور من اینستکه در این کار عقاید صوفیه بی نفوذ نبوده‌است زیرا پرستیدن در فارسی بمعنی خدمت کردن است و پرستنده و پرستار مرادف خدمتگزار افراد اعم از تندرست و بیمار است . مراد من اینستکه غیر صوفیان هم در ایران از عبادت خدا به خدمت کردن تعبیر میکرده‌اند نه بندگی که فرمانبرداری الزامی غلام زرخرید برای ارباب است و جنبه مادی صرف دارد .

پس یك صوفی خدا را می‌پرستد نه از ترس جهنم و نه بامید بهشت زیرا این را یك نوع معامله و حساب پایاپای میداند او خدا را دوست میدارد همانگونه که یك عاشق معشوق خود را دوست میدارد و از او اطاعت میکند همانطور که کسی فرمان دوست خود را هرقدر هم دشوار باشد محترم میشمارد و بکار می‌بندد . اکنون به بینیم اثر این طرز تفکر در جامعه و تربیت عمومی و هنری مردم چه بوده است .

قبل از رواج این فکر که خدمت بخلق خدمت بخداست ، بسیاری از مردم می اندیشیدند که برای رستگاری در آن جهان و رسیدن بسعادت و بهشت جاویدان بهترین راه آنست که در سلك اهل دین یعنی روحانیان و خدمتگزاران معبد و کلیسا و مسجد در آیند و این فکری است که شاید هنوز هم به بعضی خاطرها خطور کند چه همه میدانند که دوران زندگی به نسبت ابدیت کوتاه است و از دست دادن نعیم ابدی بخاطر جهان گذران دور از خردمندی است در نتیجه چه بسیار کسان که علم دین را برتر میشمردند و آرزو میکردند که ایکاش بجای کاری که دارند باین امر اشتغال میورزیدند تا راحت دنیا و سعادت عقبی را باهم میداشتند .

اما صوفیان میگفتند تو که طب میآموزی و به یك انسان که قطره‌یی از دریای هستی الهی است خدمت میکنی بخود خدا خدمت کرده‌یی همچنین تو که موسیقی می‌آموزی و راحتی بدلها میرسانی و به تلطیف عواطف میکوشی و تو که کفش میدوزی و تو که پارچه میبافی و تو که معلمی و تو که زراعت میکنی و همه شما که بنوعی به بشر خدمت میکنید ، ارزش خدمتتان کمتر از آنکسی نیست که در کلیسا یا مسجد موعظه میکند یا در نماز و دعا غرق است و این همان کاری است که چند قرن بعد در رفرمهای مذهبی قسمتی از اروپا صورت گرفت .

باین ترتیب سطح حرفه‌ها و صنایع و هنرها در حد خود بالا رفت و نگرانی بشر از پرداختن به هنرها و کارهای غیر دینی جای خود را بشوق و اطمینان واگذار کرد شوق و اطمینانی که یك نفر ایدآلیست فعال به بالا بردن سطح کار و هنر خود دارد .

اینان میگفتند مثل اعلای هرچیزارزنده خداست . زیبائی مطلق ، هنرمطلق ، بزرگواری مطلق وبخشندگی وخلاصه حدکمال هرارزشی بخدا منتهی میشود پس هرکه‌در بالابردن سطح ارزشهای خود میکوشد بسوی خدامیرود وقرب بیشترمی‌یابد . این سخنان بحث عالم ایده افلاطون و مثل را بخاطرمیآوردکه اگرچه بیان وراه دوتاست هدف تقریباً یکی است .

صوفیان دوشادوش خدمت ، عامل مهم دیگری را در بشر تقویت کردند و آن محبت است زیرامحبت‌مکمل خدمت وبثمررساننده‌آنست محبت بلاشرط وبلاعوض برای‌همه افرادبشربدون توجه برنگ پوست ونژاد ودین ومسلك وکشوریعنی چیزی‌که هنوزبشرقرن بیستم بآن نرسیده است..... درمسلك تصوف محبت همه جافوق قدرت وخشونت توصیه‌شده است زیرا اثرخشونت موقتی وسطحی است وعکس‌العمل‌شدید دربردارد اما اثرمحبت‌عمقی ودائمی است دراین‌قسمت هم ازتاریخ جهان وهم‌ازوقایع صوفیه شواهد بسیاری داریم‌که‌در تأثیرسقراط ومسیح رامیتوان درنظرگرفت ودرمشرق محمد وبوسعیدومولوی را . یکی‌از پیران صوفیه ازجائی میگذشت جوانی‌مست بدوناسزایی‌گفت اودرجواب دعاکردوگفت‌خدا همین‌گونه‌که دراین جهان دلت راخوش داشته است درآن جهان هم‌دلخوشت بدارد.

مست دیگرشبی بربط خود را برسربوسعیدکه ازکنارش میگذشت‌فروکوفت بدان سختی‌که بربط درهم‌شکست . بامداد پیربربطی نوخریدنزداو فرستاد بااین پیغام‌که دوش بربط توبرسرمن شکست این رابجای آن ازمن درپذیرومرا ببخش نتیجه در هر دومورد آن شدکه مستان ازپیرمعذرت خواستند ودرجرگه نیکان درآمدند .

در آن هنگام‌که جنگهای صلیبی خون چندین هزار مسیحی و مسلمان را بخاك میریخت پیران صوفیه باکمال احترام به معابد وکلیساهای یهودیان و مسیحیان و پیروان سایرادیان میرفتند بمراسم دین آنان احترام می‌گذاشتند باآنها غذا میخوردند ودوستانه سخن میگفتند وسرمشقی بزرگ بودند برای مردم‌خاصه برای‌شاهان وامیران واقوام‌وحشی که برشرق وقسمتی ازغرب مسلط شده بودند .

البته این‌خاصیت احترام بادیان‌مختلف را ایرانیان باستثنای یکی دودوره‌کوتاه درتمام‌ادوارداشته‌اند . آزادی بخشیدن‌کورش به‌یهودیان وپناهنده شدن وپذیرفته شدن هفت دانای یونانی بایران ومحترم‌بودن آنان دردربار وپناه دادن به‌نسطوریوس‌مسیحی وپیروان او وآزادی ساختن معبد وکلیسا برای‌آنان شاهد این معنی است .

اما سلسله‌های ترك‌نژادی‌که ازآسیای وسطی وماوراء سغدومغولستان چین آمده‌و برایران‌مسلط‌شده‌بودند.همأنندغزنویان‌سلجوقیان اولیه‌وغزان‌ومغولان وتیموریان‌ونظائرآنان ازاین خاصیت بی‌بهره بوده‌اند واین‌هنروقدرت روحی ایرانیان خاصه صوفیان بودکه دل آنان را نرم‌کرد ودرنده‌خوئی ایشان‌را بوسائل مختلف‌تخفیف داد بخصوص‌که اقوام‌وحشی بمبادی غیبی اعتقادبسیارداشتند واینان چون بی‌نیازی وبی‌طمعی پیران صوفیه را درمقابل

زردوستی ومقام‌جوئی غالب بزرگان دین‌می‌دیدند واحترام واعتقاد مردم را بآنان مشاهده میکردندآنان را باعالم غیب‌مرتبط‌میدانستند وهمواره باایشان بادب‌واحترام رفتارمینمودند وپیشوایان تصوف نیزازاین توجه استفاده میکردند وتاحد ممکن از قدرت خود بنفع‌مردم بهره برمیداشتند .

با اطمینان میتوان گفت‌که یك صوفی واقعی جزبرای دفاع ازوطن برروی‌انسان دیگری بهیچ بهانه شمشیرنکشیده است زیراکسی‌را یارای‌آن‌نیست‌که بجانب پرتوذات حق حمله برد وشمشیربکشد شعارصوفی صلح‌کل است امانه آن‌صلح اصطلاحی سیاستمداران‌که روپوش جنگ باشد اثرترتیبی دیگرصوفیه رواج اندیشه‌گذشت وتسامح درمیان مردم است ونشان دادن اثری‌که توارث‌واجتماع درتربیت‌افراد دارد . گوشه‌یی‌ازاین بحث‌به‌مسأله‌جبر واختیارمربوط میشودکه اکنون‌مجال بحث‌آن نیست . اجمال‌مطلب‌اینستکه بسیاری‌ازصوفیه انسان را درامور تکوینی‌چون طول‌قامت و وضع‌سلسله اعصاب‌وخصائل نژادی و ارثی وبدنیا آمدن ، مجبور میدانندودرمسائل جزئی‌که درقلمرو اراده است چون‌آموختن و نیاموختن «تاحدی» وپندپذیرفتن یانپذیرفتن‌ونظائرآن مختاروالبته هریك‌ازاین مسائل درباره کاملان ومنتهیان باخامان ومبتدیان فرق‌میکند . این‌تمثیل بسیارساده مولوی تفاوت‌را دریك‌قسمت‌و درمرحله ابتدائی‌روشن میسازد .

یك مثال ای دل پی فرقی بیار — تا بدانــی جبر را از اختیار
دست کان لرزان بود از ارتعاش — وانکه دستی‌را توجنبانی زجاش
هر دو جنبش آفریده حق شناس — لیك نتوان‌کرد این باآن قیاس
این‌که‌گوئی این‌کنم یا آن‌کنم — خود دلیل اختیار است ای‌صنم

درهرصورت مولوی میگویدکه توارث ومحیط درتربیت مؤثراست . یکنفرمجرم راتنها نمیتوان بعلت‌ارتکاب جرم‌محکوم‌کرد بایدوضع خانوادگی‌ووضع محیط وعکس‌العمل سلسله‌اعصاب اوراهم درنظرگرفت . امروزهم در روانشناسی‌وحقوق این‌مسائل اهمیت دارد: کسی‌که ازکودکی‌درکنج میخانه یاقمارخانه‌یی محروم‌ازتربیت مادروپدر ـ بزرگ‌وباجانیان وبدکاران‌آمیزش داشته‌است اگرکسی‌رابکشدآیا صددرصد مجرم‌است ؟ آیااجتماع‌درعوامل تشکیل‌دهنده جرم اودخالتی‌ومسؤلیتی‌ندارد؟ آیا اگراین‌شخص درخانواده باتربیت‌ومتمکن چشم‌بجهان میگشود بازهم‌مجرم بار می‌آمد ؟

مولوی‌میگویدهرکس‌دیگرهم بجای‌اوبود ودرهمان حالت‌قرارمیگرفت وهمان‌وضع سلسله‌اعصاب را داشت چه‌بساکه فرزندخود راهم درآن بحران روحی‌غیرارادی می‌کشت..

اوبملل دینی‌ومحیط زمان‌خود با احتیاط‌تمام همان‌سخن رامیگویدکه امروزبعداز هفتصدسال مخالفان‌مجازات اعدام و علمای‌حقوق دنیا باآزادی میگویند همان حرفی راکه فرانسواکوپه در داستان **paricide** خود زده‌است .

مولوی جبرسلسله اعصاب‌وتوارث ومحیط‌را باسارت‌حکم حق‌تعبیرمیکند ومیگوید

اگر نه آنستکه در دین اسلام حکم بکشتن قاتل شده‌است هیچکس حق وجرأت نداشت آدمی را که درقتل اختیارتام نداشته‌است بمکافات اعدام کند .

گر نفرمودی قصاصی بر جناة — ور نگفتی در قصاص آمد حیاة
کی کسی‌رازهره بدکز پیش‌خود — بر اسیر حکم حق تیغی زند
هرکه را آن حال بر سرآمدی — بر سر فرزند هـم تیغی زدی
پس بترس وطعنه کم زن بربدان — پیش دام حکم عجز خود بدان

این نکته‌راهم نگفته‌نباید گذاردکه بین‌مدعی باصاحب‌حقیقت تفاوت‌بسیار است . بیکاره‌مردمان دریوزه گر ناشسته‌روی درازموی وعربده‌جویان ، ازرق‌پوش ، نمد بردوش و زرپرستان بیکار وکاندارکه قصدشان فریفتن‌مردمان‌وگردآوردن ابلهان واستفاده‌ازآنان‌است مطلقاً صوفی‌ودرویش‌نیستند .

همه‌بزرگان تصوف‌ازهمان‌آغازکار ازدست‌این مسصوفان‌دروغ‌زن‌نالیده‌اندکه فقط یك‌موردآنرا ذکرمیکنم :

حرف درویشان بدزدد مرد دون — تا بخواند برسلیمی زان فسون
جامه پشمین از برای که کنند — بـومسلم را لقب احمد کنند
دفتر صوفی سواد و حرف نیست — جز دل‌اسپید همچون برف‌نیست
کارمردان روشنی و گرمی است — کار دونان حیله و بی‌شرمی‌است
از هزاران‌اندکی زین صوفی‌اند — باقی اندر دولت او مـی‌زیند

صوفیان حقیقی‌همه سرمشق‌علم وبی‌نیازی وتقوی‌بوده‌اند . همه‌زن وفرزند داشته و ازثروت میراثی‌یاکارشخصی یاحق تدریس‌وتعلیم باکمال قناعت‌وآزادگی وسادگی روزگار میگذاشته‌اند وآنچه‌هدیه‌ومال‌بآنان‌پیشکش میشده‌است‌عیناً بناظرخرج‌خانقاه تسلیم‌میکرده‌اند تاصرف مخارج درویشان گردد .

پیشوایان صوفیه درشادی‌ورنج مردم‌شهرخود شریك بوده‌اند ، وطن خود وجان و آبروی‌هموطنان خودرا دربرابرمهاجمان درحدقدرت حفظ میکرده‌اند شیخ‌نجم‌الدین‌کبری ازپیشوایان بزرگ‌صوفیه است‌که درحمله‌مغول حاضربخروج ازشهرنشد وباآنکه‌مغولان باو پیغام دادندکه مقدم اوراگرامی‌خواهند شمرد نپذیرفت و باوجود پیری درمقابل مهاجمان دفاع‌کرد تاکشته‌شد شیخ‌فریدالدین عطارهم درنیشابور ماند تامغولی ناشناخته‌شهیدش‌کرد.

می‌بینیم‌که این‌بزرگمردان نه‌تنها درصحنه‌سخن بلکه‌درمیدان عمل وآستانه مرگ نیزهمانند سقراط‌دست ازعقیده‌خود برنداشته‌اند وعده‌کثیری ازآنان باین دلیل کشته‌شده‌اند که‌ازآنجمله‌اند حسین‌بن‌منصورحلاج‌وشهاب‌الدین سهروردی مشهود بشیخ‌اشراق وعین‌القضاة همدانی‌که هریك‌ازاینها بخصوص دوتن‌اخیرازعلمای عصرخود ومؤلف‌کتب‌بسیارند .

خلاصه اینکه تصوف وعرفان داروی روزگارخود بوده‌است برای بالابردن سطح تحمل‌بشروافزایش قدرت‌روحی‌ورواج محبت‌وخدمت وامروزنیز غالب‌اصول‌آن برای دنیای

حاضر که پر از اختلاف و برادرکشی و تیرگی است بسیار ضروری بنظر میرسد .

بشر امروز بیش از هرزمان بصفا ومحبت، بهمبستگی وخدمت متقابل احتیاج دارد زیرا تجربه نشان داده است که بدبختانه «ماشینیسم» مبادی اخلاقی وروحی و ایمان افراد را سخت متزلزل کرده است وترقیات مادی بارشد معنوی در دوجهت مخالف، منتها باسرعت متفاوت سیر میکنند . زردوسرخ وسفیدوسیاه بجان هم افتاده اند وهر روز از مفهوم محبت و بشردوستی و جهان معنی بیشتر فاصله میگیرند ونه تنها جنگهای محلی ومنطقه یی رسمی بلکه آمار جنایات فردی روز بروز بالامیرود وپول وشهوت ایمان ومعنویت راکم کم از صحنه خارج میسازد میلیارد ها برای تأمین وسائل رفاه جسم بشر خرج میشود وهر روز وسیله بهره مندی و لذت جسمی تازه یی ببازار میآید امار وان بشری وجهان معنی وپرورش روحی افراد کمتر مورد توجه است ودر نتیجه آشکارا می بینم این گونه کشورهای بزرگ ومتمدن درخشش هنری ومیراث معنوی قدیم خود را ازدست میدهند واندك اندك عرصه از شاعران ونویسندگان وفلاسفه وموسیقی دانان بزرگ خالی میشود وازمیان گردسواری بیرون نمیآید .

امیدمن آنست که باهمت عقلای قوم خاصه دانشگاهیان همهٔ کشورها باردیگر آب رفته بجوی بازآید وهمبستگی سرنوشت بشر مورد توجه قرار گیرد و محبت وخدمت محیط لازم را برای وجود ورشد جهان معنی ایجاد کنند واین حقیقت کاملا درك شود که پول وارزش معنوی دوچیز کاملا متفاوت اند .

صوفیه میگویند که ماهمه از یك گوهریم ومانند کنگره های یك برج برابر وبرادروهم سرنوشتیم اگر کنگره ئی بظاهر از کنگره دیگر جداست درحقیقت یکی است . قالبهای انسانی ورنگ افراد اگر مختلف است دلیل اختلاف باطنی آنها نیست انسانهای رنگارنگ چون شیشه های رنگارنگی هستند که همه از آب اقیانوس هستی الهی پر شده اند وشکستن هریك بی حرمتی بجهان آفرینش وآفریننده است .

اختلاف زبانها نیز یك امر ظاهری وبسیار بی اهمیت است نوع بشر بیشتر از همزبانی بهمدلی احتیاج دارد .

ای بسا هندو و ترك از محرمان	وی بسا دو ترك چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگراست	همدلی از همزبانی بهتر است

من گمان میکنم که این مطالب همانند هوا ونور آفتاب کهنه شدنی نیست و ما بی آنکه لازم باشد همه آداب تصوف را بپذیریم میتوانیم از این تربیت متعالی انسانی بهره برگیریم.

سخن خود را با اظهار امتنان از جناب آقای پروفسور دکتر کورس که از راه لطف اینجانب رامعرفی فرمودند وتشکر از حوصله وعنایت حضار محترم بپایان میبرم وبرای دوستی مستدام وثمربخش هردوملت ایران وآلمان وهمکاری علمی وتبادل اطلاعات واستاد ودانشجو که این انجمن پایه گذار آن است بهترین آرزوهای خود راعرضه میدارم .

مرتضی مدرسی چهاردهی

«شعر و حکمت ایران در ادبیات عرب»
(۲)

۷- شیخ محمدحسین اصفهانی «تولد ۱۲۹۶ هـ . وفات ۱۳۶۱ هـ . ق» حکیم بزرگ ، اصولی ، هنرمند ، و دانا بود .

گروهی وی را حکیم فقهاء وفقید حکماء میدانند، بنابنوشته مورخان عراقی ستارهٔ درخشنده‌ای بود که درآسمان علمی وروحانی نجف اشرف درخشید .

۸- محقق اصفهانی ازشاگردان حوزه علمی آقا سید محمدفشارکی اصفهانی، آخوند ملامحمدکاظم خراسانی، آقارضا همدانی فقیه بزرگ بود ، کلام وحکمت والهیات را ازآقا میرزا باقراصطهباناتی حکیم مشهورفراگرفت ، بیش ازدوازده سال درحوزه علمی محقق خراسانی بود .

خدا رحمت کناد استادعلامه‌ما را که‌حکایت کرد دراین‌مدت دومرتبه‌بدرس استاد خود نرفت ، یکی آنکه گمان کرد محقق خراسانی بدرس نخواهد آمد قضا را به حوزه درس‌آمد ودرس‌گفت ، مرتبه دوم ناگهان باران شدید درنجف‌آمد که‌درشب تاریك راه‌عبورومرور تقریباً بسته‌شده‌بود گمان کرد که‌آخوندخراسانی بدرس نخواهد آمد ازقضا استاد بدرس آمده بود !!

۹ـ صدها دانشجودرحوزه علمی وروحانی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی پرورش یافتند واز دانشمندان بنام عالم اسلام بشمارآمدند اینك چندتن از شاگردان بنام استاد ما ازمراجع تقلید مذهب جعفری واز استادان‌هنرمند ومحققان‌مشهورجهان شیعه‌اند دریغا که‌اجل وی رامهلت نداد وچراغ عمرش زودخاموش‌شد ، هرگاه‌محقق اصفهانی زنده ماندی ریاست‌علمی‌وروحانی مذهب‌جعفری درعصرحاضرمنحصرباومیشد.

۱۰ـ استاد بزرگوارما درحدود سی‌ودو جلد کتاب ورساله بعربی و فارسی تألیف‌نمود ، دررشته‌های فقه واصول‌فقه ،حکمت الهی وادبیات‌فارسی‌وعربی‌صاحب‌نظر ودقت بود ، بیشترآثارش درنجف وطهران ، بغداد ، قم چاپ ومنتشرشده است .

ازآثارمشهوروی حاشیه بر کتاب کفایةالاصول بنام «نهایةالدریة» درسه‌جلد چاپ شده‌این کتاب یك دوره ازکلیات فلسفه است که مؤلف آنها را دردوره اصول‌فقه وارد نمود، دیگرحاشیه‌بر کتاب‌مکاسب تألیف شیخ مرتضی‌انصاری دردوجلد که کلیات حکمت وفلسفه راوارد فقه مذهب جعفری نمود !!

اززمان تألیف این‌دوشاهکارعلمی‌تاکنون‌صدهادانش‌پژوه علوم مذهب‌جعفری درحوزه‌های درسی به‌بحث وانتقاد این‌دو کتاب می‌پردازند، بنابنوشته شادروان استاد محمدرضامظفرمؤسس«کلیةمنتدی‌النشر»«نجف‌اشرف» کسانی که‌حاشیه‌اورا بر کتاب کفایه می‌خوانند طغیان معلومات فلسفی وی رادربحث‌های اصولی‌بصورتی می‌بینند که‌گمان میکنند دارند یك کتاب فلسفه رامطالعه مینمایند !!

۱۱ـخدا رحمت کناداستادمحقق‌مارا که‌بآقاعلی‌مدرس‌صاحب«بدایع‌الحکم» سخت معتقد بود دریکی ازروزها مراگفت در میان گروه فلاسفه هرگاه آقاعلی زنده بود میخواستم دیدارش نمایم[1]

۱ـ کنت دوگوبینو درکتاب مذاهب وفلسفه درآسیای وسطی چنین نوشته‌است:
آقا علی تهرانی ـ استاد مدرسه مادرشاه تهران و دانشمند قابل ملاحظه‌ای است هیکل‌کوچك واندام ضعیف ولاغری دارد ورنگ صورتش‌مایل بسیاهی است اماچشمان‌نافذی دارد وفوق‌العاده باهوش است تحصیلات خود را درنزد پدرش ملاعبداله مدرس و ملاآقای

بقیه پاورقی درصفحه بعد

۱۲ـ کلیات دیوان اشعارفارسی حاج شیخ درتهران چاپ شد ، دورساله‌بنام «الانوارالقدسیة» و«تحفةالحکیم» مجموعه اشعارعربی‌وی‌است که درنجف‌چاپ‌شد. اشعار عربی وفارسی وی درمدح ورثاء امامان‌ما جنبه عرفانی وفلسفی دارد از اشعار مشهور ایشان بنام «تحفةالحکیم» منظومه‌ای است در حکمت بزبان عربی که اصول حکمت وعرفان الهی رادربردارد .

استاد بزرگوارما آقامیرزا مهدی آشتیانی که ازاستادان بنام حکمت الهی بود حکایت کرد مراکه بسیارمایل بود منظومه «تحفةالحکیم» را بعربی شرح نماید تاکتاب دیگری مانند « شرح منظومه » حاج ملاهادی سبزواری به گنجینه حکمت اسلامی افزوده شود دانشجویان حکمت و فلسفه شرق از آن بهره‌مند شوند ، دریغا که موفق بانجام آرزوی خود نشد[۱]

۱۳ـ درتاریخ‌ادبیات عرب‌شخصیت علمی وادبی وفلسفی‌آقا شیخ محمدحسین اصفهانی نموداراست دوست‌فاضل‌ما علی‌خاقانی‌نجفی در کتاب بسیارنفیس«شعراءالغری» اوالخفیات «جلدهشتم» چاپ‌نجف‌چندصفحه‌از کتاب‌خود رابه محقق اصفهانی‌اختصاص داده‌ونود وچهاربیت ازاشعارش رادرتذکره ادبی‌وتاریخی‌خود نقل نمود. وگوید : در

قزوینی وحاج‌محمدجعفرلاریجانی‌وحاج محمد ابراهیم وسید رضا و میرزامحمد حسن نوری بپایان رسانده است راجع بعقاید فلاسفه شهیرمطالبی نوشته است ابتداء فقه واصول‌وحکمت الهی تدریس میکرد ولی بعدها ازتدریس این مواد دست‌کشید اما طلاب اورا رهانکرده و بمنزلش میروند وازمحضرش استفاده می‌کنند وخلاصه آنکه ازاین‌گوشه‌گیری از شهرتش کاسته نشده است اکنون مشغول نوشتن‌کتابی است درتاریخ فلسفه یعنی از ملاصدرا شروع کرده‌بزمان حاضر میرساند او بعد از شهرستانی اولین‌کسی است‌که بنوشتن تاریخ‌مشروح فلسفه اقدام‌کرده است ص ۸۹ ترجمهٔ م.ف «چاپ اصفهان»

استادنصرالله‌فلسفی ازوابستهگان دختری‌آقای‌علی مدرس است، برای شرح‌احوال وآثار آقاعلی مدرس نگاه‌کنیدبکتاب «تاریخ فلاسفه اسلام» تألیف مرتضی مدرسی‌چهاردهی دوجلد «چاپ تهران»

۱ـ نگاه‌کنید بکتاب «تاریخ‌فلاسفه‌اسلام » «فصل زندگانی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری»تألیف مرتضی مدرسی چهاردهی دوجلد «چاپ تهران»

فن رجز محقق اصفهانی باندازه‌ای توانا وهنرمند بود که نوعی ازاعجاز بشمارمیرفت ، تکلفی در سرودن اشعار نداشت پس از انجام کارهـای واجب باشعار عربی و فارسی می‌پرداخت ، دوست تحصیلی ودیرین ما شادروان محمدرضا مظفر نجفی که از مشاهیر بزرگان ادب ودانش جهان عالم اسلام بشمارمیرود .

در باره اشعاراستاد خود چنین نوشته‌اند :

وی در جزوه هائی که در مدح رسول اکرم ص و ائمه اطهار س . ع انشاء فرمودآن‌چنان بالحسنی فلسفی سخن میگوید که گوئی داردیك‌مبحث‌حکمی‌راتحقیق وتحلیل مینماید درعین‌حال‌آراء فلسفی‌اودرباره‌معصومین ازحدود احادیث واخبارآنان تجاوزنمی کند، یعنی‌آنچه راکه حق‌مدح‌وستایش استبجامی‌آورد مشعشع‌ترین‌آثار فلسفی اومنظومه «تحفةالحکیم» است وباید این اثر بدیع را آیتی ازآیات هنرشمرد[1]

۱۴ ـ برای نمونه چند بیت ازاشعارعربی وی که درباره حضرت محمد ص سروده است ازتذکره‌ها و کتابهای ادبی عرب دراینجا نقل میشود .

اشرق کالشمس بغیر حاجب — من‌مشرق‌الوجوب نورالواجب
أومن سماء عالم الاسمـاء — نور المحمدیـة البیضـاء
لقد تجلـی مبداء المبادی — من مصدرالوجود والایجاد
من أمره‌الماضی علی‌الأشیاء — اوعلمه الفعلی و القضائـی
رفیقه المشیئـة الفعلیة — اؤ الحقیقة المحمـدیـة
او نفس نفس الرحمانـی — بصوة بدیعـة المعـانـی
او فیضه المقدس الاطلاقی — فاض علی‌الانفس و الافـاق

۱۵ـ غزل ازمحقق اصفهانی

یار آنچه بسینه سینا کرد — با این دل سوخته ما کرد
قربان فروغ رخش که مرا — تا بود چه طور تجلی کرد
سیلاب غمش از چشمه دل — اشك مژه‌ام را دریا کرد
بر زخم دلم افشاند نمك — شوری بملاحت برپا کرد

۱ـ ترجمه‌ازشرح‌احوال‌وآثارمحقق‌اصفهانی که درمقدمه‌کتابهای اوچاپ‌شده‌است.

گرو برد توانائی زتنم — دل را صد باره توانا کرد
از عشق مرا ز حضیض ثری — برتر از اوج ثریا کرد
صد شکر که طوطی طبع مرا — از نغمه عشق شکر خا کرد
آن سود که مفتقر از تو نمود — جان را با جانان سودا کرد

بحثی درباره سر گذشت حاجی بابای اصفهانی و نویسندهٔ آن جیمز موریه

فاضل ارجمندآقای دکترجوادیدر مقاله بسیارنفیس‌خود درمجله‌شریفه وحیدو در شماره‌اول‌ـسال‌چهارم درص ۲۶ نوشته‌اندکه: موریه داستانهای دیگری‌هم نوشت‌که اکنون فراموش‌شده است . ازآن جمله سهراب یاگروگان سرگذشتی‌که درزمان آغا محمدخان قاجاراتفاق می‌افتد ...

با آنکه‌کتاب سهراب تألیف موریه مؤلف‌کتاب حاج بابا ترجمه شادروان‌حسن ناصرنخستین بار درتیرماه هزاروسیصد بیست وپنج خورشیدی ازطرف‌کتابفروشی‌محمدعلی علمی درطهران چاپ ومنتشرشده است

نظریه‌عمومی‌استکمال‌شهرستانی‌که درشماره قبل‌ازقلم افتاده بود اکنون‌نقل‌میشود:

۱ـ قانون پنجگانه درموجودات جهانی یك صفت‌خواسته‌ذاتی درذات‌آن‌موجودات است . آن صفت درذات موجودات نهفته است‌که‌عبارت ازجستجوبرای بدست‌آوردن‌درجه کمالی است‌که مناسبت باذات اودارد .

۲ـ صفت جستجوی‌کمالی صفت یکی است ودرتمام اجزاء عالم ودرمجموعه‌عوالم غیرمحدود است

۳ـ آشکارشدن این صفت درتمام موجودات جهانی

۴ـ طلب تکامل امری‌است ذاتی درهرموجودی و ذاتی هر موجودی تغییرناپذیر ومشرح‌ناپذیراست

۵ـ جستجو ازکمال «یعنی تکامل» امری است تهاتری مابین موجوداتی‌که هنوز به تکامل نرسیده است چه‌بسا موجودی درخواست تکامل بکند ازعاملی از عوامل و دراین هنگام هم ازموجود اول شناخته میشود .

از تمام انواع‌کمال به نسبت مقدارخود شخصیت آن ذات چه چه‌ازناحیه‌فعالیت‌و ازجهت قبول‌کمال‌کردن . سید هبة‌الدین شهرستانی اخیراً برحمت ایزدی پیوست خدایش بیامرزاد .

پیشوایان مذهب شیعه

(۷)

دکتر منوچهر خدایار محبی

۱۳ـ حاشیه قواعد علامه که غیراز «جامع المقاصد» مذکورفوق است.

۱۴ـ حاشیه مختصر نافع

۱۵ـ حاشیه مختلف علامه کتابخانه رضویه

۱۶ـ شرح ارشادعلامه وآن غیرازحاشیه ارشادمذکوراست.

۱۷ـ شرح الفیه شهید اول

۱۸ـ شرح قواعد علامه که همان جامع المقاصد مذکوراست.

۱۹ـ صیغ العقود والایقاعات

۲۰ـ قاطعة اللجاج فی حل الخراج

۲۱ـ النجمیه در کلام

۲۲ـ نفحات اللاهوت که همان «اسرار اللاهوت» مذکوراست.

☆☆☆

۳۹ـ شیخ زین الدین بن شیخ نورالدین علی عاملی به صاحب کتاب «شرح اللمعةالدمشقیه» معروف است و «شهید ثانی» لقب دارد .

زین الدین شهید ثانی درروز ۱۳ ماه شوال ۹۱۱ هجری در دهکدهٔ (جبع) جبل عامل ، دریك خاندان بزرگ علمی دیده بدنیا گشود . نیاکانش ازپدرتاجدششم،

وهمچنین فرزندان وبسیاری ازنوادگان پسری ودختری او ، همه ازدانشمندان مشهور و عالیمقام شیعه بوده‌اند ، کـه از همه معروفتر فرزندش شیخ حسن مؤلف کتاب معروف (معالم‌الاصول) درعلم اصول و دختر زاده‌اش سید محمد عاملی که دانشمندی محقق بود مؤلف کتاب مشهور (مدارك) درفقه را باید نام برد .

شهید درسن نه سالگی قرآن مجید را ختم کرد، سپس قسمتی از ادبیات عرب وفقه را نزد پدردانشمندش نورالدین علی، که از افاضل عصربودآموخت. آنگاه درسال ۹۳۵ که پدرش زندگانی را بدرودگفت ، درسن چهارده سالگی بقریهٔ(میس) جبل عامل رفت ودرخدمت دانشمند بزرگوار ومحقق ، شیخ علی‌بن عبدالعالی میسی شوهرخالهٔ خود به تحصیل پرداخت . هشت سال درقریهٔ مزبور نزد دانشمند عالیمقام مذکور کتابهای شرایع‌محقق‌حلی، ارشادعلامهٔحلی ، و قواعد شهیداول را درعلم فقه درس خواند ، ضمناً دراین مدت نیز بافتخار دامادی استاد نامبرده نائل گشت و برای نخستین بار ازدواج کرد .

درسال ۹۳۳ استاد برحمت الهی پیوست و ایشان هم ناگزیر برای تکمیل معلومات خویش به دهکدهٔ (کرك نوح) که زادگاه بسیاری از علمای آن دیار بود شتافت و از محضرسید بدرالدین حسن بن جعفر اعرجی مؤلف کتاب محجةالبیضاء کتاب قواعد ابن میثم بحرانی در کلام وتهذیب دراصول ، و کتاب دالعمدة (الجلیه) نیز دراصول فقه تألیف دانشمند نامبرده و کتاب کافیه در نحورا خواند . ولی دیری نپائید که درهمان سال‌این استاد نیزوفات یافت شهید ناگزیردراواسط سال بعد بوطن اصلی خود (جبع) بازگشت وبمطالعات‌امورعلمی اشتغال ورزید .

✿ ✿ ✿

شهید درسال ۹۳۷ برای کسب علوم بیشتروررشته‌های دیگر، به شهر دمشق رفت ونزد دانشمند محقق فیلسوف شمس‌الدین محمد بن مکی کتاب (الموجز) نفیسی وغایةالقصد فی‌معرفةالفصد ، درطب که از مصنات شیخ مذکوربود و (فصول فرغانی‌در هیئت) وقسمتی ازکتاب(حکمةالاشراق) شهاب‌الدین سهروردی را فراگرفت . و نیز

علم قرائت قرآن را نزد شیخ احمد بن جابر شاطبیه تحصیل کرد وتمام قرآن مجید را براساس قرائت چهارتن ازقاریان معروف : نافع ، ابن کیثر ، ابوعمرو وعاصم خواند .

استادان مهم وی یکی «سید حسن کرکی» و دوم « محقق میسی » و سوم «شمس الدین محمدبن مکی و چهارم « علامه حلی » است . بعلاوه از درس پدرش » شیخ نورالدین بن علی بن احمد وشوهر خاله اوعلی بن عبدالعالی میسی و سیدحسن بن سید جعفرموسوی کرکی عاملی و شیخ احمد بن حایر و شیخ شمس الدین بن طولون استفاده کرد .

✿ ✿ ✿

شهید درآغازسال ۹۴۲ رهسپارمصر گشت تاعلوم دیگری را درآنجافراگیرد ابن العودی شاگرد دانشمندش دررساله‌ای که درشرح حال شهید نوشته است می‌نویسد: در سفرمصر من درخدمت وی بودم . شهید درمصر نزد شانزده تن از بزرگان علمای آنجا درفنون ادبیات عرب ، اصول ، هندسه ، نحو، معانی ومنطق ، وتفسیر، عروض و غیره به تحصیل پرداخت .

از جمله قسمتی ازصحیح بخاری و صحیح مسلم دو کتاب معتبرحدیث اهل سنت را نزد شیخ شمس الدین ابن طولون دمشقی حنفی خواند واز وی درنقل احادیث دو کتاب نامبرده وآنچه از کتب اهل تسنن بخواهد روایت کند (در ماه ربیع الاول سال مذکور درمدرسه سلیمیه واقع درصالحیه) قاهره) اجازه گرفت .

✿ ✿ ✿

درسال ۹۴۳ برای نخستین باربزیارت خانهٔ خدا وحج بیت‌الله مشرف گشت ودر بازگشت توفیق یافت که اعتاب مقدسهٔ ائمه اطهارعلیهم‌السلام‌را درعراق زیارت کند . درکشورحجاز وعراق نیزدانشمندان شیعه وسنی راملاقات نمود واز مصاحبت با آنان استفاده برد . سپس به‌جبل عامل بازگشت ودر قریهٔ (جبع) موطن خود اقامت گزید وبامور دینی اهتمام ورزید .

✿ ✿ ✿

پنج سال بعد درماه شوال سال ۹۴۸ عازم بیت‌المقدس شد ودرآنجا نزدشیخ شمس‌الدین بن ابی‌اللطیف مقدسی قسمتی‌ازصحیح مسلم‌و بخاری‌را راخواند واز وی‌نیز جازه گرفت. آنگاه پس از سیروسیاحت نواحی‌فلسطین ، بوطن بازگشت و بمطالعه مذاکره وتصنیف وتألیف‌علومی که‌اندوخته بوداشتغال جست.

✩ ✩ ✩

شهید ثانی‌رهاواخرسال۹۵۱ ازراه دمشق وحلب به‌روم آنروز وترکیه‌امروز سافرت کرد ودر ۱۷ ربیع‌الاول سال بعد واردقسطنطنیه (اسلامبول) شد .

۱۸ روز گمنام می‌زیست و دراین مدت کتابی مشتمل برده بحث از مباحث ، علم نوشت وبرای قاضی‌عسکرروم محمدبن‌محمد معروف‌به(قاضی‌زادهٔ رومی)فرستاد بوی که دانشمندی فاضل بود اهداء نمود .

قاضی‌زاده پس‌ازمطالعه کتاب، تحت‌تأثیرمقام علمی‌ومهارت واستادی‌نویسندهٔ ن واقع شد . آنگاه باوی ملاقات نمود ومدتی درعلوم‌گوناگون‌بمذاکره پرداخت‌و دیدار اوبسیار مسرورگشت . سپس ازشهید خواست که ریاست هرمدرسه علمی را هرشهری بخواهد انتخاب کند تا اورا بدان سمت منصوب دارد واصرار کرد که‌شام حلب راحتی‌الامکان انتخاب نماید . شهید نیزمدرسهٔ نوریهٔ شهر بعلبك رابرگزیدو ماً بریاست آن مدرسه انتخاب‌گردید . چهارماه دراسلامبول پای‌تخت‌آنروزترکیه مت نمود و دراین مدت باسید عبدالرحیم‌عباسی مؤلف کتاب (معاهدالتنصیص) که‌از شمندان‌مقرب‌دربار خلافت بودارتباط‌پیدا کرد وپاره‌ای‌ازعلوم‌را از وی کسب‌نمود.

سپس درماه رجب‌همان سال به جبل‌عامل مراجعت کرد .

✩ ✩ ✩

پس ازچندی به‌شهر بعلبك کوچید ودرمدرسه آنجا که بریاست‌آن‌برگزیده ، بود ، مدت پنج‌سال بتدریس فقه پنج مذهب ، جعفری ، حنفی، مالکی ، شافعی نبلی اشتغال ورزید ، وبخوبی ازعهدهٔ این‌کاربزرگ برآمدتاجائیکه مورد قبول‌تمام هب بود وپیروان هرمذهب دراخذ فتوی بوی رجوع میکردند و بعبارت‌روشن‌تر جع تقلید پنج مذهب بود .

سعیدی سیرجانی

امشب بر آنسرم

خیزید ازبرابرم ای سفله دوستان
دشمن بدشمنش نپسندد چنین جفا
آتش فتد بجان شما ! کز جفایتان
افسرده‌ام بدامن صحرای بیکسی
یاران، رسیده درحرم کعبه‌ی مراد
ای بسته قیدکید شما پای رهروم!
عمری فریبداده مرائید و بازهم
من مانده‌ام زکین شما در طلسم غم
بنشسته بر سریر مرادند و اعتبار
برخاک بینوائی و عزلت فتاده من
سودای سود پختم ودرداکه، سوختم
دیریست تاکه مایه‌ی فقریدومسکنت
نام ومقام وکام نخواهم چه میکنید
ای خاکتان بسر! که بخاکم نشانده‌اید

ای من رسیده زآتش بیدادتان بجان
کآمد نصیب من ز شماسفله دوستان
در آتش اوفتاده مرا جان ناتوان
چون آتشی که مانده پس‌از کوچ کاروان
من، از جفایتان به بیابان غم دوان
بستند بار خویش وگذشتند دیگران
گردم نشسته‌اید دم از دوستی زنان؟
رنجور وتیره روز وتهیدست وناتوان
آنانکه با شما ننشستند یکزمان
کافتاده‌ام بچنگ شما سفله دوستان
سرمایه‌ی امید . و ندیدم بجز زیان
من زود باورم که جزین بردمی گمان
ازمن مضایقت بکفی آب و قرص نان؟
آتش بجانتان ! که زدید آتشم بجان

*

امشب برآنسرم که شما را ادب کنم
آتش زنم بجان شما ای«کتابها»!
«طبع بلند»! ایکه بخاکم نشانده‌ای!
«ای خامه‌ی شکسته»! فروکوبمت، چنین!

ای بی‌ادب گروه بدو خوب راندان!
زین شعله‌های آتش سوزان بی‌امان
پستت کنم . بخاک بینبارمت دهان
وی«دفتر گسسته»! بسوازنمت، چنان!

*

زاری بس است؛ ای«دل دیوانه»! لال شو!
«دیوانه‌خانه»سینه‌ی من نیست، گفتمت؟
بس کن! بکنج سینه بیارام! اگرنه؛ من

من نشنوم ، وگر چه بعرشت رسدفغان
زین بیشتر امان و مدارا نمیتوان
امشب ، بمشت بشکنم این‌مشت استخوان

واندازمت برون که نیاید بکارمن
اینسان دل ستمگر شیدای بی‌امان!

سیدمرتضی موسوی بی . ا (آنرز) ا م . ا

روابط تاریخی وفرهنگی میان ایران و پاکستان

تردیدی نیست که دوملت ایران وپاکستان ـ تاریخ ، ادبیات، فرهنگ ، آداب ورسوم وآئین مشترك دارند زیرا از دیرگاه ملت پاك‌پشتیبان وحامی ایران وهر چه ایرانیست بوده ومیباشد ـ ملتین ایران وپاکستان درسراسرزمان‌تاریخ خودوحتی پیش ازطلوع دوره تاریخ،سرنوشت مشابه وگاهی مشترك داشته‌اند ـ دوره‌های‌قدرت برای هردوملت مبارك ومیمون بوده ودوره‌های ضعف‌نیز که‌یکی ازمقتضیات جبرزمان وقهرطبیعت میباشد برای هردویکسان ویکنواخت بوده است .

درزمان سلطنت‌شاهنشاهان‌بزرگ کورش‌وداریوش مردم‌سرزمین‌هفت‌رودخانه «هپتاهیندادا» یعنی‌اهالی پاکستان غربی امروزشریك‌وسهیم شکوه وعظمت‌امپراطوری هخامنشی بوده‌اند ـ درقرن چهارم پیش ازمیلادمسیر نهائی اسکندرمقدونی‌درهمین‌دو کشورایران‌وپاکستان‌دورمیزده وتأثیر نخستین‌سلطه واستعمارخارجی‌دراین‌سرزمینهای مرفه وآبادان‌آن دوره بمدت دوقرن دیگرمحسوس ومشهود بوده همبستگی دوملت ما درهزاره اول دوره تاریخ تاقرن ششم میلادی قرن پس ازقرن روبانحطاط وضعف‌بوده است اما درهمین دوره روابط نزدیك فرهنگی میان ملل مابرقرار بوده و دانشمندان ایرانـی برای بدست‌آوردن آثار دانش بسرزمین سحرآفرین سندوهند مسافـرتهای دورودرازی راپیش میگرفتند ـ سرزمین باستانی سند از پیشرفتهای علوم متداوله و دانشهای عصری حتی در زمان پیش ازآغاز دوره تاریخ شهرت بسزائی داشته است.

درقرن هفتم‌وهشتم میلادی نخستین دسته از مللی که باطیب خاطر وکمال

رغبت به دین مبین اسلام گرویدند همین دوملت غیر عرب ایران و سند بوده‌اند - در نخستین قرن هجری پس ازورود دین مبین اسلام به فلات ایران لشکرهائی که به‌امارت کشور کشایان عرب زبان بمناطق شرقی خلافت اسلامی گسیل میشد غالباً مشتمل بر افراد ایرانی فارسی‌زبان بودند که‌ازطریق‌ومناطق کرمان‌وسرزمین‌داوروقندهاروسیستان وقزدارو مکران گذشته بکناره‌های سرسبزوآبادان رود سند میرسیدند واغلب آنان بنا بعللی درهمان سامان بطورداٸم رحل اقامت می‌افکندند .

زبان مهاجران ایرانی فارسی آنزمان بوده بنابراین سایرمهاجران عرب و ترك که عدهشان نسبت بایرانیان کم بوده باذوق‌وشوق زایدالوصف دراین زبان‌مهارت وتبحرپیدا میکردند وطولی نکشید که هم زمان با حکومت سامانی در ممالك شرقی ایرانی درولایت قزداردرپاکستان غربی امروزشعرفارسی رامرتبتی‌بلندومقام‌ارجمندی حاصل گردید ونخستین زن شاعردرتاریخ شعرفارسی رابعه دختر کعب‌قزداری درقرن چهارم درآن ولایت میزیسته ودراصناف گوناگون سخن‌مهارت‌وچیرگی خودرابثبوت رسانیده است .

نخستین دفعه دودمان سبکتکین یعنی غزنویان دردوره اقتداروعظمت خود تمدن‌وفرهنگ وزبان وآداب وسنن‌ورسوم ایرانی رادرسرزمین پاکستان رواج‌وتوسعه بخشیدند ودرهمین دوره در قرن پنجم هجری اولین اثرمنثورعرفانی بزبان‌فارسی کشف‌المحجوب تصنیف‌عارف بزرگ علی‌بن‌عثمان‌لاهوری‌درلاهوربسلك‌نگارش‌درآمد سرزمین پاکستان دردوره‌های مختلف‌پناه‌گاهی بوده است که سخنوران ونویسندگان ودانشمندان ایرانی بآن نواحی‌مهاجرت‌میکردندوازطرف‌پادشاهان وامیران‌آنسرزمین بزرگواری میدیدند وسرپرستی وحمایت میشدند - یکی ازآن‌دوره‌هادرزمان‌استیلای مغول درفلات ایران‌بوده که عده زیادی ازعالمان وفاضلان‌ودانشمندان بدربارممالیك وسایردرگاه‌های شبه قاره پناهنده شدند ودرهمین قرون نخستین آثاری دررشته تاریخ وتذکره بزبان فارسی درسند و پنجاب بنگارش درآمد که عبارتند ازتاریخ معروف معصومی درباب تاریخ سند درقرون اولیه اسلامی وتذکره لباب الالباب سدیدالدین

محمدعوفی که دردربار اوچ (بهاولپور) تألیف وپیشکش گردید .

لاهورومولتان بدون شك دومرکز بزرگ تکوین وتدوین افکارعرفانی ایرانیست زیرا درقرن پنجم نخستین اثرمنثورعرفانی کشف المحجوب درلاهور نگاشته شدودرقرن هفتم محیط باکرامت وفیض رسان مولتان عارف نامی ایران فخرالدین ابراهیم عراقی همدانی (م۶۸۸هـ ـ ق)راتربیت نمودگویا برای ابوالحسن علی بن عثمان محیط لاهور سازگارتر ازغزنی بوده که وی اصلاازآن شهر برخاسته بوده وهمچنین فخرالدین ابراهیم عراقی درعنفوان جوانی زادگاه خود را ترك گفته پس از مسافرتهای زیادی بشهرهای مختلف ایران بسرزمین عرفان پرورمولتان وارد گردید ودرمدت بیست وپنج سال اقامت مراحل ومدارج خودشناسی وخداشناسی راپیمود .

باز درقرون دهم و یازدهم هجری در ایران صفوی تـوجه بیشتری بر علوم معقول ومنقول ومعارف اسلامی بوده است بدین جهت سخنورانی که خبرمیشدند که اگر متاع شعری شان بدربارتیموریان شبه قاره عرضه گردد خریدارومشتری فراوان خواهد داشت بسرزمینهای کشمیر وپاکستان وهندرهسپار میگشتند و مهاجرت سخنوران و نویسندگان ایرانی ازنیمه قرن دهم تا اوائل قرن دوازدهم هجری ادامه داشته است.

دراوائل قرن چهاردهم هجری نهضت نشات ثانیه مسلمانان شبه قاره پاك وهندبا حرارت هرچه بیشتری آغازگردید. ملت مسلمان شبه قاره که درداخل بادونیروی متخاصم خود یعنی باحکومت استعماری خارجی واکثریت سه بریك هندوان که پیش ازورود انگلیسها بشبه قاره درحدود هفت قرن تحت حکومتها وسلطنتهای پادشاهان ترك نژادو ایرانی الاصل فارسی زبان بسرمیبردند دست وپنجه نرم میکرد .

ملت پاکستان درخلال سیزده قرن گذشته بنابتأثیر و نفوذ دو ملت ایرانی و «ترکان پارسی گوی» در زمینه‌های دین وفرهنگ وعلوم وفنون ومعنویات وذوقیات اتحاد ویك پارچگی خود را بوجودآورده است .

همین علائق دیرینه مسلمانان شبه قاره با ایران موجب گردید که درسال ۱۹۴۷ م نخستین کشوری که موجودیت واستقلال کشور نوبنیان پاکستان را برسمیت

شناخت ایران بوده ونخستین رئیس کشور خارجی که از پاکستان رسماً دیدن کرد شاهنشاه ایران اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی بودند .

درنوزده سال اخیرپاکستان و ایران بهترین روابط همجواری و برادری را بوجودآورده‌اند وبجرأت میتوان گفت که دردنیای امروز کشورهای پاکستان و ایران باعلائق دوستی ومودت وصمیمیت وحسن‌نیت نمونه بارزی رابمنصه ظهوررسانیده‌اند. مخصوصاًازتاریخ۴۳/۴/۳۱ خورشیدی که‌ایران‌وپاکستان‌باهمکاری کشوردوست‌وبرادر ترکیه پیمان استانبول را امضاء نمودند. با تأسیس‌سازمان‌همکاریهای عمران‌منطقه‌ای موجبات خوشنودی وخرسندی قلوب مردم ایران وپاکستان و ترکیه فراهم گردید .

ازبدوامضاء پیمان استانبول توسط شاهنشاه ایران و رؤسای جمهورترکیه و پاکستان همکاریهای گوناگون مفید وسودمندی‌درزمینه‌های اقتصادی‌واجتماعی‌وعلمی وفرهنگی‌میان سه کشورهم کیش وهمسایه‌ایران وپاکستان وترکیه‌آغاز گردیده‌است ودر۳۲ ماه گذشته نتایج بسیاردرخشانی درغالب زمینه‌های فعالیت و همکاری مشهود است. امیدواریم درسایه صمیمیت وحسن‌نیت علائق دوستی وبرادری میان دو کشورما روزبروزتوسعه وتحکیم یابد وبنابه گفته شاعرمتفکرپاکستانی علامه اقبال‌لاهوری:

گمان مبر که بپایان رسیدکارمغان — هزاربادهٔ ناخورده دررگ‌تاك‌است

آماری از دانشجویان ایرانی‌درخارج (تا دیماه ۱۳۴۵)

تعداد دانشجویانیکه با گذرنامه دانشجوئی به تحصیل اشتغال دارند	۱۶۰۰۲	نفر
تعداد دانشجویانیکه باگذرنامه عادی بتحصیل اشتغال دارند	۵۳۷۹	نفر
تعداد نوآموزان و دانش‌آموزان	۷۵۸	نفر

ازاین عده ۷۰۳۷ نفردرآمریکا ــ ۵۸۳۷ نفر درآلمان غربی ــ ۳۴۶۰ نفر درانگلستان ــ ۱۵۲۱ نفردرفرانسه ــ ۱۴۴۸ نفردراطریش و بقیه در کشورهای کانادا ترکیه ــ سویس ــ ایتالیا ، لبنان ، بلژیك ، دانمارك ، سوئد ، لولزامبورك ، یونان بلغارستان ، مجارستان ، یوگسلاوی ، شوروی ، ژاپن ، و چند کشور دیگر بتحصیل اشتغال دارند .

(نظری کوچك)

درنخستین شمارهٔ چهارمین سال‌مجلهٔ وحید شرحی بقلم‌جناب آقای پژمان‌بختیاری تحت عنوان نظری‌کوچك درج شده وبرپارهٔ‌انتقادات این جانب دربارهٔ سهوهای ادبی‌صائب توضیحات وتحقیقاتی فرموده‌اند اولا ازاینکه مقالات ناچیزحقیرمورد توجه دقیقه‌یابی‌چون آقای پژمان قرارگرفته مفتخرم وبرخود می‌بالم ثانیاً همانطورکه متذکر شده بودم منظور انتقاد ویاعیبجوئی نبوده بلکه خواستم بهٔآنوسیله مسامحات صائب را یادآوری نموده باشم والا دیوان هیچ‌شاعری‌خالی‌ازاین‌قبیل‌مسامحات نیست‌واصولا سهوونسیان‌ملازم‌نفس‌انسان‌است.

جناب‌آقای پژمان درمقاله خود درپنج موردانتقاد این جانب را وارد ندانسته و باذکرامثله وشواهدی آنها راردفرموده‌اند بنده دردو موردبا نظرمعظم‌له موافق‌بوده‌وازاینکه چاکررا بخطای خود واقف ساخته‌اند تشکروسپاسگزاری میکنم ـ دومورد دیگر آنرا نیز «مشروط» قبول میکنم ودریك مورد هم‌با نظرایشان موافق نیستم.اما دومورد مشروط‌استعمال کلمهٔ «امروزینه» است‌ودیگری آوردن عدد یك‌برکلماتی‌که مختوم‌بیاء وحدت هستند.درمورد اول همانطورکه خود نیزمرقوم فرموده‌اند «امروزینه» جائی‌استعمال نشده امانمیتوان‌باتوجه بقرائن (دوشینه وپارینه) آنراجایزشمرد مگربیك صورت : اگر بتوانیم بجای «امروزی» «امروزین» بگوئیم مسلم است‌که امروزینه راهم میتوان بکاربرد ـ سعدی فرماید :

عشق من بر گل رخسارتو امروزی‌نیست　　　دیرسالی‌است‌که من بلبل این دستانم

ملاحظه بفرمائیدکه ممکن بوده سعدی بجای امروزی‌کلمهٔ «امروزین» رابیاورد اما شاید بعلت نامأنوس بودن ازاستعمال آن خودداری فرموده‌است .

و اما استعمال عدد یك متأسفانه شواهدی‌که جناب آقای پژمان آورده‌اند همه با لفظ یکی‌آمده وباشعرمورد انتقال این‌جانب مطابقت نمیکند . درست‌است‌که این دولفظ در معنی‌یکی است اماآن عیبی‌که در«یك شمه‌ای» و «یك ادائی» بچشم‌نمیخورد درشواهد جناب ایشان‌کمتراست . خوب بود شاهدی‌می‌آوردندکه عیناً مطابق‌مدعا باشد . واما درموردزیب‌تر که ازنظامی شاهدآورده‌اندکه‌گفته زبانی زشمشیرپولادتر بایدعرض‌کنم‌که دراین‌باره‌حکیم عالیقدر نظامی هم مساهله فرموده‌اند زیرا برطبق قواعد زبان تر ازادات تفضیل است و گمان نمیکنم حاجت بتفصیل وایرادگواه وبینه باشد . اما نکتهٔ‌که باید عرض‌کنم اینست‌که بیت مورد بحث ایزلف وعارض‌توزهردیده زیب‌تر الخ از روی نسخه‌های غلط استنساخ‌شده بود واکنون‌که دیوان جدید صائب بچاپ رسیده این بیت بدینصورت ضبط‌گردیده‌است :

ای زلف وعارض‌توزهم دیده زیب‌تر　　　خطت زخال وخال‌زخط دلفریب‌تر

واتفاقاً ازاشعاریست‌که درحاشیهٔ دیوان‌آمده وحواشی‌عموماً خط خود صائب‌است. دراینغزل بیت دیگری هم‌هست باهمین قافیه :

ما دیده‌ایم‌تازه نهالان باغ را　　　سروی نداردازتوچمن‌جامه‌زیب‌تر

بنابراین باید دیدکه‌اولا ترکیب «دیده زیب» و«جامه زیب» برقیاس اورنگ‌زیب فصیح است وآیا میتوان آنها را مختوم به «تر»نمود وبا وجود آنکه بیت‌مزبور بدینصورت بی‌عیب‌ترمیشود آیا بازمیتوان باستنادشعرنظامی‌آنرا قابل اغماض دانست ؟ پاسخ‌آن‌باجناب آقای پژمان است .　　　باعرض معذرت ـ مجید اوحدی (یکتا)

دنبالهٔ‌مقاله‌های تاریخ انجمن‌های ادبی‌اصفهان ، یك‌روز در زندگانی خیام و دین مزدك را درشمارهٔ بعد مطالعه فرمائید

اخبار ماه:

مجلس یادبود. (۱ بهمن) درانجمن فرهنگی ایران وپاکستان مجلس یادبودی بمناسبت فوت مرحوم استاد فیروزالدین رازی رئیس بخش فارسی دانشکده دولتی لاهور بر گذارشد واز شخصیت فرهنگی وخدمات ارزنده او به زبان فارسی تجلیل بعمل آمد .

معاون شورای وزیران رومانی ـ آقای رادولسکو معاون رئیس شورای وزیران رومانی بدعوت آقای نخست وزیر بتهران آمد .

کمك سازمان ملل ـ روز ۱۹ ژانویه شورای اداری برنامه عمران سازمان ملل ۷۱ طرح جدید بمبلغ بیش از ۱۵۶ میلیون دلار را بتصویب رساند. این مبلغ در ۶۹ کشور جهان بمصرف خواهد رسید . سازمان دو طرح عمرانی درهند ویك طرح درپاکستان و یك طرح در سیلان اجرا خواهد کرد ومبلغ یك میلیون وپنجاه وهشتهزار ونهصد دلار نیز برای تقویت برنامه پنجساله مرکز تحقیقاتی توسعه صنعتی وبازرگانی ایران تصویب شده و برای برنامه پنجساله توسعه جنگل وتعلیم وتربیت درافغانستان نیز یك میلیون و۷۲۷ هزار دولار اختصاص داده شده است.

انقلاب سفید ـ (۶ بهمن) کتاب انقلاب سفید نوشته شاهنشاه آریامهر امروز از طرف کتابخانه پهلوی انتشار یافت این کتاب درزمینه تحلیل وتشریح فلسفه انقلاب اجتماعی ایران و برای آشنا کردن عموم و افراد و طبقات با اصول و مبانی انقلاب ایران تألیف شده است.

دکتر بوشهری ـ بفرمان شاهنشاه آریامهر آقای دکتر مهدی بوشهری بریاست اداره سازمان ایرانی مجامع بین المللی انتخاب گردیده است .

استادان ودانشجویان خارجی ـ ششصد نفر از استادان ودانشجویان عراقی و الجزایری برای بازدید از برنامه های آموزشی ایران وارد تهران شدند .

مدیر مجله وحید درپاکستان ـ (۱۰ بهمن) بدعوت دولت پاکستان مدیر این مجله برای بازدیدی دو روزه رهسپار آن کشور شد وی روز ۱۲ بهمن ساعت $11\frac{1}{2}$ باآقای قدرت الله شهاب معاون وزارت فرهنگ آن کشور ملاقات نمود ودرزمینه مسائل فرهنگی گفتگو بعمل آورد. آقای شهاب درزمینه همکاریهای مطبوعاتی وعده دادند که ازماه آینده دریکی ازمجله های بزرگ پاکستان بخش زبان فارسی رابگشایند وترتیبی دهند که متکلمین به زبان اردو وبنگالی نیز بتوانند زبان فارسی را بیاموزند .

طرح مشترك ایران وپاکستان ـ بزودی هیئتی ازکارشناسان ایرانی برای بررسی نهائی طرح ایجادکارخانه کنف به پاکستان خواهد رفت . طرح مزبور بطور مشترك

اجرا خواهدشد و ظرفیت کارخانه‌ای که برمبنای این طرح بنا خواهد گردید پنجاه هزارتن درسال خواهد بود . محل ایجادکارخانه درپاکستان شرقی درنظر گرفته شده است .

وزیر کشور آمریکا - (۲۰ بهمن) آقای استوارت یودال وزیر کشور امریکا بعدازظهر امروزواردتهران‌شد .

پرنس فیلیپ درایران - بعدازظهرروزسه‌شنبه سوم اسفندماه پرنس‌فیلیپ‌همسر علیاحضرت الیزابت‌دوم ملکه انگلستان واردتهران میشود وتا روزششم اسفند بطورخصوصی ازایران دیدن خواهدکرد .

رئیس جمهورعراق - (۲۴ بهمن) امروز رسماً اعلام‌شدکه اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه ازحضرت عبدالرحمن عارف رئیس جمهورعراق وبانو دعوت‌فرموده‌اندکه ازتاریخ سه شنبه بیست وسوم تایکشنبه بیست‌وهشتم اسفندماه ازایران دیدن نمایند.

پرفروش‌ترین‌کتاب - (۲۵ بهمن) آقای شفامدیرعامل کتابخانه پهلوی اعلام داشت طی دوهفته‌ایکه ازتاریخ انتشارکتاب انقلاب سفیدایران گذشته است تعداد سیصدهزار مجلد ازآن بفروش‌رسیده و این‌رقم تاکنون درایران سابقه نداشته‌است. طبق تصمیم وزارت آموزش‌وپرورش این‌کتاب درسال‌آینده در دبیرستانهای ایران تدریس‌خواهد شد .

پادشاه وملکه تایلند - اعلیحضرت شاهنشاه‌آریامهروعلیاحضرت‌شهبانوی‌ایران ازاعلیحضرت (هومی‌نیول ادولیادج) پادشاه‌تایلندوعلیاحضرت‌ملکه سیریکت دعوت‌فرموده‌اند که بطوررسمی بایران مسافرت فرمایند . تاریخ ومدت مسافرت ازروزیکشنبه دوم‌تایکشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۴۶ تعیین شده است .

قضات ایرانی درپاکستان - (۲۶ بهمن) بامدادامروزآقای میرمطهری رئیس دیوانعالی‌کشور وآقای‌احمدی بختیاری‌رئیس شعبه دیوانعالی‌کشوروآقای دکتردهقان معاون وزارت‌دادگستری برای شرکت درجشن یکصدمین سال‌تأسیس‌دیوانعالی‌کشور پاکسان‌غربی رهسپارکراچی شدند .

هیئت پارلمانی ایران - (۲۹ بهمن) یك هیئت پارلمانی‌ایران‌بدعوت‌پارلمان پاکستان بعدازظهرامروزرهسپارکراچی‌شد . ریاست این‌هیئت‌بعهدهٔ جناب‌آقای‌مهندس‌عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی ایران است .

دانشکده اقتصادوعلوم اجتماعی - رئیس دانشگاه تهران اعلام‌کردکه از سال تحصیلی‌آینده دانشکده اقتصاد وعلوم اجتماعی درامیرآباد افتتاح خواهد شد .

سازمان بهداشت جهانی - هیئت اجرائی سازمان بهداشت‌جهانی‌آقای‌دکتر-عبدالحسین طبارا برای یك دوره‌پنجساله (ازاول‌سپتامبر ۱۹۶۷) بعنوان مدیرمنطقه‌شرقی سازمان بهداشت جهانی‌منصوب‌کرد .آقای دکترطبا ازسال۱۹۵۷ریاست‌اداره‌منطقه‌مدیترانه شرقی‌راکه مرکزآن دراسکندریه است عهده‌دارمیباشد .

یادآوری - نمایندگی مجله هلال درایران باسازمان بین‌المللی‌کتاب وابسته‌به مجله وحید است علاقمندان میتوانند مجلهٔ هلال و سایرنشریات پاکستان را از این سازمان بدست آورند .

بخش اردو

جلسهٔ تعزیت : انجمن فرهنگی ایران وپاکستان مین بتاریخ ۲۱ جنوری ۱۹۶۷ پروفیسر (استاد) فیروز الدین رازی کی انتقال کی سلسله مین تعزیتی جلسه منعقد هوا۔ پروفیسر (استاد) مرحوم گورنمنت کالج لاهور مین فارسی شعبه کی صدر تهی ـ اس جلسه مین انکی علمی شخصیت اور خدمات ادبی کو فارسی مین سراها گیا .

رومانی وزراء کی کانسل کی نائب صدر : وزیر اعظم ایران کی دعوت پر رومانیه کی وزراء کی کونسل کی نائب صدر تهران تشریف لای

مجلس اقوام متحده کی امداد : بتاریخ ۱۹ جنوری ۱۹۶۷ مجلس اقوام متحده کی ترقیاتی و آبادکاری کی پروگرامون کی کونسل نی ۱۵۶ ملین دالرون پرمشتمل ۷۱ منصوبون کابل پاس کردیا ـ یه رقوم ۶۹ ممالك پرخرج کیجائین گی ـ اقوام متحده کیجانب سی آبادکاری کی دو منصوبی بهارت مین اور ایك منصوبه پاکستان مین عملی جامه پهنین گی . اسی طرح ایران کی تجارتی اور صنعتی ترقی کی تحقیقاتی مرکز کی پنجساله منصوبه کی تقویت پر ایك ملین اتهاون هزار نوسو دالر خرچ هونگی اور افغانستان کی جنگل اور تعلیم وتربیت کی پنجساله منصوبه پر ایك ملین سات سوستایس هزار دالر صرف کئی جائین گی

انقلاب سفید ایران : (۶ بهمن ماه) شاهنشاه آریامهر کی کتاب «انقلاب سفید» کتابخانه پهلوی کی طرف سی آج (۲۶ جنوری ۱۹۶۷) منتشر هو گئی . اس کتاب کا مقصد ایران کی اجتماعی انقلاب کی فلسفه کی تشریح وتوضیح اور عوام کو اسکی اصول اور بنیادی هدف سی آشنا کرناهی .

داکتر بوشهری : شاهنشاه آریامهر کی فرمان کی بموجب داکتر بوشهری کا بحیثیت صدر «سازمان ایرانی مجامع بین المللی» انتخاب عمل مین آیا .

غیرملکی طالب علم اور پروفیسر : عراق اورالجزائر کی چهـ سو طالبعلمون اور پروفیسرون کاوفد ایران کی تعلیمی پروگرامون کی مطالعه کی لیئی تهران پهنچا .

رساله وحید کی مدیر کا پاکستان کادوره : مدیر «وحید» حکومت پاکستان کی دعوت پر بروزسوموار بتاریخ ۳۰ جنوری ۱۹۶۷ تهران سی پاکستان کی ده روزه مسافرت کی لیئی روانه هوئی . پهلی فروری کوان کی وزارت تعلیم کی نائب وزیر جناب قدرت‌الله شهاب صاحب سی ملاقات هوئی . اس ملاقات مین امورثقافتی پر گفتگو هی جناب قدرت‌الله شهاب صاحب نی وعده فرمایا که آینده مهینه سی پاکستان کی مهم رسالون مین سی ایك مین بخش فارسی کا اجراء فرمائین گی اور اردو و بنگالی بولنی والون کی لیئی فارسی آموزی کی بهترسبیل پیدا کرینگی.

ایران اور پاکستان کا مشترك منصوبه : ایرانی کارشناسون کی ایك جماعت جلدهی حوت کی کارخانه کی قیام کی منصوبه پرغور پرداخت کیلیئی پاکستان روانه هونی والی هی. یه منصوبه دونون ملکون کی اشتراك پرمبنی هوگا. یه کارخانه جو اس منصوبه کی بنیاد پر قایم هوگا سالانه پچاس هزار تن حوت تیار کریگا ـ کارخانه کی قیام کیلیئی مشرقی پاکستان کو نظر مین لیا گیاهی .

امریکه کی وزیرداخله : ۹ فروری کی سه پهر کو امریکا کی وزیر داخله جناب استوارت یودال تهران پهنچی .

پرنس فلپ کا ایران کا دورہ : ۲۲ فروری ۱۹۶۷ کو الیزابت دوم ملکہ انگلستان شوہر پرنس فلپ تہران تشریف لائین کی موصوف کا مہمان خصوصی کی طور پر ۳ روز کی لیئی ایران مین قیام رہیگا .

سب سی زیادہ فروخت ہو نیوالی کتاب : ۱۴ فروری کو کتابخانہ پہلوی کی مدیر عامل (دائریکٹر جنرل) جناب شجاع الدین شفا صاحب نی اعلان کیا کہ دو ہفتہ کی عرصہ مین جب سی کہ کتاب «انقلاب سفید» منتشر ہوئی ہی اسکی تین لاکہ نسخی فروخت ہو چکی ہین ـ فروش کی یہ تعداد ایران مین بی مثال ہی، وزارت تعلیم نی طی کیا ہی کہ یہ کتاب آیندہ سال سی ایران کی ہائی اسکولون مین پرہائی جائی .

تہائلیند کی پادشاہ اور ملکہ : اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر اور علیاحضرت شهبانوی ایران نی هومی بیول ادولیارج پادشاہ تہایلند اورانکی ملکہ کو ایران آنی کی دعوت دی ہی. یہ مسافرت ۸ روز (اتوار دوم تادهم اردیبهشت ۱۳۴۶) کیلیئی دی گئی ہی

ایرانی قضات پاکستان مین : ۱۵ فروری کی صبح کو جناب میرمطهری ، جناب احمدی بختیاری اور جناب داکتر احمد دهقان جو ایران کی عدالت عالیہ کی سر بر آوردہ قاضی اور عالیمقام افسران ہین مغربی پاکستان کی ہائی کورت (دیوانعالی کشور) کی تأسیس کی صد سالہ جشن مین شرکت کیلیئی کراچی روانہ ہوئی .

ایرانی پارلمنت کی نمایندگان : ایرانی پارلمنت کی ایك نمایندہ جماعت پاکستان کی پارلمنت کی دعوت پر ۱۸ فروری کو کراچی کیلیئی روانہ ہو گئی اس جماعت کی قیادت جناب مهندس عبدالله ریاضی صدر مجلس شورای ملی ایران فرمارہی ہین.

دانشکدۂ اقتصاد و علوم اجتماعی (کالج اف ایکنومکس و سوشل ساینس) تہران یونیورستی (دانشگاہ) کی چانسلر نی اعلان کیا کہ آیندہ سال تحصیلی سی امیرآباد (تہران کا ایك محلہ مین) علوم اجتماعی اور اقتصاد کا کالج کہل جائیگا .

صحت کا جہانی ادارہ : صحت کی جہانی ادارہ کی مجلس عاملہ نی جناب داکتر عبدالحسین طباکو ستمبر ۱۹۶۷ سی پانچ سال کیلیئی بحیثیت مدیر منطقہ متعین کیا . جناب موصوف ۱۹۵۷ عیسوی سی بحیرۂ روم کی شرقی علاقہ کی ادارہ کی جسکا مرکز اسکندریہ مین ہی صدارت فرمارہی ہین .

یادآوری : رسالہ «هلال» کی ایجنسی ایران مین «سازمان بین المللی» کتاب کو حاصل ہی جو یہان کی مجلہ وحید سی منسوب ہی هلال اور پاکستان کی دیگر مطبوعات کو اس «سازمان» سی حاصل کیا جاسکتا ہی .

ایران مین اردو

جیسا کہ قبلا بیان کیا گیا ایران مین اردو سمجہنی اور بولنی والی ایك خاصی تعداد مین موجود ہین بلوچستان اور خوزستان مین عام طور پر لوگ مقامی اور سرکاری زبان کی علاوہ اردو سی بہی سروکار رکہتی ہین چنانچہ اردو جاننا ان کی ضروریات مین شامل ہی ـ یزد، کرمان ، بیرجند، مشهد ، شیراز، اصفهان اور تہران مین بہی ایسی افراد کی کمی نہین جو پاکستان اور ہندوستان سی کسی نہ کسی طور پر منسلك ہونی کی باعث اردو سی بخوبی آشنا ہین

اسطرح مجموعی طور پر اگر دیکھا جای تو ایران مین اردو دان یا اس زبان سی بخوبی واقف افراد کی تعداد تقریباً ایك لاکه هی ـ یهی تعداد غیرمحتاط انداز مین کئی لاکه بیان کی جا سکتی هی .

اردو بولنی اور جاننی والون کی اسقدر کثیر تعداد کی با وجود اس زبان کو هنوز اس ملك مین اسکی شایان شان اهمیت حاصل نهین جسکی خاص وجه یه تبلائی جا سکتی هی که اس تعداد کی اکثریت فقط رفع احتیاج کی طور پر اردو سی آشناهی چنانچه اس کا اس زبان سی کوئی بلاواسطه قسم کا تعلق نهین ـ اسی لیئی یهان نه کتابخانون مین اردو کی کتابین نظر آتی هین نه اردو اخبار یا رسایل کهین دکهائی دیتی هین .

اسکی علاوه هنوز اردو کی مختصر آشنائی کی دائره کی توسیع کی سلسله مین بهی یهان کسی جانب سی کوئی قدم نهین اٹهایا گیا . انگریزی دور مین هندوستان مین اردو نی نشو و نما حاصل کی ـ یه وه زمانه تها جبکه ایران اور پاك و هند کی در میان دیوارین حائل تهین دونون ملك باوجود نزدیك اور همسایه هونی کی ایك دوسری سی بی خبر تهی . اب دیوارین هٹ جانی پر دونون همسایون کی در میان دوستی کی راهین کهلی هین چنانچه ضرورت هی که ایران والی جهان اردو کی علمی کاوشون اور وهان والون کی فارسی خدمات سی کما حقه آگاه هون .

اردو زبان مین فارسی زبان و ادبیات اور ایرانشناسی سی متعلق متعدد مهم قسم کی تألیفات موجود هین ـ اردو والون نی اس سلسله مین بیحد صمیمیت اور محبت سی کام لیکر نهایت جانفشانی کی ساته مفید کتابین لکهی هین ـ اگر ان کتابون سی ایرانیون کو صحیح طور پر آگاهی حاصل هو تو یقیناً ایران مین اردو کی قدر و قیمت کا انکشاف هو سکی اور اسطرح اردو اور فارسی کی عمیق همبستگی کی سچی تصویر نظرون کی سامنی آی .

مولانا محمد حسین آزاد ، مولانا الطاف حسین حالی ، مولانا شبلی نعمانی ، سید سلیمان ندوی ، علامه محمد اقبال ، بابای اردو مولوی عبدالحق ، پروفسیر محمود شیرانی ، پروفسیر محمد شفیع وغیرهم کی فارسی سی متعلق بیش بها خدمات اور انجمن ترقی اردو ، کتابفروشی شیخ مبارك علی و پسران ، کتابفروشی غلام علی و پسران ، فیروز و پسران ، شعبه مطبوعات دانشگاه پنجاب ، اقبال اکیدمی ، سندهی ادبی بورد ، پنجابی ادبی اکیدمی ، پشتو اکیدمی و غیرهم ، کی فارسی مطبوعات نهایت قابل قدر هین ـ ضرورت هی ان ادباء کی تألیفات اور ان ادارون کی فارسی مطبوعات سی ایران کو مطلع کیا جای .

اسی طرح اردو کی ان تمام متعدد بلند مقام ادیبون کی تألیفات سی بهی ایرانیون کو آگاه کیا جای جن کی بنیاد پر جهان اردو کو فخر و مباهات کا موقع حاصل هی ـ ایران مین موجوده دور ترجمه کا دور هی چنانچه یهان دنیا کی مختلف زبانون کی تصنیفات و تالیفات کی تراجم نظر اتی هین لیکن ان ترجمون مین اردو آثار کی تراجم کی کمی دکهائی دیتی هی ـ انشاءالله آهسته آهسته یه کمی پوری کی جا سکی گی .

[باقی آینده]

جهان کتاب

انقلاب سفید ـ بقلم اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران در پانصد هزار نسخه در چاپخانه بانك ملی ایران ـ ۲۰۶ صفحه قطع ۲۳ × ۱۷

تاریخ جهانی ـ تألیف ش دولاندلن ـ ترجمهٔ احمد بهمنش، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۵ ـ قطع ۲۳ × ۱۷ ـ ۵۲۵ صفحه ۱۳۵ ریال

دکترین آریامهر ـ تألیف دکتر مصطفی الموتی ـ دیماه ۴۵ ـ قطع ۲۳ × ۱۶ ـ مؤسسه مطبوعاتی صبح امروز ـ ۲۱۷ صفحه .

انتشارات ایران در سال ۱۳۴۴ ـ از نشریهٔ کتابخانه ملی ـ بامقدمه آقای ابراهیم صفا رئیس کتابخانه ـ قطع ۲۳ × ۱۶ ـ ۲۶۹ صفحه ـ تهران ۱۳۴۵

سهم ایران درایجاد تمدن جهانی ـ دکتر عزت‌الله همایونفر ـ تهران ـ آذر ۴۶ ـ قطع ۲۲ × ۱۴ ـ ۴۳ صفحه .

نامه‌های گذشته ـ ترجمهٔ شجاع الدین شفا ـ قطع سه برگی ـ آبانماه ۴۵ تهران انتشارات صفی علیشاه ـ ۳۶۸ صفحه ۱۵۰ ریال

دستورزبان فارسی ـ دکتر طلعت بصاری ـ قطع وزیری ـ بهمن‌ماه ۴۵ کتابفروشی طهوری ۶۵۰ صفحه ـ ۲۵۰ ریال

سخنان محمد ـ ابوالقاسم پاینده ـ قطع جیبی ـ تجدید چاپ بهمن‌ماه ۴۵ تهران کتابفروشی ابن‌سینا ـ ۲۳۸ صفحه ـ ۳۰ ریال

بلوچستان ـ ذبیح‌الله ناصح ـ قطع ۲۵ × ۱۲ مردادماه ۴۵ تهران ـ کتابفروشی ابن‌سینا ـ ۲۱۰ صفحه ـ ۱۲۵ ریال

لسان الغیب ـ پژمان بختیاری ـ قطع ۱۲ × ۲۵ ـ چاپ پنجم تهران ۴۵ ـ کتابفروشی ابن‌سینا ـ ۵۹۸ صفحه ـ ۱۵۰ ریال

کتابهای چاپ خارجه :

ادب فارسی در پاکستان ـ (پاکستان مین فارسی ادب) ـ تألیف دکتر ظهورالدین احمد استاد بخش فارسی دانشکده دولتی لاهور ـ جلد اول ۶۸۸ صفحه ارزش ۱۵ روپیه

تلفظ ایرانی دراشعار امیرخسرو ـ نگارش سیدوزیرالحسن عابدی استاد زبان فارسی دانشگاه پنجاب (لاهور) ۲۵ صفحه

تاریخ زبان فارسی ـ تألیف دکتر غلام سرور رئیس قسمت فارسی دانشگاه کراچی ۱۴/۵ × ۲۲ ـ ۲۶۴ صفحه ۵ روپیه و ۸ آنه

مولانای روم ـ تألیف میرزا مقبول بیگ بدخشانی رئیس شعبه فارسی کالج لاهور قطع ۲۳ × ۱۴ ـ ۹۶ صفحه

ایرانشناسی ـ تألیف دکتر ظهورالدین احمد ـ چاپ لاهور قطع ۲۲ × ۱۴ ـ ارزش ۷ روپیه ـ ۳۵۰ صفحه

م و ادبیات فارسی

از

دکتر پرویز ناتل خانلری

تحقیق انتقادی در عروض فارسی

علم در ایران

به تصحیح

محمدتقی دانش‌پژوه

دارای ۱۲ رساله در فنون مختلف از قرن ششم

بنیاد فرهنگ ایران

نشر می‌کند

هنگهای عربی به فارسی

از

س الدین ابوالفتح احمد بن محمد میدانی

چاپ عکسی از روی نسخهٔ محفوظ در ترکیه

علم در ایران

از

عبدالرحمن خازنی

متن علمی مهم در شناخت اوزان و مقیاسات



شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو با هواپیمای
جت بوئینگ شرکت هواپیمائی ملی ایران(هما)از سفر
خارج بتهران بازگشتند - والاحضرت ولایتعهد و
والاحضرت فرحناز پهلوی برای استقبال از پدر تاجدار
ومادر گرامی خود علیاحضرت شهبانو بداخل هواپیما
رفتند - عکس هنگامی را نشان میدهد که
اعلیحضرتین از هواپیما خارج میشوند . در عکس
فوق آقای وزیر فرهنگ و هنر - تیمسار سپهبد
خادمی مدیر عامل شرکت هواپیمائی ملی (هما)
افتخار حضور دارند

وحید

منابع و تنگناهای برنامه توسعهٔ اقتصادی ایران(۱)

I

از مهمترین عوامل ضروری‌برای توفیق‌دربرنامه‌های جامع توسعهٔ اقتصادی‌موارد زیررا میتوان نام برد :

الف ـ منابع طبیعی (انرژی بصور مختلف ـ آب شیرین ـ خاك ـ منابع‌معدنی جنگل ـ شرائط اقلیمی) .

ب ـ نیروی انسانی بلحاظ کمی وکیفی (تعداد آماده دربازارکار ـ دانش‌ـفنون‌ـ مهارت‌ها ـ شوق برفع عقب ماندگی وتوسعه) .

ج ـ ثبات (سیاسی ـاجتماعی ـ اقتصادی)

د ـ موقعیت جغرافیائی (اقتصادی ـ سیاسی ـ نظامی) .

الف ـ منابع طبیعی

آنچه دراین جامورد بحث قرارمیگیرد منابع طبیعی است‌که ازلحاظ کمی‌وکیفی بشرح زیرخلاصه میشوند :

منبع انرژی

کشور ما خوشبختانه با در دست داشتن عظیم‌ترین میدانهای نفت و گاز طبیعی (ذخیرهٔ مسلم نفت ۶۰۰۰ میلیون تن و ذخیرهٔ‌گاز ۱۰۵ تریلیون فوت مکعب) از لحاظ انرژی غنی‌ترین‌کشورهای دنیا میباشد مضافاً باینکه انرژی‌آبی مملکت‌بالقوه درحدود ۳۰ بیلیون‌کیلووات ساعت هم‌ارز ۱۰ میلیون تن‌نفت خام در سال محاسبه شده است و امکانات استفاده ازانرژی خورشید به مناسبت عرض جغرافیائی منطقه وآسمان صاف در قسمت اعظم مملکت بسیار جالب بوده واز لحاظ ذغال‌سنگ ذخیره‌کشف‌شدهٔ مسلم درحدود ۱۰۰۰ میلیون تن است‌که‌گرچه قابل توجه نیست ولی عملیات اکتشافی اخیر در مورد ذغال مورد نیاز صنعت ذوب آهن بسیار امیدبخش بوده است و بلحاظ سوخت هسته‌ای شناسائی های اولیه امیدوارکننده است .

۱ـ بخشی‌است ازگزارش‌جامع ومستندآقای‌مهندس روحانی وزیرآب‌و برق تحت عنوان «سیاست توسعهٔ‌کشاورزی درقطبهای منابع آب و خاك»

با این توضیح نه تنها از لحاظ انرژی مورد نیاز برنامه‌های توسعه اقتصادی صدسال آینده مملکت نگرانی وجود ندارد بلکه منابع قابل صدور انرژی ایران بزرگترین پشتوانه درآمد ارزی ضروری برای برنامه‌های توسعه اقتصادی بوده و از نظر انرژی تنگنائی در فضای اقتصادی ایران ملاحظه نمیشود .

آب شیرین

ترازنامه تقریبی آب شیرین که ازطریق ریزش باران و برف برسطح مملکت ما میبارد باتوجه بضرایب تبخیر و نفوذ و جریان با تقریب زیاد (بعلت فقد آمار متعدد و درازمدت) بشرح زیر میباشد :

ا ــ مجموع آب حاصل از ریزش برف و باران و تگرگ ۵۰۰ میلیارد متر مکعب در سال
ب ــ آب ازدست رفته دراثر تبخیر براساس ۰/۶۰ کل ۳۰۰ « «
ج ــ نفوذ آب به زیرزمین براساس ۰/۱۵ کل ۷۵ « «
د ــ جریان آب سطحی بصورت رودخانه‌ها و سیل‌ها براساس ۰/۲۵ کل ۱۲۵ میلیارد متر مکعب درسال که اگر باتکنیك رایج تا ۳۰ سال دیگر بتوانیم حداکثر ۰/۸۵ جریان‌های زیرزمینی وسطحی را درمناطق مساعد برای کشاورزی وصنعت و مصارف شهری مهار کنیم جمعاً ۱۷۰ میلیارد متر مکعب آب درهر سال دراختیار کشاورزی وصنعت و مصارف شهری قرار میگیرد .

بفرض اینکه درظرف ۳۰ سال آینده تکنیك بکار بردن مجدد فاضلاب دراثر تصفیه و شیرین کردن آب شور دریا بحدی پیشرفت نماید که بهای تمام شده ۱ متر مکعب آب شیرین درمرکز تولید به ۲/۵ ریال ودرمحل مصرف با شبکه وتوزیع به ۵ ریال تقلیل یابد (نرخ امروزی مراکز تولید برای مقادیر کم درحدود مترمکعبی ۲۵ــ۲۰ ریال و برای مقادیر خیلی زیاد توأم باتولید نیروی برق درحدود مترمکعبی ۶ ریال است) میتوان مصارف شهری وصنعتی راکلا ازاین طریق بدست آورد ویا در بعضی موارد فاضلاب مصرف شده در شهرها را تصفیه نموده وآب بازیافتی را به‌قیمت معتدل درحدود ۰/۵ تا ۰/۷۵ ریال هر مترمکعب بمصرف کشاورزی رسانیده بازهم حداعلای آب دردسترس کشاورزی از ۱۷۰ میلیارد مترمکعب درسال تجاوز نخواهد کرد .

با درنظر گرفتن این‌که با این مقدار حتی با بهترین روش های آبیاری و برای انواع محصولات زراعتی ازنیشکر وبرنج وکنف (که مصرف آب زیادی دارند) تاگندم و جو وپنبه (که مصرف کمی دارند) حداکثر ۱۷ تا ۱۸ میلیون هکتار زیر کشت سالیانه نمی‌رود واین رقم سرحد توسعهٔ کشاورزی ایران باتکنیك‌های قابل پیش‌بینی تاآخرقرن بیستم میباشد.

بنابراین مسلم است که یکی ازعوامل ایجاد تنگنا دربرنامه های توسعه اقتصادی ایران آب شیرین خواهد بود .

خاك واراضی

کشور ایران باوسعت تقریبی ۱۶۳/۶ میلیون هکتار شامل دورشته کوههای عظیم البرز وزاگرس ورشته کوههای مرکزی وکویرهای لوت ونمك مرکزی و بالاخره مقداری اراضی سطح وقابل کشت میباشدکه ترکیب وتقسیم بندی کلی آن بشرح زیرخلاصه میشود :

الف ـ شهرها وراه آهن‌ها ومراکزصنعتی وغیره	۲	میلیون	هکتار
ب ـ جنگلها ومراتع جنگلی	۱۸/-	»	»
ج ـ مراتع خارج جنگلها وخارج کشت زارها	۱۰/-	»	»
د ـ اراضی زیرکشت باآبیاری (شامل باغات)	۲/۶۰	»	»
هـ ـ اراضی زیرکشت بدون آبیاری (دیم)	۳/۹۰	»	»
و ـ آیش	۱۱/۵۰	»	»
ز ـ مراتع درمحدوده اراضی زیرکشت	۰/۱۶	»	»
ح ـ اراضی جنگلی وتیغزاردرمحدوده اراضی زیرکشت	۱/۱۰	»	»
ط ـ محوطه‌های مسکونی دهات وجاده‌هاوانهار	۱/۲۴	»	»
جمع آبادی‌های فعلی	۵۰/۵	»	»
ی ـ زمینهای قابل کشت (بالقوه)	۳۱/۵	»	»
ك ـ کوهها وکویرهای غیرقابل زراعت	۸۱/۶	»	»
جمع بیابانها وکوهها	۱۱۳/۱	»	»
جمع کل	۱۶۳/۶	»	»

بطوریکه ملاحظه میشود اگرقلم‌های کوههاوکویرهای غیرقابل کشاورزی بمساحت ۸۱/۶ میلیون هکتار وجنگلها ومراتع جنگلی ومراتع ذوعارضه وشهرها بمساحت ۳۰ میلیون هکتار را ازمجموع مساحت ایران کسرکنیم سطح قابل کشت ایران (بالفعل وبالقوه) جمعاً ۵۲ میلیون هکتار است که عملا درزمان حاضراز۶/۵ میلیون هکتارآن بهره برداری ناقص میشود وفقط ۲/۶ میلیون هکتارآن زراعت دائمی یاسالیانه آبی است .

بنابراین از لحاظ برنامه‌های توسعه اقتصادی ایران در بخش کشاورزی بیش از آنچه آب شیرین وجود دارد زمین قابل کشت دراختیاراست و از این نظر تنگنائی بچشم نمیخورد .

منابع معدنی

غیرازمعادن نفت وذغال وگازکه دربخش انرژی راجع بآن بحث شد در مورد

سایر مواد معدنی بحقیقت شناسائی واکتشافات لازم بعمل نیامده است چه میزان سرمایه گزاری بخش خصوصی درامر شناسائی واکتشاف معادن بحق قابل ملاحظه نبوده ودر برنامه‌های دوم وسوم هم جزدر امر اکتشاف سنگ آهن وذغال که براساس صنعت ذوب آهن بوده است در شناسائی سایر مواد معدنی ایران سرمایه گزاری نشده است بهمین مناسبت سهم معادن در تولید ناخالص ملی سال ۱۳۴۴ از ۱ میلیارد ریال که کمتراز ۲/۵ در هزار Gnp است تجاوز نکرده واین رقم هم بیشتر مربوط به مواد اولیه مصالح ساختمانی مورد مصرف برنامه‌های عمرانی ومقداری صادرات کلوخه‌های کانی ازجمله کرمیت است درحالیکه نویسنده عقیده دارد دربرنامه چهارم باید درتهیه نقشه زمین شناسی وشناسائی واکتشاف معادن ایران سرمایه گزاری قابلی بشود معذالك قرائن موجود مؤید اینست که ایران ازلحاظ منابع معدنی منطقهٔ جالبی است زیرا درهرموردکه لازمه اجرای برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی وجود منابع معدنی بوده است با مختصر سعی وکوشش جواب مثبت بدست آمده است نظیر ذخیره‌های شناسائی وکشف شده ذغال وآهن مورد نیاز ذوب آهن یا انواع مصالح ساختمانی مورد مصرف برنامه های عمرانی . بنابراین باقید اینکه بدون شناسائی واکتشاف کافی درسطح مملکت هرنوع پیشگوئی را باید احتیاط آمیز تلقی کرد ولی میتوان خوش بین بودکه در مورد بسیاری ازاقلام منابع معدنی ایران مواجه باتنگنای غیرقابل حلی نخواهد شد .

جنگل ها

در پنجاه سال اخیر که راههای بازرگانی نقاط مختلف کشور را بهم متصل نموده است فقط نظارت کامل دولت دربهره برداری جنگلها و در دسترس نبودن سوخت فسیل در شهرها و روستاها و احتیاجات روزافزون صنایع ساختمانی به چوب موجب ازبین رفتن مساحت بزرگی از جنگلها وتبدیل آن بجنگل مخروبه یا اراضی زراعتی شده است.

هم اکنون ۱۸ میلیون هکتار مساحت جنگل‌های ایران است که قسمت اعظم آن تنك و ازلحاظ نوع چوب غیرقابل بهره برداری صنعتی است معذالك مراقبت چندساله اخیر ازجنگلها وقرق کردن قسمتهائی از آن وبالاخره ملی شدن این منبع تأثیرفوق العاده درحفظ ونگهداری آن داشته است و تولید جنگلها در سال ۴۳ طبق آمار رسمی ۴۵۴۷۰۰ تن سرشاخه برای تولید ۱۰۱۰۴۳ تن ذغال و در حدود ۲۵ هزار متر مکعب چوب برای مصارف صنعتی بوده است .

باتوجه به حجم بارندگی در ارتفاعات که عموماً از ۴۰۰ میلیمتر در سال بیشتر استدر ۳۰-۴۰ میلیون هکتار مناطق کوهستانی مرتفع مملکت استعداد بوجود آمدن جنگل وجود دارد و اگر با برنامه ۳۰-۴۰ ساله این کار آغاز شود مسلماً پوشش خاکی مملکت تثبیت شده و از فرسایش آن که بزرگترین عامل کندی پیشرفت کشاورزی است جلوگیری خواهد شد .

باشرح فوق ازلحاظ جنگل گرچه انتظار بهره برداری وتولید قابل توجهی نمیتوان داشت ولی بلحاظ جلوگیری از فرسایش امکانات قابل توجهی وجود دارد و تقویت پوشش گیاهی موجود وتوسعه آن اثر سرمایه گزاریها درسدها ـ شبکه‌های آبیاری ـ مزارع جاده‌ها پلها وغیره رابمراتب تقویت خواهدکرد وازاین لحاظ تنگنائی وجود ندارد .

شرائط اقلیمی

کشورما ازنظر شرائط اقلیمی وتنوع آن بسیارجالب است سواحل بحرخزر مرطوب وباآفتاب ملایم وبارندگی در تمام مدت سال شباهت تامی به کشورهای جنوب اروپا دارد در حالیکه آذربایجان وکردستان باهوای خشك وسرد و بارندگی کافی در ارتفاعات محدود به ایام زمستان وبهار برای تربیت دام وتولیدگوشت وشیر و همچنین تولید انواع میوه استعداد فوق‌العاده دارد مناطق جنوب کشور نظیر خوزستان سواحل خلیج فارس وعمان باآب و هوای مناطق حاره وآفتاب شدید وبالابودن میزان انرژی خورشید در واحدسطح برای انواع نباتات انرژی خوار نظیر نیشکر وبرنج وکنف ودانه‌های روغنی ویاتولید میوه‌هائی مثل خرما ـ مرکبات موز شرائط مناسبی را بوجود آورده است .

یکی از نکات جالب کشورما وجود رشته کوههای البرز و زاگروس است بطوریکه در مجاورت دشتهای گرم وخشك خوزستان بایك فاصله کوتاه ۱۰۰ تا ۵۰ کیلومتر در کوهپایه‌های البرز وزاگرس وکوههای مرکزی نقاط بسیارخوش آب و هوا برای زندگی وجود دارد بطورمثال درمجاورت دزفول گرم ودرخرم آباد خنك وییلاقی ودرجیرفت که درجه حرارت تابستان به ۵۱ درجه بالای صفر (درسایه) میرسد با طی مسافتی در حدود ۲۰ـ۳۰ کیلومتر به ییلاقات کوههای بارز میرسیم که ازلحاظ خنکی و شرائط مناسب زندگی بسیار جالب میباشد .

باشرح فوق شرائط اقلیمی ایران ازنظر تسهیل اجرای برنامه های توسعه اقتصادی دارای تنوع فوق‌العاده واستثنائی بوده وتولید هر نوع موادکشاورزی را امکان پذیر میسازد و ازاین لحاظ کوچکترین تنگنا ومشکلی وجود ندارد.

نیروی انسانی

طبق آخرین سرشماری مهر ماه ۱۳۴۵ جمعیت ایران ۲۵۷۸۱۰۹۰ نفر تعیین شده است وبایك حساب احتمالات این جمعیت درآغاز برنامه چهارم (سال ۱۳۴۶) ۵ر۲۶ میلیون ودرآخر برنامه چهارم (۱۳۵۱) ۳۰ ملیون نفر خواهدبود .

توزیع جمعیت فوق درآغاز برنامه چهارم بترتیب ۴۰ درصد درشهرها و ۶۰ درصد در روستاها پیش‌بینی شده وتدریجاً درآخر برنامه جمعیت شهرنشین به ۴۴ درصد وروستانشین به ۵۶ درصد جمعیت کل مملکت بالغ خواهدشد .

جمعیت درسن فعالیت ازنظر اقتصادی که بین سنین ۱۴ تا ۶۴ محاسبه میشود درآغاز برنامه چهارم ۶ر۱۳ ملیون نفر.

(۴ر۵ ملیون درشهرها و ۲ر۸ ملیون در روستاها) ودرآخر برنامه ۴ر۱۵ ملیون نفر
(۷ر۶ « « ۷ر۸ « « آماده کار میباشند .

بدیهی است تامرحله کامل ریشه کن شدن بیسوادی و توسعه فعالیتهای اقتصادی که موجب توسعه خدمات درخارج خانه میشود وتاتخفیف تعصبهای امروزی بطوریکه بانوان بتوانند دوش بدوش مردان درخدمات یاکارهای تولیدی مشغول شوند (که قطعاً در دوره برنامه چهارم بمرحله کمال نخواهد رسید) تعداد زیادی از نیروی فعاله بانوان کماکان درخدمات خانه داری توأم با بیکاری نهان باقی خواهد ماند واگر برای هرخانواده ۵ نفری یک نفر خانه دار بحساب بیاوریم (کهمآلا ازبازارکار خارج خواهدشد)

بنابراین درآغاز وپایان برنامه بترتیب بین ۳ر۵تا۶ ملیون نفر بکارخانه داری خواهندپرداخت بااین حساب تعداد اشتغال مملکت بترتیب زیر :

۳ر۵ـ۶ر۱۳ = ۳ر۸ ملیون نفر درآغاز برنامه چهارم

۶ـ۴ر۱۵ = ۴ر۹ « « پایان برنامه «

خواهدبود که حتی بارشد سالیانه ۸ درصد درسال تعداد مشاغل ایجاد شده ۲ر۸ ملیون نفر پیش بینی میشود هنوز ۲ر۱ ملیون نفر بیکاری کامل وجود دارد و این عده در حقیقت سربار والدین وبستگان خود میشوند .

باتوضیحات فوق معلوم میشود دربرنامه چهارم وبرنامه های بعدی از لحاظ کمیت وقدرمطلق نیروی انسانی فعال ازلحاظ اقتصادی مضیقه وتنگنائی وجود نخواهد داشت و حتی تدابیری بایداندیشید که میزان رشد جمعیت از ۲۶ درهزار به ۱۰ درهزار تقلیل یابد تامصائب اقتصادی واجتماعی بوجود نیاید.

علیرغم تعداد نیروی انسانی فعال بلحاظ اقتصادی ازلحاظ کیفیت نیروی انسانی مورد نیاز وتعداد وانواع تخصصها ومهارتهایک شوریدگی نگران کننده ای بوضوح بچشم میخورد زیرا سازمانهای آموزشی عنایت لازم بهترتبیت افرادمتخصص وماهر رانداشته اند وبرنامه های تدارک مهارتهای انسانها متناسب وهم آهنگ باتوسعهٔ فیزیکی که در شرف تکوین است پیشرفت نداشته وحیثیت وپرستیژی که قاعدتاً برای افرادماهر باید قائل شد هنوز درمملکت ما موردتوجه کامل قرارنگرفته است .

نویسنده معتقد است در سالهای آینده زیان عدم سرمایه گزاری در تدارک افراد ماهر وفقد برنامه برای این کارگران بدترین وتلخ ترین تجربه ای خواهد بود کـه اقتصاد مملکت باآن مواجه خواهد شد تنگنائی که ازطریق توسعه اقتصادی مملکت ازلحاظ افراد ماهر بوجودخواهدآمد بزرگترین عامل رکود دراجرای برنامهها خواهد بود مگر آنکه عاجلا یک سلسله تدابیر توأم باعمل بموقع اجراء گذارده شود.

ثبات

خوشبختانه بعداز یک دوران هرج ومرج و سرگردانی و بلاتکلیفی ایام جنگ دوم

و بعد از آن توفیق عظیمی بلحاظ سیاسی نصیب ملت ایران شده و با تفاق آراء در چهارچوب هدف های انقلاب شاه و مردم و تدابیر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که پیشوای دور اندیش و واقع بین ایران ترسیم فرموده است یکدل و یکزبان از جان و دل میکوشد و ثبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران از درخشانترین و با جلوه ترین عوامل تضمین کننده و توفیق برنامه های توسعه اقتصادی ایران بحساب میآید که فقط بهمت و پایمردی شاهنشاه آریامهر فراهم آمده است و برخدمتگزاران ملت و آرزومندان اعتلاء ایران است که این موقعیت را بسی گران قدر و ارجمند دارند و برای حفظ آن هر فداکاری را بهر قیمت استقبال کنند.

موقعیت جغرافیائی

موقعیت جغرافیائی ایران که درسرحد اروپا و آسیا قرار گرفته فوق العاده ممتاز است زیرا از یکطرف دروازه های جنوب بسوی دریاهای آب گرم منتهی باقیانوس هند باز میشود و ازطرف دیگر در شمال از طریق دریای خزر و راه های آبی با کشورهای اروپای شرقی ارتباط اقتصادی سهل الحصولی دارد و باین ترتیب میتواند منابع انرژی وسیع وسایر منابع خود را در اختیار تمدن شرق و غرب قرار دهد ـ بلحاظ نظامی رشته ارتفاعات تقریباً شرقی و غربی البرز و کوههای شمال غربی ، جنوب شرقی زاگروس توأم باوسعت فلات مرکزی وضع جالب و مناسبی را برای ایران بوجود آورده است. بلحاظ موقعیت سیاسی ایران یکی از فصل مشترکها و نواحی است که درسرحد دوسیستم اجتماعی و اقتصادی حاد شرق ولیبرال غرب قرار گرفته و میتواند یك محیط صلح و صفا وصداقت روابط بین المللی را بوجود آورد وازاین فرصت ممتاز نه تنها در تسهیل پیشرفت برنامه های عمرانی خود استفاده های شایانی برد بلکه رقابت های عقیدتی شرق وغرب را باسنتها وفلسفه عمیق مشرق زمین درآمیزد و از آن انگبین مطلوبی تدارك و تقدیم بشریت نماید .کما اینکه هم اکنون توفیق زیادی در این راه نصیب ایران شده است .

نتیجه.

از توضیحات و مطالبی که در بالا ذکر شد تنگناهای برنامه توسعه اقتصادی ایران در شرائط فعلی بترتیب اهمیت بشرح زیر خلاصه میشود:

۱ـ روحیه محافظه کارانه ای که در تکنیك کشاورزی ماوجود دارد وجانشین کردن یك روحیه خلاقه و پیش طلب بجای قناعت و درویشی.

۲ـ فقد مهارتها و تکنیك و کمبود کارگر وافزارمند و کشاورز متخصص بلحاظ کیفیت.

۳ـ کمبود آب شیرین مهارشده بطوریکه سرحد آن ۱۷۰ میلیارد متر مکعب آب در سال میتواند باشد.

۴ـ محدودیت از لحاظ خاك بطوریکه سرحد آن در درجات مختلف قابل کشاورزی ـ اقتصادی درحدود ۴۰ ملیون هکتار پیش بینی میشود واگر باکشف روشهای تهیه آب شیرین ازآب شور تنگنای درجه اول فضای اقتصادی ایران که آب است مرتفع شود دومین تنگنا خاك خواهد بود.

II هدف برنامه توسعه کشاورزی

برای توسعه کشاورزی ممکن است هدفهای مختلفی بنا بر نیازمندیهای مملکت تعیین نمود گروهی معتقدند برنامه کشاورزی باید بمنظور تأمین احتیاجات خوراك افراد مملکت تدوین شود و هدف این باشد که مثلا هرکس بتواند ۲۵۰۰ کالری مواد غذائی بدست بیاورد .

دسته‌ای متقابلا باتوجه بصحاری خشك و بیابانهای ثروتمند حاشیه خلیج از یکطرف وجمعیت روزافزون اتحاد جماهیر شوروی و آب‌وهوای سرد قسمت اعظم مساحت این کشور که تولید سبزیجات ومیوه‌های متنوع اقلیمهای آفتابخیز را در آنجا متعسر میسازد و توسعه سریع اقتصادی وبالارفتن سطح درآمد افراد آن ازطرف دیگر معتقدندکه علاوه برتدارکات مواد غذائی مورد نیاز داخل کشور مواد اولیه پوشاك مردم وصنایع را نیز باید فراهم نمود و تاسرحد امکان اقدام بصادرکردن مواد غذائی Processed Food پرداخته و تجارت خارجی آینده ایران نباید فقط محدود بصدور نفت وچند قلم مواد کشاورزی خام گردد بلکه اقتصاد ملی ما ازلحاظ درآمد ارزی باید ازاقلام متعددی حاصل شود تا مواجه با بحرانهای خطرناك نشویم.

نویسنده با اعتقاد کامل بنظریه اخیر عقیده دارد هدف کشاورزی باید توسعه منابع آب وخاك بالقوة مملکت تاسرحد امکان مادی و انسانی باشد بطوریکه ازیك سوفقط ۲۵ درصد جمعیت کشور درکار کشاورزی اشتغال داشته باشند وهرخانوار روستائی حداقل آب وزمین ضروری برای یك زندگی مرفه رادراختیار داشته باشد و ازسوی دیگر این برنامه تا آخرقرن بیستم که تقریباً ۳۰ سال است بسرحدکمال برسد.

باتوجه باینکه جمعیت ایران درآغازقرن بیست ویکم (سی سال دیگر) باید درحدود ۵۰ ملیون نفر تثبیت شود بنابراین تعدادی که درروستاها زندگی خواهندکرد درحدود ۱۲/۵ ملیون نفر وتعداد خانوار روستائی درحدود ۳ملیون وباتوجه باینکه میزان آب موجود مملکت حداکثر ۱۸ ملیون هکتار آبیاری خواهد نمود بنابراین خانوارروستائی از۶هکتار زمین باید درآمد کافی برای یك زندگی آبرومند را تحصیل نماید وباتوجه باینکه تولید ناخالص ۶هکتار درمراحل نهائی میتواند به ۴۵۰۰۰۰ ریال درسال بالغ شود بنابراین اگر ۵۰ درصد این مبلغ هزینه تولید باشد درآمد خالص هرخانواده درحدود ۲۲۵۰۰۰ ریال یعنی ۳۵۰۰ دلار درسال ودرآمد سرانه نزدیك به ۷۵۰ دلار در سال بنرخهای امروز بالغ خواهد شد .

باشرح فوق هدف توسعه کشاورزی ما باید این باشدکه درطول مدت ۳۰سال آینده همه امکانات مادی ونیروی انسانی مملکت برای تعیین بهترین خاك ازلحاظ کشاورزی وآماده کردن آن بمنظورکشاورزی و توسعه منابع آب تا سرحد امکان که کافی برای زراعت آبی ۱۸ ملیون هکتاراست تجهیزشود ـ بطوریکه در اول قرن بیست ویکم مجموع ارزش تولید پرورده (Procissed) کشاورزی ایران سالیانه از ۱۳۵۰ میلیارد ریال (بنرخهای عمده فروشی ۱۳۴۷) ووزن آن از ۱۸۰ ملیون تن کمتر نباشد.

دکتر حمید فرزام

(بحثی دربارهٔ مشابهت سخن مغربی و شاه‌ولی)

یکی ازمشاهیرشعرای متصوف ایران درقرن هشتم و اوائل قرن نهم‌هجری مولانا محمد شیرین مغربی معروف به «شمس مغربی»۱ است که ازپیروان مکتب عرفان محیی‌الدین بن عربی وازمعتقدان به اصول وحدت وجود بوده است ۲.

لقب وی (شمس‌الدین)۳ وتخلصش درشعر(مغربی) بوده‌واز بیت زیرکه در مقطع یکی ازغزلیات اوآمده‌چنین برمیآیدکه شاعرمزبور درزمان‌حیات خویش به (شمس‌مغربی) اشتهار داشته است :

گرچه(شمس‌مغربی)اندرجهان‌مشهور نیست — مغربی‌رایار (شمس‌مغربی) خواندبنام۴

رضاقلیخان هدایت دربارهٔ او سخنی داردکه درعین ایجاز ما را ازهرگونه‌شرح

۱ـ تاریخ تصوف دراسلام ، دکترقاسم غنی ، چاپ دوم ۱۳۳۰ هجری شمسی ، ص۵۶۳ : ایضاً دیوان‌شیخ‌محمدمشهورشمس‌مغربی،اصفهان به‌سرمایهٔ کتابفروشی‌حاجی‌غلامعلی کمالی . نباید این شاعررا با گویندهٔ دیگری بنام (شمس مشرقی) که غالباً شمس وگاهی (شمس‌مشرقی) تخلص‌میکرده‌است ـ اشتباه نمود. رجوع شود به : رساله در تحقیق احوال زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور بمولوی ، بخامهٔ بدیع‌الزمان فروزانفراستاد دانشگاه تهران ، ۱۳۱۵ شمسی ، ص۱۶۱ـ۱۶۴ وحواشی آن

۲ـ از سعدی تاجامی ، ادواردبراون انگلیسی ، ترجمهٔ علی‌اصغرحکمت ،چاپ دوم تهران ۱۳۳۹شمسی، ص ۴۴۶ـ۴۴۷ وحواشی‌آن ؛ ایضاً آتشکدهٔ آذر ، بخش نخست بکوشش حسن سادات ناصری ، تهران ۱۳۳۶ ، حاشیهٔ ص ۱۴۳

۳ ـ از سعدی تاجامی ، حاشیهٔ ص ۴۴۹ ؛ ایضاً ریحانة‌الادب میرزا محمد علی مدرس تبریزی تهران ۱۳۳۱ شمسی ج ۴ ص ۵۳

۴ـ دیوان شیخ محمد مشهوربشمس مغربی ، اصفهان بسرمایهٔ کتابفروشی حاجی غلامعلی کمالی ، ص ۱۶

وتفصیلی بی‌نیاز میکند : «.... (شیخ مغربی) راهروی پرشور وموحدی مشهور... مذهبش وحدت وجود است ومشربش لذت شهودوبجزیك معنی‌درهمهٔ گفتارش نتوان یافت؛ ترجیعات وغزلیاتش همه مشحون به حقایق توحید است ....» ۲

جامی در نفحات‌الانس نسبت‌فرقهٔ اورا به شیخ محیی‌الدین رسانیده ودرین خصوص نوشته : «... دربعضی سیاحات بدیار مغرب رسیده است ودرآنجا ازدست یکی از مشایخ که نسبت وی به شیخ بزرگوار، شیخ محیی‌الدین بن‌العربی . . . . میرسیده است خرقه پوشیده ....» ۳

ادواردبراون انگلیسی نیزدر تاریخ ادبی ایران همین معنی را تأییدکرده است بدین قرار :

«... شیخ مغربی سلسلهٔ طریقتش‌به صوفی بزرگ ... شیخ محیی‌الدین‌ابن‌العربی منتهی می‌شودکه .... مابین ایرانیان بسیاری‌ازشعراء صوفیه ازپیروان اوبوده‌اند، مانند: شیخ عراقی ، اوحدالدین مراغی ومغربی وآخرین آنها جامی است وآنها همه از معتقدان پرشور بمبادی وحدت وجود میباشند....»۴

نکته‌یی‌که باید برسخن‌براون افزود اینکه شاه نعمت‌الله ولی (متوفی‌بسال۸۳۴ه) نیزمعاصر مغربی وماننددیگرشاعران‌عارفی‌که‌برشمرده، ازشارحان افکارواقوال‌محیی‌الدین واز معتقدان حقیقی مذهب وحدت وجود بوده است و این وجه اشتراك او با مغربی خود مهمترین عامل ارتباط معنوی واتحاد فکری میان این دوعارف غزلسرای معاصروبالنتیجه هماهنگی و مشابهت‌کامل سخن آنها گردیده است تا آنجاکه غالب مضامین و اصطلاحات و شطحیات صوفیانه خاصه تمثیلات لطیف عارفانه در باب وحدت وجود در اشعار ایشان بیك شیوه اداشده واین مشابهت ، صرف‌نظراز جنبهٔ سنخیت روحی ، مؤید مناسبات معنوی میان

۱ـ ازاین لحاظ مغربی به شاه نعمت‌الله ولی مشابهست . مرحوم دکترقاسم غنی دربارهٔ شعراو نوشته : «... شمس مغربی ... درغزلیات خودبحدی صریح وروشن است‌که هرخواننده(یی) بدون معطلی برمیخوردکه مضامین واقوال او عارفانه است ، حتی در تمام دیوان اویك غزل نیست‌که‌خواننده رابین مجاز وحقیقت سرگردان بگذارد...»تاریخ‌تصوف دراسلام ، ص ۵۶۳

۲ـ مجمع‌الفصحاء هدایت ، بکوشش مظاهر مصفا ج ۴ تهران ۱۳۳۹ شمسی ، ص ۵۸

۳ـ نفحات‌الانس جامی، بکوشش مهدی توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۶ شمسی ، ص ۶۱۳ ؛ ایضاً ازسعدی تاجامی ، حاشیهٔ‌ص۴۴۶ ، درنفحات‌الانس بغلط شیخ‌محیی‌الدین بن‌المغربی درج شده است .

۴ـ ازسعدی تاجامی ، ص ۴۴۶ـ۴۴۷

آنها نیزتواند بود بویژه که شاه‌ولی دردیوان اشعارخودازمغربی صریحاً یادکرده وازجمله درغزلی نام او وعراقی۱ را باهم آورده وگفته است :

تن زنده بجان و جان بجانان   که مغر بیست وگه عراقیست۲

ونیز درترجیع بند لطیفی بمطلع :

در موج و حباب آب دریاب   آن آب درین حباب دریاب

دربیت ترجیع ازاین دوشاعرعارف بدین‌گونه یادکرده است :

جامی و شراب ورند و ساقی   هم مغر بیئی و هم عراقی۳

واین تصریح شاه‌ولی بنام مغربی دلیل روشنی برتوجه وتمایل وی بافکار واشعارعارف‌مزبور ودرنتیجه پیروی ازسبك وشیوهٔسخن اوست.

ادواردبراون نیزدرباب‌مشابهت سبك شعرشاه ولی ومغربی عبارت مختصرومفیدی آورده‌که ترجمهٔ آن بشرح زیراست :

«... منظومات او (شاه‌ولی) بنظرخوانندگان‌روی‌هم‌رفته‌یکنواخت ومتوسطمی‌آید که درسبك ومعنی ازصنف سخن مغربی است ...»۴

ما برای اثبات این مدعی بنقل بعضی ازغزلها وابیات ومضامین مشابه‌که‌دردیوان آندو یافته‌ایم میپردازیم :

مغربی : ما جام جهان نمای ذاتیم   ما مظهـر جملهٔ صفاتیم
ما نسخهٔ نامـهٔ الهیم   مـا گنج طلسم کایناتیم
هم صورت واجب‌الوجودیم   هم معنی و جان ممکناتیم
هر چندکه مجمل دوکونیم   تفصیل جمیع مجملاتیم
بـرتر ز مکان و در مکانیم   بیرون ز جهات و درجهاتیم
ما حاوی جملـهٔ علومیم   کشاف جمیع مشکلاتیم
بیمار ضعیف را شفائیم   محبوس نحیف را نجاتیم
گومرده بیاکه روح بخشیم   گوتشنه‌بیاکه ما فراتیم...

۱ــ مراد فخرالدین ابراهیم بن شهریارعراقی متوفی بسال ۶۸۸ هجری است . رجوع شود به : تاریخ تصوف دراسلام ، ص ۵۰۴ ــ ۵۰۵

۲ــ دیوان شاه نعمت‌الله ولی ، باهتمام محمود علمی ، تهران ۱۳۲۸ ، ص ۱۴۹

۳ــ همان دیوان ، ص ۵۶۰ ــ ۵۶۲ ، نکتهٔ جالب اینکه مغربی نیز دربیتی خود را درردیف عراقی قرارداده وگفته است :

از موج اوشده است عراقی ومغربی   وز جوش او سنائی و عطار آمده

دیوان مغربی ، ص ۹۲ ؛ ایضاً ازسعدی تاجامی ، ص ۴۵۷

۴ــ از سعدی تا جامی ، ص ۶۸۶

هم مغربئیم و مشرق شمس — هم ظلمت چشمهٔ حیاتیم ۱

* * *

شاه‌ولی: مائیم که مظهر صفاتیم — سر حلقهٔ عارفـان ذاتیم
سیاح ولایت قـدیمیم — هم ساکن خطهٔ جهاتیم
باقی ببقای ذات عشقیم — ایمن ز حیات وز مماتیم
دانندهٔ سر حرف کونیم — پرگار وجود کایناتیم
خضریم که رهنمای خلقیم — پروردهٔ چشمهٔ حیاتیم
او بحر محیط وماچوموجیم — او نیشکر است و مانباتیم
ما بندهٔ سیدیم از جان — بیزار ز لات و از مناتیم۲

* * *

مغربی: ما مست و خراب‌چشم یاریم — آشفتهٔ زلف آن نگاریم
از روی نگار همچومویش — سودا زدگان بی قراریم
چون چشم‌خوشش‌همیشه‌مستیم — مانند لبش شراب خواریم
گرد سرکوی آن پریروی — پیوسته‌چو چرخ‌درمداریم...
تا ما بخودیم در حجابیم — وزخویش بسی حجاب داریم
به زان نبود که خویشتن را — یکسر به نگار واگذاریم
درهستی دوست نیست گردیم — وز هستی خویش یادناریم.
ای ساقی‌ازآن مئی‌که‌باقیست — در ده قدحی که در خماریم
تا مست فرو رویم درخود — وز جیب عدم سری برآریم
در مهـر رسیم مغربی وار — ای دوست دمی‌که‌ذره‌واریم۳

* * *

ناتمام

۱ــ دیوان شیخ محمد مشهور بشمس مغربی ، ص ۶۴ ــ ۶۵
۲ــ دیوان شاه‌ولی ، ص ۴۱۲
۲ــ دیوان مغربی ، ص ۶۷ ــ ۶۸

میخائیل رایچف

آثار گرانبهای جدید در مرزهای بلغارستان

سرزمین بلغارستان بعلت آب وهوای مساعد خویش واینکه برسرراه خاوروباختر قرارگرفته است اززمان کهن توجه ملتها را بخود جلب کرد وآنها را بسوی خودکشاند. ازساکنین کهنسال این سرزمین آثارفراوانی برجای مانده است که چون گنجینه‌های گرانبها درگوشه وکنارکشور خودنمائی میکنند. مانند سکه‌های زر، آلات و وسایل زینت، سنگ نبشته‌ها وابزار اولیه کار. دستهای کار دیده باستان‌شناسان آثار تاریخی را ازدل خاک بیرون میکشد، گرد زمان ازچهرهٔ آنها میزداید ودر ۱۳۶ موزه کشور بمعرض نمایش میگذارد. درموزهٔ های بلغارستان امروز بیش از ۲/۲۰۰/۰۰۰ قطعه آثارتاریخی حفظ میشود. تنها درموزه باستانشناسی پلودیف ۳۲ هزار اثرتاریخی وجود دارد درسال گذشته به موزه ملـی شهر استارازگورا ۲۱۰۰ شیئی گرانبها افزوده شدکه بیشترآنها در حفریات اخیر بدست آمدند. درسالهای اخیرموزه‌های این کشوربا آثارکمیاب باستانی دیگری که برای بلغارستان ودانش جهانی اهمیت فراوان دارند غنی گردید.

دردشتهای اطراف دهکده کورنواسلاو (۱۵ کیلومتری شرق شهراسنوگراد) در موقع شخم زمین یک کوزه استوانه‌ای شکل مملو از سکه‌های زرکشف شدکه هم اکنون در موزه شهرپلودیف نگهداری میشود. دراین کوزه ۷۸۶ سکه زر وجود داشت. محتوی این گنج واقعی سکه‌هائی است ازدوران بیزانتها. ناصاف، کمی گرد، بسیار بزرگ باندازه ۳-۴ سانتیمتر ودرحدود ۴ گرم. وزن تمام آن‌ها بیش از ۳ کیلوگرام است. همراه با ارزش گرانبهای خود این گنجینهٔ تاریخی امکان مطالعات پرارزش علمی را فراهم میسازد. این گنجینه متعلق به یکی ازخانواده‌های مشهورکومنین‌ها است که درسالهای ۱۰۸۱ تا ۱۱۸۵ درسرزمین بلغارستان میزیسته‌اند.

سکه‌ها دارای طلای ناب میباشند. درآنالیز شیمیائی معلوم شدکه هرسکه دارای ۷۵/۲۰۰ طلا و ۲۳/۱۰/۰ نقره میباشد. آنها در طول زمان مصون مانده‌اند. خطوط وعلائمیکه روی آنها نقش شده بخوبی دیده میشود.

نقش امپراطوردرلباس سلطنتی، حضرت عیسی ومریم مقدس بخوبی تشخیص داده‌میشود.

همانطورکه اشاره شد این گنجینه باستانی دارای ارزش فراوان علمی برای آموزش وتحقیق درباره گذشته استان پلودیف میباشد. این گنجینه متعلق بیکی ازفئودالهای محلی درایام حاکمیت بیزانتها درتراکی بوده است. حدس زده میشودکه این سکه‌ها در سالهای قرن ۱۲ مدفون شده‌اند. درایامیکه این استان مورد حمله نیروهای آزادیبخش یازدهمین دولت بلغارستان قرارگرفت وگویا صاحب آنها مجبور شده‌اند محل زندگی خود را ترک نمایند وسکه‌های زرین خویش را به خاک بسپارند.

دردسامبر سال گذشته باستانشناسی بلغارستان باگنجینه تاریخی دیگری غنی شد. درموقع خاك برداری برای سد «چاتالکا» در۱۸ کیلومتری شهر استارا زاگورا- گور کوچکی متعلق به زن جوانی ازاهالی تراکی ازقرن سوم میلادی کشف گردید باستانشناسان پس از نبش قبر اشیاء بسیارجالبی یافتند ازجمله یك جفت سرپائی میناتوری بسیارزیبائی که باپولکهای آهنی ریززینت شده بود . این اولین کفشهائی است که ازقرن سوم میلادی، دربلغارستان بدست آمده است .

درهمین مکان دوجفت کفش دیگر نیز که تخت آنها ازچوب کرك (چوب پنبه) ساخته شده بود بدست آمد . درگوراین زن جوان اشیاء دیگری نیز بدست آمد که گویا برای خدمت به موتی در آن «دنیا» بایستی به کار میرفته است .

از جمله یك انگشترضخیم طلا ، گوشواره های طلا باکله های سنگی کوچك . دو گردن بند بسیارظریف طلا ، یك کله برنزی کوچك وانبوهی ازظروف گلین وشیشه ای . دو صندوق کوچك توالت توجه باستان شناسان را بخود جلب کرد نقش زیبائی که ازبرنز برآنها ترسیم شده است ، سیماهای مقدسی که برآنهادیده میشود آثارگرانبهائی ازهنرباستانی برما عرضه میدارد . حفریات باستان شناسان در «چاتالکا» درسال جاری نیزادامه یافت ودرآغاز ماه ژوئن گور دیگری متعلق به یکی از بانو های تراکی کشف گردید . در داخل گور دو انگشتر ومقداری زینت وآلات طلا قرارداشت .

یك آینه نقره ای که باظرافت بسیارساخته شده بود توجه باستان شناسان را به خود جلب کرد . درهمین گور تعدادی ازسکه های دوران امپراطوری گالبا نیز بدست آمد که متعلق به سالهای ۶۸ و ۶۹ م میباشد .

کشفیاتیکه در چاتالکا انجام گرفته است تاریخ غنی زندگی ساکنین تراکی را روشن میسازد . این آثار نشان میدهد که آن ایام فرهنگ حاکم در تراکی تحت تأثیر فرهنگ روم بوده است واشیاء کشف شده کاراستادان تراکی ساکنین شهر اوگوستاتریانا (استارا زاگورا) کنونی میباشد . چندسال پیش درمرکز شهرتاریخی وارنا درموقع ساختمان گنجینه تاریخی دیگری بدست آمد . این گنجینه ۹ قطعه شیئی طلا بوزن ۴۱۷ گرم میباشد . تمام اشیاء از طلائی خالص ساخته شده است .

جالب تر ازهمه دوعدد دستبندضخیم طلامیباشد که ازیك نوار پهن ، طویل وخمیده باچفتهای کوچك گرد که به آن متصل است درست شده است . دستبندها باظرافت میله کاری شده است وروی آن نقشی از انگور با برگهای مو دیده میشود در وسط چفتهای کوچك طلائی آن چندپرنده کوچك بچشم میخورند . باقیمانده های چند گردن بند نیز بدست آمده است که بزرگترین آنها ۱۹ سانتیمترمیباشد . روی گردنبندها خانه های کوچك طلائی تعبیه شده است که در میان آنها صدف و فیروزه نشانده اند . در میان آثار بدست آمده تاج کوچکی وجود دارد که ازدو نوارطلائی نازك ساخته شده وبه یك صفحه پنج گوش متصل گردیده است . این تاج با ۵ قطعه صدف سفیدگران قیمت وپنج فیروزه ناب ودیگرسنگهای قیمتی زینت شده است. علاوه براین اشیا دو ورقه طلا منقش ــ گل کمر وانگشترکه وزن آنها ۳۷ گرم است وروی آنها با

مرمر سبزشکل درختی ترسیم شده است بدست آمد . همه این آثار با هنرمندی کامل ساخته شده است . در بررسیهای علمی حدس زده شد که این اشیا باید متعلق به آغاز دوران حاکمیت بیزانتها باشد (اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم) . اگر تکامل سریع اقتصادی اودسوس (شهروارنا) را در آن زمان در نظر بگیریم میتوان قبول کرد که تمام این اشیا در کارگاههای این شهر ساخته شده است . در سال ۱۹۶۳ در دهکده کراسن از نواحی تولبوخین در حفریاتیکه بعمل آمده يك اثر هنری بسیار شایسته کشف گردید . این اثر دستی است که ازعاج ساخته شده و گردوئی در کف دارد . این دست بادقت و هنرمندی بینظیر تراشیده شده است . درمیان انگشتان ظریف آن پوست يك گردو قرار گرفته است . این شیئی نسبتاً کوچك است ـ در حدود ۲۰ سانتیمتر . خالق این اثر تاریخی آگاهی کامل خودرا از اناتومی ثابت کرده است . او در اثر خویش تمام جزئیات يك دست رامنعکس ساخته است . هنرمنداستادی خویش را باساختن سواریکه درمیان پوست گردو قرار گرفته نشان داده است .

در بررسیهای علمی تعیین شد که سوار نظام نقشی از سواران تراکی است . این اثر دارای ارزش فراوان هنری است .

این دست برای چه ساخته شده است؟ تصورمیشود که این دست ظریف دسته جعبه توالت یاشیئی دیگری بوده است . ولی حدس قویتر آن است که يك شیئی مذهبی است.

این اثر هنری متعلق بدوران رومی هاست ودرمحل کشف آن آثاردیگری ازقرن ۱۶ بدست آمده .

مهمترین حفریات باستان شناسی درسالهای اخیر در تپههای اطراف شهر وراچا انجام گرفته است . درموقع خاك برداری برای ایجاد يك بنا درمرکز شهر آرامگاه کوچکی کشف شد . درجلو آرامگاه باقیماندههای يك اسب قرارداشت ودرخودگور استخوانهای دختر جوان درحدود ۱۸ تا ۲۰ ساله بهچشم میخورد . اشیائیکه دراین آرامگاه بدست آمد ۵ قطعه یراق اسب باترسیم های بسیار زیباوهنرمندانه ، تعداد زیادی دگمههای نقرهای که بهروپوش اسب دوخته شده بوده و دهانه نقرهای آن جالبتر ازهمه زینت وآلات دخترك است . از دوطرف جمجمه او دو گوشواره بزرگ که باظرافت وهنرمندی زیاد کندهکاری شده بود ويك گردن بند ازدانههای طلا بدست آمد . باارزش ترین شیئی يك تاج گل طلائی است که از ۲۴ برگ درهم فشرده مصنوعی باشاخههای نقرهای آب طلا گرفته ساخته شده است . این يك اثر عالی هنری است قسمت بالائی آن نقابی از صورت يك زن زیبا است و قسمت پائینی آن نقشی است از چند کمان و مارهائیکه درهم پیچیدهاند . این نقشها باتارهای طلائی بافته شده است . دراین آرامگاه تعدادی کارد وبیش از صدتیر که درتیردان قرارداشتهاند کشف گردید .

این اثر باستانی که درتپههای وراچا بدست آمده استمتعلق بهقرن چهارم قبل ازمیلاد مسیح میباشد (بطورحتم سالهای ۳۴۰ـ۳۶۰ قبل ازمیلاد مسیح) این گنجینه تاریخی درنوع خود بینظیر است ودارای ارزش فوق العاده علمی میباشد مقبرهٔ بطور حتم متعلق به یکی از زنان سرشناس وثروتمندتراکی است . حفریات این ناحیه هماکنون نیزادامه دارد واحتمال میرود آرامگاههای دیگری درتپههای اطراف کشف شود.

حسام الدین دولت آبادی

زبان حال

رفتی و بردی در قفای خود دل من
بر باد غم دادی ز هجرت حاصل من

هاراوصال و قرب جانان مشکلی بود
رفتی و مشکلتر شدا یجان مشکل من

رفتی و رفت از تن مرا پروانه جان
بودی و رویت بود شمع محفل من

بعد از تو مرد اندر دل من آرزوها
کو زورق امید من کو ساحل من

درخواب غفلت شصت‌سالم عمرطی‌شد
ای وای بر من وای جان غافل من

یك عمر سعیم بود در تیمار دلها
ای وای برمن وای سعی باطل من

گنج گران بودم ندانستند قدرم
تا باز خاك تیره گردد منزل من

گرخاك گردم خاك باز اکسیرپا کم
با مهرتو آغشته چون آب و گل من

طاوس باغم دشمن من پرو بالم
در من بجو نام‌ونشان قاتل من

در دل ندارم کین مرا گنج صفا بین
باشد حسام این شرح حال کامل من

۱۳مردادماه ۱۳۴۶ حسین‌آباد لویزان

آسیای هفت سنگ

دراول مقال صحبت ازآسیا بود . در ادبیات فارسی ، گردش زمان ودوران را به‌آسیا تشبیه‌کرده‌اندکه همه‌چیز چون دانه‌های‌گندم ، درمیان سنگ عظیم گردون‌گردان خرد وناچیز میشود . به‌گمان من‌بهترین تشبیه‌درمورد سیاست‌نیز همانست‌که‌آن را به‌آسیا مانندکنیم ، آسیائی که افراد را بدون توجه به خـرد و درشت ، جو یاگندم ـ بهرحال بی‌امان خرد وآردمیکند ودرمرحلهٔ اول‌خرد شوندگان این دستگاه سنگین‌عظیم ، دانه‌های درشت هستندکه عنوان وزارت ونیابت‌دارند :

وقایع‌اصفهان ۱۷

بگفتهٔ خودش مراجعت کرده در مقام خواهش نیابت بلوك برآمده فدوی هم اورا وعده داد وامیدوارنمودم که‌مأیوس‌نشود ودر باطن درکارندبیری بودم‌که او را باکسانش دستگیر نمایم او بتنها فایدهٔ نداشت خواستم شر این طایفه را از سرمسلمانان رفع کرده باعث مزید دعاگوئی دولت شود چند روزی که ماندن اوطول کشید هردو ازنیت‌یکدیگرمطلع شده یأس کلی براو حاصل شدکه نیابت محل مزبور باوداده نمی‌شود یکروز رقعهٔ به عالیجاه علی‌اکبرخان که‌مهمانداراوبود نوشت که‌الآن سوارشده‌میروم ترا خبر کرده میروم که نگوئی کریم‌آدم نامردی بود وبیخبررفت بعداز رفتن بشما معلوم میکنم که چه خواهد شد . علی‌اکبرخان بعداز اطلاع برآن‌مضمون‌ازترس‌جان‌خود رقعه‌را نزدجان‌نثارفرستادرقعهٔ بعلی‌اکبرخان نوشتم بلی‌آقاکریم بسیار معطل شد عصراورا باتفاق خود نزد من‌بیار که احکام اورا داده مرخص کنم‌برودمتوجه‌محال مزبور شود بعد از فرستادن

آندم که سنگ صاعقه ازآسمان رسد اول بلا به مـرغ بلند آشیان رسد

این تشبیه وقتی کامل میشود که سیاستهای متضاد باهم تصادم کنند و گفتگو از شمال وجنوب وسیاه وسفید وزردوسرخ و چپوراست وآزادی واستبداد و بدین وبادین و.. غیر آن پیش آید . یکی ازین جناحها را سنگ گردان و دیگری را سنگ زیرین میتوان دانست ومردم وسیاستمداران دانه‌های خوش باوری هستندکه به کام این دیو گردنده افتاده‌اندوراهی برای نجات ندارند . این سیاست آسیایش همه‌چیز آرد میکند : امیر و وزیر و رئیس و مرئوس وخان وحاکم‌وشاه وگدا ، درواقع آسیایش یك‌سنگ‌نیست ، آسیای هفت‌سنگ‌است!

لابد اطلاع داریدکه در ولایت‌فارس ، بررودخانهٔ‌کر آسیائی بودکه هفت سنگ داشت و از شاهکار های صنعت ایرانی محسوب می‌شد و توصیف آنـرا فرصت الدوله چنین نگاشته است :

« درقسمت شرقی بند امیر آسیاهای عجیبی‌است ، از جمله در یك‌جائی هفت‌سنگ‌آسیا درکار است‌که‌آنها به دورهم‌واقع‌شده‌اند یعنی به‌ردیف نیستند ، بلکه چون حلقه گرداگردهم‌اند ، و ار یك‌عمارتی‌که سنگهای مذکوره‌درآن نصب‌است ، آب‌ازرودخانه داخل میشود و به‌صورتی‌میباشدکه همه آسیاها گردش می‌نمایند

آن رقعه‌کاغذی بعالیجاه حاجی محمد رضا خان نایب چهار محال نوشتم که امشب که‌شب‌فلانست کریم‌اروجنی‌را خواهم گرفت آنعالیجاه برسیدن این‌کاغذ باید جمعیت کرده پس‌فردا صبح زود اطراف قلعهٔ آن بد کردار خبیث راگرفته نگذاریکنفر از کسان اوبیرون بروند اگرتوانستی تمامی آنها را دستگیر کرده بفرست والا بزودی‌زودآدمی فرستاده مرا خبر کن بعد از آن هرطورنوشتم اقدام خواهی کرد کاغذ را بدست غلامی داده فرستادیم کریم را آورده همان شب‌گرفته حبس نمودم حاجی محمد رضا خان بعد ازاطلاع برآن مضمون هزارنفر تفنگچی و سواره آماده نموده درهمان اطلاع صبح که قرارداده بودم دور قلعه را محاصره کرده آنروز تا شام مشغول تیروتفنگ شدند چون اهل اروجن سالها بودکه از قبایح افعال کریم صاحب مال خود نبودندواز دست اوبتنگ آمده بودندفرصت را غنیمت دانسته درمقام‌امداد عالیجاه مشارالیه برآمده نردبانهاازاطراف

وآب از زیرپرهٔ هرسنگی‌ازاطراف‌آن عمارت‌مدور ، شعبه‌شعبه
خارج میشود وفرومیریزد ، بسیار تماشادارد»۱

باید اضافه‌کنم‌که ساختن این نوع‌آسیاها درجاهائی‌که آب‌زیادبوده سابقه‌داشته، چه‌هم ازنظراقتصاد به‌صرفه بود وهم‌درآن واحد میشده‌است‌که حبوب مختلف‌را در یك‌آسیا آردکرد ، یعنی‌یك سنگ‌گندم ودیگری‌جو وسومی‌نخود یا ارزن‌وغیرآن‌آرد میکرد. شاردن سیاح زمان صفوی درسیاحت نامهٔخود ازآسیایی‌نام میبردکه چهارسنگ داشته است و بایك تنوره چهارسنگ را میچرخانده‌است۲ ،یعنی‌درپایین تنوره به‌فواصل معین ــ گرداگردآن سوراخهای «انداء» ساخته بودند وآب‌بافشار ازاطراف خارج میشدودرهرطرف - توربین‌وار چرخ وسنگ مربوط به‌خود را میگرداند۳ .

اگرتشبیه سیاست وگردش‌ها وتقلبات سیاسی‌را به‌آسیای‌گردان قبول‌کنیم،سیاست علیه ما علیه‌را بایدآسیای هفت سنگ خواندکه هریك سنگ‌آن‌کافی‌است دانه های درشت و سنگینی‌را خرد و نرم‌کند .

---

۱ ــ آثارالعجم ص۲۵۷

۲ ــ ترجمه سیاحت نامه‌شاردن ، ج۸ ص۶۰ ، ۳ ــ در شهدادکرمان نیز یك‌آسیای دو سنگ وجود داردکه‌گویا حاجی‌محمد تقی‌یزدی ساخته است .

قلعه نهادند وخاشاك‌بسیارآتش زده میان‌قلعه ریختند ومتصل درکارجنگ بودند تا ازقوت بخت سلطنت وامداد شوکت‌شهریاری اقوام وعشایراورا از صغیرّوکبیر دستگیرکرده بدون اینکه یکنفر از آنها بیرون برود . ازطرفین هم چند نفربقتل رسیدند . بعد ازگرفتاری آنها قلعه‌را باجماع خراب‌کرده گرفتاران را باکند و زنجیر باصفهان آوردند بعد از ورود موکب همایون باصفهان اکثری ازایشان بسزای خود رسیده پارهٔ هم در انبار دارالخلافه چندان‌مانده که بدرك‌واصل‌گردیدند عموم بندگان‌خدا از شرایشان آسودند وبدعاگوئی دوام دولت در شکرانه دفع این بلیت افزودند اکنون تمام ارباب عبورومرور بآسودگی وفراغت از آن محال میگذرند وشب وروز بدعاگوئی‌مشغول‌هستند ونیزاوُلاد آقامحمدگندمانی که سالهای سال شیوه وشعار ایشان دزدی وراهزنی بود واز اول‌حکومت نواب سیف‌الدوله تاآخر ایالت‌مرحوم معتمدالدوله مکررعزم دستگیری

درین آسیا ، عوامل مختلف ، سنگهای آن هستندو هر کدام برمحور خاص میچرخند واگر بایك تقسیم بندی ابتدائی ـ وبدون ترتیب ـ بخواهیم انواع آن را تفکیك کنیم باید بگوئیم :

ـ دخالت سیاست های خارجی ، سنگ اول این آسیاست

ـ تعارض مذاهب و عقاید اجتماعی ، سنگ دوم

ـ برخورد طبقات فقیروغنی ، پیروجوان ، کهنه ونو ، سنگ سوم

ـ رقابت مقام جویان و حسودان ودشمنان ، سنگ چهارم

ـ غرور وخود خواهی وخودگم کردن ، سنگ پنجم

ـ طمع ومال اندوزی وحیف وستم ، سنگ ششم

ـ تهور وبی باکی وعدم احتیاط ، سنگ هفتم

وهر کس که درآسیای سیاست قدم نهاد لابدبایکی ازین سنگها برخوردکرد وجان بسلامت نبرد . این آسیا کوچك وبزرگ ودانشمند وعامی وزشت و زیبا نمی شناسد ، فضیلت ورذیلت راباهم می ساید وسروروی همه را به گرد آسیب وگزند خود می انداید ، حتی، آنجا که مولانا علی فرمود ، الدهر انزلنی ثم ... بسا که مقصودش از دهر و روزگار ، همان عالم سیاست بوده ، وزبان حال آن بزرگوار شاید این بوده :

آن سلسله را نموده مقصود بعمل نیامد و ازطرف دیگر علی میرزا خان فریدنی هم درآن اوقات بنای خودنمائی وهرزه درائی نهاده روزی جان نثار در عمارت اشرف نشسته بود که دونفر رعیت آمده زبان تظلم گشودند و آغاز دادخواهی که حضرت ظل اله ترا براین بیچارگان دادخواه فرموده واسباب استعداد وتقویت تراهم مهیانموده که بقدرقوه داد مظلوم رااز ظالم بستانی ورعیت بیچاره مرا ازاثر اهل ظلم ایمن گردانی بفریاد مابرس سبب شکایت ایشانرا پرسیدم شرحی ازشرارت وجسارت علی میرزا خان اظهار داشتندگفتم حالا شما بروید وابراز این فقره رابجائی نکرده ده روز بعد ازاین خبرمن بشما خواهد رسید که چگونه این مطلب راانجام داده‌ام . همان شب مراتب بی‌اعتدالی او را در عریضهٔ درج کرده خدمت جناب جلالتمآب اشرف امجد ارفع صدراعظم دام‌اجلاله‌العالی بصحابت چاپار ارسال داشتم که باجازهٔ اولیای‌دولت باشد همان ساعت نجفقلی سلطان رابا

السیاسة انزلنی ثم انزلنی حتی یقول الناس: معاویة و علی

آزمایشگاه سیاست

در واقع تاریخ را باید آزمایشگاه علم سیاست خواند ، دورانهای مختلف تاریخ هر کدام برای سیاسیون تجربتی اندوخته و نتایجی معین کرده‌اندکه با این تجارب راه ادارهٔ خلق‌را بهتربشناسند ، ولی‌باید اذعان کردکه خوکها و خرگوش ها و حشرات این آزمایشگاه - با کمال تأسف ــ همین آدمها و اهل‌مدینه و امراء و وزراء و سپهسالاران و پادشاهان بوده‌اندکه هرکدام به‌نحوی درقرع وانبیق‌آزمایش افتاده و به‌افضح شکل واقبح وضع‌قربانی‌آزمایشها‌شده‌اند ، اما بعداز هزاران سال‌آزمایش ، هنوز ، بازهم عقدهٔ‌سرطان جوامع در مداوای نوع حکومت‌گشوده نشده ودرمان نیافته ، وتازه به نوع دموکراسی از میان انواع‌حکومتها ومداین راضی‌شده‌است ،که‌تازه به‌قول چرچیل :

« دموکراسی بدترین نوع حکومت هاست ، هرچند بهترین نوع حکومت‌هائی‌است‌که تا امروز بشرشناخته است» .

وقتی به‌مجموع آزمایشهای این آزمایشگاه نظر می‌افکنیم و آنهمه فجایع را باز مینگریم همقول ویکتورهوگو می‌شویم که گفت :

سه عراده توپ خبر کرده و قورخانچی را حاضر ساخته ابوالقاسم خان سرهنگ فوج دماوندی را اخبارنموده بعد ازانجام تهیه وتدارك از شهر حرکت کرده شب درخارج شهرمانده روزدیگر بنجف‌آبادرفتم ودرآنجا کاغذی باولاد آقا محمد نوشته آنها را به بیانات مرضیه و نویدات رضیه بآمدن ترغیب و تحریض نمودم و نیز اظهار داشتم که با جمعیت وسوارو کسان خود بتعجیل آمده در راه بماملحق شوید نوشته را بچاپار داده فرستادم وخود ازنجف‌آباد حرکت کرده دو روزه بچارمحال رسیدم خود آقامحمد برای‌کاری آنجاآمده بودجان نثار بحاجی محمد رضاخان سپرد که‌اورا بلطایف‌الحیل‌نگاه‌دارد تاخبرثانی باو برسد از آنجا که حرکت کردم روز دیگر جعفرقلی پسرآقا محمد با قریب بیست سوار از اقوام و اقارب خود درعرض راه رسیدنداز آنجا که ازخیانت وشرارت خودترسان بود همه جا بطوربر و کناره گیری حرکت مینمود جان‌نثار هم متفکر

« شش‌هزار سال است که مردم‌جهان به‌آدم‌کشی‌مشغولند، ودرین مدت ، خداوند ، بیهوده‌وقت خودرا در راه پدیدآوردن‌گلها و ستارگان تلف‌میکند! دیری‌است‌که بزرگترین عشق مردم روی زمین آدم‌کشی و خونریزی است . و اینهمه بخاطر جاه طلبی بزرگان قوم صورت میگیردکه خود آنها هنوز ما را در خاك نکرده برسر گورمان تجدید عهدمودت میکنند و درآن هنگام که‌کالبد ما در دل گور تیره خاك میشود و در میدانهای جنگ شغالان ولاشخوران ، سراغ گوشت‌هائی را میگیرند که شاید به استخوانها باقی مانده باشد ، این آقـایان ، با احترام ، بهم سلام میگویند! »

اما دراینجا باید گفت که‌این‌آقایان هم ، برخلاف نظرهوگو ، هیچکدام بارضایت خاطر، زندگی را به‌پایان نبرده‌اند، وشاید فجیع‌ترین مرگ‌ها مرگ‌سیاستمداران بزرگ بوده است :

یك سرسالم نبردنداین سیاسیون به‌گور نیزه‌ها سر گرچه گرداندند در بازارها
هم‌سیاست، این‌سیاست‌پیشگان‌رادر گرفت کشته‌شد، هم‌مارگیر، آخر، به‌نیش‌مارها

بودم که بی‌مرارت‌دفع‌شرارت ایشان رااز مسلمانان نموده بلکه‌بی‌معر که دستگیرشوند دو روزیکه بدین قرار گذشت شبی‌در منزل زرده که یکی ازقرای فریدن است‌خیال گرفتن‌آنها را نمودم بازبملاحظه چندآن شب گرفتن‌آنها را موقوف داشته ازبابت اظهار محبت‌گوسفند و شیرینی‌برای ایشان فرستادم تا اطمینان کلی‌جهت‌آنها حاصل‌شد روز دیگر همهٔ اردو را حرکت داده سی‌نفرسرباز را سپردم که درآن نزدیکی‌بمانند وهروقت صدای شیپور بلند شد حاضر شوند خـود در آن صحرا ایستاده مشغول تیراندازی شدم آنهاهم در همان حول و حوش اول بطور کناره گیری و بی‌اعتنائی‌قدری‌گردش کردممتوجه مابودند فدوی جعفرقلی را خواستم که توهم‌بیا چندتیر بینداز خودش پیاده‌شده بنای تیراندازی گذاشتندجان‌نثار درآن اثنا بایازخان یوزباشی گفتم که هروقت کفش خواستم همه‌آنها را بگیرپس باخود اندیشه کردم که مبادا یراقهای ایشان مستعد باشدوفتنه

برای اینکه تصور نکنید درین باره اغراق گفته‌ام ، تنها به یاد چند مورد خاص، ازسرنوشت کسانی اشاره می‌کنم که درتاریخ ما ، واقعاً قصدنجات عامه و رهائی خلق راداشته وثبات قدمی نشان داده‌اند ، اما درواقع این دانه‌های درشت در این آسیای هفت سنگ ، نخستین دانه‌هائی بوده‌اندکه نرم وگرد شده‌اند .

عمری در سرداب

من نمی‌دانم که بوذرجمهر، کسی که درپیشگاه انوشیروان برای او کرسی زر بودی کی بزرجمهر بر آن نشستی،۱ چه کرده بوده است که درآخر کار به نکال دچار شدتا انوشیروان براوخشم گرفت وامر نمود برای سکونت خود محلی انتخاب کند که آنرا نه درزمستان تغییر دهدو نه درتابستان، وغذائی انتخاب کند که هیچگاه تبدیلش نکند ولباسی بگزیند که هیچوقت عوض نکند. بزرگمهر برای سکونت خود سرداب (زیرزمین) اختیار نمود زیراکه «درتابستان سرد ودرزمستان گرم است ، برای طعام شیرا انتخاب نمود زیرا هم غذاست وهم آب وهم غذای کودکانست وهم غذای پیران . وبرای لباس پوستین برگزید زیرا درزمستان آنرا ازروی و در تابستان وارونـه

۱ـ فارسنامه ابن‌بلخی ، تصحیح ع . بهروزی ، ص ۱۱۳

بیا کنند ایشان راچندان به‌تیراندازی تشویق کردم که همهٔ اسلحه‌ایشان خالی‌شد دیگرفرصت ندادم یراقهارا پر کنند کفش خواسته حرکت‌نمودم فی‌الفور همهٔ ایشانرا گرفتند وسرباز بصدای شیپورحاضر شده‌همه را کند کرده بسرباز سپرده روانه‌شهر نمودم‌همان ساعت‌هم حاجی‌محمدرضاخان نایب‌چهار محال‌موافق دستورالعملی که سابق باوداده بودم آقا محمد پدر آنها راگرفته باصفهان فرستاده بود بعد از روانه داشتن حضرات از آنجا حرکت‌نموده بسمت فریدن‌روانه‌شدم درآن حین خبررسید که علی‌میرزا خان جمعیتی‌باطراف خود فراهم‌آورده ازبیم‌جان‌مشغول حراست‌خودشده است جان‌نثار دید که هوابسیار سردوبرف زیادهم در صحرا است و فصل مناسب جنگ‌وجدال ونزاع و قتال‌نیست وامثال علیمیرزاخان اگرچه با جمعیت‌زیاد ونهایت استعداد باشندقابل این‌نیستند که توپ وقشون‌دولتی را برای اینها زحمت‌دادوحال‌اینکه بدون زحمات اورا بتدبیر دستگیر

می‌پوشند ـ به طوری که موی آن بخارج باشد ـ و طبعاً خنکتر خواهد شد . ایام محنت بزرگمهر آنقدر طول کشید که نابینا شد. ۱

ظاهر آنست که قدرت بسیار کاربزرجمهر را به‌اینجا کشانده باشد ، چه در آخر کار برای اطلاع ازجزئیات کاروتحدید قدرت او، «باهمه بزرگی وحکمت بزرجمهر کی(که) وزیراو بود ، انوشیروان ، ترتیب وزارت اوچنان کردکی دبیربزرجمهر ونایب ، نزدیک کسری آمد وشد توانستی کرد ... وغرض انوشیروان آن بود، تا دبیر هرنامه کی به‌جوانب بزرگه واطراف نبشتی وخواندی ، نکت آن درسرمعلوم انوشیروان میکرد ،

... چندبار کی بزرجمهررا بگرفت وبازداشت ،ازآن بود کی چون وقتی غروری درسر او شدی یا جنایتی اندیشیدی ، این کسان درسر بازنمودندی وبزرجمهر اصیل بود و

۱ـ داستان بزرجمهر، کریستن‌سن ، ترجمه میکده ، مجله مهرسال اول ۴۶۵ ، اما درآثارالوزراء عقیلی آمده است که«انوشیروان بوذرجمهررا محبوس کرده ومقررنموده بود که هرروز دوقرص نان جو وکوزه‌ای آب وظیفهٔ اوساختند ، ودرموضع تنگ و تاریک و با وحشت ، دست وپای اوبه آهن ببستند» (ص۲۰) .

میتوان کرد لهذا مجادله را موقوف داشته بدو فرسخی ننادجان که قریهٔ محل سکنای اوبود فرودآمده درهمان شب چندکاغذ باهالی آنجا نوشته فرستادم باین مضمون که ازبابت اتمام حجت بشما مینویسم که عبث خودرا موردسیاست وعقوبت منمائید وبی‌جهت درصدداذیت وآزار جان و مال و عیال خود برنیائید که این دزدقطاع الطریق آخرالامر بسیاست اعمال خود گرفتارشده شماهم بآتش اوخواهید سوخت اگرخودرا ازاین مخمصه آسوده میخواهید اول اورا براه‌خیر دلالت نمائید که خود برخواسته بدون اکراه واجبار بیاید وشما وخودرا ازهرگونه اتهام بیرون نماید واگر این معنی را که عین صلاح اوست ازشما قبول نکرد از او کناره بگیرید که من اورا بسزای خودخواهم رساند نظر برعایت شما را اعلام کردم که مورد بحث نشوید نوشتجات راشبانه بآن قریه رسانده سکنه آنجا علی میرزاخان را ازکماهی آگاهی دادند آدمی هم پیش خودش فرستادم که اگر از خود

ازخاندان ملك ، واندیشمندی انوشیروان از وی بیشترازین جهت بودی»۱

بهرحال ، اینکه چنین مجازات سنگینی نصیب بوذرجمهر شده شاید ازین جهت بوده است که بزرجمهر- مردحکیمی که درنظریات اجتماعیخود میگفت : « مردم نادانرا درنعمت ودانایان را در ذلت می‌بینم ومی‌دانم که ترتیب وتنظیم امور دراختیارانسانی‌نیست»۲ با زیاده‌روی درقتل وکشتار بددینان موافق نبوده واین نکته راهم ، اتهامی‌که باوزده‌اند، ثابت می‌کند . مسعودی درمروج‌الذهب آورده است :

«پرویز۳ ، پس ازسیزده سال سلطنت ، به بزرجمهر بدگمان شد وچون تصورنمود که اوبه زندقه وشرك (دین مانوی ومزدکی) متمایل است ، اورا محبوس‌نمودوبه‌اونوشت:

۱- فارسنامه ابن بلخی ص ۱۰۶

۲- مجله مهر، سال اول ص ۵۳۲

۳- منتهی، مسعودی، درین‌زمان بزرجمهررا احتمالا به‌اشتباه‌وزیرپرویز می‌داند و از قول‌پرویز بیان سخن میکند .

اطمینان نداری پسرترا بفرست تا اورا‌ملاقات نموده‌مطمئن کنم که‌باعث رفع توهم توبشود خودت هم خواهی‌آمد اوهم پسر خود را فرستاد فدوی از روی مصلحت کمال مهربانی‌را نسبت باونموده یکثوب جبه‌هم باو دادم تا درنهایت مسرت مراجعت کرد باونوشتم که فردا صبح‌خودبتنهائی‌مهمان توهستم که یکدیگر را ملاقات نموده صحبتی شده باشد صبح زود توپ و قشون را از راه دیگر بطرف قهنر (قهفرخ) روانه‌نمودم وخود باچهل‌نفر سوار بپای قلعه علی‌میرزاخان‌رفتم چون معدودی ابدك بنظرش‌آمدمطمئن شده نزدیك آمد زبان موعظه و نصیحت گشودم که بیجهت خود را بکشتن‌دادن ودرمقام مخاصمه‌ایستادن باعث‌تلف‌شدن مال وپریشانی عیال است این سخنان درحق اومؤثرآمده اظهار اطاعت وانقیاد نمودجان نثار اول اورا بخراب کردن برجهای چندی که دراطراف قریهٔمزبوره‌بنانهاده بود تکلیف کردم که آن‌بروج درواقع برای حفظ‌طغیان او درکمال‌تشید

«ثمره دانش وبینش تواین شد که سزاوارحبس ومرگ شوی»؟۱ .

احتمالا لغو امتیازات امراء و سپهسالاران نیز به این بیچارگی او باید کمك کرده باشد ، چه او متعرض این نکته شده بود « لشکر برولایت ملك مهربان نباشد ، و بر مردم ولایت رحمت و شفقت ندارند، و همه در آن کوشند که‌کیسهٔ خویش پرکنند ، وغم ولایت نخورند ، ورعیت را نیکو ندارند » ۲ وپس ازآن صریحاً به انوشیروان گفت : «رضا نباید دادکه لشکررا این‌قدرت وتمکین باشد»۳ .

فردوسی‌نکته‌ای داردکه نبایدازآن غافل بودوآن‌تندگوئی بزرگمهرباانوشیروان است . گویندوقتی درزندان بود ، انوشیروان کسی‌را نزدش‌فرستادوبه قاصدگفت‌که باطعنه :

بگویش‌که چون بینی اکنون تنت — که از میخ تیز است پیراهنت

بزرجمهر بجای اینکه عذرخواهی یا التماس‌کند ۴ :

۱ـ مجله مهر ، سال اول ص ۵۳۱

۲ و ۳ ـ سیاستنامه نظام‌الملك ص ۲۰۲

۴ـ درآثارالوزراء ازقول بزرگمهرآمده است‌که ازاو پرسیدند : چه چیز است که‌کار مردم پارسا تباه‌کند ؟ گفت : ستودن ستمکاران .

واستحکام بود مشارالیه ناچارآن بروج مشیده‌را خراب کرد بعدازآن او را بخراب‌نمودن‌سر برجهای قلعهٔ‌خود تکلیف کردم اطاعت کرد بعد ازآن اورا بخراب کردن بدنه‌قلعه واداشتم که از هرطرف بدنه بقدر تردد چند نفر باهم راهی‌باز نماید وبالکلیه از تهمت بیرون‌آید او راهم پذیرفت از آنجا که باقتضای تقدیراسباب دفع‌شرآن شریر باید فراهم آید در آنوقت برادران او که سالها ادعای ملك موروثی‌داشتند در مقام شکوه برآمدند که این‌مرد ملك‌ما را بغصب‌تصرف کرده ورفع‌ستم برتولازم‌است.

جان‌نثار مراتب راازاو استفسارنمودانکار کرد که اصلا اینهاصاحب حق نیستند از حضرات مدعی پرسیدم که بروفق مدعا سند دارید گفتند حکمی ازغفران مآب حجةالاسلام دردست است حکم را گرفته ملاحظه نمودم مرحوم مرقوم بخط خودش نوشته بود مردود ملائکه زمین‌وآسمان علی‌میرزا خان بداند که ازخداوپیغمبراندیشه‌نما وعقب مال مردم‌وضبط

چنین داد پاسخ به مرد جوان   که روزم به از روز نوشیروان

لابد با این پاسخها ، بزرگمهر هم معتقدهٔ آن گروه بوده که گویند «بگوئی و بدباشی به که نگوئی وخرباشی» والبته معلوم است که براثر این جواب همچنان درزندان بماند تا

دلش تنگ ترگشت وباریك شد   دوچشمش ز اندیشه تاریك شد

* * *

سوقات خراسان

درباب نکبت یحیی برمکی۱ وزیرهارون‌سخن بسیار گفته‌اند وعلل بسیارشمرده،

۱ـ درباب وجه تسمیه برمك ، گفته‌اند که اصل کلمه پرمك و ازسانسکریت و لقب متولی نوبهار (بتخانه) بلخ بوده است . جالبترین نوع تسمیه‌ای که در باب اینان گفته‌اند این بوده که جد اینان درعهد عبدالملك به شام آمد وزهر همراه‌داشت وعبدالملك ازواقرار گرفت واوگفت «بلی ، درزیرنگین انگشتری من مقداری زهر است بجهت آنکه در وقت شدت برمکم! (حبیب‌السیر ج ۲ ص ۲۳۲) واز آن روز به برمك موسوم‌شد وشاید ازهمین باب بوده شوخی تند مرحوم‌ادیب‌الممالك فراهانی بامیرزایحیی دولت‌آبادی .

حق ارباب حقوق را روا مدارومال برادران خود را بایشان واگذار بعد از اطلاع برین مضمون ازو پرسیدم تو در مقابل این حکم سندی داری چون جواب حسابی نداشت‌نسبت بمرحوم سیداعلی‌الله مقامه بنای بی‌ادبی راگذاشت دیدم آن مردودعلاوه برمردم‌آزاری منکراحکام‌شرع نیزهست دفع اورا شرعاً وعرفاً لازم دانسته گفتم اورا باپسرو کسانش که منشأفتنه وفساد بودند گرفته نگاه‌داشته سکنه‌آن قریه رااز گرفتن او مشوش‌دیدم خود میان آبادی رفته جمیع رعایا را آسوده ومطمئن ساختم بعدازآنجا حرکت نموده بقریهٔ داران فهیز فرودآمدم ونیز در انبار قلعه جنسی که از قبیل‌گندم وجو داشت بخواجه قرابت مسیحی دادم که درآنوقت نایب محل مزبور بود ودرآن چند روزسیورسات سرباز وسواره وتوپچی را که همراه بودند وهمه روزه موافق قبض سیورسات خود را از خریددریافت می‌نمودند وقرار بود که سیورسات قشون ویا دیوان همایون محسوب‌شود

ازآن جمله گویند که «عباسه ، خواهرهرون، شبی به‌خلوتخانهٔ جعفرپسریحیی درآمد، وآن مست شراب شهوت‌اوراناشناخته‌امری که‌مقتضای‌طبیعت‌بشری است‌بین‌الجانبین وقوع یافت...
وهرون‌که خبریافت ، سخت درخشم :«دویحیی‌وفضل [پسر دیگریحیی] واولادواتباع برامکه را مقید ومحبوس‌گردانید ، ویحیی قریب دوسال درزندان‌به انواع بلایا مبتلا بود ودرسنه تسعین و.أة (۱۹۰) متوجه محبس لحدگردید ، وفضل چندگاه دیگربعد ازپدر زنده‌مانده عمراو نیز درزندان به نهایت رسید»۱...

«وجعفرپسر یحیی راچون فرموده بود تابکشتند؛ مثال داد تابه چهارپاره کردند وبه چهاردارکشیدند»۲ و در وقتی‌که رشید متوجه خراسان بود بسوختند .

اما در واقع باید علت‌را جای دیگرجست ، بهتراست ازقول بیهقی بشنویم : از طرف هارون‌الرشید ، فضل پسریحیی‌به حکومت خراسان‌رفته‌بود و دوسال مانده پس استعفا خواست ویافت و ببغداد بازآمد» هرون‌خواست امیری به‌خراسان فرستد ، و اختیارش بر علی‌بن‌عیسی بن‌ماهان افتاد ، وبایحیی‌بگفت ، ورای‌خواست . یحیی گفت : علی‌مردی جبار وستمکاراست ـ وخلل به‌حال آل‌برمك راه یافته بود ـ رشید ، برمغایظهٔ یحیی ، علی‌عیسی

۱ـ حبیب‌السیر ج ۲ ص ۲۳۸ .

۲ـتاریخ بیهقی ص ۱۹۳ .

فدوی محض دولتخواهی جنس قلعه را مسعر کرده عوض مأخوذی قشون بخواجه قرایت دادم که ضرر سیورسات قشون بدیوان اعلا وارد نیاید و ازآنجا بدون تأمل وتوقف روانهٔ اصفهان شدم .

و نیز پاره‌ای شهرهای بزرگ و کوچک در اطراف شهرواقع بود که مرور وعبورازآنها برای مترددین نهایت صعوبت راداشت گاهی برای گذشتن ازآنها تیر می‌انداختند و گاهی پل عاریه می‌ساختند از آنجهت کار مترددین بسیارمشکل شده بود ومورد ضرر و خسارت زیاد می‌شدند چنانکه در ورود موکب همایون جهت گذراندن توپ و کالسکه نهایت زحمت برای عساکرمنصوره دستداد جان‌نثار محض دعاگوئی‌دوام‌دولت آیت وآسایش عموم رواحل و قوافل بیست و چهارپل در کمال استحکام باگچ وآجروآهك بالای نهرهای مزبوره بسته که الآن درنهایت‌رفاهیت ازآنها عبورمیشود .

را بخراسان فرستاد ، وعلی دست بر گشاد ومال به افراط بر ستدن گرفت ،... علی ، خراسان وماوراءالنهر وری وجبال وگرگان و طبرستان وکرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکند وبسوخت وآن ستد کز حدوشمار بگذشت ، پس ، ازآن مال هدیه‌ای ساخت رشید راکه پیش از وی کس نساخته بود ... وآن هدیها را بمیدان آوردند ، هزار غلام ترك بود ، بدست هریکی دوجامهٔ ملون ،.. غلامان بایستادند بااین جامهها ، وبراثر ایشان هزار کنیزك ترك آمد ـ بدست هریکی جامی زرین یاسیمین پرازمشك وکافور وعنبر واصناف عطروطرایف شهرها ، وصدغلام هندو ، وصدکنیزك هندو به غایت نیکو رو ، و شارهای قیمتی پوشیده ، و غلامان تیغهای هندوی داشتند ... وکنیزکان شارهای باریك درسفطهای نیکوترازقصب ، و باایشان پنج پیل نرآوردند ودوماده ، نران با برگستوانهای دیبا وآیینهای زرین وسیمین و مادگان بامهدهای زروکمرها وساختهای مرصع به جواهر بدخشی وپیروزه ، و اسبان گیلی ودویست اسب خراسانی باجلهای دیبا ، وبیست عقاب وبیست شاهین ، و هزار اشتر آوردند : دویست باپالان وافسارهای ابریشمین دیباها درکشیده درپالان وجوال سخت آراسته ، وسیصد اشتراز آن بامحمل ومهد : بیست بامهدهای به زر ، وپانصدهزار وسیصدپاره بلورازهردستی ، وصدجفت گاو ، وبیست عقد گوهر سخت قیمتی ، و سیصدهزار مروارید ، و دویست عدد چینی فغفوری ازصحن وکاسه وغیره ... ودوهزار چینی دیگراز لنگری وکاسهای کلان و خمرهای چینی کلان وخرد وانواع دیگر ، وسیصد شادروان (چادر) ، ودویست خانه قالی ، ودویست

ونیز ازدارالسلطنه اصفهان تاقریه مهیار که درسرراه شیراز واقع است ازبابت بعد مسافت که نه فرسخ است ازشهر بآنجا و از آنجا بشهر برای مترددین بسیار بد میگذشت خاصه درزمستان و در آن محل توقف نبود فدوی محض نیکنامی دولت ودعاگوئی قاطبه خلق وآسایش عباددرمرغ که سه فرسخی شهراست کاروانسرائی بنانهاد که الآن یکمنزل قوافل در آنجامقرراست واین معنی باعث دعاگوئی وجودشاهنشاه عالم پناه ارواح العالمین فداه شده .

و نیز پارهٔ از قلعه‌جات که صاحبان آن منشأ فساد بودند گرفته و کوفته شد که تفصیل آنهاقابل بیان نیست ازجمله درجرقویه که یکی از بلوکات اصفهان است درقریه پیکان وینگ آباد غالب اوقات مالکین آن در قلاع خود نشسته چندان اعتنائی بحاکم اصفهان نداشتند حتی اینکه هنگام ورود موکب شاهنشاه خلد آرامگاه طاب‌اله ثراه بدارالسلطنه

خانه محقوری» ۱

البته قیمت این هدایا را به پول امروز خودتان میتوانید تخمین بزنید. بعد از آنکه این هدایا رژه رفت، «هرون الرشید روی سوی یحیی برمکی کرد و گفت: این چیزها کجا بود در روزگار پسرت فضل؟ یحیی گفت: زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد، این چیز ها در روزگار امارت پسرم در خانه‌های خداوندان این چیزها بود به شهرهای عراق و خراسان.»۲

میگویند، فضل و جعفر پسران یحیی، به پدر گفتند: ما سخت بترسیدیم از آن سخن بی‌محابا که خلیفه را گفتی، یحیی گفت: ای فرزندان، ما از شدگانیم، و کار ما به آخر آمده است.»۳ و راست گفته بود. شخصی از اهل قلم گوید: « دفتر اخراجات هارون الرشید روزی به نظر من رسید: در ورقی نوشته دیدم که در فلان روز به فرمان امیرالمؤمنین ـ بر سبیل انعام ـ زر چندین و سیم و کسوت و فرش و عطر چندین تسلیم ابوالفضل جعفر بن یحیی ادام‌الله کرامه کرده شد، و من آن دفعات را میزان کردم، سی هزار هزار درم بر آمد. و در ورقی دیگر نوشته دیدم که بهای نفط و بوریا ـ که جعفر بن یحیی را به آن سوختند ـ چهار درم و نیم دانگ بود.»۴

۱و۲ ـ تاریخ بیهقی ص۴۱۷و۴۱۸

۳ ـ تاریخ بیهقی ۴ ـ حبیب السیر ج۲ص۲۴۰

اصفهان زمان حکومت مرحوم معتمدالدوله سهام الدوله با توپ و فوج بخرابی آن قلعه‌ها مأمور شده خدمت او درست بانجام نرسید فدوی محکمهٔ آنها را بطوری منهدم کرد که احتیاج به توپ و سرباز نشد و بعدالیوم ابداً پیرامون اینگونه حرکات نخواهند گشت.

چندی قبل از این شبی از شبها یکی از مجتهدین پیغامی باین جان نثار داده بود که الآن بمن خبر رسید که جمعی از طایفه ضالهٔ مضله بابیه در جائی نشسته شور دارند حاصل مطلب ایشان آنکه فردا صبح آشوبی بپا نمایند بمحض اطلاع داروغه و کدخدایان حاضر کرده تأکیدات بلیغه نمودم که طلوع صبح این اشخاص از فلان خانه بیرون میآیند باید همگی را گرفته بیاورید آنها نیز کوتاهی نکرده موافق دستورالعملی که داده بودم از بخت بلند سرکار اقدس شهریاری همانوقت که بخیال فساد از منزل حرکت کرده بودند تمامی ایشانرا دستگیر نموده آوردند بعد از تفحص

سخن به که با صاحب تاج و تخت — بگـویند سخته ، نگـویند سخت
خطر هاست در کار شاهان بسی — که با شاه خویشی ندارد کسی
چو از روی کین بر فروزند چهر — به فرزند خـود برنیارند مهر

وازهمین نمونه‌گفتار بوده سخنانی که‌فضل‌بن‌سهل سرخسی باماًمون گفت ، ومیدانیم کەفضل نیز یکی‌از دانه‌های درشتی‌بودکه درآسیای سیاست‌خرد و خمیرشد .

بازی موقوف

«فضل‌بن‌سهل سرخسی درکمال دانش وعقل‌وکفایت وکاردانی‌بود،وازفنون علوم ـ سیمااحکام نجوم ـ بهرهٔ وافی‌داشت و وزارت ماًمون‌الرشید تعلق به او می‌داشت و بردرگاه ماًمون اختیار واقتدارکلی داشت ومحل اونزد ماًمون بمرتبه‌ای رفیع بودکه هیچوزیر را نتواند بود .

آورده‌اندکه ماًمون را خادمی‌بودکه اورا ریحان می‌گفتند ، مردی‌پارسا و نیکو اعتقادبود ، روزی ماًمون باعبدالله بن‌سهل هاشمی‌درخلوة شطرنج‌میباخت و فرموده بودکه کسی‌را نگذارند [حضوریابد] وگفته‌بودکه اگرکسی‌به فضل‌بن‌سهل بگوید که من شطرنج میبازم ، آن‌کس را سیاست کنم .

درآن وقت‌فضل به‌درسرای‌آمد . ریحان خادم را دید ، پرسید که امیرالمؤمنین چه‌میکند؟ گفت: شطرنج می‌بازد . فضل‌بن سهل‌داخل شدونزدیك ماًمون‌رفت و دست دراز

احوال‌آن جماعت خسران مآل هریک ادعای منزلت یکی ازائمه هدی میکرد واز میان‌خود دوازده‌امام برای‌خودترتیب داده بودند فدوی ایشان را از آن بیانات کفرآمیز ممانعت کرده در مقام نصیحت برآمدم هرچه بیشتر گفتگوفساد عقیدهٔ ایشان بیشتربظهور میرسید ناچار علما را زحمت داده‌درصدد استفسار عقاید ایشان برآمدندبازبرجاده ضلالت مستقیم‌بودند واعتنائی بمکالمات مجتهدین نمی‌نمودند جمیع حکم قتل آنها را نوشته رفتند فدوی مراتب‌طلوع آن‌جماعت گمراه رابجناب جلالمتاب‌ارفع‌امجد معروض داشته بصحابت چاپار فرستادم روزپنجم چاپارمراجعت کردحکم سیاست ایشان موافق احکام علمای اعلام‌رسید فدوی‌حسب‌الحکم‌درمیدان نقش جهان همگی را بسزای‌خود رساندم اجساد خبیثه ایشان رادرمقبرهٔ مسلمان راه ندارند ارامنه ویهود هم‌برخود هموارنکردند که درقبرستان ایشان سپرده شوند چندان ماندند که خوراك سگ وسایرجانورهاشدند.

کردو شطرنج ازپیش او برداشت وگفت : یا امیرالمؤمنین ! وقت شطرنج بازی نیست ، وقت نمازاست واین پسندیده نباشد که من با مردمان گویم که امیرالمؤمنین در نماز است و اوراد میخواند آنگاه امیرالمؤمنین به بازی مشغول باشد .

مأمون گفت : روانداری که تاساعتی به تفرج مشغول باشیم .

فضل گفت : امیرالمؤمنین درخلافت جاوید باد ، خواهم که همهٔ عمر امیرالمؤمنین در خرمی و خوشدلی گذرد ، اما آنچه در پیش داریم و مطلب ها که منظور داشته‌ایم ، مهمل ماند.»۱

فضل حق داشت ، زیرا کاری بزرگ در پیش آنها بود : سیاست بغداد ومرو ـ که باید آن دوراسنگ عظیم سیاست آن روزگار دانست ـ درچرخش بود، بغدادیان وآل عباس کوشش داشتند که کسی از خاندان خودشان خلافت را بدست گیرد ، وفضل بن سهل میخواست این خلافت به خاندانی دیگر انتقال پیدا کند، پس دارالخلافه را به مرو برد وبرادرش حسن بن سهل را حاکم بغداد کرد و ولایت‌عهد را به حضرت رضا (از خاندان علوی) انتقال داد۲ . **ناتمام**

۱ ـ روضة‌الانوار سبزواری ص۲۴۲ وآثارالوزراء عقیلی ص۷۰

۲ ـ و فضل بن سهل که وزیر مأمون بود مأمون را بر بیعت رضا تحریض میکرد (تجارب‌السلف) .

ونیز وقتی از اوقات قسط مالیات حواله شده بود از جمله بقریهٔ مهیار که نزدیک قمشه است تنخواهی حواله شده بود بعد ازورود محصل مالیات زین‌العابدین نام کدخدای آنجا بامشهدی علی نام که یکی ازرعایا بود و کدخدا احتیاط می‌نمود که مبادا ادعای کدخدائی بکند یا از این بابت یا راه دیگر عداوت سابقه‌داشته‌میفرستداورا می‌آورند که باید مالیات داد بیاحساب خود را بکن و قسط بدهی خود را بده مشهدی‌علی بیچاره خالی‌الذهن برخاسته بمنزل آن بی‌انصاف رفت کدخدای مزبور پیش از آمدن اوتهیه کشتن اورا دیده بود محض رسیدن طنابی بحلق اوانداخته اورا درانبارکاه خفه کرد شب بدستیاری پسرخواهر وپسرخود نعش اورا برداشته بصحرا میبرند وبند بند اوراجدا کرده بروی سینه‌اش میگذارند ودرمیان کورهٔ آجرپزی زیرخاك کرده میروند عیال و اطفال آن بیچاره

ناتمام

اثر گوی دوموپاسان

ترجمهٔ اصغرفرمانفرمایی قاجار

ولگرد

چهار روزبود که برای پیداکردن کار پیاده طی طریق مینمود . در ویل‌آواری (Ville-Avary) مقرخودش کارنبود . حرفه‌اش نجاری‌وسنش به‌بیست‌وهفت‌سال‌میرسید کارگر زرنگ وکارآمدی بودکه مدت دوماه دراثر نبودن‌کار به خانواده‌اش‌که خود فرزند ارشدآن بود تحمیل‌شده‌بود . نان به‌اندازه‌لزوم درخانه نبود . دوخواهرش بطور روزمزد کارمیکردند ودرآمدشان کافی‌نبود .

ژاك راندل نیرومند وکارکن بود اما دراثر بی‌کاری دست روی دست گذارده و سوپ سایرین را میخورد . چون‌باغیرت‌وشهامت بود عارداشت‌که سربار خانواده‌اش‌باشد؛ به‌شهرداری محل اقامتش مراجعه‌کردومنشی‌شهرداری باوگفت‌که درنواحی‌مرکزی فرانسه ممکن است‌کاری بیابد .

ناچار شناسنامه وگواهی‌نامه‌های ضروری را برداشته وباهفت‌فرانك درجیب‌پیاده به‌راه افتاده‌بود . دارائیش منحصر به‌یك‌جفت‌کفش وشلوار وپیراهن اضافی‌بودکه دردستمال آبی‌رنگی‌جای داده وبه‌چوب دستی‌که روی‌شانه‌اش مینهاد بسته‌بود .

سه‌روز بودکه بدون استراحت‌کامل‌درجاده‌های دور ودراز درمعرض‌آفتاب‌وباران پیاده راه میرفت .

دربادی امر فکرمیکردکه باید از حرفه خودش‌که نجاری بود استفاده‌کند اما بهرکارگاهی‌که مراجعه میکرد ؛ جواب‌میشنیدکه بعلت نبودن کار چند نفر از کارگر های خودشان را جواب داده‌اند . ناچار تصمیم‌گرفت بهرکاری‌که پیداشود تن‌دردهد؛ بنابراین مدتی‌به‌کارهائی‌از قبیل‌خاك برداری ، مهتری ، سنگ‌بری ، تراش درختان ، حفر چاه و چوپانی اشتغال‌داشت ؛ آنهم گاه‌بگاه وبرای دویاسه روز و با مزد ناچیزی که باتحریك خست‌کارفرمایان ودهاتیان بدست‌میآورد ؛ اماحالا یك هفته بودکه هیچ کاری پیدانکرده و

غذایش منحصر به کمی نان بودکه از راه تکدی بکف آورده بود.

شب فرا رسید . ژاک راندل ، درمانده ومفلوك باشکم خالی وپاهای برهنه وکوفته از روی علفهای کنار جاده میرفت زیرا میخواست یك جفت کفشی را که داشت برای روزمبادا نگاه دارد کفش دیگرش مدتها بودکه مندرس شده وازحیز انتفاع افتاده بود . روزشنبه واواخر پائیز بود . ابرهای متراکم خاکستری رنگ دراثر بادهای شدید ، بسرعت در حرکت بودند و معلوم بودکه بزودی باران خواهد بارید . چون شامگاه وروزقبل از تعطیل بودکسی درجاده ومزارع دیده نمیشد . زمینهارا برای کشت وزرع آینده شخم کرده بودندو گاه بگاه خرمنهای کاه، دیده میشد .

راندل بشدت گرسنه بود . از آن گرسنگی هائی که گرگها را وادار بحمله به انسان میکند . درمانده وکوفته ، قدمهای بلندبرمیداشت . سرش سنگینی وگوشش صدامیکرد، چشم هایش سرخ ودهانش بکلی خشك شده بود . چوب دستیش رامیفشرد ومیخواست که اولین عابری راکه برای خوردن شام بمنزل میرود بسختی وباتمام قوا مضروب کند .

او به مزرعه های کنار جاده چشم دوخته بود شایدچند سیب زمینی فراموش شده پیدا کند وباآنها سدجوع نماید . امافصل گذشته بود و اوباید مانندروزهای قبل باچغندر خامی که احیاناً پیداخواهدکرد اندکی گرسنگی را تسکین دهد .

دو روز بودکه دراثرضعف وگرسنگی افکارش مشوش شده بود . بلندبلند با خودش حرف میزد وحال آنکه سابقاً غیراز افکارساده مربوط به حرفه اش فکردیگری نداشت . حالا خستگی وگرسنگی وتلاش مصرانه برای بدست آوردن کار ، امتناع ها وبرخوردهای بد، شبهائی که زیر آسمان وروی علفها گذرانده ، تخفیف وتحقیر مردم که اورا ولگرد وسائلی فرض میکردند غصه ایکه نمیتوانست بازوهای توانایش را بکاری مشغول دارد ، خاطره کسانش که در عسرت بودند ، سبب شده بودکه بشدت خشمگین شده وهرروز وهرساعت وهردقیقه باجملات کوتاه بدنیا وآنچه دراوست ناسزابگوید .

درحالیکه با پاهای برهنه روی سنگها سکندری میرفت لندلندکنان میگفت :

« چه بدبختی... چه بدبختی... ای خوکها... که میگذارید یك انسانی... یك نجاری... از گرسنگی بمیرد ...

ای خوکها... که حتی چند شاهی هم کومك نمیکنید... خوکها »

اواز بی عدالتی سرنوشتش درخشم بودوعموم مردم وطبیعت یعنی عجوزه دهر راظالم و وحشی وخیانت کار دانسته ومسئول بدبختیهای خودش میشمرد و درحالیکه به دم ودودی که ازخانه ها برمیخاست نگاه میکرد با دندانهای فشرده بهم تکرارمینمود : «خوکها...» وبدون اینکه به ناشایستگی وبی عدالتی عملی که دزدی وتجاوز باشد فکرکند ، دلش میخواست که به یکی ازخانه ها واردشده ، سرومغز ساکنین آنرا مضروب کرده و بجای آنها پشت میز رفته و شام بخورد .

وی باخودش میگفت : «معلوم‌میشودمن حق‌ندارم زنده باشم... والا نمیگذاشتند من ازگرسنگی بمیرم... وحال‌آنکه میتوانم کاربکنم... ای‌خوکها.» رنج ودرد اعضای بدن وشکم گرسنه‌اش، مانندمستی‌خطرناکی بمغزش‌هجوم‌آورده‌و وی‌را از خود بیخودکرده بود و باین‌اصل ساده‌می‌اندیشید : «من‌که نفس‌میکشم حق‌حیات دارم وبنابراین حق ندارند مرا گرسنه بگذارند!...»

ـباران ریز وسردی می‌بارید . مردجوان توقف‌کرد ولندلندکنان باخودش‌حرف میزد و میگفت :

«چه‌بدبختی ومذلتی... یك‌ماه دیگر باید پیاده‌وگرسنه بروم تابخانه‌ام برسم...» وی‌حالا در راه بازگشت‌بخانه‌اش بود وفکرمیکرد در زادبوم خودش‌که همه‌اورا میشناسند یك‌کاری‌که باندازه بخور ونمیردرآمد داشته‌باشد پیدا خواهدکرد و بهرحال بهتر است از اینکه درجاده‌ها سرگردان و ویلان‌باشد و تکدی و سئوال‌کند . باخود میگفت : حالا که کارنجاری‌کساد است‌عمله‌گی و سنگ‌بری خواهم‌کرد واقلا روزی یك فرانك بدست خواهم آورد وازگرسنگی وبی‌خانمانی‌نخواهم‌مرد .

وی بادستمال مندرس وپاره‌ای‌گردنش را پوشاندکه باران به‌پشت و سینه‌اش‌نفوذ نکند ؛ امابزودی‌حس‌کردکه‌باران‌لباسهای نازکش‌را خیس‌نموده ؛ آنوقت‌نگاه مضطربانه‌ئی باطرافش‌انداخت‌وبه‌بدبختی وبی‌چارگی خود اندیشید .

ـشب‌فرامیرسید وسایه‌اش راروی‌صحرا ومزارع میگسترانید وی‌ازدورگاوماده‌ئی دیدکه روی‌چمنها خوابیده و بدون‌اینکه بداندچه‌میکند بطرف‌اورفت .

گاو سرش‌را بلندکرد وراندل باخودگفت : «اگرظرفی‌همراه داشتم‌میتوانستم با شیرگاو رفع‌گرسنگی‌بکنم .»

اوبه‌گاو نگاه‌میکرد وگاوباو ؛ بعدناگهان باپایش ضربه‌ای بشکم‌گاو زدوگفت: «بلندشو.»حیوان‌آهسته بلندشد وپستانهای‌درشت‌وسنگینش آویزان‌گردید . آنوقت‌مردجوان بین‌دوپای حیوان بایستاد وشروع‌کرد بمك‌زدن به‌پستان ومدت‌زیادی‌آشامید درحالیکه با دو دستش‌پستان بادکرده راکه بوی‌طویله میداد میفشرد . همچنان با ولع مینوشید تا اینکه هردوپستان خالی‌شد . اماباران تندترشد ودرآن حوالی نیز پناه‌گاهی نبود که بآنجا پناه ببرد زیرا احساس سرمای شدید میکرد .

گاو دوباره درازکشید ومردهم‌کنار اونشست و برای ابراز حق شناسی سرش را نوازش‌میداد . نفس‌غلیظ وپرقوت حیوان چون دو فواره بخاراز سوراخهای دماغش خارج میشدوصورت مردجوان راگرم‌میکرد . مردجوان درحالیکه سینه‌وگردن حیوان رانوازش میداد میگفت :

« آه ! توچقدر خوشبختی‌که احساس سرما نمیکنی.» سپس فکری بخاطر جوان رسیدوآن این‌بودکه‌کنارگاو درازکشیده وبااستفاده‌از شکم‌بزرگ و ولرم اوشب‌راصبح‌کند

جوان صورتش را به‌پستانهای حیوان چسباند وچون بی‌اندازه خسته‌بود فوراً خوابش برد . اما چندبار دراثرسرما بیدارشد ومتناوباً آن قسمت‌ازبدنش راکه درمعرض هوای‌سردشب‌بود گرم‌میکرد وبازبخواب میرفت .

همینکه‌آو ازخروس سحرگاه را اعلام کرد ، مردجوان برخاست .

مدتی‌بود باران بندآمده وآسمان صاف شده بود .

حیوان همچنان خوابیده‌بود مردخم شدودرحالیکه روی بازوهایش تکیه داده‌بود منخزین‌حیوان را بوسید وگفت :

«خدا حافظ‌خوشگل‌من ... تادفعه دیگر... توحیوان خوبی‌هستی وبااین‌انسانهای بی‌رحم شرف‌داری ... خداحافظ»

بعدکفش هایش راپاکرد وبراه افتاد. مدت‌دوساعت همچنان در جاده میرفت . خستگی‌شدیدی اورافراگرفت وروی علفها نشست صبحگاه‌بود وناقوس‌های کلیسا بصدادرآمده بودند . مردها بابلوزآبی‌وزنها بالچك‌های سفیدشان بعضی‌پیاده وبرخی‌سوارگاری درجاده های فرعی‌که به‌دهات اطراف منتهی‌میشد میرفتند که یکشنبه را با دوستان و یا اقوامشان بگذرانند. روستائی‌تنومندی درحالیکه‌گله‌گوسفندی‌را درجلو میراندپدیدارشدراندل‌بلندشد وسلام‌کرد وگفت :

«آیا شماکاری برای‌کارگری‌که ازگرسنگی‌بحال مرگ افتاده ندارید ؟ » و او درحالیکه نگاهی‌ناشی‌ازسوءظن به‌مردجوان‌میکرد گفت : «من‌برای‌کسانی‌که درجاده‌ها ول میگردندکار ندارم.»

نجاربرگشت ودرجایش‌کنارگودال نشست . وی مدتی‌«دید همچنان نشسته بود و به روستائیانی‌که میگذشتندنگاه‌میکرد ودرجستجوی قیافه خوشخو ومهربانی‌بودکه تقاضایش را تکرار کند .

مردجوان یك‌نفرراکه بشهرنشینان مینمود وردنگتی‌درتن داشت و زنجیرمطلائی روی‌سینه‌اش‌آویزان بودانتخاب‌کرد و باوگفت :

«آقا ، من دوماه است درجستجوی کارهستم وتابحال نتوانسته‌ام کاری پیداکنم و حتی‌یك شاهی‌هم درجیب ندارم.»

وی، پاسخ داد : « شما بایستی موقع‌ورود به‌دهکده اعلان ممنوع بودن سئوال و گدائی‌را میخواندید . بدانیدکه من‌کدخدا هستم وهرآینه فوراً ازاین‌ناحیه دورنشویدشما را زندانی خواهم‌کرد.»

راندل‌که خشمگین‌شده بودگفت : «بسیارخوب مرازندانی‌کنید لااقل‌ازگرسنگی نخواهم‌مرد.»و دوباره رفت درجایش نشست .

بفاصله ربع‌ساعت دو ژاندارم‌ظاهرشدند . نجارفهمیدکه بخاطر او آمده‌اند ولی ازجایش تکان‌نخورد وسخت‌مایل‌شدآنان را بمبارزه بطلبدتا اورا بازداشت‌کنند. ژاندارمها بدون‌اینکه نشان‌بدهند او را دیده‌اند همچنان با قدمهای موزون و سنگین نظامی میآمدند و

همینکه مقابل‌او رسیدندتوقف کردند ومردجوان را وراندازنمودند سپس آن‌یکی که‌سرجوخه بود جلوآمد وبانگاهی‌خشمناك وتهدیدآمیز سئوال کرد :

«اینجا چه‌میکنی؟» مرد به‌آرامی‌پاسخ داد : «استراحت میکنم.»

ـ ازکجا میآئی ؟

ـ اگر بخواهم تمام ،حل‌هائی که ازآن گذشته‌ام به‌شما بگویم بیشتر ازیك ساعت طول خواهد کشید .

ـ کجا میروید ؟

ـ به ویل اواری

ـ درکدام ولایت

ـ در مانش

ـ آنجا زادگاه شماست ؟

ـ آری

ـ چرا آنجا را ترك کردی ؟

ـ برای اینکه کاری پیدا کنم.»

سرجوخه روبه‌رفیقش کرد و بالحن خشمناك‌مانندکسی که‌همیشه‌یك‌قسم مکروخدعه مکرر اورا عصبانی کرده‌باشدگفت : «این قبیل‌اشخاص همیشه‌همین پاسخ رامیدهند ؛ امامن آنهارا خوب میشناسم.»

سپس بازسئوال کرد :

« ورقه شناس‌نامه وتعرفه خدمت دارید ؟

ـ آری، دارم

ـ بدهید به بینم.؟»

راندل ورقه‌شناس نامه وگواهی‌نامه‌های کارش‌راکه مستعمل‌ومندرس شده بودنداز جیبش در آورد و به‌سرجوخه داد.

سرجوخه بادقت اوراق را رسیدگی کرد وچون‌دید صحیح و مرتبند پس‌داد ؛ اما باحالت‌نارضایتی‌کسی‌همچون که تیرش به‌هدف نخورده وباازخودزرنگتری‌مواجه‌شده‌است بعد ازلحظه‌ای تفکردوباره سئوال کرد :

« آیا پول همراه دارید؟

ـ نه

ـ هیچ ؟

ـ هیچ .

ـ حتی یك شاهی ؟

ـ حتی یك شاهی .

ـ پس چطور امرار معاش می‌کنید ؟

ـ با آنچه بمن بدهند .

ـ پس معلوم میشود که گدائی میکنید ؟»

راندل باجسارت پاسخ داد : «آری ؛ هروقت بتوانم»

سپس سرجوخه اعلام کرد : «من شما را درحال ارتکاب جنحه که گدائی وولگردی باشد بازداشت میکنم وباید دنبال ما بیائید.»

نجار بلند شد و گفت : «بهرکجا بخواهید میآیم.» سپس بین دو ژاندارم قرار گرفته وگفت :«برویم مرازندانی کنید . اقلا ازگرسنگی‌وباران‌وسرما مصون خواهم بود.»

آنها بطرف دهکده‌که سقفهای سوفالی خانه‌هایش ازخلال درختان بدون برگ پیدا بود و یك کیلومترفاصله داشت روانه شدند .

ساعت‌دعا درکلیسا بود ومیدان دهکده پرازجمعیت . همینکه مردم‌دیدندژاندارمها مقصری را میآورند فوراً دو طرف آنها صف بستند گروهی از بچه‌های پرسرو صدا دنبال آنها افتادند .

روستائیان وزنهاشان‌باخشم وکینه به مقصرکه بین‌دوژاندارم درحرکت بودنگاه میکردند ومیل داشتند اورا سنگ باران نمایند واورا خورد ولگد مال‌کنند . از یکدیگر سئوال میکردندکه آیا مقصر قاتــل است یا دزدی کرده ؟ قصاب ده‌که سابقاً سپاهی بوده می‌گفت : «سرباز فراری است.» سیگارفروش میگفت اوهمان‌کسی است‌که امروز صبح یك سکه پنجاه شاهی قلب باوداده است . دواتگرمیگفت‌که بدون شك قاتل مالت بیوه‌زن‌میباشد که شش ماه است پلیس درجستجوی اواست .

مقصررا به طالار شهرداری بردند . راندل‌کدخدا و رئیس شهرداری راکه صبح ملاقات‌کرده بود آنجا دیدکه پشت میزمشاوره‌نشسته وآموزگارمدرسه هم درکنار او قرار دارد . همینکه‌کدخدا اورا دید فریاد برآورد : «آه ! آه ! توهمان‌کسی هستی‌که امروز صبح درجاده دیدم وگفتم‌که اگراز این ناحیه نروی دستور خواهم داد تو را زندانی‌کنند بعد روبسرجوخه کرد وگفت : بسیارخوب ، سرجوخه این‌کیست ؟»

سرجوخه پاسخ‌داد : «ولگردی است بدون جا ومکان و درآمد بطوریکه خودش اظهارداشت با تکدی امرارمعاش میکند . اما شناس‌نامه‌وگواهی‌نامه‌های بدون ایراد ارائه داده است .»

کدخداگفت : اوراقش را بدهید به‌بینم .»کدخدا اوراق را دوبار با دقت خواند وسپس آنها را پس داد ودستورداد جیبهای جوان‌را جستجوکنند. ژاندارمها دستوررااجرا کردند اما چیزی نیافتند .

کدخدا مردد بنظرمیآمد . پس ازلحظه‌ای ازراندل پرسید :

«امروز صبح درجاده چه میکردی ؟
ـ درجستجوی کار بودم .
ـ کار؛ آنهم درشارع عام ؟
ـ پس چطورمیخواهیدکار پیداکنم ؟

ایندو مثل اینکه از دو نژاد مختلف هستند با خشم حیوانی یکدیگر را ورانداز میکردند ،

کدخدا دوباره گفت : «من شمارا آزادمیکنم اما سعی کنید دوباره گرفتار نشوید.»

نجار پاسخ داد « ترجیح میدهم مرا زندانی کنیدزیرا ازتلاش برای پیداکردن کار بستوه آمده‌ام.»

کدخدا باتشددگفت : «خفه شوید» سپس به ژاندارمها گفت :

«شما این مردرا ببریدتادویست‌متری‌دهکده وآنجا آزادش کنید که برود»

راندل گفت : «پس اقلاچیزی بدهید بخورم.»

کدخدا عصبانی شد وگفت: «همین مانده که غذا هم بتوبدهم . آه ! آه ! توخیلی زرنگ هستی !» اما راندل باسماجت تکرارکرد :

«اگرغذائی بمن ندهید مجبورخواهم‌شد مرتکب عمل خلافی بشوم . بدابحال‌شما چاق وچلمها.» کدخدا بلند شدوگفت : «اورا ببرید والا من خشمگین خواهم‌شد.»

دوژاندارم بازوهای جوان راگرفته و اورا کشان‌کشان از طالار خارج کردند و بعد از عبور ازدهکده به دویست متری‌که رسیدندسرجوخه گفت : «یاالله ! زود دورشو والا دوباره سروکارت بامن خواهد بود.»

راندل بدون اینکه پاسخی بدهد وبداندکجامیرود به راه افتاد . ربع ساعت یا بیست دقیقه همچنان میرفت وچنان خرف ومنگ شده بود که بهیچ چیز فکر نمیکرد.

اما ناگهان از خانه‌کوچکی‌که پنجره طرف جاده‌اش‌نیمه‌بازبودبوی‌غذا بمشامش رسید وپاهایش ازحرکت بازماند و چنان گرسنگی‌سبعانه‌ودیوانه کننده‌ئی‌اورادر بر گرفت‌که بی‌اختیار بطرف خانه رفت .

بلند بلند با صدای غرائی میگفت : « پناه برخدا ! این دفعه باید بمن غـذا بدهند» سپس با چوب دستیش دررا محکم‌کوبید .کسی جواب نداد؛ دوباره‌کوبید و فریاد برآورد :

«آهای ! آهای ! دررا بازکنید.»

بازهم‌کسی جواب نداد . آنوقت به پنجره نزدیك شد و با دستهایش فشار داد . پنجره بکلی بازشد ویك مرتبه بوی‌آبگوشت وکلم جوان را ازخودبیخودکرد وبایك جست خودش را به مطبخ انداخت .

در روی میز دوبشقاب‌گذارده بودند وحدس زده میشدکه مالکین خانه به‌کلیسا

رفته‌اند ودیگچه راروی اجاق گذارده‌اندکه بپزد .

یك نان تازه هم درروی بخاری میان دوبطری پردیده میشد .

راندل ابتدا به نان چنگه زد وآن رانصف کرد وبا ولع فراوان نان را بلعید . سپس بطرف اجاق رفت و در دیگچه را برداشت و با چنگال یك قطعه بزرگه گوشت گاو ومقداری هویج وسیب زمینی وکلم ازدیگچه بیرون آورد ودر بشقاب ریخت . وبعد پشت میز قرار گرفت ومثل اینکه درخانه خودش میباشد مشغول خوردن شد . وقتیکه تیکه بزرگ گوشت را باولع وحرص خورد ومقداری هم سبزیجات بلعید حس کرد که تشنه شده و رفت بسوی بطریها .

همینکه گیلاس را پرکرد فهمیدکه محتویات بطریها عرق است . فکر کرد پس ازآنهمه سرماخوردن ، عرق بسیارمفید خواهد بود ودل و روده‌اش راگرم خواهدکرد . گیلاس را تاته نوشیده‌وخیلی‌سرحال شد دوباره گیلاس را پرکرد وآنراهم بادوجرعه‌بنوشید وحالت نشاط و وجد پیداکرد و باز مشغول خوردن شد . چون سیرشده بود نانش را در آبگوشت خیس‌کرده وآهسته میجوید وگرما و حرارت مطبوعی تمام‌بدنش را فراگرفته و جریان خونش سریع شده بود . اما ناگهان صدای ناقوس کلیسا ازدور شنیده شد و معلوم داشت‌که مراسم‌دعاخاتمه یافته‌است . غریزه احتیاط نه ترس ؛ همان احتیاطی‌که‌موجودات درخطررا هشیار می‌کند ، راندل را وادارکرد ازسرمیز بلند شود.

باقی‌مانده نان را بایك بطری عرق درجیب گذارد ورفت بطرف پنجره و پس از اینکه مطمئن شدکسی در جاده نیست از پنجره بیرون جست اما بجای اینکه از جاده‌برود بطرف جنگلی‌که ازدور میدید رفت .

حس میکردکه خیلی سرحال‌وبانشاط است‌ومخصوصاً از کاری‌که‌کرده بود بسیار راضی وخرسند بود وبایك خیز ازروی پرچین‌های مزارع میگذشت همینکه به زیردرختان رسید بطری عرق را از جیبش درآورد و شروع بخوردن کـرد ناگهان افکارش مشوش و چشمانش تیره وتار گردید . شروع‌کرد بخواندن یکی‌ازآوازه‌های عامیانه‌اکنون اودرروی خزه‌های‌پرپشت‌وخیلی‌نرم‌راه‌میرفت‌ومثل بچه‌ها هوس‌کردمعلق‌بزند. بجلو وعقب جست وخیز میکرد وپس ازلحظه‌ای باز آوازمیخواند. ناگهان به‌یك جاده‌گودی رسید ودختربلندبالائی را دیدکه باهردستش یك سطل شیرمیبرد واز سروضعش فهمیدکه خدمتکار است . جوان باچشمان شرربارش مانند سگی‌شکاری مینمودکه درکمین‌بلدرچینی است .

دختراورا دید وسرش را بالاکرد وهمچنانکه میخندید فریاد زد :

«این شما بودیدکه‌آواز میخواندید ؟»

مرد جوان جواب نداد و در گودال‌که اقلا شش پا عمق داشت جست زد . زن که اورا ناگهان مقابل خودش دیدگفت :

«وای ! شما مرا ترساندید» اما جوان دیگر نمیشنید . اومست ودیوانه بود . میل دیگری سبعانه‌تر ازگرسنگی‌که‌الکل آنرا غیرقابل‌تحمل کرده بودحس‌میکرد . بعلاوه‌خشم

مرد جوانی‌که دوماه از همه چیزمحروم‌بوده او را دیوانه‌کرده بود و نمی‌فهمیدچه‌می‌کند. دخترکه قیافه‌وحشتناك وچشمان شرربار ودهان نیمه‌باز جوان را دید پس‌پس رفت . جوان شانه‌های دختررا گرفت وبدون‌اینکه‌چیزی بگوید اورا روی‌زمین‌خواباند . دخترسطلها را رها کرد وتمام شیرها بزمین‌ریخت وفریادکشید اما چون‌دانست‌که درجنگل دوراز آبادی کسی به‌کومکش نخواهد آمد و بعلاوه مرد جوان هم قصد جان‌اورا ندارد بدون اینکه‌زیاد خشمگین‌شده و مقاومت‌کندخودش را تسلیم‌کرد . زیرامردجوان خوش‌هیکل ونیرومندبود.

وقتی زن بلند شد ، دیدن سطل‌های خالی وشیرهای ریخته وهدرشده اورا سخت خشمگین‌کرد وکفش‌های چوبینش را درآورد وبه جوان‌حمله نمود تا اگرخسارت شیررا جبران نکند سرش را بشکند . اما مردجوان‌که قصد دختررا ازحمله شدیدش درك نکرده بود واز عواقب عملی‌که مرتکب شده بودنگران ومتوحش بودباسرعت تمام پابفرار گذاشت. زن چند سنگ بطرف اوپرتاب‌کردکه چندتای آن به پشت جوان اصابت نمود.

جوان مدت مدیدی همچنان میدوید سپس یك نوع خستگی و ناتوانی شدید و بی سابقه او را فراگرفت و پاهایش بطوری کم زور وبی‌قوت شده بودکه قادر براه رفتن نبود . افکارش درهم‌وپریشان وهمه چیزرااززیاد برده بود . ناچارکناردرختی بزمین‌نشست وپس ازپنج‌دقیقه بخواب رفت .

ــ جوان‌دراثرضربه‌شدیدی‌بیدارشد وچشمانش‌را بازکرد. همان دوژاندارم‌صبحی را دیدکه دستهایش را می‌بستند .

سرجوخه‌باتمسخر واستهزاگفت: «من میدانستم‌که بازبچنگم خواهی افتاد.»

راندل بدون اینکه پاسخی بدهد بلندشد. ژاندارمها آماده بودندکه اگرمقاومت بکند آنرا درهم شکنند . زیرا حالا آن شکارچیان چون طعمه‌ای بچنگ او را آورده و هیچگاه رها نخواهندکرد .

سرجوخه با تحکم‌گفت: «راه بیفت»

وهمگی براه افتادند . شب فرامیرسید وشامگاهان پائیزی سنگین وتاریك‌همه‌جا را فرامیگرفت . پس ازنیم ساعت به دهکده رسیدند .

تمام درها بازبودزیرا همه‌ازواقعه اطلاع پیداکرده بودند . روستائیان وزن‌هاشان سخت خشمگین بودندگوئی یکایك‌آنها مورد تجاوز ودزدی قرارگرفته‌اند . همه‌میخواستند این‌جانی پست فطرت را ببینند وباو دشنام بدهند .

همینکه‌مقصردربین دوژاندارم ظاهرگردید صدای همهمه جمعیت بلند شد.کدخدا هم درشهرداری منتظروخیلی خوشحال بود همینکه ولگرد را ازدور دید فریاد برآورد و گفت : «آه ، رفیق ، حالامیدانم باتوچکنم.» سپس با خشنودی بی‌سابقه‌ای دستهایش رابهم مالید وگفت : «وقتی برای‌اولین دفعه‌او را درجاده‌دیدم‌حدس زدم‌که جانی ودزداست.»

بعد باخوشوقتی بیشتری‌گفت :

«آه ! جانی‌پس‌فطرت.حالاخوب‌شد. دست‌کم‌بیست‌سال‌حبس‌برای‌خودت‌خریدی.»

پایان

حسین سروش

ترجمه از منابع خارجی

اهمیت آهن نزد قبایل وحشی

ظهور عصر آهن پس‌از عصرحجر و برنز رامیتوان انقلابی‌عظیم درعهدباستان دانست . برای درك اثرات این انقلاب در زندگی بشر باستان که هزار ها سال پیش می‌زیست شرح ذیل که حاکی‌از روش زندگی‌امروز قبایل وحشی‌جنگلهای آمازون است خواندنی‌است .

درجنگلهای گینه جدید و برزیل قبیله‌هائی هست که مردم‌آن هنوز ابزار وآلات بشرماقبل تاریخ را بکارمیبرند . افراد این قبایل سطح زمین جنگل را برای کشت‌وزرع باتبرسنگی میخراشند ودرآن بذرمی‌افشانند . هرقبیله مجبور است هردو یاسه‌سال یك‌مرتبه قطعه‌ای ازجنگل را برای کشت حبوبات و نوعی سیب زمینی که حیاتش بستگی‌بآن دارد تسطیح کند . تسطیح جنگل با تبرسنگی که بجای اینکه ببردمیکوبد ومیشکند کارآسانی نیست . برای‌صاف کردن یك‌قطعه‌جنگل سیاهپوستان روزهای مشقت‌باری را میگذرانند ولی با تبرآهنی این کار بسهولت انجام میگیرد . مردی که چنین وسیله مفید را در اختیار دارد انرژی کمتّری مصرف میکند. نگرانی ندارد که مبادا قبل‌از شروع باران‌کار بذرافشانی او تمام نشده باشد . هراندازه زمین بخواهد میتواند بآسانی‌آماده سازد . محصول بیشتری خواهدداشت . قحطی تهدیدش

نخواهد کرد . مرگ ومیر کودکان قبیله او کاهش خواهد یافت . قلمرو قبیله‌اش وسیع‌تر وقوی‌تر خواهد شد وقبایل مجاور باو احترام خاص خواهند گذاشت .

در دشتهای حوزهٔ رود آمازون همه‌جا «فلز پربها» برسر زبانها است . قطعات کوچك آهن و فولاد دست بدست بوسط جنگلهای مرکز امریکای جنوبی میرسد .* در مدت چهارقرن گذشته حملاتی که افراد قبایل وحشی بسفیدپوستها کرده‌اند فقط بمنظور بدست آوردن آهن بوده است . گزارشهای رسمی از چنین حملات نشان میدهد افراد بومی فقط اشیائی را بغارت برده‌اند که از آهن بوده‌است . انسان وحشی چون بفواید آهن پی برد بهرعمل وجنایتی که عقلش برسد متوسل میشود تا آن را بدست آورد . وقتی با آن آشنا شد دیگر نمیتواند بعصر حجر برگردد . قبایل بسیاری آزادی حتی هستی خود را برسر این فلز ازدست داده‌اند . صدها هزار نفر از قبایل وحشی بخاطر ابزار آهنی دین مسیحی را قبول کرده‌اند . وعدهٔ کلنگ و کارد کافی بوده است که مردم دشمن وجنگجوی قبیله باقتدار «سیاه پوستان» گردن نهند . طوایف انسانهای وحشی بخاطر اسیر گرفتن ازهمدیگر جهت معاوضه با ادوات فلزی بجنگهای خونین پرداخته‌اند . حتی امروزه مأمورین دولتی در برزیل باقراردادن تبر قیچی و کلنگ برسرراه قبایل متخاصم آنها را بدام می‌اندازند . دراینجا حکایتی از قول یکی از افراد قبیلهٔ ساکن جنوب برزیل که پس از رام‌شدن قبیله بمأمور دولت برزیل گفته است نقل میشود .

روزی چندنفر ازجنگجویان قبیله درعبور ازجنگل بکوره‌راهی برخوردند که باراههائی که خودآنها درجنگل ایجاد میکردند فرق داشت . در دوطرف این راه شاخهای درخت که باابزارمرموزی قطع‌شده بود ریخته بود . جنگجویان گیج ومتحیر تصمیم گرفتند تا انتهای این راه عجیب را طی کنند . پس از طی مسافتی درخت کهنی را دیدند که کنده آن صاف ومسطح قطع‌شده بود . دراین‌مرحله ترس برتحیر آنها اضافه شدو براه ادامه‌دادند . طولی نکشید چیزمرموز دیگری دیدند یعنی جای پاهائی که یقیناً اثر هیچیك از حیواناتی که میشناختند نبود . هوا داشت تاریك میشد و سیاه پوستان جنگجو باوحشت وترس بفضائی در جنگل رسیدند که خیمه سفیدی درآن برپا بود و

آدمهای عجیب وسفیدپوست که شباهتی بخودشان نداشتند در اطراف خیمه درحرکت بودند . جنگجویان همانجا تصمیم گرفتند هنگام طلوع آفتاب بخیمه و ساکنین آن حمله برند ولی بیصبری بر تصمیم آنها غالب شد وقبل از طلوع آفتاب کلیه سفید پوستان را قتل عام کردند سپس درخیمه بجستجوی ابزاری که درختان جنگل با آن قطع شده بود پرداختند . تبر ها را برداشته بدون درنگ با درختان جنگل آزمایش کردند . پس از اینکه هوا روشن شد کلهٔ مقتولین را با تبر متلاشی کردند مبادا دوباره زنده شوند سپس تبرها وکاردوارهها را برداشته بقبیله برگشتند . درمراجعت راه خود را بآسانی باز کردند . قطع کردن وشکستن درختان بقدری آسان بود که باور نمیکردند باتصاحب این وسایل صاحب وارباب جنگل شدند وشرح کشف و فتح را بقبیله اعلام کردند . دستههای دیگر از افرادقبیله ازهمان راه بجستجوی آدمهای سفید پوست که چنین وسایل پرارزش را داشتند پرداختند . طولی نکشید که قبایل مجاور بکمین صاحبان تبر نشسته آنها را کشتند . طی ماهها وسالهای بعداز این واقعه سفیدپوستان دیگری قتل عام شدند اما سیاهپوستان بسیاری نیزاز دم تیز تبرزینهای سفید پوستان گذشتند . نه تنها جنگجویان سیاهپوست جنگل بخاطر آهن وفولاد به نبرد باسفیدپوستان برخاستند بلکه آرزوی تصاحب آن موجب خونریزیهای ممتد بین قبایل وحشی شد .

شایق هروی شاعر افغانی

مادر دانا

مادر دانا کـه اولاد توانا پرورد
جسم وجان آباد سازد دین ودنیا پرورد

دستگاه تربیت بی مهر ، سردوراکداست
یوسف گمگشته را مهر زلیخا پرورد

آدمی پروردهٔ دامان مهر مادر است
مادر ار دانا بود اولاد دانا پرورد

دختران مرد پرور پرورد مام بزرگ
آن صدف راکو گهرپرورد، دریاپرورد

هرزنی را کی سزد فخر نوابغ پروری
مادری مریم صفت باید که عیسی پرورد

مادر بی علم و دانش دختر بی تربیت
یا بزاید کودکان ناتوان یـا پرورد

دختر امروز فردا مادر نسل نو است
آنچنان کامروز پروردیش فردا پرورد

شهناز اعلامی

استاد یونکر مردی که ۵۸ سال از عمرش را درخدمت فرهنگ ما صرف کرده است

در شمارهٔ فروردین ۱۳۴۶ مجلهٔ وزین سخن درقسمت کتابهای تازه (فرهنگ فارسی ـ آلمانی تألیف یونکر ـ علوی) نامی از ایرانشناسی استاد، هاینریش یونکر (Heinrich Yunker) برده شده است .

بدیهی است اهل تحقیق‌وادب با نام او آشنائی‌کامل دارند معهذا برای اینکه عموم هموطنان عزیز دربارهٔ این مرد دانشمنداطلاعی بدست‌آورند بنوشتن شرح‌زیراقدام‌میکنند:

استاد یونکر درحقیقت یکی ازعاشقان ایران است وهروقت ازفرهنگ‌کهن‌وتاریخ وزبان‌وادب‌این‌کشورصحبت میدارد آثارشکستگی وضعف پیری ازچهره‌اش رخت برمی‌بندد.

یونکرخود میگوید: «وقتیکه تازه ازمرز بیست سالگی گذشته بودم درمکتب‌استاد بزرگواربارتولومه (Bartholomae) با ایران‌بزرگ‌آشناشدم واحساس‌کردم که‌خطی روشن وقاطع راه آیندهٔ‌کارهای علمی مرا مشخص داشته است .

استاد یونکر در ۲۶ ماه مارس ۱۸۸۹ مسیحی یعنی ۷۸ سال پیش در شهر اوفن باخ (Offenbach am Main) بدنیا آمد و تحصیلات خود را در شهرهای گیسن واشتراسبورگ و هایدلبرگ باتمام رسانید و بافتخار شاگردی ایرانشناس معروف بزرگ بارتولومه نائل آمد . درخدمت این استاد سانسکریت وزبانهای اوستا فارسی قدیم پهلوی سغدی‌آموخت ودرعین حال نزد استادان بزرگ آنزمان بمطالعه سایرزبانهای‌هندو اروپائی اشتغال ورزید . در تاریخ ۱۹۱۱ در هایدلبرگ تحت سرپرستی بارتولومه اثر خود را دربارهٔ یگانه‌نگاری (هتروگرام) تحت عنوان ـ (Prolegomena to the Frahani Pahlavik) با موفقیت درخشانی بپایان رسانید و دکتر شناخته شد . یکسال بعد از روی همان کار فهرست لغات هتروگرام

(۱ Hetero - gramme) موجود درزبان پهلوی را بنحو علمی بطوریکه استفاده آن برای آموزگاران ومحققین بسیار آسان است تدوین کرد وآکادمی علوم دانشگاه هایدلبرگ (Heidelberg) آنرا منتشر نمود .

درآنوقت اودر دانشگاه گیسن (Gissen) دانشیار بود و دررشته مقایسهٔ علمی زبانهای هندواروپائی مطالعه میکرد .

درسال ۱۹۱۲ کاتالوك نفیس نسخ خطی دانشگاه کپنهاگ برای تحقیق باوسپرده شدودر سال ۱۹۱۳ ازطرف آکادمی علوم هایدلبرگ مأموریت یافت تا باتفاق دانشمندمعروف روبرت گوتیو (Robert Gautiot) بآسیای مرکزی روانه شده در شمالشرقی جبال پامیر (حصار) بمطالعهٔ زبان یغنوبی بپردازد ، که یك سلسله تحقیقات ومقالات سودمند حاصل این سفر است.

بالاخره مطالعات عمیق ودائم اودر بارهٔ زبانهای قدیم ایران وفرهنگ وتاریخ کهن این کشور باستانی اورا بحق وارث علمی بارتولومه کرد ودر سال ۱۹۱۹ کرسی زبانشناسی دانشگاه هامبورگ که بدست آوردن آن کارهر کسی نبود بدو واگذارشد .

درسال ۱۹۲۶ استاد یونکر موفق به بدست آوردن یکی از مهمترین کرسی های زبانشناسی آنروز کشور آلمان گردید و بجانشینی بروگمنس (Brugmans) برگزیده شد تا بوسیله مدرن ترین دستگاههای فونتیك آهنگ زبانهای مختلف رامطالعه نماید . ودر آنوقت او در دانشگاه لیپزیك میبود .

جنگ جهانی دوم رشتهٔ کارهای اوراگسیخت و استاد یونکر مدتها خانه نشین بود ولی درعین حال هرگزدست از تحقیقات علمی خود بخصوص دررشته زبانهای ایرانی برنداشت تااینکه درسال ۱۹۵۱ بناگاه آرزویش برآورده شدوباوجودیکه مسائل مختلفی مثلامقام شامخ او در دستگاههای علمی آلمان هیتلری میتوانست سبب شودکه امکان کار در دانشگاه را نیابد معهذاارزش علمی اوسبب گردید که بکارخود خوانده شده ودردانشگاه هومبولد (Humboldt) انستیتوی زبانهای ایرانی را پایه گذاری کند .

۱ـ هتروگرام لغاتی است که درزبان پهلوی به آرامی نوشته شده وپهلوی خوانده میشود آقای ملك الشعرا بهار (هزوارش) ترجمه کرده اند دانشمندان اروپائی نیزایدئوگرام خوانده اند ولی پروفسور یونکر آنرا هتروگرام (بیگانه نگاری) خوانده ومورد قبول بسیاری ازدانشمندان نیزگردیده است دلیل اواین است که ایدئوگرام ترجمه تصویرنگاری است مثلا درزبان پهلوی نان را لخما نوشته اند ونان میخوانند اگرآنرا ایدئوگرام بنامیم باید این کلمه مثلاگرد یا بشکل نان باشدکه نشانهٔ از تصویرنان در آن منعکس باشد در صورتیکه لخمـا لغتی است آرامی که نان خوانده میشود بنابراین بهتر است که آنـرا (Heterogramme) یعنی بیگانه نگاری بدانیم.

برای اطلاعات بیشتری در باره فرهنگ پهلوی یونکررجوع شود به :

Die Mittebpersische sprache und literatur der zarathustrier – von Jehangir C. Favadia 1926

اوبسیار کوشید تا همکاران ایرانی‌وغیرایرانی برای دانشکده ادبیات ایرانی‌تهیه کند وامروز انستیتوی اومبدل شده است به‌انستیتوی خاورشناسی وعلاوه برتحقیقات‌ایرانی دارای رشته‌های عربی وترکی نیزهست .

درکنگرهٔ خاورشناسان درهایدلبرگ‌درسال ۱۹۶۵ با غرور وشادی اولین نسخهٔ هنوز جلد نشدهٔ‌کتاب لغت فارسی ــ آلمانی راکه باشخصیت وپشتکار اوامکان بوجود آمدن یافته بوداراله داد وگفت اینك بزرگترین هدف وآرزوی من‌اتمام‌کتاب لغت پهلوی‌است.

این‌کتاب لغت فارسی‌ــ‌آلمانی‌که‌گروهی ازهمکاران او درآن سهم‌داشته‌اندخدمت فراموش نشدنی اوبزبان ماست واکنون با تمام قوی میکوشد تا باهمکاردانشمند چکی‌خود دکترکلیما (Dr Klima) تهیهٔ‌کتاب لغت جامعی از لغات پهلوی را جامهٔ عمل بپوشد.

او میگوید من اکنون سالخورده‌ام ولی خوشبختانه شاگردانی تربیت‌کرده‌ام‌که خواهند توانست درکار تهیه‌کتاب لغت مفید باشند .

اوضمناً سرگرم‌نوشتن‌کتابی است دربارهٔ حقوق درجامعهٔ ماقبل اسلام‌وشاگردانی که درمکتب اودرس خوانده‌اند اکنون هریك بمطالعات‌ایرانی خود ادامه‌میدهند .

آقای دکترفیشتنر (Fichtner) که‌کاردکترای خود را تحت عنوان اندرز در زبان پهلوی باتمام رسانیده اکنون‌مشغول مطالعه جمله‌بندی درزبان‌فارسی است، آقای‌دکتر زوندرمن(Sunderman) شاگرد دیگراوکه‌کاردکترایش درباره فرم حکومت درزبان ساسانیان بوده اکنون در آکادمی علوم جمهوری دمکراتیك آلمان مشغول مطالعه و تنظیم اوراق تورفان است وهمچنین برای تهیه لغات پهلوی زیرنظر استاد یونکرکارمیکند.

آقای دکتر لورنس (Lornz) که‌کاردکترای اودربارهٔ‌زبان تاجیکی‌است‌دربارهٔ شاعری قفقازی مشغول تحقیق است وبه‌اینجانب که‌مدت ۵سال است‌افتخارشاگردی وهمکاری اورا داشته‌ام ودر رشته زبانهای قدیم ایرانی زیرنظراو مطالعه میکنم نیزافتخار همکاری‌در کار لغت‌نامهٔ پهلوی را داده است .

کارهای استاد یونکرفراوان‌است وعلاوه‌برمقالات وکارهای خود اومثل مطالعات یغنوبی بامطالعه درالفبای اوستائی وریشه خط‌آن یا مطالعات دربارهٔ ریشهٔ تفکرزروانی‌در فلسفهٔ یونان وغیره بسیاری ازمطالعات ایرانی دانشمندان زیرنظراومنتشرشده است.او علاوه برشناسائی ایران استادکرسیهای‌کره‌ای ویونانی نیزهست.

معرفی این‌مرد دانشمند را از آنجهت بجا میدانم‌که امروزکه اولیای امور در احیای نام ایران وتاریخ‌کهن اوقدمهای بلند برمیدارند به این مردی‌که ۵۸ سال‌ازعمرش را درخدمت فرهنگ ماگذرانیده متوجه‌گردند .

Wher Iranische quellen der hellenistische Aivn-varstelluny in : Vorträge der Bibliothek worburg 1, Leipzig 1923 . S . 125 . 178

ادیب برومند

(مادر)

کیست آن دلنواز جانپرور ؟ — آن ز جان و ز تن گرامی‌تر!
کیست آن نازنین گرم آغوش — کیست آن دلفروز نیکوفر ؟
کیست آن تکیه‌گاه روح‌وروان — کیست آن جلوه‌گاه نور بصر ؟
کیست آن مرهم جریحه‌ی دل — کیست آن چاره‌ساز سوزجگر؟
کیست آن ناز ما کشیده بمهر — کیست آن شور ما نهفته بسیر ؟
کیست آن مظهر صفا و خلوص — کیست آن مبدء کمال و هنر ؟
یاور ما بعهد برنائی — رهبر ما بروزگار صغر !
گشته از نوشخند ما خشنود — مانده در اضطرار ما مضطر !
آنکه‌کرد از دعای نیمشبی — دور ازگرد ما هزاران شر !
آن پرستار ما به بیداری — آن شفا جوی ما بدرد اندر!
پاس ما را نشسته بربالین — دیده بر هم نبسته تا بسحر
در جهان خوشدل از محبت ما — فارغ از اشتغال فکر دگر !
بازگشت من و ترا از کوی — دوخته چشم انتظار بدر !
کیست این آشنای مهراندوز ؟ — غیر آرام جان و دل « مادر »

* * *

مادر ، ای جان من ترا قربان — ای مرا همچو روح در پیکر
مادر ای زیر مقدمت پنهان — جنت خلد و چشمهٔ کوثر
ای ز روی تو دیده‌ام روشن — وی ز یاد تو خاطرم ، انور
ای صفایت ، فزون ز گلشنها — وی لقایت ، به از گل صدپر
ای مرا شیر داده از پستان — وی مرا خواب کرده دربستر
ای ز لالائی تو گوشم پر — وی ز نادیدن تو چشمم تر
ای مرا داده در سخن ، تعلیم — وی مرا بوده در ادب ، رهبر
ای تو کرده بپای من ایثار — نقد عمر و جوانیت یکسر
بوی آغوش مهر پرور توست — در مشامم چو نافهٔ اذفر
تن و جانم رهین منت توست — که توئی مرمرا بهین سرور
شکر این رنجهای بیحد را — کی توان آمدن ز عهده بدر؟

ذکر نام ترا (ادیب) از شوق
میکند زیب و زیور دفتر

محیط طباطبائی

دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت

(۵)

مزکی ومعدل

جهت تشخیص عدالت آنان کسانی که میتوانستند اعتماد قاضی‌را به عدالت شاهد جلب کنند معدل خوانده میشدند و در موقعیکه شاهدی مورد اعتراض طرف دعوی ازحیث صلاحیت قرار میگرفت کسی که میتوانست به صلاحیت اونظر بدهد مزکی خوانده میشد که درحقیقت‌شاهد را تزکیه‌میکرد.

آشفتگی کار قضا درعهد ایلغار مغول

کثرت عوانان ووکلاء وشهود ومعدلان ومزکیان درپیرامون مسند قضا کار قضاوت رامتدرجاً ازآن‌مجرای‌طبیعی که‌اسلام قضاوت‌رادرآن‌افکنده بود خارج‌میکرد واین نکته باشخصیت‌ولیاقت‌وصلاحیت قاضی بیش ازهرامردیگری بستگی داشت.

بنابراین با اجرای اصل وراثت درانتخاب قاضی وانحصار این‌کار از طرف خانواده‌های‌مخصوص‌ومتنفذی‌درشهرهاموجبات‌شکایت‌مردم‌روزبه‌روز بیشترفراهم‌میآمد .

چنانکه اشاره کردیم‌درعهد ملکشاه‌دستوراسقاط‌دعاوی سی‌ساله برای‌اصلاح کاررسیدگی صادر شده بود ولی سوء جریان این کار در عهد استیلای مغول به حدکمال خود رسید،زیرا امرای مغول ازحیث زبان وخوی ورفتار و کیش وعادات و رسوم‌کاملا از مردم مسلمان بومی‌ایران جدا بودند وچون‌باحمله وجنگ وغارت وارد

شده بودند . در آغاز امرا اعتمادی به کسی نداشتند و فقط دسته‌هائی از اهل‌ذمه بودند که‌توانستند جلب اعتمادآنان را بکنند و برکارهای حساس مملکتی نظارت یابند مثلا اوقاف ایران وعراق که تصدی آن قبلا باقضات بودنظارت آن برعهده عده‌ای از یهودیان خزر گذاشته شد که از بلادقفقازآمده بودند وهمکیشی برخی از برجستگان مغول با عیسویان به‌ترسایان مجال بهره‌برداری بیشتری از اوضاع واحوال داده‌بود . تا آنکه غازان‌خان اسلام آورد و اتباع خویش را که با او همراه بودند دعوت به اسلام کرد و مسلمان شدند .

اصلاحات غازانی

غازان‌خان درصدد اصلاح مفاسد امور برآمد و درکلیه مسائل مورد ابتلای عامه‌ترتیبات تازه‌ای در ضمن یرلیغها (فرمانها) برقرار ساخت که ازآن جمله اصلاح دستگاه قضاوت را درصدرکارهای نیك او بایدقرارداد .

خواجه رشیدالدین وزیراو درمقدمه‌ای که برسوادیرلیغهای پنجگانه‌غازانی مربوط به‌اصلاح دستگاه عدالت نوشته میگوید :

«پادشاه اسلام خلدسلطانه ازکمال معدلت‌انواع تزویرات و دعاوی باطل را دفع‌فرمود وطائفه‌قضات وخطبارا که در علوم شرعی‌ماهر نباشند ازتحریر قبالات ووثائق شرعی‌منع فرمود وتمامت قضات رافرمودتاقبالات را بریك‌طریقه نویسند چنانکه‌جمله دقائق شرعی‌مرعی‌باشد تا ابواب منازعات میان‌خلق‌مسدود‌مانده.... وآن‌احکام‌ودستورها برین تفصیل است :

۱ ـ یرلیغ که درباب تفویض قضا به‌قضات داده‌اند .

۲ ـ یرلیغ درباب آنکه دعاوی سی‌ساله نشنوند .

۳ ـ یرلیغ دراثبات ملکیت بایع قبل‌البیع .

۴ ـ یرلیغ درباب تأکیداحکام سابقه وتمهید شرایط لاحقه .

۵ ـ یرلیغ دستور الوثائق که تمامت ائمه‌عصر برآن اتفاق کردند.»

مواد اصلاحی

بامراجعه ومقایسه مطالب برلیغهای پنجگانه که در تنظیم کارهای دادگستری بروفق اصول مقرردین مبین صادرشده معلوم میشود که قضاوت در دورهٔ استیلای مغول در چه وضع نامناسبی بود . واین مغول تازه مسلمان تاچه اندازه به اصلاح بلکه تنظیم اساس آن همت گماشته است .

مجمل دستورهای غازانی در باب اصلاح قضاوت ار این قراراست :

۱ ــ قاضی پیش امرا ووزراء جهت رسیدگی نرود و هر کس برای تفصیل قضایا باید به دارالقضا برود .

۲ــ قاضی چون راتب منظم سالیانه داشت بهیچ علت و بهانه ازمردم چیزی نستاند.

۳ ــ هرگاه حجتی نو نویسدقباله کهنه را درطاس عدل بشوید .

۴ ــ هرقباله‌ای که سی سال از تاریخ کتابت او گذشته باشد درطاس عدل بشوید.

۵ ــ هر کسی تزویر وحیله‌ای در کارقضا کند ریش اورا تراشیده بر گاو نشانده وگرد شهر بگرداند .

۶ ــ مردم عادی را از نوشتن محضرمنع کند و به محضر کسی اعتبار نکند.

۷ ــ اگر کسی از ارباب نفوذ برای حمایت ازطرف دعوی به محکمه بیاید پیش از خروج او ازمحضرقضا دعوی را طرح نکنند .

۸ ــ برای رسیدگی بدعاوی که میان دومغول یا یك ترك و یك تازیك باشد درهرماهی دو روز درمسجدجامع دیوان مظالم تشکیل دهند وباحضور حکام و بتکچیان وقضات وعلویان ودانشمندان متفقاً بدعوی رسیدگی کنند .

۹ ــ درهردعوی که برقاضی مشکل افتد دیوان مظالم بدان صفت تشکیل یابد .

۱۰ ــ هرملکی که درملکیت آن گفتگو باشد ، مادران ونبیرگان وخاتونان وفرزندان ودختران و دامادان (خانواده ایلخان) وامیرتومان و هزاره وصده و دهه و سایرمغولان و بتکچیان دیوان بزرگ وقاضیان و علویان ودانشمندان ومشایخ وپارسایان دخالت نکنند ونخرند .

۱۱ ــ معتمدی معین نصب کند تا تاریخ قبالجات را بنویسد و روزنامه نگاهدارد تا اگر کسی ملکی را یکبار فروخته یا برهن گذارده باردیگر نفروشد و به گرو ننهد.

۱۲ ــ کسی که بدین کار اقدام کند ریش او را تراشیده گرد شهر بگردانند.

۱۳ ــ اگر این کار با اطلاع تاریخ نگار دارالقضا انجام پذیرد او مقصر و سزاوار قتل است.

۱۴ ــ فروشنده ملك باید پیش از معامله مالکیت خود را در دارالقضا به اثبات برساند.

۱۵ ــ غیر از کتاب دارالقضا هیچکس به کتابت قباله‌ها اقدام نکند.

۱۶ ــ قضات هم کاتبان خود را محدود سازند.

۱۷ ــ هر کاتبی که حجتی نویسد و دادوستد آن صد دینار باشد یکدرم حق الکتابه بستاند. (یعنی $\frac{1}{1000}$ ارزش معامله) و اگر از صددینار بیشتر باشد یکدینار تنها بگیرد.

۱۸ ــ هردعوی که به پایان برسد و حکم قطعی صادر شود صکوك قدیمه (بنچاقها یا بنچك‌ها) را بشویند.

۱۹ ــ قاضی طاس پرآبی درمحکمه بر کرسی پیش روی خود بنهد برای شستن بنچاقها که آن را طاس عدل گویند.

۲۰ ــ اگر وکیلی از متخاصمین چیزی گرفته باشد، ریش او را بتراشند و تشهیر کنند.

۲۱ ــ در تعدیل و تزکیه شهود بیش از حد معهود اهتمام ورزند.

۲۲ ــ شهود دعوی را ازهم جدا نموده و مادام که صدق گفتار ایشان به تحقق نینجامد بر ثبوت مدعی حکم نکنند.

۲۳ ــ در مهر و امضای سجلات و قبالجات دقت کامل بکار برند که پس از اطمینان برصحت آنها به مهر شهادت برسد.

۲۴ ــ اگر دو وثیقهٔ مخالف در دست دو طرف مرافعه باشد ائمه و علما،

دارالعدل منعقد سازند و پس از تشخیص صحت یکی از آن دو وثیقه ، وثیقهٔ باطل را در طاس عدل بشویند .

۲۵ ـ اگر فی‌المجلس قضیه‌ای خاتمه نیافت هردو وثیقه را به امینی بسپارند و به خصمان باز ندهند تا وقتی حقیقت ثابت شود .

۲۶ـ اگر به ظهور پیوندد که مدعی ملکی را فروخته و بعد به استناد حجتی طرح دعوی کرده است قضات دعوی را نپذیرند و ملك را بمالکیت متصرف آن باز گذارد .

دوام اصلاحات غازانی

این ترتیب و اصلاحی که غازان خان به کمك و ارشاد وزیر مشهور خود خواجه رشیدالدین فضل‌الله برای قضاوت کشور ایران بوجود آورد تا اواخر صدهٔ هشتم تقریباً بهمان صورت برقرار ماند و قسمتهائی از آن که مربوط به تنظیم اسناد معاملات باشد از حیث پیش‌بینی نکات دقیق تا روزگار ما هم معمول و متداول محضر شرع بود .

در سوادهائی که از احکام انتصاب قضات و کتاب دارالقضا و امرای یارغو در مجموعه‌های منشأت قدیم مربوط به صده‌های هشتم و نهم هجری دیده میشود شواهد و مظاهری از بنای اصلاحات غازانی بنظر میرسد .

امیر تیمور و عدالت

تیمور با وجودیکه خود را بعد از غازان پادشاه مجدد و مصلح صدهٔ نهم هجری معرفی میکند و «در تزوکات» از کارهای مصلحانه و خداپسند خویش لاف میزند بندرت درسر گذشت روزگار او کمتر گواهی بر صحت اظهارات او میتوان یافت و کار تازه‌ای جز ابراز قساوت بیشتر جهت الزام مردم به تسلیم و اطاعت کور کورانه انجام نداد و همین سختگیری و بیرحمی در روحیه مردم تاجیك اثری نامطلوب داشت بالتبع قضات نیز از این وحشت و احتیاط بی‌نصیب نمیماندند .

شاهرخ و عدالت

چنانکه در زمان پسرش شاهرخ پس از مغلوب شدن فرزند او محمد که در

عراق برضد پدر برخاسته بود بزرگان شهر اصفهان را که در میان آنها قاضی شهرهم بود بجرم هواخواهی ازپسرش درساوه بدارزد ولی نسبت به مقصراصلی بجای مؤاخذه واجرای سیاست لازم ازرفتار پدرش دراغماض وعفو فرزند وفرزندزاده تقلید کرد.

ناتوانی قضات عصر

دراین فاصله اززمان عناوین برجستهٔ قاضی‌القضات ومحتسب ومیرعدل باقی بود وکسانی هم بدین وظایف میپرداختند ولی‌ضعف شخصیت ایشان مجال‌احیای‌سنت سلف را نمیداد ورعایت‌کار عدالت حتی به دوران مغول هم‌نمیرسید.

قضای شیعه

باقیام شاه اسمعیل که ازطرف‌شیعیان غالی سوریه وآسیای صغیرتقویت‌میشد حکومت تازه‌ای درایران برقرارشد که برمبنای عقیده تشیع استوارگشت عنصرشیعه که بعد ازسقوط آلبویه درایران وزوال فاطمیان‌درمصر ناگزیر به عزلت وسکوت‌شده بود ودر جبل عامل ازشام وحله ازعراق عرب وبحرین ازخلیج فارس‌بین خوف ور جا میزیست میدانی برای اظهارمبانی مذهبی خود به دست آورد و در زمان شاه‌طهماسب عناصرشافعی‌وحنفی محلی راکه‌ازراه‌مصلحت باشاه ساخته‌بودند وشاید درانتظارفرصت مناسبی جهت ابرازمخالفت بجا بودند کنارزد.

فقهای جبل عامل مدارك واسناد اولیه راجهت مداخله مذهب تشیع در امر دنیا و دین‌مردم تدوین کردند وهنوز که قرنها ازآن عصرمیگذرد باز کتابهای شرایع‌و شرح لمعهٔ دمشقیه دوکتاب اساسی‌تعلیمات فقهی‌مذهب تشیع است.

اختلاف نظرهای اسلام جزئی است وفرعی نه‌اصلی وکلی

باید این‌نکته رابخاطر سپرد که‌بامقایسه متون‌واحکام درآثارمذاهب‌مختلف اسلامی‌اختلافات موجود ازحدود جزئیات تجاوزنمیکند واین‌تفاوت نظر طوری نیست که‌به‌اصول وفروع‌اساسی دین‌لطمه‌ای واردآورد، بهمین‌نظرانتقال مردم‌ازفقه حنفی و شافعی به فقه‌آل‌محمد درایران کمتراز انتقال سلطنت‌ازخانواده‌های ترك‌تیموری وآق قویونلو به‌صفویان کرد نژادتولید زحمت کردو بهمین‌ترتیب روش‌قضاوت برمنوال تعلیمات

شرایع ومدارك وشرح لمعه برقرارگشت .

اصلاحات شاه طهماسب

شاه طهماسب درمقابل مشکلاتی نظیرآنچه برای غازان‌خان پیش‌آمده بود واقع‌شد و برای رفع آنها ناگزیراز صدور فرمانها درباره تنظیم امر قضاوت ومالیه و دستورالعمل برای سلوك حکام بامردم وتعیین‌حدود مقررمیان‌حاکم‌ومحکوم صادر کرد که‌صورت برخی‌ازآنها درجنگها و مجموعه‌ها وهمچنین برسنگهائی‌نوشته شد که در مساجدشهرهای ایران هنوز بردیوارها منصوب است .

متأسفانه رونوشت فرمان اورادرباره تنظیم‌کار قضاوت که وقتی‌درمجموعه‌ای نامعلوم ازنظر گذشته است با وجود کوشش و پژوهش هنوز بدست نیاورده‌ایم ولی با مراقبت درجستجو وکاوش در کتابها وجنگها و بررسی و تحقیق سنگهای مساجد که برآنها فرمانهای سلاطین صفویه‌ثبت است‌شاید روزی به‌متن اصلی‌آن دست یابیم .

باید گفت وضعی که دراداره حکومت صفویه قریب دویست سال مجری و برقرار بود و صورت کامل آن شاید تا زمان شاه‌عباس دوم تقریباً محفوظ بود همان ترتیبات مقرر عهد شاه طهماسب بوده است .

قضاوت در روزگار صفویه

ما از دوره‌اخیرصفویه که رفت‌وآمد سیاحان اروپا به ایران مدارك‌مختلفی درباره اوضاع‌آن عصری‌بجا گذارده است اطلاعات بیشتری داریم‌وبا استحضاربدینکه مبنای سازمانهای مملکتی براساس مقررعهدشاه طهماسب‌مبتنی‌بوده میتوانیم دربارموضع قضاوت‌آن عصرچنین تفصیل بدهیم :

صدر

صدر در دوره صفوی یك‌مقام معتبر روحانی نظیر قاضی‌القضات عهد خلافت بوده است صاحب این‌عنوان که قاعدة یکی‌ازعلمای معروف ومتنفذ زمان‌خود بوده که احیاناً باخانواده پادشاهی‌قرابت سببی‌پیدامیکرده است .

اختیارات صدر

تعیین حکام شرع باقضات ومباشرین اوقاف عمومی وتفویضی (مجهول التولیه) و نقابت سادات و تنظیم حوزه‌های علمیه وانتخاب مدرسان مدارس و همچنین انتخاب با شیخ الاسلامها وپیشنمازان ومتولیان وقاریان وسایر خدمهٔ مساجد ومدارس واماکن مقدسه و وزرای (مأمورین حل وفصل امور) اوقاف ونظار ومستوفیان وسایر کارکنان موقوفات شاهی ومحرران وغاسلان وحفاران از وظایف صدر بوده است که برای امتیاز از صدر اورا صدرعامه میگفتند .

احداث اربعه

حوادثی که بوسیلهٔ اعمال قدرت وبوسیله افرادمتجاوز نسبت به مردم صورت وقوع میبافت واجرای احکام پس ازرسیدگی وصدور رأی نیازمندقدرت اجرائی فوق العاده مینمود ازردیف حوادث عادی وتخلفات وگناهان عادی بنا بهضرورت خارج کرده و آنها را احداث (جمع حدث بروزن عسس) اربعه میگفتند و در کنار دستگاه قضاوت شرعی دیوان عرفی را برای رسیدگی به آنها ترتیب داده بودند.

دیوان بیگی و احداث اربعه

تعهد دیوان احداث اربعه که عبارت از قتل وتجاوز بهناموس وایراد جرح و دزدی باشد بامقام دیگری بود که جنبه روحانی نداشت بلکه درردیف امرای بزرگ مملکت محسوب میشدواورادیوان بیگی میگفتندمرکب از کلمهٔ دیوان فارسی بمعنی مجلس دادرسی وبیك ترکی که افادهٔ مفهوم میرو رئیس رامیکرد وبعدها در دورهٔ قاجاریه آن را به امیردیوان تبدیل کردند ویکی ازالقاب اعطائی بهاین وآن بدون مناسبت شد. در اصل امرقضاوت ورسیدگی به احداث اربعه یاچهار جنایت صدر بایستی برسد و رأی بدهد و دیوان بیگی سمت نظارت وتنفیذاحکام صادرشده راداشت وصدردرمجلس دیوان بیگی که در کشیك خانه شاهی تشکیل میشدشخصاً حضوربهم میرساند و به اتفاق او به احداث اربعه رسیدگی میکرد .

ناتمام

پیشوایان مذهب شیعه

(۱۰)

دکتر منوچهر خدایار محبی

قبرفیض بقعه ندارد و در انتهای جنوبی یك محوطهٔ محصور نسبتاً بزرگی استکه در کنار قبرستان قدیمی آن‌محله است... عادات طبقه بازاری کاشان اینست که هرهفته صبح جمعه بزیارت قبر فیض‌میروند . آقای‌حسین‌شهشهانی‌دادستان‌اسبق دیوان کشور خطوط منقوشه برقبر را چنین تشخیص داده‌اند :

«قبض‌المعتصم بحبل‌الله‌المؤمن‌المهیمن محمدابن مرتضی المدعو بمحسن سنة احدی وتسعین والف وهو ابن اربع وثمانین حشره‌الله مع....المعصومین .

۲ ــ نسخه‌ای خطی « نوادرالمواعظ » که جنگ ما ندست آقای فخرالدین نصیری امینی بخط وتدوین نورالدین محمدهادی(پسر برادرزاده ملامحسن‌فیض[۱]) در اختیار دارد ودرصفحات ۱۶۴ب تا ۱۶۶ ب این‌نسخه متن فرمان شاه عباس خطاب به ملامحسن فیض مبنی بردعوت وی باصفهان‌برای تصدی نمازجماعت وجواب فیض‌دررد برین دعوت مندرج است باین شرح : الرقم‌الصادر من‌السلطان‌المفخم شاه‌عباس لانعم

۱ــ برای احوال ملامحسن فیض رجوع شود بمقدمه مفصل ومبسوطی‌که آقا سید محمد مشکوة برکتاب المحجةالبیضاء ازتألیفات عالم مذکور نوشته‌اند (چاپ طهران‌چهار جلد ۱۳۳۹ــ۱۳۴۰) وبرای دیگر افراد خاندان وی بفهرست‌کتابخانه مرکزی دانشگاه تألیف محمد تقی دانش‌پژوه ص ۵۰۰

الماجدادام الله رحمته علیها .

حکم جهان مطاع شد ،

آنکه افادت و افاضت پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه زبدهٔ وایافتگان دین مبین ، عمدهٔ وارسیدگان مراتب حق و یقین وجامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول علامی فهامی شمس الافادة والافاضة والفضیلة والمعالی مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال بوده بداند که چون پاسداری شکر هرچیز بازای انعام منعم ووجوب اتیان تحمیددرخورا کرام مکرم میباشد چنانچه هرجزئی ازاجزای موجودات وهرفردی ازافرادکاینات مرآة تماشای شاهد این مدعا وصحت واضح این متمناست ازوجه دوام چرخ گردون چون آفتاب عالمتاب روشن استکه سرگرم این آرزو واز ذکرمدام دریا پیداست که سرگشتهٔ این جستجوست وازاین قرار برگروهی که ازدرگاه عنایت کریم مطلق باعطای گوهر گرانبهای مذهب حق ائمه اثنیعشر و فرمانروای نوع بشر که عمده عطایا وزبدهٔ مزایای بخشاینده عطایاست اختصاص یافته باشند رعایت این معنی بیشتراز دیگران لازم ومراعات آن فرض ومتحتمست وچنانچه این فرقه والا وطبقه معلی مشغول الذمه این واجب الاداء میباشند برواقفان رموزعرفان وعارفان معارج ایقان نیزدرمذهب دین داری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین وعین فرض است که معاضدت حارسان عقود شریعت وحافظان گوهر نوامیس امت نمایندولله الحمد والمنة که نواب کامیاب همایون ما از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اهتزاز بهارستان جاه وجلال وبمعاونت تأیید حضرت رحمن وخالق زمین وآسمان مراعات امور دین وسلوك مسالك یقین منظور نظر اصابت اثرمیباشد ودرین وقت که تقویت این مرام واستحصال این کام برسوالف ایام رجحان دارد ومطمح نظروالا و مرکوز خاطر معلی آنستکه بنماز جماعت که درحقیقت ادای دین واجبی بشهادت عدول مؤمنین استقیام نماید میباید که چون برفرمان واجب الاذعان اطلاع نمایند از روی امیدواری روانهٔ درگاه جهان پناه شده تقدیم این امرشریف راکه درحقیقت استرضای فرمانروای صورت ومعنی است عمدهٔ عبادات وخلاصهٔ طاعات داند وبتوجهات شاهانه مستمال وامیدوارباشد

تحریراً شهرربیع‌الاول سنه ۱۰۶۵

مما کتب قدس‌سره‌القدوس للسلطان‌الافخم‌بشهرذی‌القعده‌الحرام‌سنه ست‌وستین والف و اجابه شفاها بعدم‌القبول مع‌الکلمات‌المشعره بغایة‌اللطف و نهایة‌العذر فی‌رد ـ المسؤول .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بندهٔ دعاگو محمد حسن بذروهٔعرض میرساند که این‌فقیرقبل ازآنکه‌بحسب ظاهر مشمول عواطف گوناگون وموفق به تقبل بساط همایون‌گردد پیوسته در مظان اجابت دعوات و عقیب صلوات و ازدیاد منزلت این دولت ابد مدت مسئلت مینمود و بدینوسیله جمیله خیراندیش جهانیان را در نظر داشت اکنون که به تفقدات سرشار محسود صغار و کبار هردیارفرموده‌اند چه‌گنجایش دارد که لحظه‌ای ازین معنی‌غافل بوده نفسی بی‌دعای خیر برآورد . اما چون درآن ایام باجمعیت خاطرواطمینان‌باطن وظاهرپای دردامن انزوا پیچیده دست از زواید دنیا کشیده بود هوی وهوس را یکسو گذاشته ضرورمیدانست که درزمان قحط‌الرجال نماز جمعه بگذارد و در ضمن خطبه مردمان را برترك دنیا بدارد ومردمان رانیزمناسب بود که اقتدا کنند و مسائل دینیه فراگیرند . ازاین جهت‌آن اجتماع در کاشان متحقق می‌گشت و آن دعای خیر که ذات بابرکات ولی‌نعمت‌میشد ودر هیچ شهری کسی نشان نمیداد واحدی راشبهه بخاطر نمی‌افتاد چه درانتظام احوال معاش ومعاد رقم‌تقصیر برناصیه فقیرظاهرنبود وسایراهل علم آن دیار درجواز نماز متفق وهمزبان بودند .

اکنون که اوضاع بنده‌شباهت باوضاع خوانین وامراء وخواطر مستغرق‌مال وجاه دنیا که باعث تفرقهٔ حواس ووقوع درشبهه‌والتباس است و غنا وثروت بمرتبه‌ای صرف درآن درغیراسراف میسرند واین معنی روزبروز درتزاید و تضاعف این احوال درنظر عقل وشرع پسندیده نمی‌آید که ازخدا ورسول شرم ننموده مقتدی باشد و بر منبر که مقام انبیاء واوصیاست برآمده مردمان را ترغیب برترك دنیا نماید ودرمسند حکم وفتوی جلوه‌گرآید .

با اینکه ازآغاز آفرینش تاآشنای آمیزش اطوار وبیگانه دوستی ودشمنی اهل روزگار برآمد امروز چگونه منظورطوائف انام وملحوظ خاص وعام تواند بود.

جمعی ازصاحبان اغراض که دلهاشان آکنده است بامراض درمقام مخاصمت ومنازعت برخاسته هدف تیر ملامت مینماید وطائفه‌ای ازسرگشتگان بوادی مهمات و حاجات درکمین آشنایی وملاقات نشسته وسیله تحصیل مطالب دینیه ودنیویه میسازند با آن که جماعت اگردرصدد مقاومت ومقابلت برآید مورث اخــلاق رذیله میشود والا پایمال جهال میگردد واین طائفه را اگراجابت کنند بدین ودنیا ضررمیرسدوالا وقت را برخود شوریده وروز را تیره میسازدونماز جمعه که غرض اصلی از آن اجتماع وائتلاف قلوب است امروز بمرتبه‌ای موجب جدائی وافتراق گشته که همگی اتفاق بر نفاق نموده برقومی باغوای ساده‌دلان خاطرهارادرجواز نماز پریشان دارند و بعضی در کمتر از فرسخ که عقلا وشرعاً مذموم است جداگانه نماز میگزارندو گروهی هرهفته مسافت دوری پیش گرفته هنگامهٔ ثالثی ازتفرق اتصال گرم میسازند وبه‌قبح تفرقه امیپردازند. سائرناس به نیروی فتنه ائتلاف معنوی صفوف مسجد را ازهم میپاشند وبه‌ناخن فساد سینه اهل صدق و صفا را می‌خراشند . نمازی که مقتدای آن صاحب این اوضاع و اجتماعی که باعث این افتراق بوده باشد چه نورتواند داشت وبا آن چه حضور تواند بود ؟ این همه بازبونی مزاج وصداع بی‌علاج ووحشت تمام ازاختلاط خاص و عـام وانس باتنهایی که طبع بآن درمدت مدید خوگرشده ، بنابراین مقدمات بخاطرفاتر میرسد که اگررخصت عالی ارزانی شود بدستورسوالف ایام درهمان گوشهٔ انزوا کنج قناعت خزیده وپای تردد دردامن پیچیده دست تلاش از هرمطلب کوتاه داشته باشد و باکمال آرمیدگی باطن و ظاهرجمعیت مدارك ومشاعرمبنای تزاید امام دولت‌واقبال وتضاعف مراتب جاه وجلال اشتغال نمایدوباین‌تقریب درکار ولی‌نعمت ادخل‌بوده باشد چه باآن حال دعا باخلاص نزدیکتر واجتماع مردم مخلص درآن بیشترخواهد بود ، با فیضی که درخلوت به‌تنهائی یابدوجمعیت نمازی که بامردم بی‌غش گزارد وبخداسوگند که قطع‌نظر ازمثوبات آخروی نموده احوال دنیوی خود را درقناعت وگمنامی بهتر

میداند و چون هر کس حاجتی دارد درین درگاه به انجاح مقرون میگردد این بندهٔ ضعیف امیدوار است که دست رد برجبین او نگذارد وحاجت او را بر آرند . امر کم اعلی[۱]

☆ ☆ ☆

۴۷ـ شیخ محمد بن حسن عاملی معروف بصاحب کتاب «وسائل الشیعه» است.
صاحب وسائل الشیعه درهشتم ماه رجب سال ۱۰۳۳ درقریه مشغره دهی از جبل عامل متولد شده ودربیست ویك رمضان سال ۱۱۰۴ قمری درمشهد فوت کرد . از نظرمنشأ اجتماعی ازخانواده روحانی است ومحل سکونت وی بیشتر در جبل عامل و مشهد و اصفهان است .

شیخ حر عاملی را «شیخ الاسلام» و «قاضی القضاة» عنوان است و باشاه سلیمان صفوی وملامحمد باقرمجلسی معاصر است . دراصفهان شاه سلیمان صفوی بتوصیه ملامحمد باقرمجلسی بدیدارش رفت وبرقدرت وشوکت استاد افزود .

استادان وی یکی شیخ حسن پدرش و دیگری شیخ محمد عمویش و سومی شیخ عبدالسلام جد مادریش و چهارمی شیخ علی بن محمود دائی پدرش وپنجمی شیخ زین الدین محمد بن حسن بن زین الدین شهید ثانی میباشند بنابراین خانواده‌اش از گروه روحانی بشمارمیروند .

آثار علمی « قاضی القضاة » چنانکه مؤلف ریحانة الادب (ج ۱ ص ۳۱۵) نوشته است بشرح زیراست : ۱ـ اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ۲ـ الاثنی عشریه فی رد الصوفیه ۳ـ الاجازات ۴ـ احوال الصحابه ۵ـ الاربعون حدیثا ۶ـ ارجوزة فی الارث ۷ـ ارجوزة فی الزکوة ۸ـ ارجوزة فی الهندسه ۹ـ امل الآمل فی معرفة علماء جبل عامل که درسال ۱۳۰۲ درتهران چاپ سنگی شده است ۱۰ ـ الایقاظ .... ۱۱ـ بدایة الهدایة فی الواجبات والمحرمات المنصوصه ۱۲ـ تحریر وسائل الشیعه... ۱۳ـ تذکرة المتجرین

۱ ـ عبدالرحیم کلانتری : تاریخ کاشان بانضمام یادداشتهائی از اللهیار صالح ، بکوشش ایرج افشار، چاپ دوم بسرمایه کتابفروشی ابن سینا. تهران ۱۳۴۱ ص ۵۰۰ـ۵۰۴

فی علماء المتأخرین ۱۴ ـ التنبیه فی التنزیه ۱۵ ـ تواتر القرآن ۱۶ ـ الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه ۱۷ ـ دیوان شعر ۱۸ ـ صحیفه سجادیه ۱۹ ـ الفصول المهمه ... ۲۰ ـ الفوائد .... ۲۱ ـ کشف النعمیه فی حکم التسمیه ۲۲ ـ وسائل الشیعه .

از این میان مشهورترین تألیفات او یکی «وسائل الشیعه» است و دیگری «امل الآمل فی معرفة علماء جبل عامل» میباشد .

✩ ✩ ✩

۴۸ ـ **آقاحسین خونساری** فرزند جمال الدین محمد به «محقق خونساری» معروف است . عنوان علمی او صاحب کتاب «شرح الدروس» است و در سال یکهزار و نودوهشت در اصفهان فوت کرد و در تخته فولاد مدفون گردید . آرامگاه او به «تکیه خونساری» معروف است .

شاه سلیمان صفوی بوی ارادت داشت و باو عنوان نایب السلطنه داد . مهمترین استادان محقق خونساری یکی مجلسی اول و دیگری خلیفة السلطان و سومی محقق سبزواری است .

مهمترین شاگردان صاحب کتاب « شرح الدروس » سید نعمت الله جزایری و ملامیرزای شیرازی وشیخ جعفر قاضی و آقاجمال خونساری هستند .

تألیفات محقق خونساری بشرح زیراست : ۱ ـ ترجمة الصحیفة السجادیه ۲ ـ ترجمة القرآن. ۳ ـ تفسیر سورة الفاتحه. ۴ ـ تواریخ وفیات الاعیان. ۵ ـ الجبر والاختیار. ۶ ـ الجزء الذی لایتجزی. ۷ تا ۱۲ ـ حاشیه الهیات شفا و حاشیه شرح اشارات خواجه وشرح تجرید قوشچی وشرح لمعه ومحاکمات قطب الدین رازی و معالم الاصول. ۱۳ ـ شرح هیئت فارسی قوشچی. ۱۴ ـ شرح کافیه ابن حاجب. ۱۵ ـ مشارق الشموس فی شرح الدروس که شرح دروس شهیداول بوده ودرطهران چاپ سنگی شده و یك نسخه خطی آن بشماره ۲۳۰۸ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است .

✩✩✩

۴۹ـ مجلسی دوم: محمدباقر مجلسی فرزند ملامحمدتقی مجلسی اول است که در یکی از قراء اصفهان در سال ۱۰۳۷ متولدشد ودرسال ۱۱۱۱ هجری قمری در اصفهان فوت کرد. تحصیلات وی بیشتردر رشته‌فقه واصول وعلوم معقول ومنقول بود.

استادان مجلسی دوم را «ملامحمد تقی مجلسی اول» و «ملاصالح مازندرانی» و «شیخ علی‌نوه شهید دوم» و «ملامحمد طاهر قمی» و «ملامحسن فیض کاشانی» تشکیل میدهند.

محمد باقر مجلسی معاصر با شاه سلیمان و شاه‌سلطان حسین صفوی است و اهمیت وی بیشتردر ترجمه کردن احادیث وجمع‌آوری اخبار وقصص‌وحکایات اسلامی است که بصورت کتب مختلف جلوه‌گر است. مهمترین آنها کتاب «بحارالانوار» و «مرآت‌العقول» است.

شاگردان نخبه اوعبارتند از: حاج محمداردبیلی ـ سیدنعمت‌الله جزائری میرزا عبدالله افندی ـ شیخ سلیمان عراقی ـ میرمحمد حسین خاتون آبادی ـ میرزا عبدالله صاحب ریاض‌العلماء

جهت‌تحقیق دراحوال وآثارمجلسی‌علاوه کتب مختلف‌رجال رجوع شود به جامع‌الرواة اثرحاج محمداردبیلی ـ امل‌الامل‌اثرشیخ‌حرعاملی ـ مرآت الاحوال‌تألیف آقا احمد ـ الفیض‌القدسی‌فی‌احوال المجلسی نگارش حاج‌میرزا حسین نوری ـ تاریخ ادبیات‌ایران، جلد چهارم تألیف ادوارد برون انگلیسی و مقدمه نقطة‌الکاف ـ لؤ لؤ البحرین اثرشیخ یوسف بحرانی ـ تحفه‌اثنی عشریه دهلوی ـ فوائدالرضویه محدث قمی ـ انوار نعمانیه‌اثرسیدنعمت‌الله‌جزائری ـ قصص‌العلماء تنکابنی ـ رساله‌اغلاط‌مشهور تألیف آقا سیدمحمد.

☆☆☆

۵۰ـ فاضل‌هندی: شیخ‌محمدبن حسن اصفهانی به «فاضل هندی» معروف است فاضل هندی‌درسال ۱۱۳۷ هجری مقارن بافتح اصفهان بدست محمود افغان در اصفهان مدفون گردید وبه‌صاحب کتاب «کشف‌اللثام» مشهوراست. تألیفات دیگروی

«البحر المواج» در تفسیر است و دیگر شرح هائی است که بر قواعد علامه و کتاب «لمعه» شهید اول نوشته است.

☆☆☆

۵۱ ـ **شیخ احمد جزائری** نجفی بنام صاحب کتاب «قلائد الدرر» مشهور است که در سنه ۱۱۵۰ هجری فوت کرده و در شهر نجف مدفون است.

☆☆☆

۵۲ ـ **آقا جمال خونساری** : برخی نام اورا « محمد » گفته‌اند . مؤلفین کتب «امل الامل» و «روضات الجنات» نام وی را «جمال الدین» نوشته‌اند.

آقا جمال خونساری به «جمال المحققین» مشهور است وفرزند «آقا حسین خونساری» معروف به «محقق خونساری» است . تاریخ فوت او بیست و شش رمضان سال ۱۱۲۱ ویا ۱۱۲۵ هجری قمری است . بنابرین روایت در اصفهان فوت کرد و درقبه والدش که شاه سلیمان صفوی در تخت فولاد اصفهان بنا کرده بود مدفون گردید . بنابر روایت دیگر درسال ۱۱۵۵ هجری فوت کرد و درخونسار مدفون است .

تحصیلات وی درفقه وحکمت واستادان او محقق سبزواری و دائی او وپدرش حاج حسین خونساری است .

تصنیفات جمال المحققین بنقل از ریحانة الادب بشرح زیر است :

۱ ـ اختیارات الایام والسعدوالنحس منها و من اللیالی و الساعات

۲ ـ اصول الدین فی الامامة . ۳ ـ ترجمة الفصول المختاره علم الهدی

۴ ـ حاشیه برتهذیب الحدیث وشرایع الاسلام و شرح اشارات

۵ ـ حاشیه برشرح لمعه وشرح مختصر الاصول وشفا ومن لایحضره الفقیه

۶ ـ شرح برغرر و دررعبدالواحد آمدی وشرح فارسی برمفتاح الفلاح

☆☆☆

۵۳ ـ **ملا اسمعیل خواجوئی** : اسمعیل فرزند محمد حسین مازندرانی خواجوئی صاحب کتاب «شرح دعاء الصباح» مشهور است که درسال ۱۱۷۳ هجری فوت کرده و در اصفهان مدفون است .

تو گفتی که لختی فرومایه اند ز گردن کشان کمترین پایه‌اند

آقا حسین گفت خان من نگفته یورش بسنگر زراسوندها بیاور پیدا اینها تاجان دارند از سنگر خود پا بیرون نمیگذارند تدبیر اینستکه فردا حمله کنیم بسنگر ولایتی‌ها (مهدو ولایتی بختیاری دو نژادند چه آنها که از شام بافصلوی جدا تا بکان آمده‌اند چه آنها که پس از استقرار اتابکان بحکومت لر بزرگ در آمدند در بختیاری مهدمی گویند و آنها که اصلا نژاد لر بزرگ هستند ولایتی میگویند و مهد همه جا حکومت بر ولایتی داشت) فردا یورش بولایتی‌ها بردند دز شهی طوریست که از قله دز زیر پای آنها هیچ پیدا نیست که از بلندی دز کمك کرده تیر بیندازند آقا علی داد میگوید وقتی من دیدم یورش بولایتی‌ها که موری وقندعلی باشند بردند من برای قوت قلب آنها رفتم نزدیك سنگرشان پیاده شدم ناگهان محمد علی کهوائی که روزگاری از ملازمین محمد تقیخان و علی نقیخان بود و از وی آزرده خاطر شده نزد کلبعلیخان آمده بود در جنگ الکو و جنگ اولاد حبیب‌اللّٰه‌خان و فرج‌اللّٰه‌خان آنجا واقع شد (تفصیل محمد علی کهوائی و جنگ الکورا درجای خود خواهم نوشت) در آنجا جنگی رستمانه کرده براو رشك بردم دست اورا باقمه اندك ناقص واز کار انداختم بالای سرمن پیداشده سوارهای چهار لنگ را بمن یکی یکی میشناسانید من از او بیمناك بودم که مبادا بتلافی قمه که باو زدم مرا بکشد ودرقبیله خود که نزد علی نقیخان هستند برود برخاستم که بالاتر بروم از برخاستن من ولایتی‌ها تمام برخاسته شکست خوردند هرچه کوشش کردم دو باره برگردند ممکن نشد دشمن ولایتی‌ها را دنبال کرد زراسوندها چون چنین دیدند حرکت کردند برای بالای دز زدند میان سوار دشمن بسیاری از آنها را کشتند آقا خونکار چون خیلی فربه بود درست نمیتوانست راه برود بپسرش عبدی محمد نهیب داد که جنگ بکن عبدی محمد هم همراه آقا خونکار بالا میرفت چندتن راهم کشت تا خود را بمأمن رسانید دور کی ها پای دز ماندند زیرا که میخواستند گاومیشهای خود را از آن آستانه دز که راه سواره منحصر بآنست بالا ببرند بناگاه آستانه خراب شدو چهارپایان پائین دز ماندند اسبها که پائین دز بودند از بالا بردنش نومید شدند هر کسی اسب خود را از بالای دز هدف تیر کرد که مبادا

بدست دشمن بیفتد پدرم میگفت منهم تازه تفنگ بردست گرفته وبالای دز بودم اسب خود رابتیر زدم (دزشهی دز محکمی است وفقط یك راه سواره دارد که آنرا آستانه میگویند راهی است که باچوب و غیره درست کرده اند که باروچهارپایان ازآنراه بالا میروند این راه که خراب شد دیگرراهی ندارد و یك راه دیگرهم دارد که بختیاری ها آنرا شهاب میگویند راهی است که پیاده بسختی از آن میگذرد دیگر این دز که چهار فرسخ دور است هیچ راه ندارد) چون شب شد بسیاری ازمردها را باطناب بالا کشیدند اسب باد صیدال بیك هم که درجنگ دورآب تیر بگردنش خورده بود وصیدال بیك را بکشتن داد زیرپای علی داد بود کشته شد ازدور کی ها کسی کشته نشدولی ازعبدالوند و میموندبرای غارت زیاد کشته شد از زراسوندها غزونی ایهاوند کشته شد چندزن پائین دز بودندشب آنهارا باطناب بالا کشیدند باقرخان پسرسهراب خان که درجنگ نه هرار چغاخورسر گردنه چال دوغ رفته بود که هریك از دو دسته که فتح کرد با آنها باشد چون تفنگچی زبردستی بود تفنگ را شبانه میبندد محکم درجائیکه آثار بالا کشیدن مردمان که بردز بودند پیدا بود پس باسنگ زیاد تفنگ را محکم بسته هروقت یکی را بالامیکشیدند چون بآن نقطه میرسید باتفنگ میزدشنیدم که درآن شب هفت نفر زن را باتفنگ کشته بود برای همین کارها بود که اولاد سهرابخان بخواری زیست میکنند باری تمام مردم خود را باطناب وغیره بالای دز رسانیدند وهرچه اموال و حشم مانده بود بغارت رفت شب جعفرقلیخان اسدخان نشاطی داشت بگدای بلیوند که هم شاعر بود وهم خوب میخواند گفت بخوان گدا این شعرلری را ازبرای اوخواند :

از شهی تا قلعه تل رازونه کشتم   هفت لنگ خراب کردم چهار لنگ هشتم

این شعر بسی بطبع خان گران آمد که چرا بایستی هفت لنگ خراب شود شبانه سوارشد برای دز ملکان بخانه خودش رفت وقتی محاصرین دیدند جعفرقلیخان رفت آنها نیز بطرف خانه های خودرفتند دور کی وبابادی بای پیاده و غارت شده ازگرمسیر بطرف ییلاق آمدند .

محمدعلی کهوائی که ازاین پیش نامش برده شد از طایفه کهوائی ها بود که

اکنون‌هم نزدخوانین جانکی گرمسیری‌هستند وازآنها قلیلی باقی‌مانده‌اند و کهوایکی ازدماغه‌های کوه مونکشت است که درخود مال امیر تمام میشود این طایفه در آنجا بوده‌اند آقا محمدعلی‌فقط بانیزه جنگ‌میکرد وسواری دلیر و نیرومند بود سالها نزد کلبعلیخان بود وقتی‌اولاد حبیب‌الهخان و فرج‌الهخان در الکوجنگشان در گرفت آقا فیض‌الله پسر بزرگ ملاعالی‌پدر آقاصید مراد احمدی‌وآقا لطفعلی‌را کی‌از طرف اولاد حبیب‌اللهخان کشته شدندآقا محمدعلی درآن جنگ‌رشادتی فوق‌العاده کرد ابدالخان پسر کلبعلیخان قبای دارائی که آنوقت مرسوم بود میپوشید از بربیرون کرده بوی خلعت‌داد آقاعلی‌داد راناگوارآمده از آب کرنگ گذشته جنگ را از سر گرفت در این کرت اولادفرج‌الله خان شکست‌خوردند این‌خلعت دادن باقاعلی‌سبب حسادت‌آقا علی‌داد شده پس‌ازچندی باقمه زد دست‌اوراشل کردوخوب‌نکرد برای‌اینکه‌آقامحمد علی‌چهار لنگ‌وغریب‌بود وپناه‌برئیس‌اوآورده‌بوداین‌جنگ را جنگ‌تمستان‌میگویند وتنم درزبان بختیاری سماق را میگویند.

علیداد را دوچیز بکشتن‌دادیکی‌خود خواهی و بی‌اعتنائی‌او نسبت بخوانین، دیگر رشک بردنش بردیگران که سبب نفرت‌دیگران بود ازوی وگرنه نبایستی آقا علی‌داد پسر آقا محمد علی‌پسرشعبان خدرسرخ همراه پسرهای‌کلبعلیخان کشته‌شودفقط برای شجاعتی که داشت‌داماد کلبعلیخان شد تفصیل کشته شدن آنها در قلعه نوطدرجای خود بیاید.

شاه‌مردالکی که در منار جعفر قلیخان جدم را بدون فرمان اربابش پسر اسدخان درماه رمضان درحال روزه کشت چندسال پس‌ازآن جنگ دراصفهان گرفتار شدبدست حاکم سبب‌چه‌بود ندانستم کلبعلیخان درآنجا بود اورا ازحاکم خریدوآورد چغاخور امر کرد او را کشتند اورا درآتش بسوختند وسزای‌اوهم همین‌بود.

جدم جعفرقلیخان درطهران بود دخترعلی‌صالح خان الجمالی را که بی‌بی شاه‌پسند نام‌داشت بزنی‌گرفت (گویادرآندوره‌روسای بختیاری بیشتردرطهران گروگان

بودند علی صالحی هم آن هنگام در تهران بود) ودرهمانجا عروسی کرد مرحوم حسینقلی خان پدرم وامام قلیخان عمویم درطهران متولدشدند بروزگار فتحعلیشاه قاجار بی بی شاه‌پسند ازهرزنی بالاتر و والاتر بود اگرچه من یازده‌ساله بودم که زندگانیش سرآمد درست رفتار و کردار اورا بیاد ندارم ولی بی‌اندازه از محاسن اخلاق و نیکی رفتار و کردار و کدبانوئی او گفته‌اند و شنیده‌ام پس از کشته شدن شوهرش ابدال خان پسر کلبعلیخان خواست اورا بحباله نکاح درآورد چون میان او و بی‌بی‌مریم مادر ابدال خان کدروتی بود اینکار میسر نشد ویکی از اسباب عداوت خانوادگی هم همین شد اگر این وصلت را کرده بودندمیان عمو وپسر برادرها تامدتی خونریزی واقع نمیشد باری بمهدی قلیخان که برادرشوهرش بودشوهر کرده دختری اوراشد بی‌بی‌آغا بیگم‌نام اورا به‌عقد علیرضاخان‌چهارلنگ کینورسی حاکم‌جانکی گرمسیردرآوردند بی‌بی‌شاه پسنددوستی والفتش به‌این دختربانداره بود که پدرم ازوی با اینکه‌مادرش بود رنجیده خاطر بود اکنون پنجسال است‌آن زن روزگارش سپری‌شده .

داستان جنگ شنستان

سابقاً جنگ بازفت و مردن ابدال خان وکلبعلیخان را نوشتم پس از مرگ آنها پدرنگارنده بااستقلال تمام ییلاق‌آمدچون زن‌وبچه‌کلبعلیخان باپسردومش ابوالفتح خان وآقاعلی‌داد درچغاخور بودند خانواده پدرم آمدند دستجرد احمد خسرویها که بادراز مشهوراست چادر زدند حضرات‌هم درقلعه بودند جمعی‌ازقلعه مثل‌علی باز برادر آقاعلی‌داد وآقا زمان‌وکربلائی‌حسین‌پسرمحمد که‌دادماد آقاعلی‌داد که بارها نگارنده اورا دیده‌بود مردی‌دلیرونیرومند بود رفتند بروجن‌خالو های احمد خسروی همچون آقا حیدر و اسمعیل راکی داماد او وجماعتی رفتند برای جلوگیری آنها شبانه بهم برخوردند آقا زمان که اول جوانی او بود گرفتار شد (این آقا زمان پسرآقا شهباز برادرزاده آقاعلی‌داد است که در جنگ‌شیمبار باجعفرقلیخان جدم کشته‌شد آقازمان

تا چندسال پیش زنده بود طرف محبت پدرم بود اکنون هم فرزندان او خالی از احترام نیستند) اما کربلائی حسین پسر محمد اصلا با بادی عکاشه بود آمده بود میان خدر سرخها روزگار میگذرانید آقا علیداد خواهر خود را باو داده بود زمانیکه اولاد کلبعلیخان و آقاعلیداد کشته شدند آمد پیش پدرم خدمت میکرد اودرآنشب گریخت اسمعیل را کیاورادنبال کرد سواره بهم درآویختند آخر از چنگ اسمعیل گریخت اسب خوبی زیرپای آقا زمان بود باو رسید اسب خود را گذارده اسب او را سوارشده رفت خبر برد آقا علیباز را آقا حیدر دنبال کرده از دور طپانچه بطرف او خالی کرد گلوله میان دو کتف او خورده کشته شد پس از چندروز ابوالفتحخان و آقاعلیداد دیدند دیگر نمیتوانند درقلعه چغاخور بمانند ارگردنه شنستان رفتندرو بطرف چهر ازپشتکوه سوارهای پدرم باخوانین آنهارا دنبال کردند آقاعلیجان که مکرر اسم او برده شد زخم خورد اسب کج کلاه زیرپای حاج ایلخانی عمویم تیرخورد کشته شد آنها رفتند برای پشتکوه آقا زمان هم پس از چند روز در بازی گوی وچوگان روزانه گریخته خود را درشط و بیشه چغاخور انداخته پنهان شد شب خودرا بعمویش آقاعلیداد رسانیده اورا با ابوالفتحخان واداشته بجعفرقلیخان پسر اسد خان پناه بردند جعفرقلیخان ستاره خانم دختر کلبعلیخان زنش بود درویشخان از ستاره خانم بود دختر جعفرقلیخان هم زن ابوالفتحخان بود حاج چراغعلیخان سیف نظام از آن دختر بود .

جعفرقلیخان همیشه هر که اقتداری پیدا میکرد او را واگذاشته طرف کار ضعیف میشد تاهمیشه میان خوانین دورکی کشمکش وزد وخورد باقی باشد پیش از این تاریخ وقتی جدنگارنده یاعمویم کلبعلیخان خواستند یکنفر برسالت نزدجعفرقلیخان بفرستند آقا کوچك خدری را که ازحیث لباس امتیازی داشت چکمه میپوشید شمشیر حمایل میکرد شاید کلاه پوست هم برسرمینهاد برگزیده فرستادند درهنگامی که وارد شد خبر آوردند شیری دربیشه پیداشده جعفرقلیخان با اتباع خود سواره و پیاده بیشه را محاصره کردند آقاسیدال چنگائی گفت چون من کوتاه قامت و لاغر اندام بودم در پهلوی آقا کوچك ایستادم آدم و سگ دربیشه رفته بانگ و فریاد برآوردند برای

بیرون آوردن شیر از بیشه اتفاقاً آنجائیکه آقا صیدال و آقا کوچك ایستاده بودند خرسی بیرون آمد آقا کوچك بگمان اینکه شیر است فرار کرده زد بآب ورفت وآن سوی آب آقا صیدال با کمال آرامی خرس را هدف گلوله کرد آقا کوچك با قد بلند و شمشیر حمایل کرده بر گشت سر نعش خرس مرده تماشا میکرد جعفرقلیخان گفت خالو کوچك بسیار میل دارم صد نفر مثل شما بدین بالا واندام درطایفه هفت‌لنگ پیدا شود ولی نه باین شجاعت ــ دور کیهارا این سخن بطبع گران آمد این بود تا وقتی جعفرقلیخان با اردوی کلبعلیخان ازراه دزفارد بمال امیر میرفتند روزی نشسته بودند سرگرم گفتگو بودند بناگاه ماری آمد میان مجلس، جعفرقلیخان گریخت آقاعلی‌داد باشمشیر مار را بدونیم کرد کربلائی برات تفنگچی گرکه که از خویشاوندان آقاعلی داد و مردی شوخ و ظریف‌طبع بود بجعفرقلیخان گفت ازخداوند خواهانم صد نفربزرگ باهمت با غیرت بافتوت مثل شما درایل هفت‌لنگ یافت شودولی نه باین جرأت و شجاعت همانا این گفتار جعفر قلیخانرا ناپسند افتاده با کربلائی برات سرگران شد کربلائی برات وی راگفت :

بدو گفتا جوابست این نه جنگ است کلوخ انداز را پاداش سنگ است

اگر چه گاهی دراین تاریخ در میان داستان جمله های معترضه که مربوط بآن داستان نیست هست ولی به مفادالکلام یجرالکلام (یعنی سخن سخن میآورد) گاهی بمناسبت ازمناقشات ودیگر امثال ووقایع مفیده دربین‌حکایتی یاشرح حالی یاداستان جنگی آورده میشود هم خالی ازفایده نیست وهم ذکر اتفاقاتی که دربختیاری افتاده و هم اسباب تفریح خاطرخوانندگان این تاریخ است .

آغاز داستان جنگ سرخون

نوشتم که ابوالفتح خان وآقاعلی داد بجعفرقلیخان اسدخان پناه بردند این قضیه درسال ۱۲۶۴ اتفاق افتاد ودرهمان سال محمد شاه‌قاجاررامرگ دررسید توشمال خان امرائی جد نظرعلیخان لرستانی که اکنون سردار اکرم لقب دارد ورئیس ایل

امرائی لرستان است جوان آراستهٔ بود بافوجی که آن زمان لرستان بدولت میداد نمیدانم برای چه در بختیاری آمده بود و با پسر اسدخان دوست شده نهایت همراهی بااومیکرد جعفرقلیخان و ابوالفتح خان و آقاعلی داد باسوارهای بختیاروند وتوشمال خان بافوج خود بجنگ پدرم آمدند با اینکه پدرم ازطرف دولت رئیس طایفه بودایل وعمله درسرخون بود پدرم در دوپلان باسواران خود پل دوپلان را گرفته بودبرای جلوگیری ازاردوی جعفرقلیخان ویاران اوازراه دوازده امام پشتکوه آمدند برسرقله که دوپلان پیدا بود آقاعلی داد اسب وزنه راسوار بود تمام این سرازیری را که سوار بسختی میآید چهارنعل ویورتمه پائین آمد رسید به پل، پل را سواران پدرم گرفته بودنداز آب گذشته رفت آنطرف سواران پدرم، هنوز تفنگ ازهیچ سوصدا نکرده شکست خورده گریختند رفتند برای سرخان آقاعلی داد وعده ازسوار بختیاروند آنها را دنبال کردند وچون میدانستند ایل درسرخان است رفتند برای غارت سواران پدرم یك دوجاخواستند بایستند جلوگیری کنند نتوانستند تا رسیدند درتنگ هزارگیری (بختیاری جریب را گیرمیگویند) آقا بندر وآقاحیدر وملاکاظم درعقب سوارها بودند دم تنگ مادیان ملاکاظم افتاد و ملاکاظم را زیر گرفت صدا زد بندر کجا میروی برگرد مرا از زیر مادیان بیرون بیاور فردا طعن علی دادرا نشنوی که برادرت اسیر شد حاج آقابندر ایستاده آقاحیدر را گفت پیاده شو وکاظم را اززیر مادیان بیرون بیاور تاآقاحیدر خواست پیاده شود که صدای علی داد ازدنبال آمد که خوب جان بسر بردی آقابندر پیاده شد ملاکاظم را اززیرمادیان بیرون آورد آقاحیدرتیری بعلی داد انداخت خطارفت ملاکاظم را گفتند سوارشو برویم گفت من یکتای گیوه ام گم شده تا پیدا نکنم نمی آیم از طعن پسر شعبان کر (شعبان جد آقاعلی داد بودو گوشش کر بود) میترسم بگوید گیوه خود را گذاشت فرار کرد دراین بین گیوه را پیدا کرده سوار شده بود که صدای تفنگ آقا علی داد بلند شد چهل دانه چهارپاره گراز کش (بختیاریها چهارپاره درشت را گرار کش میگویند) درتفنگ حاج مصطفی که داشت ریخته بود بهمان یك تفنگ آقابندر وآقاحیدروملاکاظم ومادیانهای آنها را زد من چهار پاره که درسینه آقابندر زده بود دیدم که میان سینه اومانده بود

باری با زخمداری گریخته دنبال اردوی پدرم رفتند برای بندار هزارگیری (سربالائی سخت را بختیاریها بندار میگویند) مادیان ملاکاظم وامانده بود خلیل خان را آواز دادند که بایستد گفتند آقاحیدر برادرت را در جنگ کران ازمیدان بیرون برد توهم آقاکاظم را ازمیدان بیرون ببر مقصود مرحوم پدرم بود که او را آقا حیدر در جنگ کران بدر برد خلیل خان عموزاده پدرم بود ملاکاظم را بترك خود سوار کرد میگفت مادیان من ترك بردار نبود هردقیقه لگد می‌انداخت همان تای گیوه که دست ملاکاظم بود بچانه من میخورد گفتم گیوه را بینداز تاهردو آسوده شویم خندیده گفت من این گیوه را اززیر تفنگ علی‌داد بیرون آوردم هنگامی که جانم درخطر بود اکنون چگونه از دست بدهم گیوه را برد وجان خودرا هم سالم کرد سوار دشمن آنها را سرخان دنبال کرده هرچه توانستند به یغما برده بازگشتند ودر تنگ گندم کار منزل کردند پدرم از راه خارج شده سرتپه تماشای غارتیان رامیکرد بادوربین میخندید و بهمراهان میگفت من وقتی شیرینی وآجیل ازمادرم برای مهمانهامیخواستم صرفه‌جوئی کرده کمتر برای من میفرستاد اینك بختیاروند واردوی دشمن مهمان اوشده چیزی برای او باقی نگذاشتند اگر بما بیشتر میداد امروز غارتگران کمتر بیغما می‌بردند باری ازگردنه هزار جریب که گذشتند نزدیك گردنه لجام‌گیر پدرم پیاده شده بود اسبی که داشت از رفتار باز مانده اورا بناچار رها کرده درگذشت سوارها نیزازآنجا بایستی بگذرند هنگام عبور هیچیك آن اسب راندیدند چون رفته در میان اشجا ربلوط که بختیاریها آنرا کچل میگویند (بختیاری درختهای کوچك را کچل میگوید) برای اینکه بدست غارتگران نیفتد طپانچه بدست یکی از ملازمین داد که اسبرا بکشد چون بنزدیك اسب رسید طپانچه به شکمش چکانید دررفت اسبرا گذاشته وبرفت روزدیگر یکی ازاهالی آنجا اسبرا یافته بود بنزد پدرم آورد اسب را بفال نیك گرفت همانشب که اردوی دشمن در گندم کار بود آقابندر یکی ازخویشانش را که اهل همان محل بودوملاتهماس (تهماسب) نام داشت ازپسران حاج علی برداشت پیاده ازراه کوه رفته بآنها شبیخون زده وحشت در اهالی اردوانداخت چنانکه ندانستند این شبیخون زننده یکنفر است یا بیشتر، دوهزار

گوسفند وچهار پا افزونتر که برده بودند برگردانیده زنهای خانواده خودشان را که باسارت برده بودند رهائی داد این رشادت بتنهائی پس از شکست کاری بس بزرگست فردای آن شب اردوی خصم برگشت وپدرم درمیان این ایل بگرمسیر رفت این جنگ را جنگ سرخون میگویند .

وقتی ازمرحوم رضاقلیخان ایل‌بگی عمویم پرسیدم که در این جنگ با این رودخانه بزرگ ودوپلان که درمیان شما و دشمن بود و سواران شما هم بدان اندازه بودند که تا شب بتوانند با آنها نبرد کنند چرا گریختید فرمود ما از علی‌داد که تنها پیش آمد نمیترسیدیم شیخهای عباسی ما را هدف گلوله کردند از طرف دیگر سوار وسرباز بقصد مامی‌آمد از یك راه نبود که جلوگیری کنیم ولی گمان نگارنده اینست که بیشتراز ترس علی‌داد وسوار وسرباز بود نه از بیم شیخهای عباسی .

مکرراز آقاعلی‌داد رشادت ملاکاظم‌را دراین جنگ شنیدم برای بختیاروندها وصف میکرد الحق درست میگفت ولی حاج‌آقا بندر را هم نمیتوان دررشادت کم از اوشمرد درعهد ایلخانی گری‌پدرم جنگهای رستمانه کرد پدرش‌آقا اکبرجد ملا کاظم بود وبیست وپنجسال پیش‌درنودسالگی بود که وفات یافت مادرحاج آقابندر ازطایفه عرب بختیاری بود وسهمی ازمیراث پدری‌باو نمادند آقازینل پدرملاکاظم‌اورا‌پرستاری میکرد خوانین چون‌درنهادوی آثارشجاعت‌ودلاوری دیدنداورا بملازمت‌خودبرگزیدند برادرهای بزرگ‌او ملاعالی وآقا زینل وآقابالی‌پدرآقاحیدرهمه رشید بود دواکنون که این تاریخ را می‌نویسم درپسران حاج‌آقا بندروملاعالی وآقاحیدرخاصه پسران حاج‌آقا بندر که عمه‌زاده‌های نگارنده‌اند سوارهای رشید هستند حاج‌آقاعبدالکریم وحاج‌آقا ابوالفتح‌سیف لشکرپسران‌حاج‌آقا بندروآقا حیدربهترین سوارهای‌بختیاری هستند وشرح زندگانی هریك را دراین کتاب خواهیم نوشت .

شرح زندگانی مرحوم حسینقلیخان پدر نگارنده

شرح زندگانی پدرم‌وبرادرهایش ازاینقراراست حسینقلیخان که سلسله‌نسب

اورا در اول کتاب ذکر کردم منتهی میشود بحیدر واین حیدرهمان حیدر کور است که از کدخدایان یا ازطایفه جزء یا کل‌پاپی لرستان بودآمد درمیان بختیاری بطایفه خدرسرخ پناهنده شده شبانی میکرد گویند پس ازچندی طایفه اوآمدند اورا ببرند چون علاقه پیدا کرده بوددیگر نرفت‌معلوم‌شد از بزرگ‌زادگان‌پاپی‌است .

پدرم بروزگار جوانی که هنوزسالش به بیست نرسیده بود با عمویش کلبعلی خان بهم زدند خود او حاضر نبود برادرش حاج امام قلیخان ایلخانی از کلبعلیخان رنجیده‌خاطر شده باجمعی‌از بستگان‌خود رفت‌برای گرمسیر کلبعلیخان‌ابدال خانرادنبال آنها فرستاد که آنها را بازگرداند حاج ایلخانی از راه قلعه مهلبک که گردنه سختی است بویژه زمستان نزدیک بازفت است و ازراه دیناران ببازفت میرود رهسپار بدان صوب شد ابدال خان باعلی‌داد مشهور وسوارهای کلبعلی خان بآنها رسیدند شرح این داستان را مرحوم عمویم درراه مکه برایم مفصل بیان کرد فرمود وقتی که رسیدند‌ما خیال آنها بازگردانیدن مانبود بلکه میخواستند نوکروتبعه که همراه من بودند‌بربند کم کم نزدیک میشدند یکی یکی‌ازگماشتگان‌رابزوریا بزبان برمیگردانیدند علی‌داد چون‌بمن نزدیک‌شد میگفت‌خان واهمه‌نکن برو ولی اندک‌اندک بمن‌نزدیک شد من تفنگم‌روی دستم‌بود ولی‌هنوز از جائی‌تفنگ خالی‌نشده بود من احتیاط خود را داشتم که مبادا بترك اسب‌من جسته‌مرابگیرد بناگاه تفنگ ازدستم افتاد خلیل‌خان‌عموزادم دنبال‌من بود گفتم جلوعلی‌داد رابگیرد تامن تفنگ رابردارم خلیل‌خان‌ازوی‌جلوگیری کرد تامن پیاده‌شده تفنگ خود رابرداشتم‌بازدیدم علی‌داد میآید که مرابگیرد‌خلیل خان اورا تهدید کرد عاقبت تفنگ را برای سینه او انداخت علی‌داد بدهن اسب زد سراسب‌بلند شد گلوله به‌پیشانیش‌خورده غلتید‌بروی علی‌داد این‌هنگام ازهمه‌سوصدای تفنگ بلندشد این‌اول تفنگی‌بود که‌میان خانواده جعفرقلیخان انداخته‌شد این‌خلیل خان پسراصلان خان پسرحبیب‌الله‌خان بود برادرنداشت سواری دلیر بود کوتاه‌قد وبد گل،سرش هم‌گر بود باری‌عمویم‌فرمودمحمد کریم‌خان عموی‌خود رادیدم مثل اینکه‌او را خواب در ربوده ناگاه از اسب افتاد دیگر برنخواست دانستم که کشته شده است

میگویند چون آقا زینل احمد خسروی را در کهرو همین محمد کریم خان کشت ملا کاظم پسرش که درجنگ کران ازو یاد کردم وپس ازاین هم ازجنگ اوخواهم نوشت بتلافی پدر اورا کشت با اینکه خوانین خون پدرش را باورد کرده بودند بادیه خون آقاعزیزاله احمد خسروی که هردو را درقریه کهرو محمد کریم خان کشته بود. این محمد کریم خان مادرش گرجی بود مردی باهمت نامجوی بودلکن مثل سایر اولادهای حبیب اله خان شجاعت نداشت باری عمویم فرمودبسیاری ازهمراهان مارا برگردانیدند و جزمحمد کریم خان عمویم کسی کشته نشد علیخان پسر رمضان که در آنوقت نزد کلبعلیخان ودرآنواقعه بود چون بی اندازه حریص وطماع ودلیروشجاع بود بمن رسید که برود برای غارت همراهان من مراگفت امامقلیخان من هرگز تفنگ بطرف شما نمی اندازم شماهم بمن تفنگ نیندازید چون صد قدم دورشد دانستم برای غارت میرود از دنبال تفنگ بطرف او خالی کردم برگشت گفت چرا تفنگ بمن انداختید و رفت باغارتی که اکنون بیادندارم چه بود بازگشت واز من درگذشت وبرفت باز از عقب آمد بمن رسید ورد شد چون راه قله تنگ و سخت بود گفت این مرتبه دیگر بمن تفنگ نیندازید من ازوی نپذیرفته تفنگ را بجانب اوآتش دادم اونیز تفنگرا بی قراول بسوی من انداخت ورفت نایستاد اسبی ازسوارها گرفت وبرگشت اسمعیل خان پسر حسن آقا خان پسر فرج الله خان در آن جنگ همراه ما بود او را گرفت نگذاشت دیگر سواردنبال ما بیاید این همان اسمعیل خانست که چند سال پس ازاین قضیه ریاست کل طایفه پدرم را باو دادندششماه یاهشتماه بیش حکومت نکردچنانکه شرح آن ازاین پس گفته شودتااینجا بیانات مرحوم ایلخانی عمویم بود . شنیدم عمویم پس ازاین جنگ ابدالخان میان ایل رفت عمویم رفت بازفت وباهمراهان رفتندبرای دز شهی ودر آنموقع پدرم رحمت الله علیه نبود ازقراریکه گفته شدبه اصفهان رفته بود.

مشهور است که حکومت بختیاری ازعربستان یعنی جزو عربستان بود وعجب اینست که درزمان فتحعلیشاه حاکم بختیاری گاهی شیرازنزد ایالت فارس میرفت وقتی حبیب اله خان جدم رفته بود شیرازوالی فارس یا آشنائی بحال اونداشت یا خواست

اهانتی باو کرده باشد حکومت هفت‌لنگ یادور کی و بابادیها را میخواست بآقامحمد علی که از اولاد محمد صالح خان برادرعلی صالح‌خان بودند بدهد حبیب‌الله خـان بفرج‌اله خان برادرش نوشت میخواهند ایل را ازمن بگیرند بمحمد علی بدهند این آقامحمد علی را جهانیها محمد علی طلائی میگفتند شایدکارد یاقمه دسته‌طلائی‌داشته بوده است باری فرج‌اله خان پس ازرسیدن نامه برادرروانه شد میگویند والی‌فارس سلام نشسته بود محمد علی خان را هم‌خلعت داده بود فرج‌الله خان هم تازه وارد شده بسلام رفت دید آقامحمد علی بالادست حبیب‌الله خان ایستاده برآشفت باوی گفت کار بجائی رسیده که درسلام برتراز آقای من بایستی (حبیب‌الله خان راآقا خطاب‌میکرد) گرزرا ازپشت کمر بیرون آورده بگردن آقامحمد علی‌زد که افتاد در حوض‌آب او را ازآب برآورده روزدیگر حبیب‌الله خان را خلعت داده‌روانه بختیاری کردند.

دراینکه فرج‌الله خان آقامحمدعلی را بادبوس‌زد وافتاد وحکومت رابرای برادرش گرفت سخنی نیست ولی اینکه درسلام این حرکت ازوی سرزده باشد باور کردنی نیست وعقل آنرا باور ندارد اگرچه‌فرج‌الله‌خان بسیار دلاور و بهادربودبرخلاف حبیب‌اله خان که نه ازسواری وتیراندازی بهره داشت‌نه‌قدرت وجرأت داشت. شنیدم وقتی فرج‌الله خان دردزشهی درآشفتگی بود یاشبیخونی باوزدند یاحادثه دیگر روی داد شمشیری بسیارممتاز دردست داشت (آن شمشیرنزد غلام حسین‌خان سردارمحتشم است که بتقویت رضاخان سردار سپه و رئیس‌الوزراء ایلخانی بختیاری‌شد) بدورخود میگردانید که مبادا درآن شب تاریك دشمن باوحمله کند قضا را بگردن آقابخشی احمد خسروی خورده سرش را ازتن جدا میکند روزدیگر می‌بیند که‌آقا بخشی که ازبستگان خودش بود ندانسته درشب تار کشته‌شده‌است ودستجرد را بعوض‌خون‌اوداد احمد خسرویها را خوانین خالوخطاب‌میکنند زیرامادرجعفرقلیخان و کلبعلیخان‌خواهر همین آقابخشی وآقامصطفی بود.

بارها گفته‌ام وبار دگرمیگویم . که چون تاریخی دربختیاری نوشته نشده که ازداخله بختیاری حکایت کند من‌آنچه را که بروزگار خود دیده ووقایع‌پیش‌از

خود آنچه‌ازمردمان کهن‌سال راست گفتاردرست کردارشنیده‌ام دراین کتاب‌می‌نویسم.

شنیده‌ام وقتی ایل دور کی مدت یکسال باسدخان بختیاروند داده بودند مالیات آنها راگرفت مگرزراسوندها که مالیات‌ندادند ورمه‌آنها را غارت کرد برای چه حبیب‌الله خان یا ابدال خان پدرش را معزول کردند وطایفه اورا باسدخان دادند با اینکه همیشه مقصردولت ومردود فتحعلیشاه بود معلوم نیست جزاینکه میتوان گفت محمدعلی میرزا دولتشاه دوم پسرفتحعلیشاه که حکومت بختیاری وعربستان‌را داشت‌و اسد خانرا دوست میداشت وخیلی ملاطفت ومهربانی بااو میکرد این‌ایل را داده‌باشد باسدخان.

این‌محمدعلی‌میرزادرسفری که بجنگ عثمانیها می‌رفت‌بیمارشدچون‌دانست که دورانش‌سپری‌شده‌ومرگش فرارسیده‌کلبعلیخان فیلی‌والی‌لرستان واسدخان بختیاری دراردوی او بودندآنها راخواسته گفت من بشما قول دادم که درامان من‌باشیدفتحعلی شاه پدرم باشما بداست وبرای خاطرمن باشما کار ندارد مردن من نزدیك شده شما شبانه از اردو بیرون بروید که دراردوی من‌آسیبی بشما نزنند ومن ازعهده عهدخود برآمده باشم پس ازمن خود می‌دانید وشاه (این بود صفات شاهزادگان پیش و عهد و پیمان‌آنها امروز برای‌ایلات هم‌دارای این صفت نیستند) سدشابور که روبخرابی‌نهاده بود رنجها برد تاآن سد رابست‌بارها‌آب برد واو مانند سدی سدید ایستاده هرچه‌آب خراب کرد اوعمارت کرد تاموفق‌شد ببستن سد واکنون مشهور است به سد محمدعلی میرزا بلی چنین کنند بزرگان چو کرد بایدکار.

شرح مسافرت پدر نگارنده با اردوی منوچهرخان ارمنی به لرستان

پدرم می گفت چون ازکلبعلی خان نومید شدم از راه بختیاری رفتم بروجرد بمتعمدالدوله منوچهرخان ارمنی رسیدم مصطفی کشیخالی وحسین مرتضی عمله‌ملازم من‌بودچندان‌اعتنائی ازحکومت ندیدم ولی بااردو ودوستانم میگذرانیدم اردوحرکت

کرد به ای خرم آباد که برود عربستان من هم با اردو بودم گاهی مهمان بختیاریهای میموند شده‌گاهی درچادرخود تنها بسرمیبردم قضا را شبی بمهمانی رفته بودم چادرو اثاثیه خودم وآن دونفر که برای خدمت خودآورده بودم آتش گرفته تمام سوخت‌آن دونفر ماند با لباس‌های عاریه وزیرلب مرا دشنام می‌دادند که این فلان فلان شده در صدرمجلس نشسته ازما دل سوختگان‌خبرندارد که دراین‌سرماچه‌برسرما میرودخیال کردم برخیزم با قمه سزای آنها را بدهم با خودم اندیشه کردم که من اگر آنها را زخمی کنم دست ازمن کشیده میروند پیش کلبعلیخان خشم خود را فروخورده تحمل کردم (مرحوم پدرم زود خشمگین میشد زودهم خشمش فرومی‌نشست یاددارم وقتی با چوب که دردست داشت بسر کسی زده سراورا شکست در حال از کرده پشیمان شده گفت سراورا بستند ونوازشش کرده خلعتش داد) آنها رفتند ومن درفکر بودم که‌آخر کار چه خواهد شد .

رفقا شبها دوره داشتند قمار میکردند درآنزمان قمار در میان آنها منحصر به نرد وآس بود شب آسبازی شروع شد یکی ازدوستان آنشب باخت زیاد هم باخت نزدیك صبح بود من دیدم هم بدنقش است هم بدبازی میکند دست اوراگرفتم‌و بجای اومشغول شدم ساعتی نگذشت پول باخته اورا برده مبلغی هم‌خودم بردم پول او را رد کرده آنچه راهم که خود برده بودم نصفش راباو دادم فرداشب دست خودرا بمن‌داد جای او نشستم تا سرمایه‌دار شده دیگرخودم بازی میکردم وبرای اینکه حریفان از من نرمند گاهی عمداً می‌باختم وتا اندازه که میل داشتم می‌بردم .

من بارها درمحضرپدرم بازی میکردم بیشتربرای‌من قمارمیکرد نقش‌آوری چون او کمتردیدم بلکه هیچ ندیدم گاهی در بازی میگفت یا بخت حیدر کور بارها دیدم بمحض گفتن این کلمه چهارآس یاچهار شاه میآورد هیچ وقت‌نشد این جمله را بگوید ونقش نیاورد .

دراینجا تیرانداختن آقامحمدخان درجاجرود بیادم‌آمد گویند آقا محمد خان قاجار جاجرود در شکارگاه نشسته‌چاشت میخورد گرازی نزدیك اوپیداشد تیرو

کمان خواست تیری به گراز انداخت پیداست تیر آقا محمدخان باآن جثه‌ضعیف چه میکند کمان را از دست بیفکند دشنامی چند بکریمخان زندداد پس بهمراهان گفت هیچ نپرسیدید چرا دشنام بکریمخان دادم روزی با او در همین مکان بودم گرازی پیداشد کمان را برداشت تیری بگراز انداخت تیر برخاك نشست گرد برخاست همراهان گفتند تیر خطا رفت گفت تیر کریم خطا نمیکند گراز ده‌قدم رفت افتاد معلوم شد تیر ازآن طرف گراز بیرون‌آمده بخاك نشسته‌این دشنامها را برای این باو دادم که چرا خدا باوتوانائی‌داد بمن نداد مثل ما درآس‌بازی مثل‌آقا محمدخانست در تیراندازی بارها درآس‌بازی این‌جمله که پدرم‌میگفت (یا بخت حیدر کور) می‌گوئیم لکن پدرم میگفت میبرد ما میگوئیم میبازیم دشنام بحیدر کور بیچاره میدهیم غافل از اینکه او گناهی‌ندارد جرم ازقبل ماست که دربازی بدنقشیم دوستان نیز در بازی‌گاهی این جمله را میگویند .

بازگردیم بداستان پدرم میفرمود دیری‌نگذشت که ساز وبرگی فراهم کرده سراپرده خریده دستگاهی تازه‌باندازه حاجت‌خود وآن‌دو ملازم تهیه کردم حاکم‌عازم دزفول شد رسیدیم بلارود شب خفته بودم ناگاه صدای بگیربگیر مرا بیدار کرد از چادر بیرون‌آمده دیدم سواری‌باشتاب میرود معلوم‌شد اسب‌خاص حاکم را دزدیده‌اند ودزد همان سوار بودگفتم تا اسب‌را زین‌برنهادند سوارشده دزد را دنبال کردم رسیدم واز بیم‌جان اسب‌را رها کرده خودرامیان دره‌انداخته گریخت اسب‌را برداشته‌آمدم سپیده‌دمان باردو رسیدم حاکم باروئی‌درهم کشیده در اصطبل نشسته بود مرا از دور دیده گفتند سواری اسبی‌را عنان‌گرفته میآورد گوئی همان اسب‌دزد برده‌است من اسب رابدرون اصطبل بردم چون ازآوردن اسب‌آگاه‌شد شادمان‌شده پرسید که بودآورنده اسب‌من نزدیك‌رفتم‌گفتند حسینقلیخان بختیاری‌است با من‌ملاطفت کرده‌هرروز بحضور وی‌میشدم ازحال من‌جویا میشدتارفتیم دزفول روزی چند گذشت خلعت از جانب شاه آوردندبرای‌حاکم سوارشده پیشبازخلعت رفت‌فرمود باید حسینقلیخان پیشاپیش‌خلعت اسب تازه کرده سواره بازی کند من چون باسب تازی دستی به سزا داشتم بازیهای

گوناگون کردم بناگاه پای اسبم روی سنگ بلغزید بیفتادمن نیزدرافتاده شانه‌ام درهم شکست حاکم طبیب خود را فرستادمعالجه کرد تاخوب شدم اکنون هنگامی است که کلبعلیخان عمویم که ریاست ایل بااوست بایستی بیاید درنزد حاکم ازپیش هم میانشان رنجش و کدورتی بودروزی بخدمت حاکم رفتم مراگفت اگرجوان بودی حکومت بختیاری را بتو واگذارمیکردم گفتم من عموئی دارم ریش سفید ومحترم اگرمیل مبارك باشداور بخواهم فرمود زودبنویس تابیاید من سواری نزد مهدیقلی خان عمویم فرستادم شتابان خود را بدزفول رساندکلبعلیخان وابدالخان وآقاعلی داد وعده دیگراز سواران آمدند بالای دزفول گویا لیه‌حیدری آنجاکه رودخانه دزفول از کوه بیرون میآید اردوزدند کلبعلیخان ازحاکم بدگمان بود شهر نیامد ازهمانجا بایاران گریخته رفتند حاکم نیز رقم حکومت بختیاری را باخلعت بمهدی قلیخان داده باوی گفت این حکومت وریاست حسینقلیخان راست چون اوجوانست باسم تودادم ازآنروز مرحوم پدرم حاکم دورکی وبابادی ودینا ران شدتاروزی که اولادکلبعلیخان وآقاعلی داد را کشت یکسال معزول شده اسمعیل خان پسرحسن آقا خانرا حکمران بختیاری کردند سالی برآن برنیامد که اسمعیل خان وسام الدوله ارمنی که با پدرم کین توزی میکردند از میان رفتند و باز حکومت نصیب پدرم شد .

داستان کشته شدن ملا عالی

میزدج وده‌چشمه که اکنون خانه وملکی نگارنده است ازاین پیش اردوگاه پادشاهان وشاهزادگان وامرا وحکام وخوانین بختیاری بود وقتی حاکمی از اصفهان یا عربستان درآنجا اردوزده بود روسای چهارلنگ و هفت لنگ در اردو بنزد وی آمده بودند ازآن جمله کلبعلیخان وعلینقی خان کنورسی چهارلنگ وپسراسدخان بختیاروند بودندعلینقی خان که شیوه‌اش شاهدبازی بودپسری خوبروی در اردوی دولتی بودخواست اورا در دام کشد سربازها آگاه شده با ملازمین علینقیخان نزاع کردند بختیاریها بکمك گماشتگان علی نقیخان بسربازها درآویختند فتنه بالاگرفت بختیاریها از اردو

آشنایی با چند نسخهٔ خطی

فوزالنجاة : ملا معزالدین محمد که بنام عبدالله قطب شاه در اقامت نزد شیعی وسنی در ۱۰۵۸ بفارسی ساخته است ، اساتید سنی وشیعی وکتب ایشان که مؤلف خوانده است ، دردیباچه از شاه ایران ودرپایان ازشاه اسماعیل واز حیدرآباد یادشده است.

نسخ ۱۰۵۸ ازخودمؤلف ۳۵۰گ ۱۹ س ۸/۵ × ۱۴/۵ × ۲۴/۵ ،کاغذزرد تیره کهنه نازك

فهرست‌الکافی : محمد جعفربن محمد صفی ناعسی فارسی آباده‌ای (دانشگاه ۵ : ۱۴۴۹ فهرست ادبیات نسخ‌کرمان ص ۲۶) نسخ میرسید علی بن محمد مهدی موسوی درب امامی اصفهانی روز پنجشنبه۹ ذح ۱۲۶۳ ، عنوان ونشان‌شنگرف ، ربعی(نسخه‌آقای اللهیار صالح)

قابوس‌نامه : عنصرالمعالی، ازسدهٔ ۹ (مجلس ش ۲۱۹ اخوی)

القاموس : فیروزآبادی از سدهٔ ۹ (مجلس)

قانون‌الادب : حبیش‌تفلیسی ، نوشتهٔ در ۹۱۲(آقای‌کریم‌زاده)

قانون‌الادب:حبیش‌تفلیسی ،ازسدهٔ۷ با سجاوندی ،آغازوانجام‌نونویس(مجلس)

قرآن : خط وصال شیرازی (مجلس)

قران : نسخ علاءالدین محمد تبریزی دراواخر ج ۲/۹۸۲ بادعای ختم قرآن نوشتهٔ محمد هاشم در۱۲۰۶ ، با آرایش درکاغذ وجلد ، وزیری (مجلس ۴۸۴۲)

قرآن : خط زین‌العابدین شریف حسینی در ۱۰ رجب ۱۲۹۳ : در ۳۰گ ، باجلد آراسته وروغنی (مجلس ۴۸۵۰)

الکافی : کلینی ، مورخ ۹۵۳ و۲۷۹ ذق ۹۵۳ مقابله شده درج ۹۵۴/۱ (آقای کریم‌زاده)

کامل‌الصناعه : علی‌بن‌عباس مجوسی اهوازی ، رحلی ، نسخ درشت هبةالله بن عبدالجبار بن ابراهیم سیم جیلی دررجب ۵۴۴ برای پهلوان جهان خسرو ایران ملك‌دیار

بکرالب اینانج قتلغ بیك ابوالمظفرالبی ... الغازی ابن ارتق شهاب امیرالمؤمنین ، ازدالمقالة السادسة من الجزوالثانی العملی» آغازمیشود ومیرسد به پایان کتاب در «خدمت گزاران عالم کتاب» س ۹۷ ازآن یادشده است (مجلس)

الکامل الفرید فی التجرید والتفرید : محب الدین ابوموسی جعفربن مکی بن جعفرموصلی درگذشتهٔ دوشنبه چهاردهم ع ۷۱۱/۲ درشیراز، نسخ حاج محمدبن سعدخازن دلقندی جوینی درروز پنجشنبه ۱۱ ج ۷۰۹/۱ ، وزیری ، ازآغاز اندکی افتاده درهفت کتاب است :

۱ــ نخستین ساختهٔ ۸ رجب ۶۸۳

۲ــ حصرمذهب ابن کثیر بروایتی احمدالبزی ومجمد قنبل ، ساختهٔ در۲۸شعبان ۷۰۲ درشیراز

۳ــ حصر مذهب ابی عمر بن العلاءالمازنی بروایتی ابی عمردوری وابی شعیب سوسی، ساختهٔ محرم ۶۹۶

۴ــ حصرمذهب ابن عامر بروایتی هشام وابن ذکوان، ساختهٔ ۲۹ شعبان ۷۰۱

۵ــ حصرمذهب ابی بکر عاصم بن ابی النجود بروایتی ابی بکرشعبة بن عباس وابی عمر حفص بن سلیمان ، ساختهٔ ۱۰ شوال ۶۸۵ درشیراز

۶ــ حصرمذهب حمزة بن حبیب الزیات بروایتی خلف وخلاد ، ساختهٔ ۱۰ ذق ۶۹۴

۷ــ حصرمذهب الکسائی بروایتی ابی الحارث و ابی عمردوری

درپایان تاریخ محرم ۸۲۴ درآخر دوبندی دیده میشود .

کتاب الدعاء: تعقیبات مختصه است وجز آن نوشتهٔ عبدالعلی بن محمدحسن در ۱۲۲۲، باسرلوح ، ازآن عباس میرزا بوده واو بفرزند خود بهرام میرزا بخشیده بود با تاریخ ۱۲۲۲ (مجلس)

الکشاف : زمخشری (مجلس)

کشف الفواید فی شرح قواعدالعقائد : علامه حلی نوشتهٔ عمر بن ابی بکر آلوسی قزوینی دریکشنبه ۲۳ ع ۷۳۳/۱ درسلطانیه (مجلس ۵۱۰۳ قفسه)

الکفایة فی علم الاعراب : ضیاءالدین مکی نسخ حسن بن یحیی املشی در ۹۹۰ با تملك ابوجعفر بن قطب الدین محمد بن شیخ علی بن عبدالوهاب باخط ومهرمحمدبن آقا باخط ومهر محمد تقی بن آقا میرزا وبا مهر «بندهٔ آل محمد جعفر ۱۰۷۱» ۲۰۷ گ ۸ س ۱۳ × ۲۱/۵ (مجلس ۵۱۵۷/۶۲۳۴۱)

کفایة المؤمنین : ترجمه الخرایج والجرائح قطب راوندی ، ازمحمد شریف خادم درزمان شاه تهماسب صفوی

الکلام (کتاب فی ــ) : در هشت قاعدهٔ دومی دردو رکن سومی حدوث العالم

چهارمی اثبات علم‌الصانع وصفاته‌درسه‌رکن‌پنجمی‌الافعال‌درسه‌رکن‌ششمی‌النبوات‌دریك‌مقدمه وچند رکن هفتمی‌المعاد دریك مقدمه وچند رکن هشتمی‌الامامة دریك مقدمه وچند رکن، رکنها هریك درچند بحث ، ازسدهٔ ۹ و ۱۰ (محلس ۱۵۰۲ قفسه)

الکلام (کتاب ـ) : باید از متقدمان باشد ، نسخ سدهٔ ۸ و۹ ، عنوان ونشان شنگرف ، محشی، آغاز وانجام افتاده .

فهرست عنوانهای نسخه :

البحث‌الثانی فی‌اللطف

البحث‌الثالث فی‌الالم

البحث‌الرابع فی‌احکام عامه

الفصل‌الرابع فی‌الروایح

الفصل‌الخامس فی‌اثبات واجب‌الوجود وفیه مباحث

البحث‌الثالث فی‌انه تعالی عالم

الفصل‌الثامن فی‌العدل وفیه مباحث

الفصل‌الحادی‌عشر فی‌الامامة

الفصل‌الثالث عشرفی‌المعاد

المقدمه‌الرابعة ان‌کل جسم وجسمانی‌منقسم

البحث‌الثانی فی‌اعادة‌المعدوم

کلیات : پیرجمالی ، نوشته ۸۶۵ (مجلس ۱۵۳ اخوی)

کلیات : سعدی نستعلیق ۱۰۴۸ ، با تصاویر وچهارمجلس درآغازوانجام،روی جلد مصور وکتیبه‌دار ، رحلی (مجلس ۴۹۰۴ قفسه)

کلیات : طغرا ، دیوان ومنشأت اواست دردوجلد در۶۶۸گ بخط نستعلیق‌سدهٔ ۱۱ ، با جدول ، ربعی

کنزالعرفان : مقداد سیوری (مجلس)

کنزاللغات : محمد بن عبدالخالق بن معروف نسخ حسین بن عبدالرحیم در روز نوروز ۹۷۸(مجلس)

گلشن اسرار :گویا ازپیرجمالی‌به نثرونظم فارسی درعرفان درسه‌جلد آغاز:

بنام نامی حی یگانه		خداوندی‌که اوبشکافت دانه

پایان جلد دوم مورخ ۱۰ رمضان ۱۲۶۰

گنج بادآورد صاحب قرانی : امان‌الله خان زمان فیروز جنگ پسرمهابت خان خانان بهادر سپهسالار سید محمد غیورحسینی‌که دریك مفتاح وسه‌گنجور ویك طلسم بنام ابوالمظفرشهاب‌الدین محمد شاه جهان صاحب قران ثانی ساخته است نستعلیق سدهٔ ۱۲

و ۱۳۹ ، عنوان شنگرف . رحلی ، کاملترین نسخه‌ایست که من می‌شناسم (الهیات ص ۱۷۳- فهرست فیلمهای دانشگاه ص ۱۷۲)

آغاز : بسمله ، و به نستعین حکمت اللهی ترکیب هیولای انسانی است که نقد روایی او نفس روان است ومعرفتش محك تجربه ومعیارامتحان

انجام‌اندکی افتاده درخاتمة‌التألیف: گنج یادآورد شد نبشته خطاب ملت‌یونانیان را ناسخ است (مجلس)

گوهر مراد: عبدالرزاق لاهیجی‌نوشتهٔ روزدوشنبه ۱۱ شوال ۱۲۵۸ (مجلس)

لطایف‌الانشاء : نصرالله بن علاء بناه نسفی (ناصر بن علاء) دریك مقدمه و دو مقصد ، ازسدهٔ ۸ و ۹ (مجلس ۶۴۷۷۹/ ۶۰۹۷)

لیلاوتی : فیضی دکنی (فهرست فیلمهای دانشگاه ۱۷۷) نوشته پایان ذق۱۲۱۲ (مجلس)

المائة : ابوسهل عیسی بن یحیی‌مسیحی، درصدکتاب‌که همه درنسخه هست.

نسخ هبةالله بن ملکای نصرانی متطبب تکریتی برای خودش در تکریت از روی دستورمصنف درشنبه ۳ ذح ۶۴۳ (۱۱ نیسان ۱۵۵۷ اسکندری) مقابله وتصحیح شده‌است ، بایادداشت۹۶۰ درپایان در ۹گ ۱۸ ص حواشی امین‌الدوله هبةالله بن صاعد بن ابراهیم بن التلمیذ است نوشته هموردهمین شهردر شنبه ۱۷ ذح ۶۴۳(مجلس)

مائة کلمة: ترجمه عادل ، آغاز : «لوکشف‌الغطاء ... هفوات‌اللسان» [باترجمهٔ فارسی] «بهترین هرکلام نورچشم‌مردمان... زشت‌گوید یابییندیا رودجایی بهل» (دانشگاه ۲ : ۷۲۷) نوشتهٔ علی‌رضای عباسی در۱۰۰۵ (مجلس)

مبادی‌الوصول الی علم‌الاصول : علامه حلی ، نوشتهٔ میر حمزة بن میر محمدعلی بدستور جمشیدبیك‌غلام شاه در روزچهارشنبه پایان ع ۱ (از سدهٔ ۱۱) درمدرسهٔ ناظر نجف‌قلی بیك (مجلس)

المبدء والمعاد : صدرای شیرازی ، نوشتهٔ ۱۲۳۸

المبسوط : شیخ طوسی نسخه آقای حکیم درنجف ازسدهٔ ۶

مجدیه: میرزامحمدخان‌مجدالملك، درخرده‌گیری ازمیرزا یوسف‌مستوفی‌الممالك نوشتهٔ میرزا حیدربیك اصفهانی در۲۰ ج ۱۳۰۸/۲ (راهنمای‌کتاب ش ۶ ص ۳ص ۷۷۳ به نقل ازمهدی‌قلی هدایت) (مجلس)

مجمع‌البحرین : طریحی (مجلس)

مجمل‌الحکمة : گزیده‌ایست ازرسائل اخوان‌الصفاء بفارسی .

نستعلیق محمد تقی در۷ رجب ۱۰۷۲ ، باتملك محمد شریف اسری در۱۱۷۱ با یادداشت ۱ رمضان ۱۰۸۵

مجمل مفصل : محمد براری‌امی پسرمحمدجمشید پسرجباری خان‌پسرمجنون خان خاقان قاشقال مؤلف عقول عشره‌در۱۰۸۴که تاریخ عمومی‌گزیده‌ایست تاسال۱۰۳۷ ودر ۱۰۶۵ تا ۱۰۷۹ تألیف شده است (استوری ۱: ۱۲۴۲) نسخه آقای جزایر دراهواز جلد دوم‌آن است وبنام‌طبقات تیموری ، آغازداساس سپاس را چه باماء

نستعلیق هندی ۱۹ شعبان ۱۰۹۱درجهانگیرنگریادهاکه ، کتاب درآغازوانجام نسخه بنام «اکبرنامه» خوانده شده‌است ، تاریخ تألیف ۱۰۷۹ وتاریخ ۱۷ ج ۱۰۷۹/۲ هم درآن دیده میشود .

المجموع الرائق من‌ازهارالحدائق: سید هبة‌الله‌ابن ابی‌محمدحسن‌موسوی (کشف‌الحجب) نسخ ابوالفضائل بن حاجی‌یزدی درروز دوشنبه ۲۱ صفر۱۰۸۲

مجموعه : ش ۶۴۹۳۶/۶۲۵۴ مجلس دارای :

۱ـ مدارج‌کمال : افضل‌الدین‌کاشانی ، بفارسی

۲ـ ماهیة‌العلم یا ایمنی ازبطلان نفس درپناه خرد : ازهمو

۳ـ سه نامه او بدوست

۴ـ گفتاری‌کوتاه از او

۵ ـ ره انجام نامه او

۶ ـ جاودان نامه او

۷ ـ گفتاری دیگر از او

۸ـ تقسیم علوم بفارسی

۹ رساله اخلاق : جلال دوانی ، دریك مقدمه ومقصد وخاتمه

۱۰ـ ترجمه رسالهٔ مولانا محمد اردبیلی دراخلاق بفارسی

۱۱ـ آغاز وانجام : طوسی

۱۲ـ یزدان شناخت‌یا ایزد شناخت ازشهاب‌الدین‌سهروردی یا عین‌القضاةهمدانی

۱۳ـ خردنامه : فضل بن یوسف بن‌علی مستوفی درمقایسه‌امثال علی ع باشاهنامه وکلمات حکماء

۱۴ـ معرفةالنفس ، بفارسی

۱۵ـ جام‌گیتی‌نمای : میبدی

۱۶ـ چگونگی زمین وصفتهای او

۱۷ـ رساله حدود بفارسی

۱۸ـ الاصول‌العشرة : خیوقی

۱۹ـ شرح‌الاصول‌العشرة : عبدالغفور لاری ، بفارسی

۲۰ـ اصطلاحات صوفیان : مولانا نورالدین جعفربدخشانی

جهان کتاب

تهیه و تنظیم از ع . ا . ه

معرفی کتابهای تازه

کلیات

خود آموز انگلیسی آسان : احسان ، شهبازی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] بدون ذکر تاریخ جیبی ۱۱۹ ص

خودآموز انگلیسی برای همه (بدون معلم) : احسان ، شهبازی. تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۵ بغلی ۱۹۲ ص

دائرة المعارف فارسی : بهسرپرستی غلامحسین، مصاحب جلداول .الف تاس. تهران [انتشارات فرانکلین] ۱۳۴۵ رحلی ۱۳۴۵ص مصور

دستورنامه : دکترمحمد جواد ، مشکور : تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق]چاپ چهارم ۱۳۴۵ وزیری ۳۸۳ ص

فلسفه و روانشناسی

آئین کامیابی : دیل ، کارنگی : ترجمهٔ .علی‌اکبر ، کسمائی. تهران [بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه] ۱۳۴۶ رقعی ۲۵۶ ص

جوان از نظرعقل و احساسات : فلسفی : تهران [نشریه هیئت نشر معارف اسلامی] چاپ‌سوم ۱۳۴۵ وزیری ۱۲ + ۴۸۰ ص

روانشناسی درشوروی : ك پلاتونف : ترجمهٔ رضا ، همراه : تهران[مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] بدون ذکرتاریخ وزیری ۷ + ۲۷۲ ص مصور

زمینهٔ جامعهٔ شناسی : آگ‌برن و نیم‌کف : ترجمهٔ ا.ح آریان‌پور . تهران [انتشارات فرانکلین] ۱۳۴۵ وزیری ۵۴۱ ص مصور.

ادیان ومذاهب

اولین دانشگاه وآخرین پیامبر : دکتر .د. پاك نژاد [بدون ذکر ناشر]

بدون تاریخ انتشار وزیری ۱۵۹ ص

سخنان حسین‌ابن‌علی‌علیه‌السلام: ترجمهٔ . مهدی ، سهیلی. تهران[سازمان انتشارات اشرفی] چاپ‌دوم ۱۳۴۶ رقعی ۲۰۴ ص

حقوق وعلوم اجتماعی

اعمال واجرای قوانین واحکام بیگانه در ایران : دکتر شمس‌الدین ، عالمی . تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۵ وزیری ۲۵۶ص

دوره‌کامل‌قانون مدنی: بکوشش‌وتصحیح سیف‌الله ، گل‌کار. تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۵ رقعی ۱۵۶ ص

دیپلماسی آمریکا از ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰ : جرج‌کنان ترجمهٔ امیر فریدون ، گرکانی . تهران [انتشارات‌زمان ما] ۱۳۴۵ رقعی ۱۹۱ ص

مبانی علم‌سیاست: دکترحشمت‌الله ، عاملی. جلداول. تهران[انتشارات‌ابن‌سینا] ۱۳۴۶ رقعی ۳۴۱ص

مبانی‌علم سیاست : دکترحشمت‌الله ،عاملی. جلددوم. تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۶ رقعی ۵۲۰ ص

علوم و طبیعی

بوقلمون : (کلکسیون پرندگان) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] بدون ذکرتاریخ انتشارجیبی ۳۲ص مصور

جوجه یک‌روزه : (کلکسیون پرندگان) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ جیبی ۳۰ص مصور

دستورات‌پزشکی برای‌همه: حمیدرضا ، زرکش : تهران [انتشارت‌کتابخانه سنائی] بدون ذکرتاریخ انتشار . رقعی ۵۱۲ص‌بانقشه‌راهنما

سگ : (کلکسیون حیوانات اهلی) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۶ص مصور .

طوطی : (کلکسیون پرندگان) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۸ ص مصور

عجایب علوم : (شعبده‌بازی است یا قوانین فیزیك) بکوشش تقی ، شکرائی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۵ رقعی ۱۹۰ ص‌مصور

فرمول‌شیمی : حسین ، جواهری . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۵ جیبی ۷۹ص

قرقاول : (کلکسیون پرندگان) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات

اشرفی] بدون ذکر تاریخ انتشار جیبی ۳۱ص مصور

قو : (کلکسیون پرندگان) محمد، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۸ص مصور

کاکتوس: (کلکسیون گلها) محمد، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۸ ص مصور

کبوتر : (کلکسیون پرندگان) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] بدون ذکر تاریخ جیبی ۳۰ص مصور

گربه : (کلکسیون حیوانات اهلی) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] بدون ذکر تاریخ انتشار. جیبی ۳۲ص مصور

مبانی حساب دیفرانسیل وانتگرال : و.ا. گرانویل ـ پ.ف اسمیت ـ و.ر. لانگی : ترجمه دکتر محمود آق‌اولی. تهران [انتشارات دانشگاه تهران باهمکاری فرانکلین ش ۱۰۶۳] ۱۳۴۵ وزیری ۸+۹۱۲ ص

مرغ عشق : (کلکسیون پرندگان) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ جیبی ۳۰ص مصور

مرغ و خروس : (کلکسیون پرندگان) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] بدون ذکر تاریخ انتشار . جیبی ۲۷ص مصور

موجودات آسمانی از نظر اسلام : جوهری‌زاده . تهران [مطبوعاتی بهروز] ۱۳۴۶ جیبی ۱۲۷ ص

نیلوفر آبی : (کلکسیون گلها) محمد ، مشیری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۹ص مصور

ادبیات ایرانی

اطاقهای دربسته : الف.ن. پیام . تهران [سازمان انتشارات طرفه] ۱۳۴۵ رقعی ۷۴ ص

چشمهای من خسته : جمال ، میرصادقی . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ رقعی ۱۵۶ ص

دردشت جنون : اسماعیل ، جمشیدی . تهران [مؤسسه مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۶ جیبی ۱۶۷ ص

دیوان بانو عالمتاج قائم‌مقامی (ژاله) به‌تصحیح پژمان ، بختیاری. تهران [ابن‌سینا] ۱۳۴۵ وزیری ۲۹+۱۰۹ص

دیوان حکیم نجم‌الدین محمد (فلکی شروانی) به‌تصحیح طاهری شهاب. [ابن‌سینا] ۱۳۴۵ وزیری ۱۶+۱۴۸ص

دیوان مجمر : حسین،محمدزواره‌ای : بامقدمهٔ محمد ، محیططباطبائی. تهران [انتشارات‌کتابفروشی‌خیام] ۱۳۴۵ وزیری ۳۸+۱۶+۲۵۶ص

سخن‌عشق وشعارشوریدگان : گردآورنده زهر . مزادعی . شیراز[کانون تربیت شیراز] ۱۳۴۵ وزیری ۲۴+۶۷۸ ص

شادی وامید : عزیزاله . حاتمی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۵ رقعی ۲۹۵ ص

طبلهٔعطار ونسیم‌گلستان : جلال‌الدین ، همائی . تهران[کتابخانه‌ظهوری] ۱۳۴۶ رقعی ۵۸ص

عصیان : فروغ ، فرخزاد . تهران [انتشارات امیرکبیر] چاپ دوم ۱۳۴۵ رقعی ۶+۱۳۸ ص

گلایه : (مجموعه شعر) محمد ، زهری . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ رقعی ۱۳۵ ص

گلبانگ : گلشن کردستانی . تهران [کتابفروشی زوار] ۱۳۴۵ وزیری ۱۶+۲۱۹ص

لبخند یخ : فریدون ، صابر . تهران [سازمان مطبوعاتی مرجان] ۱۳۴۶ رقعی ۱۴۴ ص

مظهرالعجایب و مظهرالاسرار : فریدالدین ، عطارنیشابوری با تصحیح و مقدمهٔ : احمد ، خوشنویس . تهران [انتشارات سنائی] ۱۳۴۵ وزیری ۳۰۸ص

هدیه‌ای ازیك رهگذر : میترا ، منتصری . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۶ رقعی ۱۰۳ ص

هزارسال نثرپارسی :کریم ، کشاورز . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی] جلد پنجم ۱۳۴۶ جیبی ۳۲۰ص

ادبیات خارجی

ان یا ام : آگاتا ، کریستن : ترجمهٔ منوچهر ، قزوینی . تهران [سازمان کتابهای جیبی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۲۸ ص

جاسوس دوجانبه : الکساندر کلین : ترجمهٔ واحد ، گله‌داری . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۳۲۰ ص

دامگستر : اونوره دوبالزاك : ترجمهٔ رضا، عقیلی . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۳۶۳ ص

دخترتنها : ادنا اوبراین : ترجمهٔ بهمن ، فرزانه . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۲۵۵ ص

دلبستگی و ناکامی : لوسین‌بام : ترجمهٔ دکتر تقی ، تفضلی . تهران [انتشارات جاویدان علمی] ۱۳۴۵ رقعی ۲۱۶ ص

دمیان : هرمان هسه : ترجمهٔ خسرو ، رضائی . تهران [بنگاه ترجمه و نشر کتاب] ۱۳۴۶ رقعی ۲۶۳ ص

دوبلینی‌ها : جیمزجویس : ترجمهٔ پرویز، داریوش. تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۶ رقعی ۲۲۷ ص

عشق درمیان کومه‌های یونجه: دی.اچ. لارونس: ترجمهٔ محمود ، کیانوش. تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ رقعی ۱۲۸ ص

قیام دراردوگاه مرگ (تربلینکا) : ژان فرانسوا اشتاینر ترجمهٔ دکتر مهدی ، سمسار . تهران [انتشارات جوانه] ۱۳۴۵ رقعی ۱۴ + ۴۳۱ ص مصور

کرگدن : اوژن یونسکو : ترجمهٔ جلال، آل‌احمد . تهران [انتشارات جوانه] ۱۳۴۵ رقعی ۲۵۶ ص

گوشه‌نشینان آلتونا : ژان پل سارتر : ترجمهٔ ابوالحسن ، نجفی . تهران [انتشارات نیل] ۱۳۴۵ رقعی ۳۰۲ ص

نقاب دیمتریوس : ادیك امبلر : ترجمهٔ سهیل ، طاهری . تهران [سازمان کتابهای جیبی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۵۶ ص

هنرمند و زمان او : ترجمه وگردآوری : دکتر مصطفی ، رحیمی . تهران [انتشارات نیل] ۱۳۴۵ رقعی ۲۱۵ ص

تاریخ وسرگذشت

اسناد سیاسی دوران قاجاریه: ابراهیم، صفائی . تهران [ناشرمؤلف] وزیری ۴۸۶ ص

ایران درزمان ساسانیان : آرتورکریستن‌سن: ترجمهٔ رشید ، یاسمی. تهران [ابن‌سینا] چاپ سوم ۱۳۴۵ وزیری ۵۸۸ ص مصور

پایان امپراطوری‌های استعماری: هوبر دشان ترجمهٔ علی، خردمه. تهران [سازمان کتابهای جیبی باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۶ جیبی ۱۷۷ ص

پنج نمایشنامه (از انقلاب مشروطیت) گوهر مراد . تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۵ رقعی ۲۱۷ ص مصور

تاریخ ادبیات ایران (ازآغاز تاعهد صفویه تا زمان حاضر) ادوارد ، براون: ترجمهٔ رشید، یاسمی. تهران [ابن‌سینا] جلدچهارم چاپ سوم ۱۳۴۵ وزیری ۲۸ + ۲۴ + ۲۴۴ ص

تاریخ بیهق : ابوالحسن علی بن زید بیهقی : به تصحیح احمد ، بهمنیار . تهران [انتشارات فروغی] چاپ دوم ۱۳۴۵ وزیری ۳۵۹ ص

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران : میر سید ظهیر بن سید نصرالدین مرعشی : بکوشش محمد حسین، تسبیحی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق] ۱۳۴۵ وزیری ۱۱۲+۳۹۳ ص

جك لندن بدنبال یك رویا: روث فرانچر: ترجمهٔ رکن‌الدین ، نهاوندی. تهران [سازمان کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۲۱۱ ص

خاطرات من یاروشن‌شدن تاریخ صد ساله: اعظام، قدسی (اعظام‌الوزراء) حسن . تهران [ناشرمؤلف] جلد دوم ۱۳۴۵ وزیری ۱۰۲۵ ص مصور

روزی که هیتلر جان دربرد : پل بربن : ترجمهٔ مهدی ، سمسار. تهران [سازمان کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۳۴۴ ص مصور

سرزمین و مردم برزیل : رزبراون : ترجمهٔ تورج، سپهری . تهران [بنگاه ترجمهٔ ونشرکتاب باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۵ رقعی ۱۹۷ ص

سرزمین و مردم سوئد : فردریك نانو : ترجمهٔ ابوطالب ، صارمی . تهران [بنگاه ترجمهٔ ونشرکتاب باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۵ رقعی ۲۰۶ ص

سرزمین‌ومردم‌کانادا : فرانس‌ایلین‌راس : ترجمهٔ فریدون ، بدره‌ای .تهران [بنگاه ترجمه ونشرکتاب باهمکاری فرانکلین] رقعی ۲۴۰ ص مصور

مردانی که دنیا را عوض کرده‌اند : ایگون لارسون : ترجمهٔ پرویز ، مرزبان . تهران [سازمان کتابهای جیبی باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۵ جیبی ۲۲۸ ص

معماری اسلامی ایران : دونالدن. ویلبر ترجمهٔ‌دکترعبدالله ، فریاد. تهران [بنگاه ترجمهٔ ونشرکتاب‌وفرانکلین]۱۳۴۶ رحلی ۹۰+۱۰+۲۲۸ ص ۹۰ صفحه‌نقشه.

یادبودهای سفارت استانبول : خان ملك ، ساسانی . تهران. [ناشرمؤلف] ۱۳۴۵ وزیری ۳۲۳ ص مصور

توضیح : شماره صفحه‌های دوفرم ازمجله (از ۸۱۱تا۸۲۷) در مطبعه مکررچاپ شده‌است و باپوزش ازخوانندگان تقاضاداریم خود اصلاح فرمایند .

Revue mensuelle VAHID

Directeur : VAHIDNIA

No. 55 — Rue Djam. Ave. Chah - Téheran

Tel. 41828

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

سیف‌الله وحیدنیا

جای اداره : تهران ــ خیابان شاه ــ کوی جم شمارهٔ ۵۵ ــ تلفن : ۴۱۸۲۸

تك شماره درایران سی‌وپنج ریال ــ سالیانه چهارصد ریال ــ خارجه پانصد ریال

برای دانشجویان و فرهنگیان اشتراك سالانه سیصد ریال است

(۲)

تهیه و تنظیم از :
دکتر امیرعباس مجذوب صفا

منابع و مآخذ غربی برای مطالعات اسلامی

26 – Brève histoire de la litérature arabe Abd-El-Jalil J.M. Paris 1943–1947

27 – Die Geschichtsschreiber der osmanen Und ihre Werke. F. Babinger Leipzig 1927

28 – Geschichte der Weltliterature A. Baumgartner 1897–1912

29 – Letterature islamiche F.M. Pareja islamologia A. Bausani Roma 1951

30 – Geschichte der arabischen Litteratur dazu 3 supplementbde.
C. Brockelmann Leiden 1937–42

31 – A Literary history of Persia 4vol. E.G. Browne London – Cambridge 1902–24

32 – Principe di Teano chronographia islamica L. caetani Parigi 1912–1918

33 – A Brief Bibliography of Arabic Philosophy in: Moslem World vol. 32 E. calverley New York 1942

34 – Bibliographie des ouvrages arabes ou relatifs

aux arabes publié dans l' Europe chrétienne de 1810 à 1885 V. chauvin Liège 1892 - 1922

35 - Handbuck der Weltlitteratur H.W. Eppelsheimer Frankfurt 1937

36 - Neupersische Litteratur in Gr. I.ph. Bd 2 H. Ethé

37 - Manuale di Bibliografia Musulmana G. Gabrieli Roma 1916

38 - A History of ottoman Poetry 6Bde E.J.W. Gibb London 1900-09

39 - Arabic Literature H.A.R. Gibb London 1926

40 - Arabische Literatur Berlin Leipzig 1906 M.J. De Goeye (in: Kultur der Gegenwart)

41 - Historia de la Literatura arabigo-espanola I,II A. Govzáles Palencia Barcelona 1928

42 - Die tuerkische Literatur des zwauzigsten Jahrhunderts O. Hachtmann Leipzig 1916

43 - Geschichte der osmanischen Dichtkunst J. Von Hammer - Purgstall Pesth 1836-7

44 - Literaturgeschichte der Araber 7 Bde J. von Hammer - Purgstall wien 1850-56

45 - Die Arabische Dichtung in Rahmen der weltliteratur J. Hell Erlangen 1927

46 - Geschichte der persischen Literatur P. Horn Leipzig 1901-1909

47 - Die tuerkische Literatur (in: Die kultur der gegenwart) P. Horn Berlin, Leipzig 1906

48 - La Litterature Arabe C. Huart Paris 1902

م-ص

بیاد استاد نجات

چیست معـراج فلك ایـن نیستی | عاشقان را مـذهب و دیـن نیستی
چونکه اصل کارگاه این نیستی است | که خلا وبی نشانست و تهی است
جملـه استادان بـی اظهـار کـار | نیستـی جـویند جـای انـکسار
هرکجا این نیستی افزون‌تر است | کارحـق وکارگـاهش آنسر است
چـون شنیدی شـرح بحـر نیستی | کوش تادایـم در این بحـرایستی
نیستـی هستت کند ای مـرد راه | نیست شو تا هست گردی از اله
آینه هستی چـه باشد نیستی | نیستی جوگـر توابله نیستی
عاشق آئینه باشد روی خوب | صیقل جان باشد و قوت القلـوب

مولانارحمه‌اله علیه

دراین‌ماه جامعهٔ ادب ایران با ازدست دادن دوتن ازاساتید دانشمند دانشگاه‌تهران با ضایعه‌ای جبران ناپذیر روبرو شد واین‌مصیبت ناگوارکه فقدان دواستاد بزرگوار رادر برداشت هردو بردانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران وارد آمـد چه **استاد دکتر عبدالرحیم‌نجات شیرازی‌استاد علوم منقول شیعه واستاد عبدالرحمن مهتدی استاد علوم منقول اهل‌سنت** به‌ندای ارجعی الی‌ربك پاسخ اجـابت دادند و جامعه ادب ایران راسوگوار ساختند.

چرا عمر طاووس ودراج کـوته | چرا ماروکرکس زید بردرازی

مرحوم دکتر عبدالرحیم‌نجات دانشمند زحمت‌کشیده‌ای بودکه کلیه مدارج‌ومراحل علمی‌را ببهترین وجهی‌گذرانده بود. دکترنجات‌سالها رنج برد وازمخاصرعلماودانشمندان بزرگ استفاده واستفاضه‌کرد چنانکه مـراتب فضل ودانش‌آنمرحوم مـورد قبول اساتید و همکارانش بود وعلاوه برآن اخلاق‌مرضیه وصفات وخصائل پسندیده اوکه تربیت‌شده‌مکتب قرآن بود نمونه‌کاملی ازیك مردخدا ومسلمان واقعی بود. کوشش وایمان ومطالعـات عمیق دکترنجات بودکه‌کتابی بزرك چون **الصواب و التصویب فی‌العول و التعصیب** را بوجودآوردکه بشماره ۹۳۰ ازسلسله‌انتشارات دانشگاه چاپ شده است و تاعلما ودانشمندان ومحققین باکتاب ومطالعه وتحقیق سروکاردارندکتاب عول‌وتعصیب دکتر نجات زینت‌بخش محافل‌علمی خواهدبود. آری دکترنجات دوست‌عزیزی بودکه ازمیان مارفت ودلهای مارا خون‌ساخت دیدگان‌مارا اشك‌آلودکرد اما:

او آب روان بود و بشد جانب دریا | ماریگ‌وکلوخیم وته جوی بماندیم

اکنون فقدان دو استاد عالیمقام را بمحافل علمی ایران مخصوصا دانشگاه تهران صمیمانه تسلیت‌میگوئیم وجهت خانواده‌های داغدار ازخداوند متعال صبرجمیل مسئلت‌میکنیم خداوندروح‌پرفتوح‌این‌دواستاد بزرگوار را بارحمت‌بی‌پایانش‌مقرون بدارد بمنه‌وکرمه.

عکسهای تاریخی



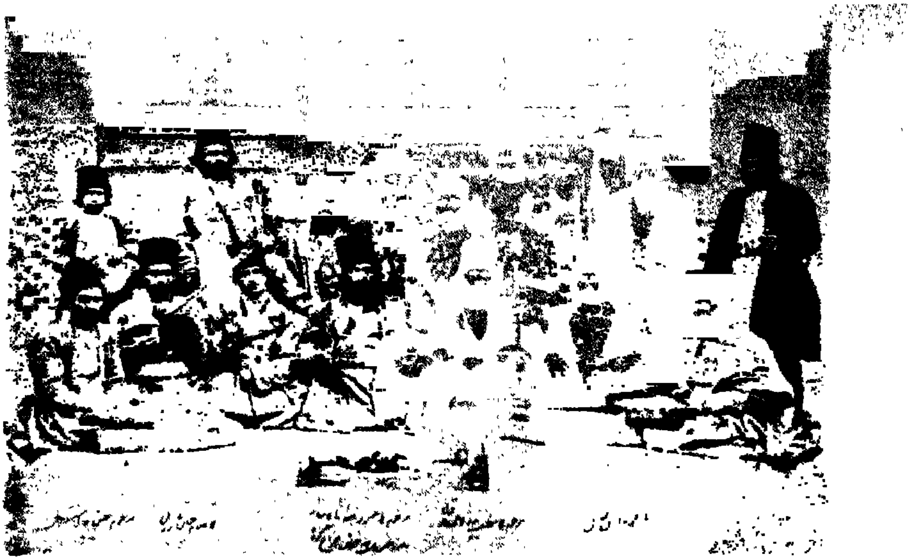
عمارت خاصه خوابگاه
در قدیم
(عکس از گنجینهٔ مجلس
شورای ملی)



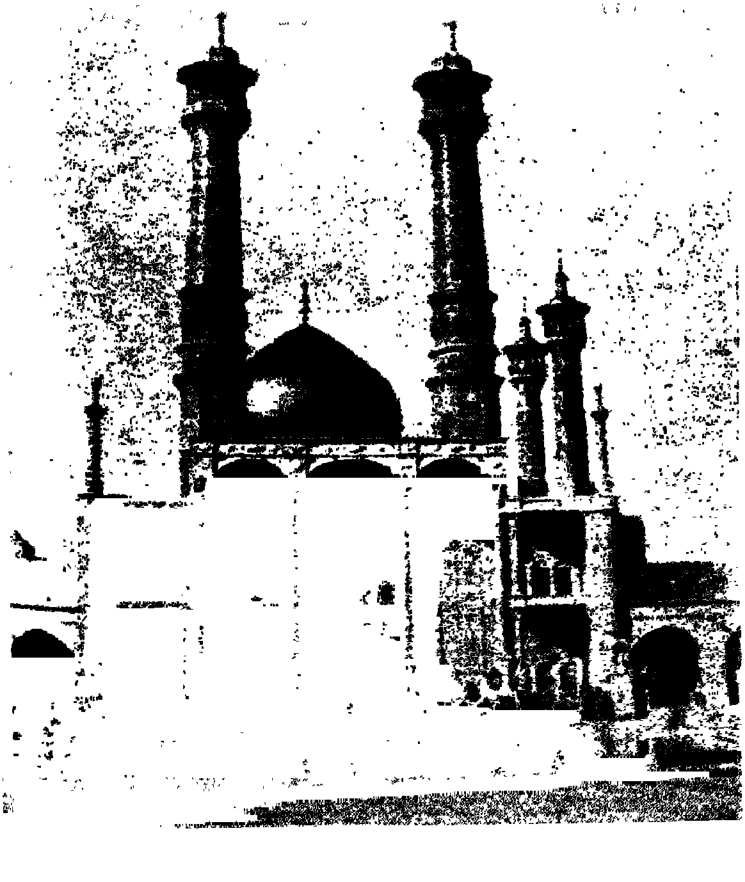
صدارت عظمی و رجال دوره ناصری

نشسته: آقا محمودخان ـ وزیرمخصوص ـ آقا میرزاعبدالله‌خان اعتضادالملك ـ علاءالملك ـ محمد حسن‌خان ـ عزیزالسلطان ـ نظام‌السلطنه ـ امین‌الملك والی ـ اقبال‌الدوله ـ آجودان‌مخصوص ـ علاءالدوله ـ ندیم‌باشی‌شیرازی ـ امیرخان‌سردار ـ صاحبجمع ـ حاج‌خسروخان بختیاری.

ایستاده طرف راست: حاج‌حسین‌آبدار.. طرف‌چپ‌محمدعلی‌قهوه‌چی صدارت‌عظمی ـ کیقبادمیرزا
(عکس از آقای حسین ثقفی اعزاز)



نشسته‌از راست بچپ : آقامحمد صادق‌خان ـ مرحوم آقامطلب پدر آقا محمدصادق خان ـ مرحوم آقاخسرو همدانی باساز رموز خسروی که خودش اختراع کرده ـ آقا غلامحسین تارزن ـ مرحوم حسن‌خان سنتوری (عکس‌از مصطفی خلعتبری)



دورنمای گنبد و ایوان جدید البنای حضرت معصومه درسال ۱۳۱۷ هجری‌قمری (عکس از گنجینهٔ مجلس شورای ملی)

وحید

م ـ خ ـ م

فخرالدین شادمان
زندگی و آثار او

دکترسید فخرالدین شادمان درسال ۱۲۸۶ شمسی درتهران متولد شد وپس از شصت سال زندگی که‌بیشترآن به تحقیق ومطالعه‌وتدریس گذشت ، شب‌شنبه چهارم شهریورماه ۱۳۴۶، برابربا۱۹ جمادی‌الاول۱۳۸۷ ومطابق‌با۲۶ اوت۱۹۶۷ به‌بیماری سرطان‌لوزالمعده درلندن وفات یافت . پدرایشان حاج سید ابوتراب نام داشت و ازطبقه‌ای روحانی بود . بهمین جهت تحصیلات اولیه او ازعلوم قدیمه آغازمیگردد .

دورهٔ مقدمات‌زبان وادبیات عرب‌وفقه واصول‌را درمدارس میرزاصالح‌وخان‌مروی درطهران انجام داد . وهمین رشته را نزد آقاسید محمود حباط شاهی وآقاشیخ محمدتقی نهاوندی ادامه داد ، سپس بتکمیل علوم جدیدپرداخت . تحصیلات اولیه خود رادرمدارس کمال وتدین ودارالفنون آغازکرد،سپس دورهٔ دارالمعلمین عالی‌مرکزی (دانشسرای‌عالی) را درسال ۱۳۰۴ ، ودوره مدرسه عالی حقوق تهران را در۱۳۰۶ بپایان رسانید ، باین وسیله تحصیلات علوم قدیم وجدید را بایکدیگرجمع‌کرد و همین امر موجب‌گردیدکه در مدت زندگی خود دارای تعصب قشری نبود وتمدن جدید را بدون مطالعه ودقت قابل‌قبول نمیدانست .

درسال ۱۳۱۴ شمسی ازدانشکدهٔ‌حقوق‌دانشگاه پاریس ودرسال ۱۳۱۸ازدانشکدهٔ علوم اقتصادی وسیاسی دانشگاه لندن باخذ درجه دکتری نائل‌گردید . دوسال درکمبریج انگلستان اقامت‌کرد و در دانشگاه کمبریج بمطالعه پرداخت . یکسال هم دوره دانشگاه هاروارد آمریکا راگذرانید .

* * *

مشاغل دکترسیدفخرالدین شادمان را میتوان به دو گروه تقسیم‌کرد : اداری و علمی. کارهای‌اداری واجتماعی ایشان عبارتست از: مدیر دفترمحاکم بدایت تهران ۱۳۰۶ شمسی ـ عضو محکمه تجارت ۱۳۰۷ ـ معاون پارکه دیوان جزای عمال دولت ۱۳۰۸ ـ مستنطق تهران ـ معاون نمایندگی دولت ایران‌درشرکت سابق نفت ایران وانگلیس۱۳۱۱ کفیل نمایندگی دولت ایران در شرکت سابق نفت ایران و انگلیس ۱۳۱۸ نماینده دولت ایران درکنفرانس تربیتی‌آکسفورد ۱۳۱۴ ـ رئیس شرکت سهامی‌بیمه‌ایران ۱۳۲۶ـ وزیراقتصاد ، دوبار ۱۳۲۷ و۱۳۳۲ـ وزیرکشاورزی ۱۳۲۷ـ بازرس دولت در بانک‌کشاورزی وهنر ـ رئیس شورای عالی سازمان برنامه ۱۳۳۲ـ رئیس شورای هدایت ملی ۱۳۳۳ ـ رئیس‌کمکهای فنی سازمان ملل متحد ـ رئیس ایرانی صندوق مشترک ایران وآمریکا ۱۳۳۳ـ وزیردادگستری ۱۳۳۳ـ نایب تولیت عظمی آستان قدس‌رضوی۱۳۳۴ـ

استاندار خراسان ـ سرپرست اداره کل انتشارات وتبلیغات ـ رئیس هیئت نمایندگی ایران درکنفرانس علوم اداری دراستانبول ۱۳۳۲ ـ عضوفرهنگستان ایران ـ عضوشورای عالی فرهنگ.عضوشورای فرهنگی سلطنتی. عضوهیئت امناء کتابخانه سلطنتی پهلوی ـعضوانجمن ایرانی فلسفه وعلوم انسانی ـ نایب رئیس مرکز بین المللی تحقیق درفرهنگ وتمدن ایران .

* * *

مشاغل علمی ایشان عبارتست از: تدریس(فارسی ـ فرانسه ـ تاریخ) در مدارس ثروت، علمیه وادب ومظفری وکمالیه. تدریس فرانسه وانگلیسی درسال ۱۳۰۵ دردارالمعلمین عالی مرکزی.تدریس دردانشکده تحقیقات والسنه شرقی دانشگاه لندن (۱۳۲۲-۱۳۱۳). ازسال ۱۳۲۹ شمسی ببعد دردانشگاه تهران بتدریس تاریخ اسلام اشتغال داشته وازاستادان ممتاز بشمار میرفت ، بعلاوه ریاست گروه آموزشی رشته تمدن و فرهنگ اسلامی دانشکده الهیات ومعارف اسلامی رانیز بعهده داشت .

* * *

دکترشادمان نویسنده‌ای توانا و مطلع بود و با مطبوعات مرکزکشور همکاری قلمی داشت مقالاتی ازایشان در روزنامه اطلاعات انتشار یافت . «کتاب بی‌نام» درسال دوم انتشار روزنامه اطلاعات درسال ۱۳۰۶ بصورت پاورقی انتشاریافت (چاپ دوم ۱۳۳۵)سپس آثار دیگری از فکر وقلم توانای ایشان طبع و نشرگردیدکه مهم ترین آن «درراه هند» (چاپ دوم ۱۳۳۵) و «تسخیرتمدن فرنگی» و «تاریکی وروشنائی» و «تاریخ قرون جدید» و «روابط ایران وانگلیس تاسال ۱۸۱۵» وکتاب «حکایتی واشارتی» چاپ طهران ۱۳۴۲ میباشد .

کتاب تاریخ قرون جدید، تألیف آلبرماله را بزبان فارسی ترجمه کرد . داستان عشق ومحبت ،گالاته را درسال ۱۳۰۶ بفارسی درآورد . ترجمه قسمتی ازرمان آناکانین تولستوی را ازفرانسه بفارسی درروزنامه طوفان انتشارداد . مدتی سردبیری طوفان هفتگی ادبی را درسالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ بعهده داشت . بمناسبت هزارمین سال ولادت فردوسی طوسی درسال ۱۳۱۳ خطابه‌ای درمجلس جشن منعقددرسفارت ایران درلندن وپاریس ایراد کرد. سخنرانی دیگری تحت عنوان « از سه قوم ، تربیت فرانسوی و انگلیسی و آلمانی کدامیك برای ایران مفیدتراست ؟» درسال ۱۳۱۲ زینت بخش تالارکولژ دوفرانس پاریس گردید. خطابه مهم دیگراو بزبان انگلیسی درانجمن شعردرلندن درسال ۱۳۱۵ استدر باب شعرفارسی .

بعلاوه مقالات ارزنده درمجلات و روزنامه‌های کشور ازایشان بیادگارمانده است که هرکدام دارای اهمیتی مخصوص استکه بیان آنها دراین مختصر نمی‌گنجد وعلاقمندان میتوانند به نشریات زیرمراجعه نمایند: روزنامه اطلاعات ۱۳۰۵ ، روزنامه اقدام ۱۳۰۶، طوفان هفتگی شماره ۱ و۱۴ و۱۶ ، مجله صبا شماره ۱۸، مجله سخن ، مجله مهرشماره ۱۰ سال ۱۳۳۱، مجلهٔ یغما وسایرنشریات مهم کشور .

برخی ازمقالات که‌درنشریات فوق مذکوراست باین شرح است : «از فرشته بهتر» بامضاء آموزگار ، «عظمت‌ایران» ، «دستورزبان فارسی» ، «نعمت جهل» ، و دانشگاههای قم ودانشگاههای دیگرایران» ، «صورت‌ومعنی» ، «جویندگی درطلب کیمیای سعادت‌آفرین» ، «تراژدی فرنگ» .

* * *

از نظر معتقدات مذهبی دکتر سید فخرالدین شادمان ، شخصی‌محقق ومیانه‌رو واز عصبیت بدوربودوهمواره ازاتحاد واتفاق میان مسلمین طرفداری میکرد . در دانشکده الهیات ، در اطاق استادان گاهی مناظره‌ای اتفاق میافتاد میان‌مرحوم دکتر نجات که در اصول معتقدات شیعه تعصبی بسزاداشت‌وآقای‌عبدالرحمن مهتدی که ازاهل سنت بود .گاهی کار ازحدود عادی تجاوزمیکردومداخله سایرین را ایجاب مینمود ، دراینموقع‌دکترشادمان دخالت میکرد وطرفین رابحفظ اتحاد دعوت‌مینمود ومیگفت اصل اسلام درخطراست‌مصلحت نیست که درباره مسائل دست دوم خلافت یا امامت بحثی‌کینه‌انگیز درگیرد.

* * *

دکترشادمان نسبت به نهادهای اجتماعی ومراسم‌قومی سخت ایمان داشت وشرط اصلی‌ایرانی‌بودن‌رادانستن‌زبان فارسی‌میدانست وباآنچه‌که‌ازسایرین بعاریت‌گرفته‌شده‌باشد مخالفت داشت ، میگفت تفاوت ما ایرانیان با مردمی‌که قبل ازورود ما بایران ، در این سرزمین زندگی میکردند اینست‌که ما دارای آثارقومی ومجموعه‌ای از معتقدات هستیم‌که نماینده افکار ملی ما است وما را ازسایر اقوام جدا میسازد ، این آداب را باید از طریق تحقیق ادبیات فارسی واعتقاد بتمدن وفرهنگ ایران بدست‌آوریم باینجهت باید توجه‌بزبان فارسی را شرط اساسی تمدن و قومیت بشماریم در غیر اینصورت اگر زبان فارسی را فراموش‌کنیم ملیت خود را ازدست داده‌ایم ، درنتیجه مانندمردمانی میشویم‌که قبل ازورود قوم‌آریا بایران‌دراین‌سر زمین زندگی میکردند واکنون نام ونشانی ازآنان درمیان نیست.

* * *

دکترشادمان همواره درمباحث خویش تمدن جدید را تشبیه به‌آب میکردکه از دو طریق نمایان است استفاده از یکی موجب عظمت و بزرگی ایران و غفلت از دیگری باعث ازدست دادن افتخارات تاریخی واجتماعی ایران است :

اگردر مقابل آب تمدن سدی ایجادکنیم ومطابق دلخواه هرچه میخواهیم‌ازآن بهره‌مندگردیم دراینصورت‌میتوانیم ازتمدن‌جدید نیکواستفاده‌کنیم واز مزایای‌آن‌برخوردار شویم . ولی‌اگرآب تمدن بشکل سیل برکشورما حمله‌ورگردد وسدی در مقابل آن‌ساخته نشود ودقت ومطالعه‌کافی درآن بکارنرود ناگزیر در سیلاب وحشتناک تمدن غرق میگردیم علاوه براینکه ثمری نمی‌بینیم خطرنابودی هم‌درمیان‌است ، درتسخیرتمدن‌فرنگی»مینویسد:

«بعقیده من روزی‌که تمدن‌فرنگی‌مارا بگیرد ، آخرین روزحیات ملت‌ایرانست وتنها راه‌گریز ویگانه چاره‌آنست‌که ماآنرابگیریم وپیش ازآنکه محصود واسیرش گردیم خود مسخرش‌کنیم» .

سیدکاظم روحانی

نهضت پهلوان اسد خراسانی

مقدمتاً تذکار نکته‌ای بی‌فایده نیست که قرن‌هشتم‌را باید قرن دگرگونی‌ها و کشتارها وقتلها وپیروزی‌ها دانست‌وآن‌را قرن‌اضدادنامید:

چه، ازطرفی اوضاع فاسدش راعبیدزاکانی به بهترین‌وضع بررسی وتشریح نموده ۱ ازامیر تا حاکم ازمحتسب تازاهد همه‌راه‌ریا ونیرنگ می‌پیمودند. سلسله‌ها درحال نزاع و زد وخورد ومردم‌هم ازدست‌امرای‌خودکامه‌بستوه آمده بودند.

ازطرفی، دیگرازحکومت خلفای عباسی و شکوه بغداد تاریخی خبری نبود و بدست فراموشی سپرده‌شده وتشیع هم‌درحال جان‌گرفتن‌وپیشرفت‌بود چه سقوط بغداد درسال ۶۵۶ زنگ پیروزی‌را نواخته‌بود.

ازسوئی‌دیگر، تصوف عالی‌ترین مقام خودرا میپیمود و وارد میدان اجتماع میشد. گوشه‌گیری وانزوای متصوفه ومشایخ تبدیل‌به‌اجتماع‌طلبی گردیده بود.

درهمین زمان‌اخوان وفتیان دراوج‌قدرت وشکوه؛ پهلوانی وعیاری‌بسان قرن دوم و سوم هجری درجولان‌وپهلوانان مشکل‌گشای‌کارها و مصائب وپرچمدار نهضت‌ها بودندکه نمونه‌ای ازآن نهضت پهلوان عبدالرزاق باشیستی اولین‌امیرسربداری درسبزوار ۲ ونهضت پهلوان اسدخراسانی درکرمان‌بود. وآنچه‌درصفحات‌آینده خواهد گذشت چگونگی نهضت پهلوان‌اسد وسرانجام‌کاروی میباشد.

صفحات تاریخ سلطنت شاه‌شجاع‌پراز اغتشاشات وبحران‌های سیاسی‌است. شاه‌شجاع هنوز ازاختلافات وانقلابات داخلی‌رهائی نیافته‌بودکه مواجه با دسیسه‌های سیاسی امرای زمانش‌گردید که‌حتی یك‌بار هم اورا ازاورنگ پادشاهی پائین‌آوردند ودیرگاهی از این

۱ـ دیده شود رساله درشناخت عبیدزاکانی ازنصرالله‌داودی‌ازانتشارات بنگاه پگاه مشهد خصوصاً فصل اول آن . وهم‌چنین دیده شود کلیات عبید زاکانی باتصحیح عباس‌اقبال طهران۱۳۳۲

۲ ـ نگارنده کتابی جداگانه درتاریخ دولت سربداران نوشته وبزودی آماده‌چاپ خواهد نمود.

خطر بزرگ نگذشته بود که قیام پهلوان اسدخراسانی در کرمان آغاز شد. پهلوان اسد خودمختاری کرمان را اعلام داشت، سرانی را بردار و سردارانی را گرفتار وامرائی را هم بسرای دیگر فرستاد. با آنکه پهلوان اسد ازسربداران سبزوار۱ کمك و یاری خواسته بودولی عواملی چندسبب شد که طومار حکومت زودگذرش درهم بپیچد و دفتر ایامش بسته گردد. اکنون چگونگی این قیام را بررسی میکنیم:

***

آغاز نهضت :

پهلوان اسدخراسانی ازسپاهیان جلدوچابك شاه شجاع محسوب میشد وبقول عبدالرزاق سمرقندی «خوش صورت ونیکوسیرت»۲ ومردی خداپرست وزاهد بود.

روزی ازروزهای زمستان درپگاهی سردویخبندان وی درصدد شکستن یخهای حوض بود، شاه شجاع از وی پرسید چه کار می کنی؟ گفت که یخ میکشند ووضومی سازد.۳

شاه شجاع را ازین دینداری واحساسات مذهبی وی خوش آمد و گفت :

«کسی که دردین باین متانت ومجدومردانه باشد توان دانست که دردنیا چگونه بود»۴ و این شعر مولانا صدرالدین دهقی درین باره میباشد:۵

از کریمی که هست شاه شجاع مهر اینمرد در دلش رسته است

زانکه در ماه دی زبهر وضو یخ شکسته است ودست وروشسته است۶

شاه شجاع را ازصفات حسنه پهلوان اسد خوش آمد وحکومت کرمان رابوی دادو بدین طریق اسد حاکم و استاندار کرمان گردید.

۱- سربداران: دولت شیعه مذهب درخراسان غربی که از ۷۳۶هجری تا۷۸۸حکومت کردند ومدت حکومتشان۵۲ سال وپایتختشان سبزوار بود. مؤسس این سلسله پهلوان عبدالرزاق باشیتی بود ومعروف ترین سلطان این سلسله امیرمسعود سربداری است این سلسله در اثر تبلیغ وترویج مذهب شیعه معروف ومشهور گردید سرانجام تیمور گورکانی درسال۷۸۳ بهـ خراسان آمد وآخرین سلطان سربداری خواجه نجم الدین علی مؤید باستقبال وی رفت وسبزوار را ازکشتارنجات داد ازسال۷۸۳ سلطان علی مؤید درخدمت تیمور بود تا اینکه درسال ۷۸۸ درخرم آباد لرستان کشته شد ویا اینکه تیموردستور بقتل وی داد وباکشته شدن علی مؤیددولت سربداران بپایان آمد.

۲ـ مطلع المدین نسخهٔ خطی کتابخانه مجلس، صفحه شماره ندارد .

۳ـ تاریخ آل مظفر محمودکتبی تصحیح عبدالحسین نوائی ص۸۶

۴ـ روضة الصفا چاپ۱۲۶۱جلد۴ وحبیب السیر جزءدوم ازمجلدسوم ص۳۱و۳۲.

۵ـ حافظ ابرواسم شاعررا مولاناصدرالدین دهوی ذکرکرده است تاریخ عصرحافظ دکترغنی ص۲۷۸.

۶ـ تاریخ آل مظفرص ۸۶

علل نهضت پهلوان اسد در کرمان:

اکنون ببینیم، چه عواملی سبب شد که پهلوان اسد در کرمان دست بیك جنبش همه جانبه بزند وحتی سرانی را گرفتار وبزرگانی را بر بالای دار بفرستد. بطور کلی علل وعواملی چند در نهضت پهلوان اسد مؤثر بوده که مهمترین آنان عبارتنداز:

۱- ملکه مخدومشاه مادرشاه شجاع درکرمان اقامت داشت وخودرا فرمان روای مطلق میدانست. تا روزیکه ملکه درکرمان بود پهلوان اسد نمیتوانست بروی بشورد ویا اعلام خودمختاری نماید. ملکه مخدومشاه از رفتار پهلوان اسد ناراضی بود وچندگاه به پسرش شاه شجاع نوشت که پهلوان اسد خیال مخالفت وخیانت دارد[۱] وملکه مخدومشاه خوب احساس کرده بود که پهلوان اسد باپهلوانان دیگر بروی خواهند شورید و مکرر بدربار شیراز پیام می‌فرستاد دائر به اینکه :

«فکری بحال مملکت بباید کرد که از ناحیه اسد اثر اختلاف مشاهده می‌افتد[۲]»

۲- شاه شجاع بوزیر خود قطب الدین سلیمان شاه درشیراز بدگمان شد واورا دربند انداخت وپسرش امیرغیاث الدین محمود را کور کرد وروانه کرمان نمود. امیرغیاث الدین چون بکرمان آمد پهلوان اسد را بعصیان ونافرمانی دعوت نمودوپهلوان هم کینه شاه شجاع در دل بگرفت[۳]

۳ - امیرسیور غتمش اوغانی[۴] برادر زن شاه شجاع که با وی مخالفت می‌ورزید همیشه پهلوان اسد را علیه شاه شجاع تحریك میکرد و بقول عبدالرزاق سمرقندی:

«امیرسیورغتمش اوغانی برادر زن شاه شجاع که هرگز با پادشاه یك جهت نبود، باتفاق شاه یحیی هر روز سودای سلطنت در دماغ اسد می‌نهادند، و اززبان امرای شاه شجاع نامه‌ها بر تزویر می‌فرستادند که بر مزاج شاه اعتماد ننماید[۵]»

امیرشاه یحیی از یزد که با شاه شجاع میانه‌ای نداشت وهمچنین امیرغیاث الدین محمود پهلوان اسد را تحریك میکردند و از قول امیران شاه شجاع برای پهلوان اسد نامه می‌فرستادند و اورا تشویق بقیام می‌نمودند[۶]

نهضت چگونه شروع شد :

۱- تاریخ کرمان وزیری ص ۲۱۴.

۲- روضة الصفا جلد۴ وتاریخ آل مظفر ص۸۷

۳- تاریخ عصر حافظ ص۲۷۸.

۴- در روضة الصفا و حبیب السیر افغانی آمده، درمطلع السعدین هم افغانی ذکرشده، ولی اوغانی درست‌تر است.

۵- مطلع السعدین خطی وروضة الصفا جلد۴ چاپ ۱۲۶۱. وحبیب السیرص۳۱ و ۳۲

۶- تاریخ آل مظفر ص۸۶و۸۷.

بحران سیاسی آغازشده بود، پهلوان اسد هم درپی بهانه‌ای می‌گشت تا نهضت را علنی نماید وهم به‌جنگ سردخودکه علیه ملکه مخدومشاه انجام میدادخاتمه دهد.

در همین زمان که کرمان آبستن اغتشاشات سیاسی بود پهلوان کشتی‌گیری بنام‌شمس چلچك۱ به‌کرمان وارد شد و در روزعیدباکشتی‌گیر کرمانی که معروف بـه‌پهلوان رئیس بود کشتی‌گرفت۲ و پهلوان شمس‌که خراسانی بود بیفتاد ملکه مادرشاه که کرمانی بود خوشحال‌گردید و به‌پهلوان رئیس خلعت‌های فراوان داد و بدستور وی پهلوان‌را براسبی سوارکرده و در بازار و محلات شهر بگردانیدند.

عصر همان روز پهلوان اسدکه از بازی‌های سیاسی‌ملکه‌مادرآگاهی‌یافته‌بود، ناراحت شد برغم ملکه مادر، فرمان دادکه پهلوان خراسانی‌را سوارکرده باگروهی ازخراسانیان در بازاربگردانیدند. مخدومشاه چون عمل اسدرا دریافت متغیرشده گفت:

«کشتی‌گیری‌که زمین‌خورده چه معنی دارد در بازار بگردانند و کرمانیان‌را گفت بروید خراسانیان‌را بزنید و از بازار برانید. درآن‌روز میانه مردم‌کرمان وخراسان در میان بازار نزاع‌شد چندنفر از طرفین مقتول‌وزخم‌دار شدند.۳

و کار بدانجارسیدکه ملکه مادر مخدومشاه درصدد برآمدکه پهلوان اسدوخراسانیان را تنبیه‌کند خواجه محمدکرمانی ملقب به‌قطب‌الدین از اکابرکرمان برای‌فرونشاندن خشم مخدومشاه بوی‌گفت‌که شمارانیازی‌براین‌نیست‌که رنج‌را برخود متحمل سازید:

«اگر مرخص فرمائید مقنی‌ها و برزگرهارا بگویم تاقصررابرسر اسدخراب‌کنند۴

بدین‌سان اغتشاش همه‌جانبه شد و پهلوان اسد دست به‌نهضت زد و هرچند مخدومشاه بشاه‌شجاع می‌نوشت‌که پهلوان‌اسد دست بشورش زده‌وکرمان را ازقلمروفرمان‌روائی‌خارج کرده، شاه‌شجاع باور نمیکرد و می‌پنداشت‌که پهلوان اسد با شاهزادگان قراختائی‌کەدر دربار ملکه مخدومشاه‌بودند۵ بدرفتاری می‌کند و این شاهزادگان هم نزد ملکه از اسد سعایت می‌نمودند سرانجام ملکه کاررا برخود دشوار دید وفراررا برقرار ترجیح داد واز گواشیر به‌بلوك سیرجان آمد۶ هنگامیکه ملکه عزم‌خروج ازکرمان می‌نمود گفت:

«من درکرمان نمی‌نشینم‌که اسد بی‌آبروئی من می‌طلبد۷ (ناتمام)

۱- درتاریخ عصرحافظ یمشی‌وچکجك آمده‌ص۲۷۹.

۲- درقرن‌هشتم هجری کشتی‌گیری‌درایران رواج‌داشته‌است.

۳- تاریخ‌کرمان‌وزیری‌تصحیح‌دکتر باستانی‌پاریزی‌ص۲۱۴وتاریخ‌عصرحافظ‌ص۲۷۹.

۴- تاریخ‌آل‌مظفرص۸۶و۸۷ وتاریخ‌کرمان ص۲۱۵.

۵- به‌تاریخ‌کرمان قسمت‌قراختائیان رجوع‌شود.

۶- مطلع‌السعدین وتاریخ‌کرمان ص۲۱۵.

۷- تاریخ‌کرمان‌ص۲۱۵ و همچنین درمطلع‌السعدین، روضة‌الصفا، حبیب‌السیر، تاریخ الفی و تاریخ عصرحافظ دکتر غنی.

مرتضی مدرسی چهاردهی

رای و برهمن

کتاب پنچاتنترا تألیف دکتر ایندوشیکهر راکه پایه‌کتاب‌کلیله ودمنه‌است مطالعه میکردم دیدم مؤلف‌محترم ذکری ازرای‌وبرهمن‌یاکلیله ودمنه‌منظوم‌جهانبخش جمهوری کرده است . بجادیدم که تحقیقی‌دراطراف‌آن بعمل‌آورم‌وخوانندگان عزیرمجلهٔ وحیدرادرجریان آن‌بگذارم ، گرچه قبلادرمقالهٔ مستند وتحقیقی‌حکمت وعرفان در ایران‌باستان درمجلهٔ‌تیر ومرداد ۱۳۴۳ ارمغان ذکری ازآن‌کرده بودم .

رای وبرهمن یاکلیله ودمنه‌منظوم درسال ۱۳۲۳ در ۸ هزاربیت منتشرشده است ودرمدت بیست سال‌فرصتی‌برای‌گوینده‌آن بدست‌آمده‌که تغییرات بزرگی‌درآن بدهدواثری جاودانی‌در ۱۲ هزاربیت بوجودآورد .

کلیله ودمنه اثری هنری و سیاسی‌واجتماعی بودکه درگنجینه پادشاهان هند حفظ میشد و خسرو انوشیروان برزویه طبیب دانشمند ایرانی را برای بدست آوردن آن بهند فرستاد .

چو خسرو را خبرآمد از آن‌گنج — بخود گفت‌اوکه در راهش سزد رنج
ندیده آن گهر را دیدش ارزش — بمعیار خرد سنجیدش ارزش
بگفت این گوهر تابنده باید — بتاج شاهی ما خود نماید
سخندانی خردمند و هنر یار — کنون باید که آسان سازد این کار
کسی کو هند وی نیکو بداند — که چون هندو سخن گفتن تواند
کسی اندر خرد بالجمله ممتاز — عمل با علم او بالجمله دمساز
بدین فرمان بیامد جهد بسیار — مگر جویند ازینسان مرد اینکار
بآخر بر جوانی دیده آمد — که نیك از هر نظر سنجیده آمد
بدی برزویه نامش خوش کلامش — بعلم و عقل و خوبی شهره نامش

شهرت‌کلیله ودمنه از دیارهند بیرون رفته‌بود وازآنکه راهنمائی‌مؤثر در سیاست بود و داروئی‌قاطع برای دردهای اجتماعی‌ونیز درحفظ‌آن کوشش‌بسیار میشد وچون یکی ازاسرار مملکتی‌بدان توجه میکردند موقعی‌اسرارآمیز یافته بود :

جهانگردی بهندستان چو برسید یکـی را از برهمنها بپرسید
که ای دانا بگو با من ازاین راز کزآن باشد سخن هرگوشه‌ای باز
که در هندوستان باشد یکی کـوه در آن انواع جنگلهای انبوه
بر آن روید گیاهـی معجز آسا که دارولـی چنان نبود بدنیا
مرآنرا هر که یابد آیدش جان که حتی مرده‌گردد زنده از آن
بگو با من تواز این کوه و راهش نشانی هرچه دانی زان گیاهش
بگفت البته باشد این سخن راست اگر معنی ببینی کاین سنخزاست
دل از کوه و گیاه و مرده بگسل نگر برعالم و گفتار و جاهل ...

برزویه چنانکه درکتاب‌آمده است‌آنرا استنساخ‌کرد و بایران آورد سپس بزبان پهلوی ترجمه‌شد و بوذرجمهر حکیم‌باب برزویه‌را بامر انوشیروان برآن‌افزود:

سخن را پایه اینجا بر سپهر است که آنرا مایه از بوذرجمهر است
خود از برزویه راند نکته‌ای چند همان یکتا پـزشك دانشومند
چنین برزویه گوید سر گذشتش که‌چون هرخوب وبد برسر گذشتش

بعدها روزبه پسردادبه وملقب به‌ابن‌مقفع‌که از دانشمندان بزرگ ومیهن پرستان بنام ایران زمین‌بودکلیله و دمنه‌را باافزودن ابوابی‌چند بزبان عربی ترجمه‌کرد و رودکی شاعرنامدار ایران‌آنرا بشعربرگرداند.

بعهد بوالحسن نصربن سامان که‌بود او را امارت برخراسان
عیان شد قدرآن گوهر دگربار عیان بود ارچه درهرچشم بیدار
بامر آن شه بینای دانا بنظم آورده شد آن در یکتا
که‌فرمان رودکی را داد واستاد بنظمش نثر تازی را صفا داد
ز نابینای بیناتر ز بینا بر آمد نقش زیباتر ز زیبا

امروزکه جزابیاتی پراکنده از اثررودکی باقی‌نمانده است ضرر ندارد بقسمتی ازآن بعنوان‌نمونه اشاره‌کنم وشعرجمهری راهم بنویسم :

مرد دینی رفت و آوردش کنند چون همی‌مهمان درمن‌خواست‌کند

***

گفت دینی راکه این دینار بود کاین فژاکن موش را پروار بود
رودکی

تبرآن لحظه آوردند و مهمان زمین راکند ودیدآن مایه جان
برون از لانه آورد آنهمه زر بگفت آنکه بزاهد کای برادر
همین بـد مایه چالاکی موش همین بد مایه آن قوت و هوش
جمهری

گویند که بیدپای برهمن بنام دابشلیم رای هند این کتاب را نوشته است . این

معنی‌در «رای و برهمن» جمهری طی‌داستانی‌آمده وهم‌این ابیات‌که ترجمه از دیباچه کلیله است‌حاکی‌ازآن میباشد ومیرساندکه ابوالمعالی‌هم‌که در دیباچه‌کلیله بآن اشاره کرده باین تاریخ‌واقف بوده‌گرچه‌آن داستان‌که جمهری‌آورده در ترجمهٔ ابوالمعالی‌نیست.

تو دانی اصل این گوهر ز هنداست — هنر از هند و انشا طرز هند است
برهمن این سخن آورده با رای — خوشا رائی که راند مرد دانای
بنام رای هند این گفته شد راست — که دابشلیم نام و شهرت او راست
برهمن گر وزیر رای بودی — بنام بید پا بر پای بودی
سخن از بید پا برپا شد اینسان — کمال علم او پیدا شد اینسان
شناسد قدر این گوهر خردمند — بدین افکار عالی وینهمه پند
جهان تا حکمت و فرزانه دیدست — چنین فرزانه و حکمت ندیدست

ترجمه ابن‌المقفع پای این‌کتاب‌کم نظیررا بدربار امرا وخلفای‌اسلامی‌بازکرد.

بعدهادرعهد بهرامشاه،دانشمند عالیقدر«ابوالمعالی» نصرالله بن‌محمدبن‌عبدالحمید منشی‌این‌کتاب را بفارسی‌ادبی‌آن زمان‌ترجمه‌کرد وکتاب‌را باحترام بهرامشاه‌کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی‌نام نهاد وخود در دیباچه‌گویدکه علی‌بن‌ابراهیم‌که فقیهی‌بود دانشمنداین‌کتابرا برسم هدیه برای اوآورد.

در این اثنا علی بن براهیم — فقیه عالم باب المفاهیم
کتابی بر سبیل تحفه آورد — که‌گفتی‌چشم من‌روشن‌بدان‌کرد
کلیل و دمنه نامش بود و الحق — بدیدم علم مطلق علم مطلق ...
خدارا شکرازاین پرمایه انعام — بلطف بی المظفر شاه بهرام
جهان تا هرزمان پاینده ماند — سخن از لطف نامش زنده ماند
بدانسان کاین سخن‌از نام‌شاهی — کلیل و دمنه بهرامشاهی

کلیله ودمنه بهرامشاهی‌ازلحاظ‌نوع نوشته‌از منشآت عالی‌زمان‌خود بوده است‌لیکن امروز باتوجه بلغات‌عربی‌وغیرمأنوس وترکیباتی‌که برپایه منشآت‌عربی استوار است ازین لحاظ قابل استفاده‌نیست و بهمین‌دلیل است‌که این‌گنجینه علم‌وخرد نمیتواند مورد استفاده جوانان وحتی اهل‌ادب قرار گیرد.

جمهری این متن‌راکه متن‌کامل است درکمال امانت بشعرترجمه‌کرده وحتی‌باب پیل‌وچکاو راهم‌که داستانیست عبرت‌انگیز ودرطی‌آن تاریخ انشای‌کلیله و دمنه‌بدست بیدپای برهمن‌شرح داده‌شده استودرمتن‌عربی‌ابن مقفع و متن‌کلیله بهرامشاهی نیست بشعر آورده است ، شعری نغز وقابل استفاده عموم طبقات‌که در ۱۲ هزاربیت‌آماده چاپ است.

* این‌کتاب با این‌ابیات نغزکه مدحی‌است ازابوالمعالی وشرحی‌از سبب نظم‌کتاب شروع میشود :

خوشا این مایه نثر نغز وعالی　　ز نصرالـه منشی بوالمعالی
که کردآن ترجمه ازاصل‌تازی　　که دادش روزبه آن سر فرازی
اگر ابن‌المقفع‌آن سخن‌ساخت　　بدانش‌بوالمعالی دل بدان باخت
چنین زیبا سخن کمتر در آید　　مگر چون بوالمعالی‌کس برآید
شداز این‌ترجمه‌گرهشتصد سال　　بوداین لفظ‌عالی زنده‌تاحال...
جمهری‌شمع‌مجلسها بر افروخت　　لباس دیگری بر قامتش دوخت
بشعر طرفه دادش حال دیگر　　براه آسمانها بال دیگر
گشودش در بشاگرد و باستاد　　ز پا افتاده بار دیگر استاد
خردگریار باشد ، دیده‌گرباز　　مرا بیند بدین خدمت سرافراز
ولیکن فاش‌میگویم که هشدار　　نگیری بوالمعالی را دگرخوار
بپنداری کـه نو آمد ببازار　　مبادا کهنه را بینی دل آزار
کلام بوالمعالی دلنشین است　　سخن تا عزتی دارد چنین‌است
خدا را تا جهان پاینده باشد　　کلام بوالمعالی زنده باشد...
ز کاخ شانزده بابش گذشتم　　بهر بابش خردمندانه گشتم
همه در قالب نو در فکندم　　نپرس‌اینجازرنج‌چون‌وچندم ...
خوشا دیباچه کاینجا بازش آرم　　و زاین در پا بگلشنها گذارم

رباعی

بی‌عشق توام نه صبر پیداست ، نه دل　　بی‌روی توام نه عقل برجاست، نه دل
این غم ،که مراست ،کوه‌قافست، نه‌غم　　این‌دل، که‌تراست، سنگ‌خاراست‌نه،دل

جز حادثه هرگز طلبم کس نکند　　یك پرسش گرم جز تبم کس نکند
ورجان بلب آیدم ، بجز مردم چشم　　یـك قطرهٔ آب بـرلبم کس نکند

رودکی

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

آهوان

آهوان نام منزلگاه و آبادیی‌است که در۷فرسخی‌مشرق سمنان در بین‌راه شوسه‌سمنان به دامغان برفراز کوهی واقع است.

این مکان از زمانهای قدیم منزلگاه مسافران شاهراه معروف خراسان بەری بوده و درحال حاضر آثار چند رباط و کاروانسراکه بمنظور استراحت افرادقافله‌های متعدد بین راه در دوره‌های گذشته ساخته شده درآنجا دیده میشود.

یکی از ساختمانهای مذکور که تمام بنای آن از قلوه سنگ میباشد بنام رباط انوشیروانی معروف‌است و بنای اولیه آنرا به دورهٔ ساسانیان نسبت میدهند،طرز معماری و بنای عجیب این کاروانسرا درکتاب تاریخ سمنان تألیف نگارنده‌به‌تفصیل بیان‌شده‌است.۱

کاروانسرای دیگری درآهوان هست‌که ازکاروانسراهای معروف‌شاه‌عباسی است و در حال حاضر پادگان یك گروهان ارتشی است که درآنجا مستقر میباشد. حمداله مستوفی مورخ و جغرافیانگار قرن‌هشتم هجری درکتابهای خود از آهوان سمنان‌نام برده و چنین نوشته است:

(شهرچه‌ایست میان سمنان و دامغان وقبور بسیاری ازصالحین درآنجاست وگندم و میوه در آن فراوان‌حاصل میشود).

بطوریکه از مندرجات سفرنامه‌ها مستفادمیگرددقصبه آهوان‌دارای‌قلعه‌های‌مستحکمی بوده ونیم‌فرسنگ پائین‌تر از جاده‌شوسه فعلی یعنی‌سمت جنوب وبطرف کویر واقع بوده و طبق شواهد تاریخی منقول قلعه‌های آهوان درموقع یورش اقوام‌وحشی مغول وتاتارخراب خالی ازسکنه شده‌است زیراکلاویخو سفیر اعزامی دولت اسپانیا به‌ایران‌که جهت ملاقات با امیر تیمورگورکانی درسال۸۰۶ هجری مطابق‌باسال۱۴۰۳ میلادی باین‌ناحیه‌سفرکرده

۱- تاریخ‌سمنان تألیف رفیع‌صفحه۴۵

مینویسد: آهوان دهکده بزرگی است که درکنار رودی واقع‌شده و دودژ برای‌دفاع آنجا وجود داشته که اخیراً هردوی‌آنهارا ویران کرده‌اند۱

این بود مختصری از وضع جغرافیائی آهوان که با نظر گرفتن مندرجات کتب‌تاریخی بیان‌شد، درحال حاضر قلعه‌های آهوان مذکور خراب و خالی ازسکنه‌است.

تنها فعالیت وجنب‌وجوشی‌که درآنجا مشاهده میشود مربوط به‌گروهان نظامی‌مستقر درآهوان و فعالیتهای صحرائی افراد آن میباشد

وجه تسمیه آهوان

درمورد وجه‌تسمیه‌آهوان طبق نوشته‌برخی‌ازکتابها و همچنین‌اعتقادمردم‌ایالت‌قومس (سمنان دامغان شاهرود حالیه) آهوان مذکور همان‌جائی است‌که علی‌بن موسی‌الرضا امام هشتم شیعیان در راه‌سفر مدینه بمروضامن‌آهوشد و بهمین‌جهت این‌جاراآهوانامیده‌اند۲

بنابراین ازآن‌زمان به‌بعد برای احترام‌به‌نیت حضرت‌رضا(ع) بااینکه‌گله‌های آهو همواره در زمینهای اطراف آهوان در رفت‌وآمد هستند هیچگاه شکارچیان‌درآنجا بشکار آهو نمی‌پردازند و گله‌های آهو در کوهستانهای آهوان باکمال آزادی به چرا مشغول میباشند .

مردم این‌ناحیه اعتقاد خاصی درمورد آهوهای صحرای مقدس آهوان دارند آنان براین‌عقیده‌اند که اگر کسی دانسته یا ندانسته آهوئی از صحرای آهوان شکار کند آن شخص در ظرف همان هفته‌جان خودرابرسر این‌عمل‌ناپسندخواهد گذاشت.

درمورد وجود گله‌های زیادآهو وهمچنین قوچ‌و میش وحشی درکوهستانهای‌اطراف آهوان داستانهای بسیار درکتابها نقل‌شده است.

در سفرنامه‌ناصرالدین‌شاه‌قاجار به‌خراسان درمورد عبور ازآهوان‌سمنان چنین‌نوشته شده است.

(در بین‌راه سمنان‌به‌آهوان رحمت‌اله‌خان ساری‌اصلان که‌قبلا حکومت‌سمنان‌را برعهده داشت بعرض رسانیدکه در دره‌های شمال جاده مذکور(آهوان قوچ ومیش‌وحشی‌بسیاراست)

با بیان‌گفتار فوق وجود گله‌های آهو در آهوان و همچنین اعتقاد مردم آن نواحی بااینکه شکارآهو در زمینهای اطراف‌آهوان بسیار شوم میباشد مورد تائیدقرار میگیرد با توجه بااینکه هم‌اکنون این اعتقاد دربین مردم آن سامان بشدت شایع‌و مورد احتیاط‌است ولی اینکه اعتقاد مذکور ازچه موقع و چه‌زمان دربین مردم این‌نواحی‌بوجودآمده‌درخور تأمل و تحقیق دقیق میباشد، بی‌تردید عقیده مردم شیعه مذهب این‌سامان‌با در نظر گرفتن

۱- سفرنامه‌کلاویخوچاپ بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب

۲ - فرهنگ‌نامه پارسی تألیف استاد سعیدنفیسی جلد اول‌ذیل‌لغت آهوان

احترام و اعتقاد خاصی که بامام‌رضا دارند این‌موضوع‌را شایع‌کرده است که آهوان مورد بحث همان‌جائی است که حضرت‌رضا (ع) ضامن‌آهوی دربند افتاده‌ای شدو آن‌حیوان دراثر وساطت‌حضرت‌رضا از دست شکارچی رهائی‌یافت و به بچه‌های‌شیرخوارخودکه درکوهستان اطراف آنجا بسر میبردند ملحق شد و ازآن تاریخ تاکنون به‌احترام‌حضرت رضاآهوهای این منطقه‌که درحقیقت آزادشده آن حضرت میباشند بطورکلی شکارنمیشوند و بنابگفته‌ای تیر یا تیغ برآنها حرام میباشد.

در مورد آزادکردن آهو بوسیله‌امام‌رضا باید این مطلب‌را درنظرداشت که مورخان شیعه مذهب درضمن بیان معجزات متعدد حضرت رضا این موضوع را بطور متشتت ومنقول از افراد مختلف نوشته‌اند و محل‌وقوع‌آنرا نیز درکتابهای خودتعیین‌ننموده‌اند.

بهمین جهت قبول این‌مطلب که مکان موردبحث ما دراین مقاله به‌سبب‌شایعه مذکور آهوان‌نامیده شده‌باشد بسیار بعید و ممتنع خواهد بود اجمالا اینطور بنظر میرسد که این اعتقاد از زمانهای خیلی پیش‌تردربین مردم این‌ناحیه شایع و رایج‌بوده وبعدها به صورتی که گفته شد مورد استفاده‌قرارگرفته است.

با این‌بیان بررسی موضوع موردبحث ما به‌کاوش دقیق‌تری نیاز خواهدداشت که‌جنبه تحقیق علمی و عملی آن ازهرلحاظ مورد قبول باشد بنابراین تفحص در جنبه‌های مختلف معتقدات اجتماعی مردم این سامان از ادواربسیار قدیم لازم‌بنظر میرسد، پس از بررسی و استنتاج لازم مطلبی‌که بیش ازهمه مورد توجه وتحقیق‌قرار میگیرد مسئله تتم‌پرستی دربین اقوام وطوایف ابتدائی نوع‌بشر میباشد تردیدی نیست که اعتقادات هرقوم و ملتی در سیر ادوار تاریخ به‌اشکال وصورمختلف درعقائد و مذاهب‌بعدی افرادهمان‌قوم‌راه یافته‌و سینه به سینه‌نقل شده‌است.

معمولا وقتی سخن ازمردم ابتدائی به میان می‌آید مقصودآن دسته از مردم است که درجامعه آنان ازکتابت و خط اثری نیست معتقدات این مردم نه تنهامقدم‌برادیان‌قدیم مانند مصریان وسومریان قراردارد بلکه امروزهم نظایرآن در سراسر جهان نمودار است دانشمندان آنرا پایه واساس سایرادیان میدانند وعقیده دارند ریشه‌های علم‌ومعرفت‌دردنیای معاصر را باید درمعتقدات مردم ابتدائی تحقیق‌کرد .

اصول عقاید مردم ابتدائی را میتوان غالباً بشکل دودین نمایان ساخت‌که یکی (دین تتم) ودیگری (دین جان) نام داردکیش تتم عده‌ای ازمردم را به بعضی از اقسام جانداران نظیرحیوان یا گیاه مقدسی‌که تتم نام دارد علاقمند و مربوط میسازد عده‌ای از جامعه شناسان ومورخان آنرا بدوی‌ترین ادیان میدانند .

دردین تتم‌سه وجه میتوان یافت ـ تتم ـ مانا ـ تابو ـ تتم نام برخی‌ازحیوانات یاگیاهان‌است‌که‌اعضاء یك‌طایفه‌آنرا مقدس و غیرعادی تصورمی‌کنند اگر بخواهیم از نظر معرفت به‌ادبیات وزبان‌شناسی وجامعه‌شناسی تاریخ پیدایش بسیاری‌ازنامهای گیاهی‌وحیوانی

را تحقیق کنیم ریشه آنرا درادیان ابتدائی مشاهده می کنیم و نتیجه می گیریم روزگاری این نام‌ها درنظراقوام مختلف تتم آنان بشماررفته ومقدس بوده است مانند شیر وکرم و اسب و گل سرخ واسپند وریواس که در ادبیات ایران نقش مهمی دارد و در نظر ایرانیان مقدس بشمار میرود .

نام بعضی شهرها مانند شیراز وبرخی پادشاهان نظیر خشایارشاه با شیر مخلوط است لهراسب و گشتاسب که دلیل توجه اقوام آریائی به اسب است نام پادشاهان کیان را تشکیل میدهد نام کرمان انسان را بیاد افسانه کرم هفتواد درادبیات می‌اندازد. خروس در اوستا پیك ایزدی نام داردکه درحال حاضرنیز دربین ایرانیان پیك سپیده‌دم نامیده‌می‌شود گل سرخ دراوستا متعلق به‌اهورامزدا استودرادبیات اسلام عرق جبین پیغمبراسلام است .

ریواس همان گیاهی است که طبق مندرجات ادبیات ایران باستان پدرومادر انسان‌را اهورامزدا ازآن آفریده است .

اسپند هنوز در نزد غالب خاندان ایرانی مقدس است و با سوزاندن آن دفع شر می کنند .

تتم شعاری است که علائم نسب یك دسته بشمار میرود اقوام ابتدائی این شعار را روی زمین یا سپریا چادریا منزل رسم می‌کردند وچون‌درجائی ساکن میشدند وشهرسازی آغازمینمودند نام تتم راروی‌آبادی‌که درآن ساکن میشدند میگذاردند مانندکلمه‌برن یعنی خرس‌که نام پایتخت سویس است و یادگار دوره‌ایست‌که اروپائیان در محل ابتدائی بسر میبرده‌اند .

ریشه علامت عقاب روی پرچم آلمان را باید در دین ژرمن یافت در ایران نیز ارزش شیرهنوزبشکل شعارملی ایران نموداراست وتصویرآن زینت‌بخش پرچم و تکمه‌های لباس نظامیان ایران است .

ازاین نظرعقاید ابتدائی به معرفت مادر شناخت ریشه های نام های جغرافیائی و شعارهای اجتماعی کمك میکند .

وجه دوم دین تتم تابونام دارد این‌کلمه‌که ریشهٔ آن پلینزی است برامری تعلق داردکهٔ برطبق آن بعضی اشیاء وکارها ممنوع محسوب میگردد همچنین به معنی صفت‌برای اشیاء وامور به‌کاربرده میشود بطورکلی مقصود ازتابو جدائی‌میان‌مقدس و پلید است‌کشتن و خوردن حیوان وچیدن وخوردن‌گیاهانی‌که درآنها نیروی تتم وجوددارد جز در بعضی از تشریفات رسمی دینی ممنوع است،گاهی‌دست زدن ونگاه‌کردن‌به اشیاء مقدس ،سخن‌گفتن هنگام تشریفات‌دینی وگاهی‌کارکردن وخوردن درروزهای معین قدغن است ۱ بااین‌ترتیب

۱ـ بنیاد دین وجامعه‌شناسی نگارش دکتر منوچهرخدایارمحبی صفحه ۴۸ـ۴۹

ریشه اعتقادات مردم نواحی سمنان، دامغان وشاهرود به‌آهوان سمنان، وناپسند شمردن شکار آهو در کوهستانهای آنجا را باتوجه باینکه درزبان پهلوی وایران باستان آهوبه معنی : عیب ــ نقص ــ بیماری ـ بدی‌و ناپسندی‌میباشد، بایدمربوط به عقاید اولیه مردم نواحی مذکور دانست‌که درسیرادوار به صورمختلف درعقاید ومذاهب بعدی مردم رخنه‌کرده ودر حال حاضر باین صورت دربین عموم‌مردم آنجا شایع‌گردیده وجزو اعتقادات مذهبی‌افراد آن سامان درآمده است .

درپایان نقل اشعار تاریخ بنای‌کاروانسرای شاه‌عباسی آهوان راکه در بالای در ورودی برروی‌سنگ مرمربسیار ممتازی‌باخط‌ثلث‌نگاشته‌شده ومربوط به قرن‌یازدهم هجری است بی‌مناسبت‌نمی‌داند .

در زمان دولت سلطان سلیمان زمان — خسرو والانسب ظل خدا عز و جل
ناظر منظور شاهنشاه دین پرور نجف — آنکه باشد بی‌نظیر ازجمله‌ارباب‌دول
مظهر توفیق حق مصداق فرزند خلف — کز کمال کاردانی در جهان باشد مثل
در ره شاه خراسان مقتدای انس وجان — حجت حق ضامن محشر امام عقدوحل
ثامن اثنی عشرسلطان علی موسی رضا — آنکه بی‌اخلاص او ایمان نداردماحصل
از پی آرامگاه زائران آن امـام — با خلوص نیت و از اعتقاد بی‌خلل
کرد احداث رباطی در محل آهوان — خالی از نقص زوال وپرزفیض بی‌خلل
خامه تأثیر در اتمام تاریخش نوشت — منزل امن و امان است و رباط بی‌بدل

(۱۰۹۷ هجری)

یادآوری

بخشی ازگزارش سفر محمد ابراهیم خدابنده‌لو به خراسان و سیستان درشماره هشتم مجله چاپ شد و چون اطلاع حاصل شد که قبلاً در فرهنگ ایران زمین نشرشده است لذا از چاپ بقیهٔ آن خودداری و علاقمندان را به مجله مزبور حوالت میدهیم .

پژمان بختیاری

همایون شاه

مقالهٔ جالب‌ومستندی که‌آقای نوزادزیرعنوان «پذیرائی شاه تهماسب ازهمایونشاه» در شمارهٔ گذشته مجله ارجمند وحید نگاشته بودند مرا بیاد نوشته‌یی نظیر آن انداخت که بسال ۱۳۳۶ بقلم حقیر درمجله مفید اطلاعات ماهانه درج شده‌بود وچون ازلحاظ‌جزئیات داستان بایکدیگرشباهتی نداشتند آنرا برای اکمال مقالت آقای نوزاد مفید پنداشته و در زیر ازنظرخوانندگان عزیزمیگذرانند .

جوانی زیباروی وبلند قامت بربستر بیماری‌افتاده‌ازهوش‌رفته‌بود ودختری‌ماه‌منظر باحشمانی‌که ازبی‌خوابی واشکباری سرخ شده بود بربالین وی نشسته بانگاهی سرشار از امید بدستورهای طبیب معالج می‌نگریست وسخنان اورا سرچشمهٔ آب زندگی ومایهٔ نجات جوان بیمار می‌پنداشت .

درآنسوی بستر مردی قوی بنیه که قریب پنجاه سال از عمرش میگذشت و آثار دلیری وجنگاوری ازسراپایش هویدا بود برسجاده نشسته نماز میخواند وگاهی با چشمان خسته برقیافهٔ ملکوتی بیمارمی‌نگریست وبا آستین‌قبای خویش قطره‌اشکی راکه‌برگونه‌اش می‌غلتید پاك میکرد وازقیافهٔ ناامید ونومیدکنندهٔ طبیب احساس میکردکه‌کار از کارگذشته وراه نجات بسته است .

چون نمازش بپایان رسید بابدنی لرزان‌ازجای برخاست وبا اشارهٔ دست‌همگانرا بخروج ازاطاق فرمان داد واشکریزان برکنار بسترمریض مدهوش زانوزد ، لبهای سردو لرزان‌خودرا برپیشانی‌آرام وسوزان‌اوچسباند، لختی‌بهمان‌حال ماندآنگاه‌سررابسوی‌آسمان کرده باعجز وتضرعی مؤثرگفت : پروردگارا اگرارادهٔ توبراین تعلق‌گرفته است‌که یکی از افراد معدود خانوادهٔ من بدیار نیستی رود براین جوان رحم‌کن و بندهٔ روسیاهیراکه قسمت اعظم عمرش سپری شده بجای وی‌برگزین .

آنگاه برخاست وسه‌بار برگرد بیمارگردش‌کرد وباز برسجاده نشست درهمین

لحظه‌صوت لرزان‌وپراشتیاق زنی‌دراطاق طنین‌افکند .... خدایا :

اگر باید که بربندد یکی بار تصدق کن مرا او را نگه‌دار

واین آوازبانویی بودکه برکناربستربیمار مانند شمع میسوخت ومیگریست

بانگ‌نمازصبح، مرد غمزده راکه تازه میخواست بخواب‌رود برانگیخت‌ونگاهش بانگاه‌کم‌نور ولی‌جاندار بیمارمواجه شد تبسمی خفیف برلبهای جوان نشسته و آثار حیات درسراپای وجود اوجلوه‌گری میکرد .

هنوز روزبه نیمه نرسیده بودکه مرد توانا به تبی توان‌فرسا مبتلاگردید ولی‌تب جوان تخفیف یافت چند روزبعد بیمار ازبستربرخاست‌وتندرست به بسترخاك‌سپرده شدآنان پدروپسر بودند یکی ظهیرالدین محمد بابر ودیگری نصیرالدین محمد همایون پدر بر تحته وپسر برتخت نشست .

بابر درششم محرم ۸۸۸ قمری درفرغانه متولد شد و «شش محرم» بحساب حمل ماده تاریخ تولداوشد یعنی ۸۸۸ . عجب‌آنکه‌شش محرم مرکب ازشش حرف و«شش‌حرف» هم بحساب حمل برابربا ۸۸۸ میشود وعجیبترآنکه درآن‌روزگاران اعداد مشابه‌مثلا۳۳۳ را عدد خیرمیگفتند و «عدد خیر» نیز سالماه تولد بابر ومساوی با ۸۸۸ بود .

بابر پس ازمرگ پدرش امیرزاده عمرشیخ نوۀ امیرتیمور ملمون والی فرغانه شد وپس ازیازده سال باحملات ازبکان‌بسرداری شیبانی‌خان مواجه‌گشته ازشاه‌اسمعیل‌سرسلسلۀ دودمان شریف صفوی یاری خواست ولی سپاهیان ایران توفیقی نیافته تاآخرین نفرکشته شدند وبابرناگزیر بافغانستان روی‌آورده ، بدخشان وکابل وقندهار را مسخر نموده وارد هندوستان‌گردید وتاخلیج بنگال پیش رفت و در ۹۳۲ امپراطوری عظیمی را بنیان‌گذارد که نزدیك به سه قرن ونیم بنام امپراطوری مغول کبیر برقرار بود تا در ۱۲۷۵ بوسیله انگلیسیان منقرض شد.

او مانند اکثرامیرزادگان‌تیموری‌طبع‌کی‌داشت وشعری میگفت‌که ازآنجمله‌است.

در دورما زکهنه سواران یکی‌می است وانکودم از قبول نفس میزند نی است
این سلطنت که ما ز گدائیش یافتیم دارا نداشت هرگز وکاوس راکی است
بابر رسید نالۀ زارت بگـوش یار لیلی‌وقوف یافت که‌مجنون‌درین‌حی‌است

این غزلرا جمعی ازشعرااستقبال‌کردندکه ازمیان‌آنها دومطلع زیراز سلطان عبدالله‌پادشاه بخارا وخواجه هاشم شیخ‌الاسلام آنجا بهترازگفته‌های دیگرانست

ایدل مگوکه بی‌نفسی هم نفس‌کی است یاری که دلنواز شود یکنفس نی است

* * *

کیفیتی‌که در دل پـر آتش می است کیفیتی است ازلب ساقی نه ازوی‌است

بابر در۹۳۷ درگذشت وهمایون در۲۴ سالکی‌بهامپراطوری رسیده نخست برای

جلب توجه رجال درباری تفرجی دریایی ترتیب نمود و در چند روز گردش یك کشتی زر مسکوکرا باطرافیان بخشید وعبارت «کشتی زر» تاریخ آن حاتم بخشی گردید ۹۳۷

همایون درحیات پدر به زبیده بیگم دختر مهابت خان دلی سپرده عاشق بیقرار او گردید و پس از تمتع بردن ازوصال او بدستور پدر ویرا بعقد خود درآورد وموقعی که بسفر دریائی میرفت باوقول دادکه روزی یك نامه برایش بنویسد :

دریکی ازمکتوبهای روزانه که برکاغذی گلرنگ نوشته شده بود این اشعارراکه ساختهٔ طبع خود اوست درج کرد .

داغ عشق تو بر جبین منست		خاتم لعل تو نگین منست
خط مشکین بصفحهٔ گلفام		آیت رحمت مبین منست
تا نشستم چو خاك بر در تو		پشت بام فلك زمین منست
هرکجا شاه وشهریاری بود		این زمان بندهٔ کمین منست

بابر بسال ۹۳۰ درجلگهٔ پانی‌پت برسلطان ابراهیم لودی غلبه یافت و قلمرو فرمانروائی را گسترش داده شانزده سال بعددرهمان جلگه همایونشاه پسرش درجنگ باشیرخان افغان مغلوب گشته ناگزیر به ایران گریخت . حریف او موسوم به فرید بود و در خدمت دولت خان بسرمی‌برد . روزی درشکارگاه بامخدوم خویش درخیمه‌یی نشسته وبرفع خستگی می‌پرداخت که شیری خشمناك وارد خیمه گشته به دولت خان حمله کرد فرید نیز مانند ارباب خود بی‌سلاح بود معهذا تأمل را جایز ندانسته ازجای جست وبا تمام نیرو و سنگینی جسم خود برروی شیرپرید وبا مشتهای سنگین اورا ازپای درآورد ازآنروز ملقب به شیرخان شد.

او مردی دلیر، مدبر ، عادل ومردم دوست بود پس ازپیروزی برهمایونشاه مدتی کوتاه سلطنت کرد ودرآن فرصت ناچیزشهرها را اصلاح کرد دهاترا آبادی بخشید، طرق کاروان‌رو را تسطیح ومأمون ساخت کاروانسرای فراوان ایجاد نمود بردو سمت جاده‌ها درخت کاشت تا مسافران درسایه حرکت نمایند معهذامتأسف بودکه درغروب زندگی صاحب‌قدرت گشته وآنگونه‌که آرزوی اوست توفیق خدمت به خلقرا ندارد وی درنبردکالنجر برکنار مخزن انبار باروت توپخانه ایستاده جنگرا اداره میکرد ناگاه اخگری بمخزن جست انفجاری مهیب روی داد وشیرشاه بسختی مجروح شد اما دست ازکار نکشید و هنگامی که قلعهٔ مستحکم کالنجرسقوط کرد آهی کشید وجان داد . عبارت « ز آتش مرد » سالماه فوت اوست وبرابر با ۹۵۴

همایونشاه پس ازشکسته شدن درجلگه پانی‌پت ومدتی سرگردانی وآوارگی خود را به پناه شاه‌تهماسب پادشاه ایران کشید وقطعه‌ایراکه آقای نوزاد نیزنقل فرموده‌اندگفته بایران فرستاد .

خسروا عمریست تا عنقای عالی همتم | قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرد
دشمنم شیراست اما پشت برمن کرده بود | اینزمان ازناحفاظی روی برمن کر
التماس از پادشه دارم که تا با من کند | آنچه باسلطان، علی دردشت ارژن ک

شهریار ایران هم نامه‌ای گرم بدونوشت واین بیت حافظ را درآن گنجاند :

همای اوج سعادت بدام ماافتد ، اگر ترا گذری برمقام ماافتد

وسلطان محمد فرزند خود راماًمور پذیرائی اوکرده برنامه‌یی مفصل وشایسته برای ا ومهمانداری وی ترتیب نمود .

هنگامی که همایونشاه به هرات رسید محمد خان تکلو حاکم آنجا طبق شاه تهماسب وی رادرباغ جهان آرا فرودآورده بزمی باشکوه ترتیب نمود ویکی ازخوا معروف آن عهد راکه صابرقاق نام داشت ازنیشابور بهرات آورد تا پادشاه هندوستا آوازگرم خود ازدلسردی خلاصی بخشد .

صابر دستگاه «همایون» را برای تغنی برگزید وغزلی از امیرشاهی سبز بانوعی ازتصنیف «آواز ضربی» زمزمه کردکه دوبیت مناسب آن غزل اینست .

همایون کشوری کان عرصه‌را شاهی چنین باشد | مبارك منزلی کان خانه را ماهی چ
ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم | که‌اوضاع جهان گاهی چنان گاهی چن

همایونشاه ازتناسب اشعار باوضع خود حالی میان شادی وغم یافته کمربند راکه برمیان داشت بازکرده بخواننده بخشید وگفت : «بی‌سامانی من دراینموقع‌ع من است»

همایونشاه باتأنی سفرطولانی خود راطی کرده درحوالی قزوین۲ بااحترام بحضور شاه تهماسب رسید واین رباعی راکه ظاهراً بصورت بدیهه سروده باشدخوا

ای‌شاه‌جهان چوآسمان پایهٔ تست | این‌دست‌ولایت است‌وسرمایهٔ تست
شاهان جهان جمله همامی‌طلبند | بنگرکه هما چگونه درسایهٔ تست

۱ـ صاحب سفینهٔ‌خوشگو(نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس)این غزل رابنام‌حیر نوشته است ،گویا درست نباشد .

۲ـ آقای نوزاددرمقالهٔ‌خود نوشته‌اندکه«همایونشاه واردقزوین شدولی‌شا بدلایل متعددی ازآنشهر خارج شده بود وبقول هدایت درقریهٔ سودلق (بوزلق‌درعا عباسی) ملاقات دست داد .

سام میرزا درتذکره خودکه مرحوم وحیدآنرا منتشرساخته مینویسد: «د (....) بشرف ملاقات صاحبقران فایزشد»گوئی بخوبی ازمحل ملاقات آگاه نبو که جای اسم را نقطه‌چین کرده

میدانیم که شاه‌تهماسب درمدت ۵۴ سال فرمانروائی بر ایران گرفتار بلیتی بود که از زمان اشکانیان ببعد پیوسته بردوش ایرانیان سنگینی میکرد و آن دفع وحشیان مشرق (شمال شرق) ازطرفی ورفع حملات متمدنان غربی (شمال غرب) ازطرف دیگر بود وهمانطور که اشکانیان وساسانیان معروض حملات هیاطله ورومیان میشدند صفویان هم دچار تعرضات متوالی ازبکان وعثمانیان بودند ازاینرو شاه تهماسب نمیتوانست نیروی مؤثری برای مساعدت با همایونشاه گسیل دارد البته مشکلاتی ازقبیل اعادهٔ قندهار واختلاف مذهب سنی وشیعه نیزدرمیان بود ومدتی نسبتاً طولانی گذشت بدون آنکه اقدامی مثبت صورت گیرد یا درپذیرائی ازآن پادشاه رفتاری نشان داده شود که موجب یأس او گردد .

روزی هردو پادشاه بشکاررفته بودند وهنگامی که به نهارگاه رسیدند شاه‌تهماسب با آستین لباس خویش گردوغباری را که برصورت همایونشاه نشسته بود پاك میکرد ناگهان تأثری شدید برآن شهریار آواره دست داد چنانکه اشك درچشمش دوید و با بیانی غم‌انگیز گفت

غبار از رخم پاك کردن چه حاصل		علاجی بکن کز دلم خون نیاید[۱]

شاه تهماسب نیز برحال زار او رقت آورد و سپاهی بفرماندهی سرداران بزرگ ایرانی دراختیار او گذاشت وروزی که قرارعزیمت آنان داده شده بود ازدیوان لسان‌الغیب فالی برگرفت وغزلی آمد که این بیت دراو بود :

همایونشاه در ۹۵۷ بشهرقندهار رسید که برادرخاکنش کامران میرزادرآنجاحکومت میکرد او نه‌تنها حاضر بمساعدت برادرنشد بلکه دروازه‌ها را بسته‌وآمادهٔ جنگ شدبالاخره چون شکست خود را نزدیك دید بهمایونشاه پیغام فرستادکه پسر هشت سالهٔ ترا بربالای دروازه آویخته واورا درمعرض گلوله‌های توپ وتفنگ قرارخواهم داد و روز بعد همین کار راهم کرد وآن کودك بی‌گناه باخطرقطعی روبروشد .

همایونشاه از مشاهدهٔ آن عمل شرم آور چنان خشمگین شدکه بی‌درنگ فرمان حمله وآتشرا صادرکرد .

نزدیك غروب شهر سقوط نمود و بقدرت خداکوچکترین خراشی در بدن‌کودك مشاهده نمیشد همایونشاه پسرخود را ازیکسالگی ببعد ندیده بودوبا شادی تمام ویرابآغوش کشیده بچادرحرمسرا برد وبصدای بلندگفت «مادر خود را معرفی نکند» دراینوقت‌طفل‌او بی‌تأمل ازمیان زنان‌گذشته بسوی مادر رفت وپاهای اورا دربغل‌گرفت .

شاه سردار ایرانی خود بیرم خان‌رادرقندهار گذاشت وبسوی‌کابل راند، فرماندار

۱ـ دراصل چنین است : سرشك‌ازرخم‌پاك‌کردن چه حاصل وآن در غزلی از والهی قمی است با این مطلع :

برت تا رقیب پرافسون نیاید		ز کنج لبت خنده بیرون نیاید
همت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او		زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

آنشهر بدون جنگ تسلیم شد وهمایونشاه خبرآن پیروزیرا با این ابیات به بیرم‌خان نوشت:

بازفتحی ز غیب روی نمود — که دل دوستان ازآن بگشود
روز نوروز بیرم است امروز — دل احباب بی‌غم است امروز
شکر لله که باز شادانیم — بر رخ یار و دوست خندانیم
همه اسباب عیش آماده‌ست — دل بفکر وصالت افتاده‌ست

بالاخره گوید :

بعد از آن فکر کار هند کنیم — قصد تسخیر ملك سند کنیم

سرانجام بدهلی رسید وآن را بآسانی‌ازدست پسرنالایق شیرشاه بیرون‌آورد این‌بیت‌سال ماه فتح دهلی است .

تحریرچو کردفتح‌هندوستانرا — تاریخ‌زشمشیرهمایون طلبید

شمشیرهمایون = ۹۶۳

اما دوران سعادت خیلی کوتاه بود همایونشاه دو ماه پس از تصرف دهلی برای تفرج بربام قصررفت و موقع بازگشت ناگهان «مؤذن بانگ بی‌هنگام برداشت» همایونشاه باحترام اذان قصد نشستن کرد که عصایش لغزید و ازپله ها درغلتید وچند ساعت بعدپسرش اکبررا به بیرم‌خان سپرد وجان داد تاریخ وفاتش اینست:

همایون‌پادشاه آن شاه عادل — که فیض‌خاص اوبرعام افتاد
چوخورشیدجهانتاب‌ازبلندی — بپایان در نماز شام افتاد
بنای‌دولتش‌چون یافت رفعت — اساس عمرش از انجام افتاد
پی تاریخ او«کاهی» رقم زد — همایون پادشاه از بام افتاد

عجب آنکه پدرش بابر، دونفرمرد مرد را دربازوان خودگرفته و بردیوار قصر ازکنگره‌یی به‌کنگرهٔ دیگرمیجست ونیمی ازباروی‌کاخ را طی میکرد .

توقف طولانی همایونشاه درایران‌فرصتی بمخالفان داد وشهرت دادندکه‌اوبمذهب تشیع گرویده است وچون بهندوستان برگشت روزی باجمعی ازرجال سواره براهی‌میگذشت گورستانی درراه بود یکی ازسگهای شکاری برسنگ قبری شاشید یکنفر ازهمراهان بوی گفت ظاهراً این‌گور ازمردی‌شیعی است‌همایونشاه تبسم‌کرد وگفت دراین‌شکی نیست‌زیرا که یکنفرسنی برسنگ قبراو ادارمیکند .

همایونشاه شعرزیاد دارد وما به این یك بیت از او بسنده کرده مطلبرا خاتمه میدهیم .

درمکیدن طفل تدبیرمرا تقصیر نیست — لیك‌چون‌سازم که‌درپستان‌قسمت‌شیر نیست

بهترآن بودکه بگوید :

لیك چتوان‌کرد درپستان قسمت شیرنیست

آسیای هفت سنگ

کارهای فضل بن سهل درعالم وسیع سیاست آن روز بی‌عکس‌العمل نبود : بغداد ، آشفت و مردم ابراهیم ابن‌مهدی را خلیفه کردند وحسن‌را ازبغداد خارج ساختند ، قتل برادرش‌امین و تندی های‌فضل‌هم‌که درمیان بود ، زیرافضل برای خود در حکومت مأمون حقی قائل بود و بدینجهت رفتارش از نوع وزرای دیگر نبود وچنانکه دیدیم مأمون چندان ازوبیم داشت‌که شطرنج‌بازی‌اوهم پنهانی‌انجام میگرفت، بنابراین بایستی‌منتظر بود که سنگ آسیای‌سیاست دانهٔ درشت‌خود ذوالریاستین را ببلعد و چنین‌شد .

«فی‌الجمله مردم به ولایت عهد بارضا بیعت‌کردند ، وچون این خبر به عباسیان رسید بهم‌برآمدند وبرخلع مأمون‌کلهم متفق شدند وبا ابراهیم بن‌مهدی‌که عم مأمون بود بیعت‌کردند ، وازبیم فضل‌بن‌سهل هیچکس این‌حال را به‌مأمون نمی‌توانست بگوید.

رضا پیش‌مأمون رفت‌وگفت: یا امیرالمؤمنین، مردم بغدادبهم‌برآمده‌اند بجهت‌تفویض ولایت‌عهد بمن، وتورا خلع‌کردند وباابراهیم‌بن‌مهدی‌عم‌تو تمام‌شد. مأمون‌گفت: جز تو کسی‌را از این‌حال‌خبرهست؟ رضاگفت: ازین‌حال‌تنهاامیرالمؤمنین‌راعلم‌نیست، باقی‌همه‌خلق میدانند! مأمون‌ازهر که می‌پرسیدهمین‌جواب‌می‌دادند. مأمون‌گفت: چرا بمن نگفتید؟ گفتند ازفضل بن‌سهل‌می‌ترسیدیم که‌نمیگذاشت.

مأمون این‌سخن بافضل‌بگفت. فضل‌گفت: من‌نخواستم‌که با امیرالمؤمنین سخنی‌گویم که ازآن منزعج‌شود، وبنده بتدبیرآن مشغول است، خواستم‌که‌تدارك‌کنم وچون‌فارغ شوم‌به سمع‌امیرالمؤمنین برسانم.

رضا بمأمون‌گفت: مردم باامیرالمؤمنین بسبب من وفضل‌بن‌سهل‌متغیرند، رأی آنست که امیرالمؤمنین ماهردورا ازخوددورکند تا جهان بیارامدوفتنه‌ها ساکن‌شود! ۱

قتل میان آب و آتش

فضل بن‌سهل‌روزی بحمام‌رفت، «ودروقت بیرون‌آمدن‌ازگرمابه، اسودمسعودی وقسطنطین رومی‌وفرخ‌دیلمی‌وموفق‌صقدی‌انتهازفرصت‌نموده [کاردها کشیده]فضل‌را کشتند، ۲ مأمون اظهار

۱- تجارب‌السلف ص ۱۵۸

۲- گویا فضل‌در نجوم‌پیش‌بینی کرده‌بود که خونش میان‌آتش‌وآب ریخته‌خواهدشد.

اضطراب کرده و گفت که ده هزار دینار بآن کس می‌دهم که قاتلان فضل را بدست آورد. ابوالعباس دینوری ایشان را پیدا کرده پیش مأمون برد. ۱

مأمون از ایشان پرسید که بچه سبب این امر شنیع از شما صادر شد؟ ایشان میگفتند که تو ما را فرمودی که او را بکشیم، اکنون از ما قصاص میخواهی؟ گفت: شما را به اقرار شما که او را کشته‌اید بکشم، و بدین دعوی که من شما را فرموده‌ام از شما بینه می‌خواهم، پس بفرمود تا همه را بکشتند. ۲

«مأمون میگفت: این بتر که بر من دروغ می‌بندند؟ وفضل مرا دست راست بـود، و کسی دست راست نبرد» ۳ اما معلوم بود که این تظاهرات جنبهٔ دیگر دارد و شاید هم از ترس طرفداران فضل ـ ایرانیان ـ و برادرش حسن بود، وصاحب مجمل التواریخ هم گفته است: این همه از جهت برادرش میکرد ـ حسن ـ که او امیر عراقین بود به واسط» ۴.

« بعد از مراسم تعزیت فضل، مأمون طبل رحیل فرو کوفته از سرخس بطوس رفت ودر آن سرزمین امام رضا از دار فنا بدار بقا رفت، و مأمون درسنه اربع ومأتین (۲۰۴) هجری به بغداد درآمد.» ۵

وبدین طریق سنگ آسیای سیاست بغداد برسنگ مرو چربید که درین میان هزاران دانه خرد و بزرگ آرد شدند. به قول سعدی :

ما بین آسمان و زمین جای عیش نیست   یك دانه چون جهد ز میان دو آسیا

نباید فراموش کرد که فضل، باهمه دانائی و کمال فضل وزهد وعلم و حیا، یك اشتباه کرده بود و آن این بود که روزی با یکی از ارکان دولت گفت: «سعی من در این دولت از ابومسلم بیشتر است... وگفت: ابومسلم دولت از قبیله‌ای به قبیله‌ای رسانیده وتو از برادری ببرادری رسانیدی. فضل گفت: اگر عمر باشد از قبیله‌ای به قبیله‌ای رسانم». ۶ افسوس که فضل نمیدانست که بقول امیر خسرو دهلوی :

در فتنه بستن، دهان بستن است   که گیتی به نیك و بد آبستن است
پشیمان ز گفتار دیدم بسی   پشیمان نگشت از خموشی کسی

از قضا، این فضل سرخسی، یك همشهری دیگر نیز داشته است که بچنین سرنوشتی دچار شد، واو امام شمس الائمه ابوالفضل محمد بن احمد حاکم سرخسی وزیر نوح بن نصر سامانی بود،

۱ـ روضة الصفا ج۳ ص ۴۶۰

۲ـ تجارب السلف ص ۱۵۹، اما در آثار الوزراء آمده است که مأمون چون به سرخس رسید خال خود غالب بن حکم وجمعی را بفرمود تا فضل را در حمام بکشتند (ص ۷۶)

۳و۴ـ مجمل التواریخ والقصص ص ۳۵۲

۵ـ روضة الصفا ج۳ ص ۴۶۱

۶ـ آثار الوزراء عقیلی ص ۷۶

«این امام علامه، کارهاء ملك بر قاعدهٔ عقل و علم و انصاف وجادهٔ شرع و معاملت آغاز کرد، چنانچه يك نكته نگذاشت». ۱

حاکم جلیل

مقام این مرد چندان بزرگ شد که اورا «حاکم جلیل خواندند۲، وبیستگانی حشم بر دست او کرد ورسمهای نیکو نهاد». ۳

این جملهٔ کوتاه «تنظیم بیستگانی» را کوچك وساده نگیرید، مقصود گردیزی اینست که حقوق سپهسالاران و امرای لشکر را روی حساب آورد و کم وزیاد کرد- از نوع کاری که بوذرجمهر خیال داشت بکند و بدون نتیجه نمی‌ماند- تحریکات شروع شد و اوضاع آشفته گشت: «حشم بر در (دربار) آمدند واز محمدبن احمدالحاکم شکایت کردند و گفتند: تیمار لشکر ندارد وتعهد نکند و بیستگانی ندهد و کار بر تو اوبشورید، و ابوعلی را اوعاصی کرد و دل حشم می‌آزارد... اگر امیر دست اورا ازما کوتاه کند، وگرنه، بیك سوشویم از پیش او». ۴

این جماعت از «لشکرکشان ظالم علم دشمن» ۵ باامیر نوح گفته بودند « اورا بدست ما بازده و الا جمله باعم تو منضم شویم . » علت اقدام اینان این بود که « ابوالفضل درباب کفایت اموال سلطانی، سعی موفور بجای آورده، ابواب منافع لشکریان را مسدود گردانید.. سرداران لشکر بعرض رسانیدند.. که وزیر مبلغی کثیر از علوفات ما نیز منکسر گردانیده . امیر نوح بحسب ضرورت، ابوالفضل را به امراء سپرد». ۶

اما نوع مرگ این امام دانشمند هم کم نظیر است:

«امیر نوح، به ضرورت، آن امام را بدست جماعت ظالم بازداد، اورا بیرون آوردند، و بر درسرای امارت، دو سر درخت سپیدار بلند بود، فرو کشیدند، و هر دوپای مبارك او بر شاخ آن درخت بستند، وبگذاشتند تا درخت سربالا برد ، و آن بزرگ به دوپاره شد » ۷

۱- طبقات ناصری تصحیح عبدالحی حبیبی ص ۲۰۹

۲- از نوع القابی مثل «جناب اشرف» «قوام» و «آقا»ی مستوفی وغیره

۳و۴- زین الاخبار گردیزی

۵- عین روایت منهاج سراج در طبقات ناصری است.

۶- دستورالوزراء خواندمیر ص ۱۰۹

۷- طبقات ناصری ج۱ ص- ۲۱۰، واین حادثه درسنهٔ خمس وثلاثین وثلثمائه (۳۳۵) بود. واین نوع قتل تقریباً تقلیدی بود ازرفتار اسکندر با بسوس- بروایت پلوتارك که نوشته است بدستور اسکندر، چند درخت راست را بازحمت بهم نزدیك داشته تاهریك ازجوارح بسوس- قاتل دارا را - بدرختی بستند، و چون درختان را رها کردند ، هریك از درختان عضوی را با خود برد .

(ایران باستان ص ۱۳۴۵).

گردیزی گوید «امیر فرمود تا حاکم را از آنجا که بود بکشیدند و همی آوردند تا در سرای وهمانجا فرمود تا بکشتندش».

مثل اینست که راست میگفت کیکاوس بن اسکندر، آنجا که گفت:

« اگر لشکر بر تو بشورند، خداوندرا ناچاره دست تو کوتاه باید کردن، تا دست خداوند تو کوتاه نکنند». ۱

این سرگذشتها، هرعاقلی را باین عقیدهٔ بیهقی معتقدتر میکند که گفت: «احمق کسی باشد که دل دراین گیتی غدار فریفتکار بندد... ونعمت وجاه وولایت اورا بهیچ چیز شمرد. و خردمندان بدو فریفته نشوند، بزرگامردا که او دامن قناعت تواند گرفت ، وحرص را گردن فرو تواندشکست». ۲ درواقع عوام هم، همین فکر عالی و نظر صائب را درین ضرب المثل خلاصه کرده اند(ومن قبلا از کاکت آن معذرت میخواهم) آنجا که گویند«صدمن گوشت آهو، بیك چس تازی نمی ارزد !»

ازقضا، درپایان کار سامانیان همسنگ گردان آسیای سیاست، سخت در گردش بودو درین وقت بعنوان طرفداری از آل بویه ودیلمان وقرمطیان کارمیکرد چنانکه چندتن از امراء ووزراء را به دیلمان و آل بویه متهم کردند» وعبدالملك بن نوح، وزیر وسپهسالار خودرا بکشت که «هردو را بدعوت قرامطه میل افتاده بود» ۳ وشهرطالقان (ماوراءالنهر) مرکز ناراضیان ومخالفان که بتحریك آل بویه درشهرها آشوب میکردند. شده بودو نوح بن منصور ناچارشد ازسبکتکین بعنوان شمشیر قرمطی کش استفاده کند وسبکتکین« چون بحدود طالقان رسید، اعیان قرامطه و ملاحده در آن بلاد آمده بودند.وجمع عظیم ایشان را اجابت کرده . امیر سبکتکین ایشان راجمله بدست آورد، وغزا بسنت بکرد، وناصرالدین لقب او شد.» ۴

قطب سیاست بغداد و قاهره

البته چنانکه درتاریخ خوانده ایم، همین سبکتکین ومحمود پسرش، بالاخره ریشهٔ خاندان سامانی را هم برآوردند، ولی خودشان همیشه دچار فشارشدید سیاست فاطمیون مصر و قاهره ومخالفت قرامطه وعلویان بودند تاجائیکه، حسنك میکال،وزیر کاردان محمود هم، بالاخره قربانی این دوسیاست متضاد- سیاست عباسیان بغداد وفاطمیان مصر- شد ودرواقع او نیز ازدانه هائی بود که بین دوسنگ آسیا ودوقطب مخالف سیاست آردشد.

البته یکی ازدلائل نکبت کار حسنك این بود که« بروزگار جوانی ناکردنی ها کرده بود وزبان نگاه ناداشته، و این سلطان بزرگ محتشم (مسعود) راخیرخیر بیازرده» . ۵ ولی عامل

۱- قابوسنامه ص۱۶۰.

۲- تاریخ بیهقی ص۶۰.

۳- طبقات ناصری ص ۲۱۰

۴- طبقات ناصری ص۲۱۲

۵- تاریخ بیهقی ص۶۴

مهمتر، یعنی دخالت بغداد، درسرنوشت اوبیش‌ازهرچیز مؤثر بوده‌است .

در زمان سلطان محمود، هنگامی که حسنك مقام وزارت‌داشت ، وقتی بسفرحج‌رفت . هنگام بازگشت، بجای اینکه از بغداد آید ازشام بازگشت و بهانه‌اش این بود که راه بادیه‌خشك است و بی‌آب و حجاج تلف میشوند. اتفاقاً پس‌ازرسیدن بشام وموصل، سفیری ازجانب خلیفهٔ مصر (که مخالف خلیفه بغداد بود) رسید وخلعت وهدایای بیشماری بحسنك دادکه بسلطان محمود برساند، ضمناً خودحسنك‌راهم خلعتی فاخر پوشاندند وبسیار تکریم و اعزازکردند. این اشتباه بزرگی بود ولی‌ظاهراً حسنك تقصیری نداشت‌زیرا هدیه بنام شاه یعنی سلطان محمود بودو نمی‌توانست قبول نکند.

خلیفهٔ بغداد ازینکه حسنك ازموصل‌راه‌راگردانده وبسراغ او نیامده‌بود سخت رنجید و،جدداً نامه‌ای بسلطان نوشت وبالاخره کار بآنجا رسیدکه خلعت حسنك وهمه هدایا و تحف‌را که ازمصر رسیده‌بود با رسولی ببغداد فرستادند وهمه آنهارا دربغدادسوزاندند . ۱ با این مراتب خلیفه سخت بکمین حسنك بود. علاوه برآن، چنانکه گفتیم، درزمان حیات محمود، بعضی کارها کرده بودکه مطابق‌میل ولیعهد ـ یعنی مسعود، ـنبود وچون مسعود از اوگله کرده بود جواب‌داده بودکه: من آنچه‌کنم بفرمان خداوند خود می‌کنم، اگروقتی ملك به‌تورسد حسنك‌را بردار بایدکرد.» ۲

محمودی و مسعودی

وقتی‌که سلطان‌مسعود بحکومت رسید، طبعاً پیران‌وسالخوردان‌که اطرافیان محمود بودند ازدستگاه رانده شدند ودستگاه جوان‌پسند شدوطبقهٔ تازه‌ای‌بکارها رسیدند وبالنتیجه بزرگان غزنه وولایات بدودسته‌ «محمودیان» و«مسعودیان»‌ تقسیم‌شدند وسفارش‌حاجب‌علی قریب ازپیران‌ـ قبل‌ازمرگش‌ـنتیجه ندادکه میگفت: «هرچندبندگان شایسته بسیارندکه‌نو رسیده‌اندونیز درخواهند رسیدن»،واینجا پیری‌چند است فرسودهٔ خدمت سلطان محمود ،اگر رأی عالی‌بیند ایشان رانگاه داشته‌آید ، ودشمن‌کام‌گردانیده نشوند که پیرایهٔ ملك پیران باشند » .۳ اما کارصورت‌دیگر گرفت وطبقهٔ‌تازه‌ای برکارها تسلط‌یافت وبروایت‌عامیانه :

همه نا بی‌بیا گشتند بی‌بی خدا برگشت از بی‌بی قدیمی

وچنان‌شدکه«محمودیان(یعنی‌رجال‌زمان‌محمود) درمیان‌ایشان‌بمنزلت‌خاینان و بیگانگان» ۴ شدندو«بدان‌مانست که گفتی‌محمودیان گناهی‌بزرگ کرده‌اندوبیگانگان‌اند‌درمیان‌مسعودیان»۵

---

۱ ــ بروایت بیهقی، امادرآثار الوزراء آمده‌که این اشیاء را در چارباز‌ار غزنین سوختند .

۲ـ تاریخ بیهقی ص ۱۸۰

۳- تاریخ بیهقی‌ص۷۵

۴و۵- تاریخ بیهقی ص۵۴و۵۵

وهمه بگوش مسعود میخواندندکه واین پدریان نخواهندگذاشت تاخداوند (مسعود) رامرادی برآید ویامالی بحاصل شود»۱. البته دربرابر، هرچند، «محمودیان ازحیلت نمی آسودند»۲، اما پدریان ومحمودیان بران بسنده کرده بودندکه روزی بسلامت برایشان بگذرد» ۳ ولی بهرحال عواقب این دودستگی چنان بودکه رجال بزرگ اندیشناك شوند ومتوحش ازاینکه « قومی ساخته‌اند، ازمحمودی ومسعودی، وباغراض خویش مشغول ، ایزد عز ذکره عاقبت بخیر کناد» ۴ وهمین دودستگی بودکه درجنگ سلطان مسعود با ترکمانان سلجوقی منجر بشکست اوشد، زیراد ازسالاران نامدار گروهی محمودی و چندی برکشیدگـان خداوند جوانان کار نادیده» ۵ نامزد سپهسالاری بودند وبالاخره کار بشکست انجامید .

بهرحال، حسنك نیز -که طبعاً محمودی بود- درمیان سنگ آسیای این دو سیاست متضادگرفتارشد و سلطان مسعود بهانه میجست که اورا ازمیان بردارد وبهترین راه، تهمت قرمطی بودن اوومخالفت با خلافت بغدادبود - هرچند درزمان سلطان محمود ازین اتهام تبرئه شده بود وحتی سلطان محمود درجواب خلیفه(که نوشته بود حسنك قرمطی است)این پیغام تند وصریح راداده بود۶:

« بدین خلیفهٔ خرف بباید نبشت که من از بهر عباسیان انگشت درکرده‌ام درهمه جهان، وقرمطی می‌جویم، وآنچه یافته آیدو درست گردد بردار میکشند، و اگرمرا درست شدی(یعنی ثابت شدی) که حسنك قرمطی است خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که درباب وی‌چه رفتی! وی‌را من‌پرورده‌ام، وبا فرزندان‌وبرادران من برابر است،واگروی قرمطی است‌من‌هم قرمطی‌باشم»۷

بهرحال، بدستور سلطان،قضاة ومزکیان (حسابداران‌وحساب‌رسان) راحاضرکردند واشراف وعلما وفقها ومعدلان نیزآمدند تا درحضور ایشان، حسنك، اموال خـودرامصالحه کند۸«یکساعت‌ببود، حسنك پیدا آمد بی‌بند، جبه‌ای داشت حبری،رنگ‌باسیاه میزد، خلق گونه، ودراعه وردائی سخت‌پاکیزه، ودستاری نشابوری مالیده، وموزه میکائیلی نو درپای، وموی سرمالیده زیردستار پوشیده‌کرده اندك مایه پیدا می‌بود، و والی حرس‌باوی وعلـی رایض، وبسیار پیاده‌ازهردستی، وی‌را بطارم بردند... وخواجهٔ‌بزرگ روی بحسنك‌کرد و گفت: خواجه‌چون می‌باشد؟ وروزگارچگونه‌میگذرد؟ گفت: جای‌شکراست. خواجه گفت: دل‌شکسته‌نبایدداشت که‌چنین‌حالها‌مردان‌را پیش‌آید.»

۱- تاریخ بیهقی ص۸۷ ۲- تاریخ بیهقی ص۱۳۴
۳- تاریخ بیهقی‌ص۱۵۰ ۴- تاریخ بیهقی ص۲۳۱
۵-تاریخ بیهقی ص۴۸۲
۶- تاریخ‌بیهقی ص۱۸۳
۷- بیهقی‌گوید: این‌جواب پادشاهانه نبود.
۸ - آنچه درگیومه نقل‌میشود از بیهقی است .

سگ قرمطی

بوسهل زوزنی که از مخالفین حسنك بود، ازین خوش و بش خواجه احمدحسن میمندی با حسنك خشمگین شد و گفت: «خداوندرا کرا کند که با چنین سگ قرمطی ـ که بردار خواهند کرد بفرمان امیرالمؤمنین ـ چنین گفتن؟ خواجه بخشم در بوسهل نگریست، حسنك گفت: سگ ندانم که بوده است؟ خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت ـ جهانیان دانند، جهان خوردم و کارها راندم، وعاقبت کار آدمی مرگ است...»

بهرحال، «درقباله نبشته بودند همهٔ اسباب وضیاع حسنك را بجمله از جهت سلطان، و یك یك ضیاع بروی خواندند،ووی اقرار کرد بفروختن آن بطوع ورغبت، و آن سیم که معین کرده بودند بستد، وآن کسان گواهی نبشتند وحاکم سجل کرد».

پس حسنك برخاست، وقوم برخاستند... تفتین‌ها همچنان ادامه داشت وکینهٔ حسنك در دل مسعود هم چنان می‌جوشید و برای اینکه درقتل حسنك یك بهانهٔ رسمی نیز داشته باشند، از تضاد میان سیاست بغداد وقاهره استفاده کردند واین دانهٔ قرص را در کام آسیای این دوسیاست انداختند، یعنی نمایشی ترتیب دادند، که در آن نمایش، دستور قتل حسنك ، از بغداد میرسید. کیفیت این واقعه وجریان قتل حسنك را، بیهقی ـ منشی ابونصر مشکان ـ مانند یك تابلو نقاشی ترسیم کرده است و باید ازقلم او خواند:

«و آن روز و آن شب، تدبیر بردار کردن حسنك درپیش گرفتند، ودومرد پیك راست کردند با جامهٔ پیکان که از بغداد آمده‌اند ونامهٔ خلیفه آورده ـ که حسنك قرمطی را بردار باید کرد و بسنگ بباید کشت تا بار دیگر، بررغم خلفا ، هیچکس خلعت مصری نپوشد وحاجیان را در آن دیار نبرد ـ چون کارها ساخته آمد، دیگر روز ـ چهارشنبه دو روز مانده ازصفر ـ امیرمسعود برنشست وقصد شکار کرد ونشاط سه روزه، باندیمان و خاصگان ومطربان. و درشهر، خلیفه را فرمود داری زدن برکران مصلی بلخ، فرود شارستان، وخلق روی آنجا نهاده بودند. بوسهل (مخالف جدی حسنك که اورا تا پای دار آورده بود) برنشست وآمدتا نزدیك دار و بالائی بایستاد، وسواران رفته بودند باپیادگان تا حسنك را بیاورند، چون ازکران بازار عاشقان درآوردند ومیان شارستان رسید، میکائیل بدانجا اسب بداشته بود ـ پذیرهٔ وی آمده و وی را مؤاجر خواند ودشنام‌های زشت داد، حسنك در وی ننگریست و هیچ جواب نداد. ۱ عامهٔ مردم اورا لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد و ازآن زشتیها که برزبان راند.

۱ـ بیهقی گوید، «پس ازحسنك، این میکائیل، خواهر ایاز بزنی کرده بود». بنابراین حسنك، بخواهر، داماد ایاز بوده است واگر مثل عامیانه را که گوید «برادر ببین و خواهر بچین» قبول داشته باشیم قاعدة این زن که خواهر ایاز معشوق سلطان محمود بوده است باید خیلی زیبا هم بوده باشد و بهرحال حسنك این زن را طلاق داده بود ومیکائیل زن مطلقه را بازدواج درآورد، وشاید فحش‌هایش درینجا ازجای پای زن، سرچشمه گرفته باشد. میکائیل درآخر عمر بجبران گذشته‌ها پرداخته و تازمان تألیف تاریخ بیهقی (۴۵۰) حیات داشته . بیهقی گوید: «بسیار بلاها دید ومحنت‌ها کشید، وامروز برجای است و بعبادت وقرآن خواندن مشغول شده است». درواقع استخوان سبك میکرده است!

حسنك در پای دار

وحسنك را بپای‌دار آوردند ـ نعوذبالله من‌قضاءالسوء ،وپیکان را ایستانیده بودند که ازبغداد آمده‌اند، وقرآن خوانان قرآن می‌خواندند.»

تجسم باشکوه مناظر ازین‌پس آشکارمیشود:

«حسنك‌را فرمودند که جامه بیرون‌کش، وی‌دست‌اندر زیر کرد و ازاربنداستوار کرد، وپایچهای ازار ببست وجبه وپیراهن‌بکشید ودور انداخت بادستار ، وبرهنه با ازاربایستاد، و دستهادرهم‌زده، تنی‌چون‌سیم سفید، وروپی چون‌صد هزار نگار،وهمه خلق بدردمیگریستند. خودی روی پوش‌آهنی بیاوردند ـ عمداً تنگ‌ـچنانکه روی و سرش را نپوشیدی، و آوازدادندکه سرورویش‌را بپوشید تا ازسنگ تباه نشود که سرش ببغداد خواهیم فرستاد نزدیك خلیفه . وحسنك را همچنان می‌داشتند، و اولب می‌جنبانید وچیزی می‌خواند. تا خود فراختر آوردند . و درین میان احمد جامه‌دار بیامد سوار، وروی بحسنك کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان میگوید: این آرزوی تست که خواسته بودی که «چون پادشاه شوی مارا بردارکن» ، مابرتو رحمت خواستیم‌کرد، اما امیرالمؤمنین نبشته است که توقرمطی شده‌ای و بفرمان اوبردار میکنند . حسنك‌البته هیچ‌پاسخ نداد.۱

پس ازآن، خود فراخترکه آورده بودند سرورویِ اورا بدان بپوشانیدند، پس‌آواز دادند اورا که : بدوا!

دم نزد و ازایشان نیندیشید. هرکس‌گفتند: شرم ندارید؟ مرد‌را که‌می‌بکشید بردار برید. وخواست‌که شوری بزرگ بپای شود، سواران برعامه تاختند و آن‌شوربنشاندند، و حسنك‌را سوی‌دار بردندوبجایگاه رسانیدند، برمرکبی‌که هرگز ننشسته بود ، و جلادش استوار ببست،ورسن‌ها فرود آورد، وآوازدادندکه سنگ دهید، هیچ‌کس‌دست بسنگ‌نمیکرد وهمه زارزار می‌گریستند خاصه نشابوریان .

پس مشتی رندراسیم دادندکه‌سنگ‌زنند، ومرد خودمرده بود ـ که جلادش رسن به گلوافکنده‌بود وخبه‌کرده.

اینست حسنك وروزگارش ... چون‌ازاین فارغ شدند، بوسهل وقوم ازپای‌دار بازگشتند، وحسنك تنها ماند ، چنانکه تنها آمده‌بودازشکم مادر.»۲

جای‌دار حسنك

درتواریخ ، محل بردارکشیدن حسنك را نیشابور نوشته‌اند . در نسائم‌الاسحار آمده است «حسنك را به بهانهٔ‌آنکه خلعت مصریان پوشیدوقرمطی و باطنی است، [مسعود]

۱ـ این «البته» بیهقی، درین‌عبارت، ازصدهزار لایعنی بامعنی‌ترست !

۲ـ تاریخ بیهقی ص ۱۸۶ تا ۱۸۸

درنیشابورصلب فرمود.»۱ وعقیلی گوید : چون سلطان مسعود ملك را ازبرادرخود بگرفت وبرسریر سلطنت بنشست ، حسنك را به بهانهٔ آن که خلعت مصریان پوشیده وقرمطی و باطنی است درنیشابور به قتل آورد»۲ ودر روضة‌الصفا آمده است که « بعد ازتقید محمد ، ارکان دولت به استقبال مسعود شتافتند ، ازآنجمله امیرحسنك میکال وزیر بودکه در ایام سلطنت سلطان محمود به سلطان مسعود معاداة می‌ورزید ، پیش‌باز مرگ رفت،درنیشابور به‌موکب مسعود رسید ، چون چشم مسعود به حسنك افتاد فرمود تااورا به حلق آویختند»۳.
خواندمیر نیزگوید «ارکان دولت محمودی به‌استقبال‌مسعود شتافتند وامیرحسنك درنیشابور به درگاه مسعود رسید چون چشم پادشاه بروی افتاد فرمود تا ازحلقش آویختند. »۴

ظاهرامر اینست‌که همهٔ این روایات ازین عبارت بیهقی استنباط شده است‌که میگوید ، موقع سنگسار او «همه زارزار میگریستند، خاصه نشابوریان... و گفتارش رحمةالله علیه این بودکه گفتی : مرا دعای نیشابوریان بسازد، ونساخت»۵.

اما ازاین روایت نمیشود استنباط کردکه‌قتل حسنك درنیشابورباشد ،ظاهراًقول حسنك واعتماد اوبه مردم نیشابور واینکه می‌گفته تنها دعای مردم نیشابور برای من کافی است ،گفتار همیشگی اوبود وعلت‌آن نیزاین‌بودکه حسنك نیشابوری بود وبه نیشابوربسیار علاقه داشت وحتی خیال داشت درآنجا دانشگاه بسازد ، و «بابوصادق [تبانی] به نیشابور گفته‌که مدرسه‌ای خواهدکرد سخت به تکلف به سرکوی زنبیل‌بافان تاوی را [بوصادق‌را] آنجا بنشاند تدریس‌را»۶ اما ازمرور این قسمت از تاریخ بیهقی چنین استنباط‌میشودکه: «حسنك را ازبست به هرات آوردند ، بوسهل‌زوزنی‌اورا به‌علی‌رایض چاکرخویش‌سپرد، ورسید بدو ازانواع استخفاف، آنچه رسید»۷ ... وچون «امیرمسعود... ازهراة قصدبلخ کرد، وعلی رایض‌حسنك را به‌بند می‌برد واستخفاف میکر»۸ ... وبه‌بلخ درایستاد[بوسهل] ودر امیر دمیدکه ناچارحسنك را بردارباید‌کرد»۹.

تا اینجا ثابت میشودکه حسنك را دربند به بلخ برده بودند و درآنجا قرار شد که به دارزده شود ، خصوصاً در همینجا ، مسعود به بوسهل میگویدکه برای قتل او بهانه باید جست و «حجتی وعذری بایدکشتن این مرد را» وبوسهل گفت ، حجت بزرگتر کهمرد قرمطی است وخلعت مصریان استد ، تا امیرالمؤمنین‌القادربالله بیازرد ونامه ازامیرمحمود بازگرفت»۱۰ یعنی این کار حسنك موجب شده‌بودکه روابط سیاسی میان سلطان محمود و

۱ـ تصحیح محدث ارموی ص ۴۴
۲ـ آثارالوزراء ص ۱۹۲
۳ـ روضة‌الصفا ج ۴ ص ۱۲۷
۴ـ حبیب‌السیر ج۲ ص ۳۹۰
۵ـ تاریخ بیهقی ص ۱۸۷
۶ـ تاریخ بیهقی ص ۲۰۹
۷ و۸ و ۹ و ۱۰ ـ تاریخ بیهقی ۱۸۰

القادربالله قطع شده بوده است ، ودرهمینجا اضافه میکند «خداوند یاد داردکه به نیشابور رسول خلیفه آمد ولوا و خلعت آورد ومنشور وپیغام درین باب برچه جمله بود» ۱ . ازین عبارت معلوم میشودکه گفتگوی امیروبوسهل درنیشابورنبوده است بلکه در جای دیگربوده وگرنه میگفت که امیربیادبیاوردکه درهمینجا وهمین نیشابور رسول خلیفه آمد.

روشنتر ازین . عبارات بعدی است آنجا که محضر برای مصادرهٔ اموال حسنك ساختندکه بیهقی میگوید : «قضاة بلخ واشراف وعلما وفقها ومعدلان و مزکیان وکسانی که نامدار وفرار وی بودند ـ همه آنجا بودند ونوشتند»۲ بنابراین معلوم است که قضاة بلخ و اشراف وعلماء آنجا درنیشابورکاری نداشتندکه درین مجلس حاضرشوند وازبلخ تانیشابور فرسنگها راه است . مهمتر ازهمهٔ اینها آنجاکه روشن میکند «فرمود داری زدن برکران مصلی بلخ ، فرود شارستان»۳ واین دیگرمسلم میسازدکه داردرکنارمصلای بلخ بوده است، وبنابراین جملهٔ بیهقی آنجاکه گفت : همه زارزار میگریستند، خاصه نشابوریان»درواقع، مقصود بیهقی ـ ظاهراً ـ نیشابوریان مقیم بلخ ، یا نیشابوریان همراه موکب سلطان مسعود بوده لاغیر. وبا این حساب بایدمحل دارزدن رادربلخ دانست، خصوصاًکه ازسیاست هم بعید می‌نمایدکه مسعود دراول کارخود ، چنین امرخطیری را درزادگاه حسنك انجام دهدکه احتمال انقلاب وشورش درآن بیشتربوده است .

بهرحال ، «حسنك قریب هفت سال بردار بماند، چنانکه پایهایش همه فروتراشید وخشك شد، چنانکه اثری نماند، تا به دستوری فروگرفتند و دفن کردند ، چنانکه کس ندانست که سرش کجاست وتن کجاست . ومادر حسنك زنی بودسخت جگرآور، چنان‌شنیدم که دوسه ماه ازو این حدیث نهان داشتند،چون بشنید جزعی نکرد (چنانکه زنان کنند) بلکه بگریست بدرد چنانکه حاضران از درد وی خون گریستند ، پس گفت : بزرگا مرداکه این پسرم بودکه پادشاهی چون محمود، این جهان بدوداد وپادشاهی چون مسعودآن جهان» ۴

ناتمام

---

۱ ـ بیهقی ص ۱۸۰
۲ـ تاریخ بیهقی ص ۱۸۳
۳ـ تاریخ بیهقی ص ۱۸۶
۴ـ تاریخ بیهقی ص ۸۹۱

ترجمه و اقتباس از

ریدرزد وایجست

روزبه

رود مقدس سند

درمنتهی‌الیه شمالی‌خاك پاکستان غربی یعنی در مجاورت جبال سربفلك کشیده هیمالایا منطقه وسیع ومنحصر بفردی قرار داردکه یکی‌از شاهکارهای باشکوه وعظیم‌طبیعت درآنجا خود نمائی‌میکند. عظمت‌وشگفتی‌این پدیده طبیعی‌بحدی است‌که مانندآبشار نیاگارا وآب فشانهای پارك یلواستون‌بی‌اختیار روح‌بیننده‌را مجذوب‌خود میسازد . دراینجاهرلحظه میلیونها میلیون‌گالن آبی‌که دراثر ذوب شدن برفهای قلل هیمالایا ایجاد میشوند ازفراز بلندیها وتپه‌ها بپائین گرائیده‌ودردشت شیب‌دار وبیکرانی انباشته میشوند وبعد ازمنتهی‌الیه قسمت جنوبی این دریاچه وسیع رود عظیم وخروشان سند بپائین سرازیرمیشود

برای تجسم این منظره بیمانندطبیعی‌که میلیونها سال بهمین وضع باقیمانده همینقدر کافی است متذکر شویم که مساحت دریاچه مزبور برابر تمام خاك‌انگلستان است.

اما خیال نکنید که سرچشمه اولیه ویا منبع اصلی رودخانه سند فقط منحصر بهمین نقطه میباشد .

رود سند ابتدا ازارتفاعات منطقه بام دنیایعنی فلات تبت سرچشمه میگیرد وهمینطور که ازمیان دره‌های ژرف هیمالایا عبور میکند منابع بزرگتری به‌آن می‌پیوندند . مثلاقبل ازرسیدن بدریاچه مذکور سه‌رود عظیم دیگر درآن میریزند وچون سه‌رودخانه فوق‌الذکر درکشور هند به‌سندبزرگ متصل‌میگردند چنانچه خواهیم دید پاکستان غربی با اشکال‌بسیار مهمی مواجه شده که برایش یك مسأله حیاتی بشمارمیرود، بهمین مناسبت پاکستان غربی بمنظور رفع این خطر وحشت‌انگیز علاوه براستفاده از منابع‌مالی و انسانی خویش بانضمام کومك گرفتن ازممالك صنعتی و پیشرفته دیگر شروع بتأسیس یکرشته سدهای کوه پیکر وکانالهای‌آبیاری بیمانندی نموده‌است‌که بدون شك درصورت تکمیل میتوان آنرابزرگترین عملیات ساختمانی و سدسازی انسان درسیاره زمین بشمارآورد.

هم‌اکنون درکنار دریاچه نامبرده متجاوز از هزاران نفر انسان ازکارگرهای عادی

گرفته تا عالیقدرترین مهندسین سدسازی کنونی دنیا اجتماع نموده و بمدد نیرومندترین ماشین آلات غول پیکر امروزی و مدرن ترین وسائل صنعتی موجود شب و روز میکوشند تا تأسیسات سد و کانالهای مربوطه اش را در رأس موعد معین تکمیل نمایند و حال اینکه سد سند عملا دومین قسمت عملیات را تشکیل میدهد .

این مردان مبارز و با اراده برای رسیدن بهدف خود نه تنها مجبورند باعوامل طبیعی پیکار کنند بلکه میبایست با گذشت زمان هم رقابت و مبارزه نمایند.

چون مقاطعه کاران بخوبی واقفند که این پروژه باسایر کارها فرق فاحشی دارد و طرح آنان باید درموعد معین یعنی آغاز سال ۱۹۷۰ از هرحیث تکمیل شود و گرفتن مهلت دراینمورد امکان ناپذیر است چه جمعیت این قسمت از پاکستان که بنحو سرسام آوری افزایش میباید وفعلا به ۴۵ میلیون رسیده درسال ۱۹۷۰ بیگمان از ۶۰ میلیون نفر هم تجاوز خواهد کرد وچنانچه سدها و کانالها تاآنموقع تکمیل نشوند وآب لازم بمزارع زراعتی نرسد ملت پاکستان با خطر قحطی و گرسنگی ومرگ روبرو خواهد شد .

حال اگر مایلید بدانید انجام این طرح مشکل چقدر کار و نیرو لازم دارد بدنیست بدانید که طبق محاسبه وتخمین دانشمندان مربوط تکمیل این کانالها کم وبیش برابر است باحفر شش کانال وسیع به ابعاد کانال سوئز ...!

اهمیت رودخانه سند

میدانیم پس ازجنگ دوم جهانی شبه جزیره هندوستان که ازلحاظ تراکم جمعیت دومین کشور دنیا بود وجزء مستملکات بریتانیا بشمارمیرفت وضع بحرانی وخطرناکی بخود گرفت وبقول یکی ازسیاستمداران انگلستان بیك بشکه باروت تبدیل شد که هرلحظه امکان داشت منفجر شود .

بهمین لحاظ انگلستان رسماً استقلال هندوستان را پذیرفت ولی متأسفانه تعصبات نژادی وجنگهای خونین وپایان ناپذیری که دائماً بین هندوها ومسلمین ایجاد میشد آرامش ونظم این سرزمین وسیع راکماکان برهم میزد و اندکی بعد علیرغم آرزوی گاندی شبه جزیره هند بنحو شگفت انگیزی بدو دولت تقسیم شد و کشور جدیدالتأسیس پاکستان ازلحاظ جغرافیائی به دومنطقه مجزا یعنی پاکستان شرقی وغربی محدود گردید وحال اینکه بین دو قطعه خاك این کشور یکهزارمیل فاصله بوجود آمد .

اما متأسفانه بازهم جنگها وکشتارهای بیحاصل تامدتی ادامه یافت ودراین میان متجاوز ازنیم میلیون مرد وزن وکودك ازطرفین کشته شده وچند میلیون دیگر هم آواره شدند.

باری پس ازمدتی این کشتارهای فجیع تا حدی کاهش یافت ولی متأسفانه کم کم عواقب وخیم اقتصادی این تقسیم عجولانه آشکارشد .

یکی ازاثرات سهمگین این تجزیه وضعیت رود سند میباشد که موضوع صحبت ما است وچنانچه خواهیم دید بعدها کشور پاکستان را بامسأله اقتصادی وحشتناکی مواجه ساخت.

رودخانه پهناور سند یکی از بزرگترین رودهای جهان است . سرعت جریان آب این رودخانه دوبرابر رود نیل است وشاید کمتر رودی درعالم یافت شود که مانند سند برای سرزمین‌های اطرافش منبع خیر و برکت باشد .

نظر باینکه سند ازسرزمین تبت‌سرچشمه میگیرد طبعاً از اراضی مجاورش مرتفع‌تر است و آنها را بسهولت سیراب میسازد . آب رود سند ازاراضی معروف تنگه خیبر گرفته تا مزارع اطراف شهر کراچی راکه ۷۰۰ میل با یکدیگر مسافت دارند سیراب مینماید ، بدینطریق درمسیرطولانی خود زمین‌هائی را معادل ۳۳میلیون«اکر» مربع بارور میسازد.

واضح است وجود چنین رودخانه کم‌نظیری آنهم درشبه جزیره پرجمعیت هندوستان چقدر ذی‌قیمت است ، بطوریکه برخی ازعلمای اقتصاد رود پربرکت سند واراضی‌مجاورش را به یك زنبیل پراز نان تشبیه‌کرده‌اند .

یك مطلب اقتصادی که باعث ایجاد مشکل حیاتی ملت پاکستان شد

هزاران سال‌پیش ازتجزیه‌هندوستان‌برزگران وزارعین هند به اهمیت‌این‌رودخانه مولد ثروت پی‌برده وهر برزگر یا مالکی در حدود استطاعت مالی خویش نهری از سند جدا ساخته بسوی‌کشتزار خود میکشید .

ولی پس ازاستیلای بریتانیا برهند دراینمورد هم‌مداخله نموده ودراطراف‌دریاچه عظیم سابق‌الذکر بطریق علمی کانالها و جویبارهای جدیدی احداث نمود تا ازآب سند به نحو بهتری استفاده شود ولی متأسفانه در اثر تجزیه جدید هند مشکل پیش‌بینی نشده‌ای رخ داد .

درنتیجه تقسیم‌بندی جدیددوکشور خط مرزی ازکنارکانالها ودریاچه عبور کرد. ودر نتیجه پس ازآن دریاچه وکانالها نصیب دولت پاکستان شدند ولی سه رودخانه بزرگ دیگر به اسامی «راوی» «سوتلجی» و «بیاس» که مسافتی بالاتر به سند می‌پیوستند جزء قلمرو کشور هند قرار گرفتند .

البته مقامات مسئول پاکستان با رعایت دریاچه بزرگی که در خاکشان بود و مقادیرزیادی آب که کماکان ازکوهپایه‌های هیمالایا درآن میریختند ابتدا اهمیت زیادی به این مطلب نمیدادند .

اما واقعه روز اول ماه آوریل سال ۱۹۴۸ نه تنها مقامات مسئول پاکستان را متوجه خطرات‌کاهش آب رود سند ساخت بلکه اصلا نزدیك بود شیرازه اقتصادی‌واجتماعی پاکستان غربی راگسیخته نماید .

در روز نامبرده دولت هندوستان ناگهان جریان آب هرسه رودخانه‌ای راکه ازخاکش میگذشتند یکباره قطع نموده ودر مسیرهای جدیدی بمنظور مصارف داخلی خاك خود منحرف ساخت .

واضح‌است‌که‌براثراینکار آب رودخانه سند به نحومحسوسی‌کاهش یافت وبالنتیجه

۸ میلیون اکر مربع از اراضی حاصلخیز پاکستان خشك و بایر ماندند .

اینواقعه ضربت اقتصادی هولناکی به پیکر کشور نوخاسته پاکستان وارد ساخت .

مدتی نگذشت که اثرات قحطی ساکنین این منطقه را تهدید کرد .

اما خطرناکتر از قحطی وکمبود مواد غذائی وحشت و ترس بی سابقه‌ای بود که بر روح زارعین این دیار سایه افکند چون وقتی کشاورزان از کاهش آب رود سند مطلع گردیده و کانالها و نهرهای قدیمی را دیدند که خشك شده چنان ترسیده وروحیه خود را باختند که از سرزمین‌های آباء واجدادی خویش نیز صرف نظر کرده آماده مهاجرت شدند وچنانچه مدتی وضع بهمین منوال ادامه می‌یافت بعید نبود پاکستان غربی بدون وقوع هیچ جنگی متلاشی گشته و بصورت بیابان لم‌یزرعی درآید .

اما خوشبختانه در اوج این بحران اقتصادی بمناسبت نبوغ و حسن نیت نهرو که افکارش مورد احترام جهانیان بود هندوستان موافقت کرد که نمایندگانش با دیپلوماتهای پاکستان برای یافتن یك راه حل مناسب مذاکره نمایند ضمناً اجازه داد که تا پایان مذاکرات وضع سابق کماکان ادامه یابد .

بدینطریق کانالها وجویبارهای منشعبه از رود سند مثل روزگار پیشین از آب زلال وحیات بخش مملو گردیده و کشاورزان پاکستانی نفس راحتی کشیدند .

مذاکرات طولانی

با اینهمه افرادفهمیده هردو کشو میدانستند که متارکه مزبور موقتی بوده وچه بسا درپشت میز کمیسیونها قابل حل نباشد و سرانجام میبایست بقوه قهریه متوسل شد . لذا از ابتدای شروع گفتگوهای سربازان هردوکشور درطول مرزهای خود بحالت آماده باش قرار گرفتند . گفتیم که مسأله سند برای پاکستان جنبه حیاتی داشت ولی از آنطرف برای هند هم باجمعیت کثیرش صرف نظر کردن از تأسیسات پرخرجی که نموده بود کار آسانی شمرده نمیشد بهمین دلیل مذاکرات ۱۳ سال متوالی ادامه یافت تا اینکه در ۱۹ سپتامبر ۱۹۶۰ عهدنامه‌ای بین نهرو وژنرال ایوب‌خان امضاء شد .

چون حل این مطلب ازراه معمولی امکان نداشت لذا پاکستان باموافقت دولت هند تصمیم گرفت به شق ثالث یعنی استفاده ازعلم وتکنیك دنیای فعلی متوسل شود.

بزودی ژنرال ریموند ویلر بازنشسته که سابقاً ریاست کل ستاد عملیات مهندسی ارتش امریکا را بعهده داشت برای بررسی وطرح نقشه‌های مورد لزوم انتخاب شد.

با اینکه ۷۰ سال ازسن ویلر میگذشت ولی روحیه‌ای فعال داشت . ویلر درمدت زمان خدمت خود درهردو جنگ جهانی خدمات شایان توجهی انجام داده بود ودر کانال پاناماو کانال سوئز عملیات وطرحهای زیادی زیرنظرش اختتام یافته بودند. حتی در سال ۱۹۵۶ که انگلیسها بکانال سوئز حمله بردند پس از پایان مخاصمات ازوی کومك خواسته شد زیرا مصریها ضمن جنگ برای بستن کانال تعداد ۴۲ فروند کشتی رادرامتداد کانال غرق کرده بودند . ویلر

بسهولت توانست هر ۴۲ کشتی را از آب بیرون بکشد .

وقتی ویلر به منطقه سند رسید ابتدا تمام مناطق مربوط و عوامل طبیعی را دقیقاً بازرسی نموده ومسافت ۹۰۰۰ میل را شخصاً تجسس کرد وبعد نقشه پروژه را تنظیم نمود .

مصاحبه بامهندس ویلر

وقتی من نزد ویلر رفتم درحالیکه‌دست‌ها را بکمرزده وازپنجره به‌نقطه دوردستی خیره شده بود گفت آقای پل میدانید چیست ، مابرای انجام این‌کارمجبورشدیم‌عظیم‌ترین عملیات سدسازی وکانال‌کشی تاریخ بشر را طرح نموده وبمورد اجرا گذاریم . فعلا بااینکه شش سال ازآغازکار میگذرد ولی چهارسال دیگراتمام آن وقت‌لازم‌دارد ، معهذاخوشوقتم که‌کارها ازروی نقشه دقیقاً تابحال انجام شده است .

ولی هزینه چنین طرح عظیمی محتاج‌هزینه‌هنگفتی‌بودکه هیچ دولتی ازعهده‌پرداخت آن برنمی‌آمدناچار ماپس‌از بررسی‌های‌متعدد مخارج‌اولیه‌رابه ۳۲۰ میلیون لیره استرلینگ تخمین‌زده وازتمام‌کشورهای جهان‌استمداد طلبیدیم .

سرانجام ایالات متحده امریکا تضمین‌کرد‌که ۶۰درصد ازکل هزینه را تأمین نماید ، هندوستان نیزمتعهد شدکه‌بتنهائی ۶۰میلیون لیره بلاعوض بپردازدبعلاوه‌کشورهای بریتانیا ، استرالیا ، کانادا ، آلمان‌غربی ، نیوزیلند بانضمام بانك‌بین‌المللی بعهده‌گرفتند کمبود مبلغ‌را یا بعنوان‌کومك ویابطریق وام طویل‌المدت تأمین‌کنند .

واما فعلا پس ازشش‌سال‌مادریافته‌ایم‌که اجرای‌تمام طرح‌بانضمام قسمت دوم‌آن‌محتاج بهزینه‌ای درحدود ۷۰۰ میلیون لیره استرلینگ است تادر اثر اتمام این شاهکار صنعتی پاکستان بنحواحسن وبرای همیشه ازچنگال فقراقتصادی رهائی یابد ، حال تصدیق خواهید کرداختصاص یك چنین رقم سرسام آوری‌برای یك‌مسأله عمرانی تاکنون سابقه نداشته‌است .

موضوع مهم دیگر اینکه مهندسین مربوطه فقط‌کارشان ساختن سدنیست بلکه‌دوپروژه جداگانه را مجبورند توأما تکمیل کنند ، اول ایجاد کانالهای بتونی و آجری محکم که اولا ازهدررفتن آب‌جلوگیری‌کند و ثانیاً هنگام تقاطع با رودخانه‌های عظیمی مهندسین بتوانندکانالرا اززیر رودخانه عبوردهند دوم‌پی‌ریزی دوسدعظیم‌که درصورت تکمیل یکی‌از آنها بلندترین سدموجود جهان‌بشمارخواهد رفت . وطول‌کانالها مسافتی است‌معادل ۴۰۰میل که‌خود جزءشگفت‌انگیزترین‌کانالها شمرده‌خواهدشد .

اجرای این‌طرح بی‌سابقه صرفنظر ازماشین‌آلات محتاج نیروی انسانی‌شگرفی است که‌کارشناسان آنرا بین‌بیست تاسی‌هزار کارگرتخمین زده‌اند .

برفراز حیرت انگیزترین سدهای جهان

یکروز صبح آفتابی‌ازمقامات مسئول اجازه‌گرفتم تاباهواپیماتأسیسات سدو کانالهارا ازبالا تماشاکنم . پس‌ازمدتی پرواز خلبان بمن‌گفت‌که از مرز پاکستان‌گذشته وارد خاك هندوستان‌شده‌ایم‌ضمناً بادست اشاره‌ای بزمین‌نمود .

همینکه بپائین نگریستم منظره بدیعی در برابر دیدگانم هویداشد. درجلگه مسطح خرمی پنج رودخانه بزرك بنظرم رسیدکه مانندپنجه بازشده دیوبزرگی خودنمائی میکردند و درائر تابش آفتاب میدرخشیدند. در این‌وقع دوست خلبان من باتبسمی گفت:

فعلا ما برفرازخاك ایالت پنجاب میباشیم وفراموش نکن‌که پنجاب درلهجه مامعنای پنج‌آب را میدهد ،لازم بتذکر نیست‌که ۵ آب عبارت‌ازهمین‌رودهای پنجگانه وسیع میباشند که سرانجام بهم‌پیوسته‌وسند عظیم وپربرکت را بوجود می‌آورند.

وقتی‌کمی‌پیش رفتیم ناگهان اولین کانال ارتباطی عظیم درنظـرم مجسم شدکـه مثل ماری عظیم برخاك می‌خزید. وقتی برای دید بهتر هواپیمایمان بزمین نزدیکتر شدآنوقت منظره عجیب‌تری‌را مشاهده‌نمودم. دراین‌قسمت‌عمق‌کانال زیادترشده‌وبولدوزرهای نیرومندی را دیدم‌که خاکهای خشك زمین‌را کنده وبرکامیونهای بزرگی میگذاشتند تا بقسمت‌های دیگرحمل‌شود.

پیکار انسان باطبیعت بنحو بارزی خودنمائی میکرد کانال حفرشده دراینجـا خیلی عمیق‌بود تا اززیررودخانه سوتلجی عبورنمایدچون طبق مفاد عهدنامه پاکستان حق استفاده از این رودرا نداشت ومیبایست آب‌رود جهلوم را اززیررودخانه سوتلجی عبوردهد.

متجاوز از ۵۰۰۰ نفرزن ومرد مشغول تحکیم دیواره‌های‌کانال بودند وزنها درحالیکه ناوه‌های سیمانی را حمل مینمودند سخت فعالیت میکردند ودراینحال سکه‌ها و زیور آلاتی که‌بلباس خود دوخته بودند میدرخشید .

حال برای دیدن سد اصلی مجبور بودیم بازهم بیشتربسوی شمال یعنی داخـل هند پیشروی‌کنیم، ماهم همین عمل‌را انجام‌دادیم وضمن‌عبور ازبالای قسمتی ازارتفاعات هیمالایا خودرا بناحیه کیپلیك‌که میگفتند روزگاری‌محل گذشتن سپاه اسکندر کبیر بشمار میرفت وارد منطقه جنگلی ودور از تمدنی شدیم که ساکنین آنرا عده معدودی از افـراد نجس‌ها تشکیل میدادند .

درهمین منطقه‌سد بزرگ مانگلا باکانالهایش که ۱۲۵ میلیون لیره هـزینه برداشته بودهویدا شد.

ولی درکنارسد وتأسیساتش چشم من بمنطقه وسیعی افتاد که اجسام زردرنگ‌و ریزو درشتی سطح آنرا پوشانیده بود وهرچه فکرکردم‌که آنها چیستند عقلم بجائی نرسیدخلبان باهوش مثل اینکه متوجه‌حیرت من‌شده‌بود گفت :

دوست عزیز ما فعلا بر فراز یکی از متروك‌ترین نقاط جهان پرواز میکنیم‌وبرای تأسیس این‌کانالها عالیقدرترین مهندسین‌دنیای‌متمدن باینجا آمده‌اندو تعداد این‌کارشناسان به‌اضافه کارگران معمولی ازده هزارنفر کمترنیست لذا بموازات پیشرفت کانالها میبایست ساختمانهای مدرن‌باوسائل تهویه، مدارس جدید، رستورانهای مختلفه ، بازارهای متنوع ، بیمارستانهای‌مجهزوحتی‌مساجد گوناگون‌یا کلیساهای‌لازم‌نیزتأسیس گرددواین‌تأسیسات‌فرعی

لامحاله برهزینه طرح اصلی می‌افزاید.

تازه حمل ماشین‌آلات نیرومند و بولدوزرهای مختلف به‌این‌مکان دور افتاده هزینه سنگینی برمیدارد این وسائل‌علمی که از بنادر امریکا حمل‌می‌شوند بایدنیمی از کره خاک‌را طی کنند تا بکراچی برسند و آنوقت‌با وسائط نقلیه بسیار ناقص‌ی‌مسافت ۹۰۰ میل‌از کراچی تا اینجارا به‌پیمایند.

مشکلات اقتصادی دیگر پاکستان

ولی درقدرت وعظمت ماشین‌آلات مورد احتیاج کوچکترین غفلتی‌نشده بود. ماشین آلات مذکور که توسط بهترین کارشناسان توصیه‌شده بودند واقعاً درنوع‌خود جزء بهترین شاهکارهای مهندسی عصرحاضر بشمار می‌رفتند، مثلا در میان آنان دستگاه حفاری منحصر بفردی وجود داشت‌که می‌توانست درآن‌واحد حفره‌ای بقطر ۳۶ پایعنی تقریباً هفت برابر اندام یك انسان معمولی دردل کوه‌احداث‌کند.

گرچه با ایجاد سد دومیلی مانگالا ودریاچه بزرگی‌که درحدود یکصد میل مربع‌در عقبش ایجاد می‌شدکمبود آب پاکستان غربی جبران‌می‌شود اما مشکلات‌کوچك و بزرگی در اجرای این‌طرح ایجاد خواهدشدمثلا تعداد ۲۰۰قریه با ۸۰۰۰۰ نفر از ساکنین‌آنجا که درمسیردریاچه قرارمیگیرند باید تخلیه شوند.

ولی مسأله مهمتر این‌است‌که دراثر کاهش آب سند سالیانه لااقل یکصد هزار اکر مربع اززمین‌های حاصل‌خیز پاکستان بشوره‌زار تبدیل شده و ساکنین‌آن ناچار به‌ترك‌دیار خود میگردند.

این پدیده طبیعی دراثر تغییر مسیر رودخانه‌ها دراکثر مناطق جهان بوجود آمده مثلا تغییر مسیر دجله وفرات یك‌چنین وضعی را درقسمتی ازاراضی بین‌النهرین ایجادکرد و متأسفانه بمناسبت بستن سدزهك درافغانستان عین همین‌مطلب هم درحاصل‌خیزترین‌مناطق ایران یعنی درسیستان‌وزابلستان پیش‌آمد و قسمتی از بهترین سرزمین ها متدرجاً بکویر وشن‌زارهای بیحاصل تبدیل شده سکنه قراء مجاور به اطراف متواری گشتند.

امامهندسین امریکائی و انگلیسی طبق شیوه جدیدی‌که اخیراً متداول شده توانستند باآبهای شیرین شوره زارها را شسته وچهار میلیون اکر مربع را مجدداً بزمین‌های قابل کشت تبدیل نمایند.

ولی شستن زمین‌های شوره‌زار برای‌پاکستان بی‌نهایت ضروری استزیرا فعلاهرآکر زمین‌زراعتی فقط میتواند غذای سالیانه یکفردرا تأمین‌کند و اجرای اینعمل بدون‌ایجادسد تاربلا میسر نیست.

بهمین دلیل ساختن سدتاربلاکه‌برخلاف مانگلا میبایست روی رودسند ودرداخل‌خاك پاکستان بنا شود امری‌ضروری است.

بقول غلام اسحق مهمترین شخصیت اقتصادی پاکستان« ساختن‌سد سندبرای‌پاکستان غربی فقط جنبه توسعه اقتصادی وصنعتی‌ندارد بلکه حیات و ممات پاکستان غربی‌درآینده فقط وابسته بآن‌می‌باشد»

دکتر حمید فرزام (۲)

(بحثی دربارهٔ مشابهت سخن مغربی و شاه ولی)

شاه‌ولی: ما عاشق چشم مست یاریم — آشفتهٔ زلف بیقراریم۱
سرمست می الست عشقیم — شوریدهٔ چشم پر خماریم
آئینه روشن ضمیریم — خورشید منیر بی غباریم..
هردم که نفس زخودبرآریم — جانی به جهانیان سپاریم
درهر دوجهان‌یکیست‌موجود — باقی همه صورت نگاریم
یك باده وصد هزار جامست — ما جمله یکیم اگر هزاریم
سیمرغ هوای قاف قربیم — شهباز فضای برج و باریم
دریم ولیك در محیطیم — بحریم ولیك در گذاریم
تا واصل ذات عشق گشتیم — در هر صفتی دمی برآریم
دریاب رموز نعمت‌الله — پنهان چه کنیم آشکاریم ۲

مغربی دربیان رموز واسرار عرفان‌که در اشعار او فراوانست چنین‌آورده:

در اسراری که‌میگویم‌ازودستورمیخواهم — مرا درگفتن اسراراودستور میباشد ۳

۱ـ ازمقایسهٔ بیت مزبور با مطلع غزل سابق مغربی :
(ما مست وخراب چشم یاریم — آشفتهٔ زلف آن نگاریم)
بخوبی پیداست‌که شاه ولی غزل خود را بتقلید و استقبال از مغربی سروده تـ
آنجاکه باقتباس ترکیبات و الفاظ او نیزپرداخته است .

۲ـ دیوان شاه ولی، ص۴۱۹

۳ـ دیوان مغربی، ص۴۰

شاه نعمت‌الله ولی نیز درهمین معنی گفته‌است:

معذورم اگر گفتم اسرار الهی مأمورم و میگویم احوال کماهی ۱

چنانکه ازین پیش اشارت رفت، منشاء اینگونه مشابهتهای لفظی ومعنوی در اقـوال غربی وشاه‌ولی بی‌گمان پیروی هردو از مکتب عرفان محیی‌الدین و بهره گرفتن واقتباس ز آثار وی بوده است . خاصه که شاه ولی خود بدین حقیقت تصریح کرده در آنجا که وشته است:

«... حضرت قطب‌المحققین و امام‌الموحدین شیخ‌محیی‌الملة والحق‌والدین‌ابوعبدالله حمدبن علی‌بن محمدالمغربی‌الطائی‌الاندلسی‌قدس‌الله روحه، بمقتضی المأمور معذور، مأمور ست بابراز و اظهار انوار کشفیه و اسرارالهیه بامـر مظهر اسم اعظم صلی‌الله عـلیه وآله سلم ، قطعه:

گرترا آینه بما بنمود مکنش عیب کان نمیشاید
چون‌توخودرا نموده(یی) دروی ساده‌دل‌چوکندکه‌ننماید. ۲»

ودر بارهٔ اتحاد معنوی وارتباط روحانی‌خویش باشیـخ مزبور و استنباط حقـایق و عارف الهی ازکتاب (فصوص‌الحکم) که بنا بتعبیر خاص محیی‌الدین بیك نوع الهام غیبی بیشتر مشابهست تا بیك تصنیف معمولی‌وسادهٔ عرفانی ۳ چنین‌اظهار نموده :

---

۱ ــ رسالهٔ شرح ابیـات فصوص الحکم جزو مجموعهٔ رضـوان المعـارف‌الالهیه ص ۱۹۰ ؛ ایضاً همان رساله جزو مجموعهٔ خطی رسائل شاه ولی در کتابخانهٔ خانقاه مرحوم شمس‌العرفا .

۲ــ رسالهٔ شرح ابیات فصوص‌الحکم ، ص ۱۸۰ ؛ ایضاً مقالهٔ نگارنده ، به عنوان : مناسبات حافظ و شاه‌ولی » جزونشریهٔ دانشکدهٔادبیات اصفهان ، سال دوم۱۳۴۵ ، ص۴.

۳ــ محیی‌الدین‌خود کتاب‌فصوص‌الحکم‌را بدین گونه توصیف‌می‌کند:

«...اما بعدفانی‌رایت رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم فی‌مبشرة ارایتهافی‌العشرالاخرمن محرم سنة سبع‌وعشرین وستمائه بمحروسة دمشق ، وبیده‌صلی‌الله‌علیه و سلـم کتاب ، فقال‌لی هذا «کتاب‌فصوص‌الحکم» خذه‌واخرج به‌الی‌الناس‌ینتفعون به، فقلت‌السمع والطاعة‌لله ولرسوله و اولی‌الامر مناکما امرنا . فحققت‌الامنیه واخلصت النیه وجردت‌القصد والهمة الـی ابراز هذا الکتاب کماحده‌لی رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وسلم من غیر زیاده ولانقصان ... فماالقی‌الا مایلقی‌الی ولاانزل فی‌هذا المسطور الامایُنزل به علی . ولست بنبی ولارسول ولکنی وارث ولاخرتی حارث :

فمن‌الله فاسمعوا والی‌الله فارجعوا
فاذاما سمعتم ما اتیت بـه فعوا ...
هذه‌الرحمة التی وسعتکم فوسعوا ..»

فصوص‌الحکم، للشیخ‌الاکبر محیی‌الدین‌بن عربی، والتعلیقات‌علیه‌بقلم ابوالعلاعفیفی طبع مصرسنه ۱۳۶۵ هـ . ص۴۷-۴۸

«... دوستان‌را اعلام می‌رود که بدرخواست‌یاری که محرم‌ماست و بالتماس دردمندی که‌مستحق دواست‌درشرح‌ابیات فصوص‌الحکم شروع خواهیم‌کرد وبالله‌التوفیق: شعر:

کلمات فصوص در دل ما ‌ ‌ چون‌نگین‌درمقام‌خود‌بنشست
از رسول خدا رسید بهاو ‌ ‌ بازازروح‌اوبماپیوست...» ۱

و ازاینرو اگرمغربی وشاه ولی هردو در بیان اسرارالهی دم‌ازمأموریت می‌زنندبدار جهتست‌که درحقیقت ازیك سرچشمه سیرآب‌شده و ازیك‌دست باده‌ازجام تجلی صفات حق نوشیده‌اند .

ما بازمضمون مشترك‌ومشابه‌دیگری‌که ازلحاظ مفهوم‌خاص‌درادب فارسی‌حتی درآثار صوفیه هم‌تازگی‌دارد، دراشعاراین دوگویندهٔعارف یافته‌ایم‌که اصل‌آن چنانکه ذیلا خواهیم گفت‌ازمحیی‌الدین است.

مغربی در غزلی چنین‌سروده:

اگر چه پادشه عالمم گدای توأم ‌ ‌ تو از برای منی و من ازبرای توأم
جهان‌که بنده‌یی‌از بندگان‌حضرت‌تست ‌ ‌ از آن فدای من‌آمد که من‌فدای توام
جهان بذات وصفت دمبدم غذای منست ‌ ‌ که‌من‌بذات‌وصفت دمبدم‌غذای‌توام.. ۲

شاه ولی مضمون بیت‌اخیررا بدین‌گونه بیان‌کرده:

عشق جانان من غذای من است ‌ ‌ این‌چنین‌خوش‌غذا برای‌من‌است
هر کسی را غذا بود چیزی ‌ ‌ نعمة‌الله من غذای من است
با توگویم غذای من چه‌بود ‌ ‌ این‌غذادیدن خدای من‌است. ۳

و مقتدای معنوی هردو یعنی شیخ‌محیی‌الدین، درچند جای فصوص‌الحکم، از جمله‌در (فص‌حکمة احدیه فی‌کلمة هودیه) قریب دوقرن پیش ازایشان همین معنی را چنین تقریر کرده است:

فهوالکون کله ‌ ‌ و هوالواحد الذی
قام‌کونی بکونه ‌ ‌ و لذا قلت یغتذی

۱- رسالهٔ شرح‌ابیات فصوص‌الحکم جزو مجموعهٔ رضوان‌المعارف الالهیه، ص ۱۸۰؛ ایضاً مقاله نگارنده تحت عنوان(مناسبات حافظ وشاه ولی) جزو نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، سال‌دوم۱۳۴۵، ص۴

۲- دیوان مغربی ، ص۶۳

۳- دیوان شاه‌ولی، ص۱۳۴؛ تاریخ تصوف در اسلام، حاشیهٔ ص۵۶۱

فوجودی غذاوهٔ و به نسحن نسخندی...۱

و باز در (فص حکمة احسانیه فی کلمة لقمانیه) آورده:

اذا شاءالاله یرید رزقاً له فالکون اجمعه غذاء

وان شاءالاله یریـد رزقاً لنافهوالغذاء کمایشاء... ۲

حال که موجب اصلی مشابهت سخن مغربی وشاه ولی با شواهد مزبور بخوبی روشن گشت ، برای رعایت جانب ایجاز تنها بذکر چند مضمون مشترك دیگر که درشعر آنها آمده ست اکتفا می کنیم:

در بارهٔ معنی « وحدت درکثرت وکثرت دروحدت» مغربی گفته‌است:

اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان

از صد یکـی گفتم بدان صدراز یك یك راز صد ۳

۱ـ فصوص‌الحکم، ص ۱۱۱؛ شاه نعمت‌الله در ترجمه و شرح این ابیات نوشته است:

او یکی و همه باوقایم همه قایم بآن یکی دایم

بوجود او غذا دهد ما را باشد او از چنین غذاصایم

بظهورش غذا برد از ما آن‌ظهورش باین‌غذا قایم...

.... وجود وقیام عالم دایم بوجود حقست وحق‌ظاهر بوجود عالم و باختفاء غذا در تغذی وظهور غذا بصورت متغذی سبب‌بقا و ظهور کلام متغذی است وحصول وجود عالم به ختفاء هویة حقست در عالم وبظهور حق درصورعالم .:. بیت:

آنکه فرموده‌اند لفظ غذا بمجاز است این غذا آنجا

می‌دهد او غذای ما بـوجود بظهورش غذا برد از ما

رسالهٔ شرح‌ابیات فصوص‌الحکم، جزومجموعهٔرضوان‌المعارف الالهیه ، ص۱۹۱-۱۹۲

۲ ـ فصوص‌الحکم، ص ۱۸۷. باز شاه ولی درگزارش ابیات مزبور چنین‌آورده:

«... اراده نزد محقق متعلقه است‌به جزئیات ومشیة بکلیات وچون مشیة متعلقهٔظهور و گردد اعیان عالم‌با سره رزق حق باشد یعنی‌مظهراو گردند تا درهرعینی بحسب‌استعداد ن عین ظهوری فرماید واگر مشیة حق متعلقهٔ آن شود که عالم را رزق انعام فرمایدیعنی جودی ببخشاید ، شعر:

بهویت غذا دهد مارا این‌غذا خود خدا دهدما را

مستعدیم‌وهرچه‌میجوئیم ازوجودش‌عطادهد ما را...

رسالهٔ شرح‌ابیات فصوص‌الحکم : جزو مجموعهٔ رضوان‌المعـارف‌الالهیه، ص ۱۹۸. ضامین وابیات‌مذکوراین‌شعر مولانارا بیادمی‌آوردکه‌فرموده‌است:

هرحالت ما غذای قومیست زین اغذیه غیبیان سمینند

دیوان‌کبیر (کلیات‌شمس) مولاناجلال‌الدیـن محمدمولوی، باحواشی بدیـع‌الزمان روزانفر استاد دانشگاه تهران، جزو دوم۱۳۳۷ شمسی،ص۸۷؛ ایضاً رسالهٔ تحقیق‌احوال ولانا، بدیع‌الزمان فروزانفر، حاشیه‌ص ۱۶۸ .

۳ــ دیوان‌مغربی، ص ۳۰

وشاه ولی در همین باب چنین‌سروده :

از سر ذوق دیده‌ام عین یکی و نام صد ذات‌یکی‌صفت‌بسی‌خاص‌یکی‌وعام‌صد...
نام"یکی اگر یکی صد نهدای‌عزیزمن صدنشود حقیقتش یك‌بود اوبنام صد ۱

وهم درجای دیگر گفته است:

آن یکی‌درعدد ظهوری کرد صد عدد از یکی مهیاشد ۲

درخصوص عقیدهٔ عرفانی« وحدت‌وجود»مغربی‌را اشعارفراوانیست‌که برای نمونه‌چند بیت‌ذیلا درج‌میشود:

دریای وجود موج زن شد موجی بفکند سوی صحرا
آن موج فروشد و بـر آمد در کسوت و صورتی دلارا
بر رسته بنفشهٔ معانی چون خط خوش نگار رعنا
بشکـفته شقایق حقایـق بنموده هزار سرو بـالا
این جمله چه بودعین‌آن‌موج وآن موج چه‌بود عین دریا
هرجزو که‌هست عین‌کل‌است پس کل‌باشد سراسر اجزا
اجزا چه بود مظاهر کل اشیا چه بود ظلال اسما
اسما چه بود ظهور خورشید خورشیدجمال ذات‌والا.. ۳

و شاه ولی‌نیز که غرق بحربیکران وحدت وجودست، درین‌باره‌چنین‌آورده :

موج است وحباب‌وآب ودریا هر چاریکی بود بر ما
هم آب وحباب و موج‌مائیم دریا داند حقیقت ما
بنگر بیقین که جزیکی نیست هم‌قطره‌وجودوسیل‌ودریا..۴

***

در آباما درین دریا و خوش‌بنشین بچشم‌ما بعین ما نظر میکن ببین ما را در این‌دریا
اگر موجست اگر قطره بعین ماهمـه‌آبست اگر تو آبروجوئی بجواز آبروی ما ...
بنور آفتاب او همه عالم منور شد نگردرذرهٔروشن که‌خورشیدیست‌مه سیما...۵

***

موج بحریم و عین‌ما دریاست بحریئی داند این که او ازماست
جام و می ساقیم بهم آمیخت مجلس عاشقانه(یـی) آراست
صورت و معنیی بهم پیوست عالمی ازمیانه‌خوش برخاست...۶

***

۱ـ دیوان‌شاه ولی، ص۲۲۹ ۲ـ ایضاً همان‌دیوان،ص۲۰۶

۳ـ دیوان مغربی ، ص۲؛ برای‌دیدن نمونه‌های دیگر ازهمین‌گونه اشعار مغـربی رجوع شود به : ص۴و۵و۷و۱۳و۲۸و۲۹و۳۰و۳۱و۴۵و۴۶و۵۵و۹۱و۹۲ وصحایف‌دیگـر دیوان او .

۴ـ دیوان‌شاه ولی،ص۵۶ ۵ـ همان‌دیوان،ص ۵۴

۶ـ ایضاً همان دیوان،ص۸۶

چنان ذاتی نهان اندر صفت پیدا بود جامع ذات و صفاتش نزدما اسما بود
آفتاب حسن او عالم منور شد تمام همچنان روشن بود مجموع عالم تا بود
دماموج و حباب وقطره ودریا یکیست بحرمیداند که او با ما درین دریا بود
چنین تشنه بهرسومیدویم از بهرآب این عجب آبی که ماجوئیم عین ما بود
ن یکی درهریکی کرده تجلی لاجرم هریکی درذات خود یکتای بیهمتا بود
المثل یك دایره این شکل عالم فرض کن حق محیط و نقطه روح و دایره اشیا بود...۱

مغربی با توجه بمفهوم حدیث: «ان لله سبعین الف حجاب من نور وظلمة لو کشفها لاحرقت بحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه» ۲ گفته است:

ان بپرتو خویش است آفتاب رخت ازآنکه مانع ادراك اوست تاب رخت
خت زپرتو خود در نقاب میباشد عجب بود که نشد غیرازین نقاب رخت۳

***

خت گرچه چو خورشید فلك مشهور میباشد ولی هم در فروغ خویشتن مستور میباشد
ابی نیست رویت را بجز نوررخت دایم نقابی گر بود مهر رخت را نور میباشد۴

شاه نعمت الله نیز همین معنی را چنین بیان کرده:

بسته روبندی زنور روی خود آفتابست او ولیکن مه نقاب ۵

***

ن طرفه بین که حضرت او باهمه حجاب روشنترست نوروی از نور آفتاب....
گذار نوروظلمت و بگذر زروزو شب جانان ما طلب که بود جان وتن حجاب۶

***

۱ـ دیوان شاه ولی، ص۱۸۳

۲ـ صاحب جواهرالاسرار وزواهرالانوار با اندك تفاوتی حدیث مزبور را بدین گونه ل کرده است؛ «...ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور وظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات جهه ما انتهی الیه بصره من خلقه» جواهرالاسرار وزواهرالانوار، کمال الدین حسین خوارزمی بع هندج ۲ص۳۳۲؛ عبدالرحمن جامی نیز درلمعهٔ سیزدهم از اشعة اللمعات، درشرح لمعات خرالدین ابراهیم عراقی همین حدیث را بمناسبت نقل وشرح کرده است. اشعة اللمعات جامی، ضمیمهٔ رسائل دیگر، تهران ۱۳۰۳ هجری قمری ص ۷۷ ببعد. مغربی در بارهٔ ایـن حدیث زلی بمطلع:

اگر زروی براندازد او نقاب صفات دوکون سوخته گردد زنور پرتوذات

نیز سروده است. رجوع شود بدیوان مغربی ص ۱۱-۱۲

۳ـ دیوان مغربی، ص۲۴

۴ـ همان دیوان، ص۴۰

۵ـ دیوان شاه ولی، ص ۶۴، درمصرع دوم بجای (مه نقاب) با نقاب آمده است وازروی سخهٔ طبع کرمان تصحیح شد

۶ـ همان دیوان، ص۹۱

آفتاب حسن او ازمه نقابی بسته است نورچشم است او از آن برچشم ما بنشسته است۱

ودرآغاز رسالهٔ لوایح نوشته است: «قال الله (تعالی): الله نور السموات والارض... و قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لوکشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه. شعر:

آن ظلمت و نور جسم و جانست وین هر دو حجاب عارفانست
گر برداری حجاب اینها ما را بخدا بقین همانست

یا اخی ایدك الله بنور الانوار اعلم ان التجلی عندالقوم ماینکشف للقلوب من انوار الغیوب و نقول لیس حجابه الا النور ولاخفاؤه الا الظهور. بشدت ظهور محتجبست و بسطوت نور مستتر ....» ۲

ازاین دست اشعار ومضامین مشابه درباب مفاهیم دیگرمانند: ذات و صفات حق، و اعیان واسماء، وجمع وفرق، ومطلق ومقید. وواحد وکثیر، وجزو وکل، وفناوبقا...

.... بازهم در دیوان شعر مغربی وشاه ولی یافته میشودکه چون اختصاص باین دو عارف معاصر ندارد و درآثار دیگر شعرا ونویسندگان متصوف قرن هشتم ونهم هجری نیز فراوانست بذکر آن نپرداختیم. ۳

۱- دیوان شاه ولی. ص۹۱. برای دیدن شواهد دیگر رجوع شود بصحایف ۴۶و۶۵ و۶۷و۶۹و۸۱...

۲-رسالهٔ لوایح جزومجموعهٔ رضوان العارف الالهیه، ص۳۲۹

۳- مغربی را بزبان عربی نیز اشعاری بوده وکتابهائی بنام: اسرار فاتحه، و جام جهان نما، والدرالفرید فی معرفة التوحید. و نزهت ساسانیه بوی نسبت داده اند. وفات او نیز بنا باصح اقوال درشصت سالگی، درسنهٔ ۸۰۹ هجری اتفاق افتاده است. رجوع شود به: دانشمندان آذربایجان، محمدعلی تربیت، چاپ اول طهران ۱۳۱۴، ص۳۵۲؛ از سعدی تاجامی، ادوارد براون انگلیسی، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، چاپ دوم تهران ۱۳۳۹، حاشیهٔ ص۴۴۹؛ نفحات الانس جامی، بکوشش مهدی توحیدی پور، تهران ۱۳۳۶ شمسی، ص۶۱۴؛ آتشکدهٔ آذر، بخش نخست بکوشش حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۶، حاشیهٔ ص۱۴۳؛ ریحانة الادب، میرزا محمدعلی مدرس تبریزی ج۴، تهران ۱۳۳۱ شمسی، ص ۵۳-۵۴

راقم این سطور دربارهٔ احوال وآثار شاه نعمت الله ولی کتابی دردست تألیف داردکه امید است بزودی طبع ونشر گردد. برای اطلاع ازطرز فکر وسبك شعراو فعلا بمقالهٔ نگارنده تحت عنوان «مناسبات حافظ و شاه ولی» جزو نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات اصفهان، سال دوم ۱۳۴۵، ص۱- ۲۸ مراجعه شود.

تهیه و تنظیم از :
دکتر امیرعباس مجذوب صفا

(۳)

منابع و ماخذ غربی برای مطالعات اسلامی

49 – The Literature of Egypt and the Souda from the earliest times to... 1885 inclus Prince Ibr him - Hilmy 2Bde London 1885–87

50 – Arabische Dichter der Gegenwart In: Mitt ilungen des Seminars fuer orientaliche Sprachen G·K mpffmeyer 1925-6-8 Berlin

51 – Persian Literature R· Levy oxford 1923.

52 – Arabische Philosophie In: Bibliliographisch Einfuehrungen in das Studium der philosophie hg V·J.M. Bochenski P·J· De Menasce Bern 1948

53 – A· Litrary History of the Arabs R·A· Nic olson London 1907 Cambridge 1930

54 – La Litterature arabe et L'Islam par les text (Les xix et xxe Siècles Pérès Alger 1938

55 – Storia della Poesia Persiana Pizzi Torin 1894

56 – Letteratura Araba Pizzi Milano 1903

57 – Handbuch der Islam - Literatur G· Pfannm eller Berlin Leipzig 1923

58 – Panjabi Sufi Poets Rama Krishna London 1938

59 – Introduction à l'histoire de l'orient Musulman Eléments de Bibliographie J. Sauvaget Paris 1946

60 – uebersicht der tuerkischen Literatur B. Schnidt Heidelberg 1916

61 – Persian Literature A Bibliographical Survey C.A. Storey London 1927

62 – A. Bibliography of Persia Sir A.T. Wilson Oxford 1930

63 – Die geschichtsschreiber der Araber und ihre Werke In: Abbandlungen der Gesellschaft der Wissenschaften zu Goettingen F. Wuestenfeld (28 und 29) Goettingen 1882

64 – Calendario Arabo Tabelle comparative R. Campasi Modena 1914

65 – Handbuch der mathematischen und technischen chronologie 3Bge F.K. Ginzel Leipzig 1906-14

66 – comparative tables of Muhammdan and christian Dates W. Haig London 1932

67 – Tablas abreviada para la reducción dal cómputo arabe y hebraico al cristiano E. Jusué Madrid 1917

68 – Rapports entre les dates du Calendrier Musulman et celles des calendriers Julien et grégorien A.M. Loredo Tanger 1887

69 – Vergleichungs – Tabellen der persischen und christlichen Zeitrechnung E. Mahler Leipzig 1931

70 – Tablas de conversión de data islámica a cristanas y Viceversa M. Jiménez ocana Madrid Granada 1946

محیط طباطبائی

دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت

(۶)

طرح دعوی وتنفیذ حکم در شأن دیوان بیگی بودوحکام شرع بطورمستقیم نمیتوانستند به این قضایای چهارگانه رسیدگی کنند .

این ترتیب اقتباسی بود که ازترکیب مجلس یارغوی مغولی بادیوان‌مظالم دورهٔ خلافت عباسی (که صورت کامل آن را درو صف جغرافیائی شهر نیشابورازقول سیاحی قبلا نشان‌دادیم) گرفته شده وصورت مستقل‌تازه‌ای پیدا کرده‌بود . منتهی‌بجای امیر ووزیر وسپهسالار وخلیفه وسلطان که قبلا در مجلس مظالم‌حضور پیدا میکردند، اینجا یك مقام رسمی که‌به‌اعتبار تشکیلات‌مملکتی‌دردرجه‌اول ازاهمیت شناخته‌میشد بطور مستقل ومستمرمامور انجام این وظیفه میشد وچون احکام صادر در باره احداث اربعه ، درمرحلهٔ تنفیذ محتاج به قدرت واستطاعت کافی بود ، رسیدگی بدین امور که ازنظر موضوعی تنها درحدود صلاحیت قاضی‌بود، به نظارت دیوان بیگی موکول شده بود .

اختیارات دیوان بیگی

دیوان بیگی که درآغاز امر حدود وظیفهٔ اومحدود به همکاری با صدر در حوادث چهارگانه بودمتدرجاحوزه اختیارات اوگسترش‌یافت،چنانکه دراواخر صفویه مرجع نهائی رسیدگی به تظلم‌رعایا ازکلیه عمال دولت شناخته میشدوبطورکلی‌میتوان

اختیارات دیوان بیگی را چنین خلاصه کرد :

۱ـ رسیدگی به کلیه جنایاتی که درسراسر ایران اتفاق میافتاد .

۲ـ اجرای کلیه احکام شرعی که محکوم با رضای خاطر حاضر به تنفیذ آن نمیشد .

۳ـ گرفتن شکایات مردم ازمأمورین دولتی وارجاع آن به مراجع مختص و نظارت بررسیدگی بدانها .

۴ـ کسانی که ازمقامات عالیه همچون والیان وبیگلربگیان و امرای عظام ومقربان وبستگان حضرت سلطنت شکایتی داشتندوازدورونزدیك بهدرگاهشاهی می آمدند شکایات ایشان را میگرفت وبه عرض شاه میرسانید و کسب تکلیف میکرد .

صدر خاصه

درمقابل صدرعامه که درحقیقت صدرممالك محروسه بودصدر دیگری وجود داشت که بهوظایفی مشابه وظایف صدرعامه، درقلمرو ولایات خاصه پادشاهی میپرداخت.

ولایات خاصه شاهی شامل یزدوابرقوونائین واردستان وقمشه ونطنزومحلات ودلیجان وخوانسار وبروجرد وفریدن ودار ومزدج و کیاروچاپلق و گلپایگان وفراهان وکاشان وقم وساوه ومازندران واسترآباد و کرایلی وحاجیلر بود وامور اداری این ولایات ازحیث پرداخت مالیات وخدمت سربازی ومقررات دیگر از امور سایر نواحی کشور که عنوان ممالك محروسه ایران راداشت مجزا ومستقیماً به شاه مربوط میشد .

بهمین مناسبت کار قضاوت وامورشرعیه آنها نیز برعهدهٔ مرجع شرعی خاصی قرار میگرفت که اورا صدرخاصه میخواندند .

جمع دومقام

گاهی اتفاق میافتاد که یك نفرجامع هردومقام صدرعامه و خاصه میشد، ولی بیشتراوقات تصدی آنها ازهم جدا بود . صدر خاصه هرروزشنبه ویکشنبه از هفته را با دیوان بیگی در کشیکخانه می نشست وبه کارهای حوزهٔ عمل خود میرسید و صدر عامه در روزهای دیگرهفته بادیوان بیگی کارمیکرد .

نایب الصدر

چون تعیین قضات و متصدیان امور شرعیه در سراسر ممالک محروسه بجز ولایات خاصه برعهدهٔ صدر عامه بود کسانی هم که در ولایات متصدی اینگونه امور بودند همه نواب صدر الممالک محسوب میشدند و بهمین ترتیب که در کلیه ولایات و ایالات یا به تعبیر قدیمی ممالک محروسه، نایب الصدری برای صدر عامه بود، صدر خاصه نیز در قلمرو مأموریت خود نایب الصدر خاصه داشت.

قاضی اصفهان

در مناصب شرعی ممالک محروسه، قاضی اصفهان که بالاترین مقام قضاوت را داشت در طول ایام هفته درون خانه خود به رسیدگی دعاوی شرعی بر وفق قواعد شریعت مطهر مشغول بود. در زمان قضاوت شیخ جعفر کلپایگانی که پس از ملا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام اصفهان شد حوزه کار قضائی اصفهان از حدود قبلی گسترده شد و شامل حفظ حقوق ایتام و ضبط اموال غایب گردید و تقریباً کار قضاوت در عهد تصدی او بهمان اهمیت درجه و وسعت حوزهٔ عهد قدیم خود رسید.

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام اصفهان درحقیقت جانشین محتسب قدیم محسوب میشد و وظایف خاصه او را که امر بمعروف و نهی از منکر میباشد انجام میداد و بدین ترتیب وظیفه احتساب که جزو منصب شیخ الاسلامی بود در زمان تصدی شیخ جعفر قاضی اصفهان بهمان مقامی رسید که در صدهٔ سوم و چهارم هجری داشت.

قاضی عسکر

مقام قاضی لشکر که در عهد سلجوقی بنا به ضرورت زندگانی ایلیاتی برای ترکان غز بوجود آمده بود و در روزگار مغول امیر یارغو آن وظیفه را انجام میداد پیش از عهد صفویه بصورت مقام قاضی عسکری در آمده بود.

قاضی عسکر در سفرهای نظامی غالباً همراه اردوی شاهی میرفت و در حل و فصل

مشکلات مربوط بهاجرای احکام شرعیه درمورد تعیین تکلیف مغلوبین و اسرا وغنایم جنگی واتفاقات دیگرطرف شور وصاحب رأی مطاع بود .

قاضی عسکر در عثمانی

در کشور عثمانی اهمیت قاضی عسکر که در کار های مهم مورد شور سلاطین آل عثمان قرارمیگرفت بیش ازمیزان متعارف در ایران بود وانعکاس این امربود که در تشکیلات قضائی ایران پس ازافزایش روابط صلح وجنگ، عنوان قاضی عسکری را داخل تشکیلات عهدصفوی کرد .

کار قاضی عسکر در ایران

درایران عمل قاضی عسکر از مشاوره بادیوان بیگی آغاز میشد وسپس ا مداخله درپرداخت تنخواه یاحقوق سربازان تجاوزنمیکرد ونقش مهراودرپشت حوا پرداخت حقوق سربازان، بیش از وجود او در رتق وفتق کارها مؤثر بود.

تداخل اختیارات شرعی وعرفی وظهور ملاباشی

اشتراک عمل قضاوت درمیان امرای دیوان وفقهای سرشناس درگاه شاهی علمای دیگر، زمینهٔ مساعدی برای تداخل صلاحیتهای شرعی وعرفی فراهم کرد ودرنتیج این آمیختگی کاردین ودنیا یاشریعت وسیاست هرج و مرجی بهوجودآورد و توانس به ملاباشی که یک مقام ساده درباری بود مجال آن را بدهد که باصدر وقاضی و ش الاسلام رقابت کند و این نفوذ ملاباشی را باید یکی از عوامل انحطاط حکومت صفو در زمان شاه سلطانحسین بشمارآورد که سرانجام بهغلبه افغانان منجر شد .

قضاوت بعد از صفویه

ازفتح اصفهان بدست محمودافغان تا انعقاد عهدنامه ترکمانچای میان رو وفتحعلیشاه، برای کشور ایران فاصله زمانی دردناک وپررنج و گدازی بوجود آمد اگرشخصیت نظامی معروفی همچون نادرهم دراین اثناچون شعله ای برخاست وفرونشس بهره وملک ملت ایران از پیروزیهای او بیش ازویرانی وسوختگی وپریشانی و بیسر

سامانی نبود و کارها در این فاصله کمتر بر موازین شرعی و قانونی انجام میگرفت ، بلکه آنچه دلخواه حاکم روز بود صورت وقوع میپذیرفت .

آسیا میگردد

منتهی نکته جالب توجهی که در مسیر طولانی تاریخ ایران همواره ملحوظ بوده ومیتواند مورد توجه مخصوص پژوهندگان قرار گیرد این است که مردم این کشور همواره بروفق سنن دیرینه ، امور خود را دور از تصور خوب و زشت یا انتظار نیك و بد از حاکم خود انجام میداده‌اند .

تنظیم اسناد و رسیدگی به دعاوی و حل وفصل آنها در هر محلی بوسیله علمای دین که حاکم شرع شناخته میشدند کمافی السابق انجام میگرفت وهرجا دخالت حاکم عرف یا دیوان ضرورت پیدامیکرد، بی آنکه عنوان قضاوت عرفی داشته باشد، بروفق سنن دیرینه از روی کدخدا منشی وریش سفیدی کارها کم و بیش ، انجام میپذیرفت .

بقاء روح دیانت وقضاوت اسلامی

نکته‌ای که باید درنظر گرفت باوجود سیر نزولی تدریجی که سالیان درازی بود در کلیه مظاهر زندگانی مادی و معنوی کشور به طور روز افزون دیده میشد، باز دستگاه قضاوت جاری درهمان مقیاس سنتی محدود ومتزلزل خود بردوپایهٔ ثابت دیرینه قرارگرفته بود :

یکی تطبیق مسائل وقضایا برموازین شرعی که ازدوره صفویه ببعد با تعلیمات مذهب جعفری موافق بود .

دیگری ارجاع وبازگشت کلیه قضایایی که طرفین آن اختلاف جنسیت و زبان و دین وتبعیت داشتند بهمان مراجع ملی که کارهای عادی داخلی را قطع وفصل میکردند.

صفویه و عیسویان

بعبارت دیگر پادشاهان صفویه که بیش ازسلاطین عثمانی نسبت به اتباع دول اروپائی ومسیحیان قلمرو وسیع حکومت خود ابراز عنایت ومراعات جانب میکردند در

مسئله رسیدگی به دعاوی حقوقی آنها هرگزاشتباه سلطان سلیمان قانونی وجانشینان اورا مرتکب نشدند وبهیچ کشور خارجی، هرچند رعایت جانب اورا درنظرداشتند، در تحت هیچگونه اوضاع واحوالی اجازه یاحق مداخله درامووری را نمیدادند که محل اتفاق آنها درقلمرو حکومت ایران وتشخیص آن درحدود صلاحیت قاضی شیعه بود و احیاناً اگرامتیازی فوق‌العاده درموردی منظورمیافتادمشروط به‌مقابله بمثل واختصاصی ومحدود به حدود معینی بود وهیچ دولت خارجی نمیتوانست ببهانه‌ای همچون «کاملة الوداد» و«متحابه» و «متحد» نظیراین مراعات رامطالبه نماید .

لطمه‌های اساسی ترکمانچای

تا آنکه جنگ ایران با روسیه برسرگرجستان آغاز شد و ولایات ماورای دریای‌خزر و رود ارس به دست روسها افتاد وپس‌ازسالهاچالش وآزمایش و کشمکش، سرانجام فتحعلی شاه ناگزیر ازقبول عهدنامه ترکمانچای شد .

این‌عهدنامه علاوه برزیانهای‌مادی ومعنوی بسیاری که دربرداشت‌دوخسارت جبران‌ناپذیر اساسی برملك وملت ایران وارد آورد :

قبول حمایت تزار وقضاوت خارجی

یکی قبول حمایت ضمنی تزار روسیه از ولیعهدی عباس میرزا و اخلاف او بود که درحقیقت تاج سلطنت قاجاریه را درگرو عنایت وحمایت تزار قرار میداد و دیگری قبول قضاوت خارجی درداخله کشوربود که درحقیقت بامبانی اساسی دینی و عقاید مذهبی مردم ایران منافات داشت .

کاپیتولاسیون وحکومت اسلامی

درممالك اسلامی ازعهد خلفای راشدین تا روزی که سلطان سلیمان‌قانونی پادشاه عثمانی نقض‌سنت‌سلف‌را کرد، همواره رسیدگی وقضاوت در میان پیروان مذاهب مسلمانان مقیم سرزمین اسلام حق مسلم حکومتی بود که در داخله زمام امور را دردست داشت وقاضی مسلمانان‌دررسیدگی به دعاوی‌اهل کتاب دخالت میکرد وچون

مراعات اصل عدالت و بیطرفی از عهد پیغمبر ببعد همواره منظور نظر قضا وقاضی مسلمان بود هرگز اظهار عدم رضایت یا عدم اعتماد وامتناعی دراین امر ازجانب اهل کتاب یا اجانب اتفاق نیفتاده بود .

حکم برله یهودی وعلیه حضرت علی

وقتی شریح دردعوائی که میان حضرت علی بن ابی طالب و یکنفر یهودی بر سر زرهی پیش آمده بود چون درموقع اقامه شهود، شریح قاضی شهادت قنبر را که غلام علی بود رد کرد ونپذیرفت وحکم به حقانیت یهودی داد و برای دعوی امیرمؤمنان وشهادت گوشه جگر پیغمبر حسن بن علی درقضاوت شرعی ارزش بیش ازقول یك مدعی و یك شاهد عادی نابالغ قائل نشد وشاهد دوم را رد کرد ، بدین طریق ارزش فوق العاده عدالت را دراسلام مسجل کرد .

عمرعبدالعزیز وقضاوت دربارهٔ اهل ذمه

۱ــ درپیمانی که میان صفرونیوس پاتریارك بزرگ ایلیا یا اورشلیم با خلیفه عمر برای تسلیم شهر بیت المقدس به سپاه اسلام بسته شد ،شرط شده بود که مسلمانان هرگز به یهودیان اجازهٔ توقف در آن شهر را ندهند. زیرا قرنها بود که یهود از طرف دولت مسیحی روم، ازتوقف بلکه سفر وزیارت قدس ممنوع بودند .

خلیفهٔ اسلام شرط عدم مسافرت و منع زیارت ایشان را گردن ننهاد ولی قید عدم سکونت دائمی را پذیرفت .

بعدازآن بمرورزمان عده‌ای از یهودیان که پروانهٔ زیارت بدست آورده بودند توقف موقتی را به اقامت تبدیل کردند واین امر مورد شکایت طرف مغلوب عهدنامه که عیسویان بومی اورشلیم بودند قرار گرفت . تا روزگار عمرعبدالعزیز این امر بصورت مبهم باقی ماند. عمرعبدالعزیز بعدازرسیدگی دستورداد قراراصلی اجرا شود و کسانی که ازیهود برخلاف تعهد مسلمانان درقدس ساکن شده‌اند شهر را ترك گویند تا عدالت اجرا شود.

۲ــ درزمان همین خلیفه، عیسویان به او شکایت بردند که زمین کلیسائی برخلاف

عهد قدیم از طرف مسلمانان اشغال شده است، پس از رسیدگی دستور داد زمین کلیسا بعیسویان پس داده شود.

۳ـ داستان تسلیم شهر سمرقند به مردم آن پس از رسیدگی از طرف همین خلیفه به تفصیل از پیش گفته شد.

استحکام مبانی عدالت اسلامی

اینگونه قضاوت و تکرار آن در هر عصر و زمانی از طرف مراجع عدالت اسلامی چون در هیچ کیش و آئین دیگری منظور و مجری نبود و چنین سماحت خاطری در مراجع غیر مسلمان به ندرت مشهود می‌افتاد، از یکسو اعتماد پیروان مذاهب دیگر را در داخلهٔ ممالک اسلامی به دستگاه قضاوت موجود جلب کرده بود و از طرف دیگر مسلمانان را به اتکای جانبداری از عدالت در حفظ اجرای این حق جرأت میبخشید بنابراین دخالت در کار قضاوت از طرف بیگانگان از ملک و ملت امری معتبر و در حکم پایه‌ای از پایه‌های استقلال مملکت شناخته میشد.

عمل خلاف شرع

این عمل خلاف شرع یا فضیحت حقوقی و سرشکستگی قضائی یا شکست استقلال ایران، همان چیزی بود که به عنوان کاپیتولاسیون یا حکومت قنسولها از زمان فتحعلی شاه آغاز گشت تا سال ۱۳۰۴ شمسی هجری برقرار و معمول بود.

قضاوت کنسولهای اجنبی

همین قدر باید گفت اعطای چنین حق شومی که پس از انعقاد کاپیتولاسیون، متدرجاً از روسیه به انگلستان و فرانسه و عثمانی و همه دولتهای دیگر جهان انتقال یافت و به عنوان «کاملة الوداد» به هر کنسول بیگانه‌ای اجازه میداد که به بهانهٔ حق حمایت از اتباع کشور متبوع در کارهای قضائی کشور مداخله کند، آری این آشفتگی وضع قضائی در مدت یکصد سال بزرگترین سد راه تحول اوضاع حقوقی و اصلاح قوانین کشوری بود و چون در دنباله هر اصلاح لازمی ناگزیر خط مسیر حرکت فکری به مصالح

پیشوایان مذهب شیعه

(۱۱)

دکتر منوچهر خدایار محبی

۵۴ ــ شیخ یوسف : فرزند شیخ‌احمد درسال ۱۱۰۷ قمری درقریه ماحوز دربحرین متولدشد. تحصیلات خویش‌را نزدپدرش‌شیخ‌احمدو شیخ‌حسین‌ماحوزی وسایر دانشمندان بپایان رسانید .

به کرمان وشیراز و اصطهبانات مسافرت کرد ودرآنجاها نیز تدریس نمود سپس بعراق رفت ودر کربلامجاورگردید تا اینکه درماه‌ربیع‌الاول سال ۱۱۸۶قمری وفات یافت .

شیخ‌یوسف ابتدا به‌فرقه اخباری تمایلی‌شدید داشت سپس طریق محمدباقر مجلسی‌را انتخاب کرد یعنی‌روشی‌میان اصولی‌واخباری . بنابراین در مقابل آقا باقر بهبهانی‌قرار داشت که طرفدار تقویت طریقه اصولی بود . عصر وی دوره مبارزه فرق مختلف شیعه وهمچنین طرفداران تصوف وعرفان است‌آقا باقربهبهانی‌نیز پرچمداراین مبارزات بود وکار را بجائی‌رسانید که فرقه اصولی‌نفوذی‌روزافزون یافت‌وبلحاظ‌قدرت ازاخباری ممتاز شد .

شیخ یوسف‌را تألیفات و تصنیفات فراوان است ولی آنچه بدان مشهور است کتاب «الحدائق‌الناضره فی‌احکام العترةالطاهره» میباشد .

✿✿✿

فصل هفتم

دورهٔ جدید یا عصر آقا باقر بهبهانی تا سیدمحسن حکیم

۵۵ ــ آقا باقر بهبهانی بنام «وحیدبهبهانی» مشهوراست. درسال ۱۱۱۸ قمری در اصفهان متولدشد و در ۱۲۰۸ در کربلا فوت کرد ودرهمانجا مدفون‌گردید وحید بهبهانی‌چندی دربهبهان ساکن بود و سپس به کربلا مهاجرت کرد و در آنجا بتدریس و تعلیم شریعت مـذهب شیعه مشغول شد. وی اولین کسی است که‌مرکز مرجع تقلیدرا از اصفهان به‌عراق منتقل‌ساخت وفرقه اصولی‌مذهب شیعه‌را رونق‌داد.

قبل‌ازآقا باقر بهبهانی‌فرق اخباری واصولی‌درحالیکه با یکدیگر در طریق استنباط احکام شرع اختلاف داشتند ازیکدیگرجدا نبودند و بمعاشرت و بحث ادامه میدادند ولی‌دراین زمان مبارزه میان دو فرقه‌آغاز گردید و دوستی ظاهری تبدیل به دشمنی‌آشکار شد که تاکنون ادامه‌دارد و دیگرمیان دو گروه روابطی دوستانه برقرار نیست. جدائی اصولی ها از اخباری ها و مبارزه دامنه‌دار آقا باقر باعلمای اخباری تحولاتی‌عمیق درمذهب شیعه‌ایجاد کرد و در نتیجه ازمیان اخباری ها فرقه‌ای مستقل بنام «فرقه شیخی» بوجود آمد و مکتبی جدید تأسیس شد و مذهب شیعه بسه فرقه تقسیم گردید.

این زمان عصرتوسعه عرفان وتصوف درایران است ویکی‌دیگر از مبارزات آقا باقرمبارزه باعرفا ودرویشان است که خود بحثی‌جداگانه‌است.

وحید بهبهانی‌بنام صاحب کتب «شرح‌المفاتیح» و «حاشیة المدارك» معروف است بعلاوه دارای تألیفات بسیار است که در کتب رجال مسطور است اخیراً آثار دانشمندان این خانواده در دست چاپ است وبزودی منتشر خواهدشد.

۵۶ ــ ملامحمدمهدی‌نراقی معروف به «محقق نراقی» است. نویسنده مقدمه

کتاب جامع السعادات چاپ نجف تاریخ تولد اورا یکهزارویکصدوبیست وهشت میداند و مدت عمر او را درحدود ۸۱ سال میشناسد . آقای حسن نراقی تاریخ تولد محقق نراقی را ۱۱۴۶ گفته است دراینصورت مدت عمراو شصت وسه سال است زیرا تاریخ فوت ۱۲۰۹ قمری است که در نجف فوت کرده و همانجا مدفون است و پدرش ابی‌ذر نراقی متصدی اموردولتی درنراق کاشان بود . جدش حاج محمد قمی بتجارت اشتغال داشت بنابراین ازنظرمنشاء اجتماعی ازخانواده‌ای کارمند دولت یا تاجراست .

ملامحمدمهدی نراقی معاصر با کریم خان‌زندوآغامحمدخان قاجار است و عصراودوره‌مبارزه‌اخباری واصولی وصوفی است .

تحصیلات او در رشته علوم عقلی ونقلی وریاضیات است وزبان لاتین‌وعبری را درجلفای اصفهان فراگرفته است اساتید اوملااسمعیل خواجوئی و آقا محمدباقر بهبهانی‌وشیخ یوسف بحرانی‌صاحب‌حدائق و شیخ‌مهدی فتونی‌است .

حوزه درس محقق نراقی‌درکاشان بود وشاگردان نخبه‌وی عبارتنداز : سید محمدباقرشفتی موسوم به‌حجة الاسلام وحاج محمدابراهیم کلباسی دراصفهان وعده‌ای دیگراز شخصیتهای مذهبی‌وازطبقه عرفا مجذوب علیشاه‌است .

تألیفات محقق نراقی‌بیشتر درباب فقه واصول وحکمت و کلام وریاضیات و اخلاق وامور متفرقه درحدود سی‌ودوجلد است که ذکرآن دراین مختصرنمی گنجد. ملامحمد مهدی نراقی‌باوجود آثار متعدد علمی که دارد بنام صاحب «جامع‌السعادات» معروف است . این کتاب دارای سه‌جزء و بیست وپنجهزار بیت است . درسال ۱۳۱۲ در دوجزء چاپ سنگی درایران شده است . چاپ سوم‌آن متعلق به‌سال ۱۳۸۳ قمری و ۱۹۶۳ میلادی است‌ومحل طبع‌آن نجف‌است .

☆☆☆

۵۷ ـ **بحر العلوم :** سید محمد مهدی فرزند سید مرتضی طباطبائی نجفی است ودرماه شوال سال ۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ قمری در کربلامتولدشده است ودرسن پنجاه وهفت سالگی‌درسال ۱۲۱۲ قمری درنجف‌اشرف فوت کرده است . قبروی درنجف در

مسجد طوسی نزدیک قبر شیخ طوسی است .

دختر بحرالعلوم همسر آقا سیدمحمد بود بنابراین باخانواده آقا باقر بهبهانی منسوب است . سلسله نسب او بخانواده مجلسی میرسد . جدپدری او دختر امیرابوطالب بود ومادرجده مذکوره هم دختر مولی محمدنصیر بن مولی عبدالله پسر مجلسی اول و برادر مجلسی ثانی است . مادرامیرابوطالب مذکور که جد مادری پدر بحرالعلوم است دختر ملامحمد صالح مازندرانی است که ازهمسرش آمنه بیگم دختر مجلسی اول تولد یافت. مجلسی اول از اجداد بحر العلوم است و مجلسی ثانی یعنی ملا محمد باقر دائی او می باشد .

بحرالعلوم اصلا اهل بروجرد ولی ساکن نجف بود و دوسال نیز درمکه اقامت داشت . تحصیلاتش در رشته علوم معقول ومنقول واساتیدش عبارتند از : سید مرتضی پدرش ـ شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق (درایران) . آقا محمد باقر بهبهانی ـ سید حسین قزوینی ـ شیخ محمد تقی دورقی ـ محمدباقر هزارجریبی (در کربلا).

حوزه درس وی در مسجدالحرام مکه ودرنجف بود و شاگردان نخبه اورا اشخاص زیر تشکیل میدهند : ملازین العابدین ـ شیخ محمدعلی اعسم ـ سیدجوادعاملی سیدمحمد باقر رشتی .

کراماتی بوی نسبت داده و گفته اند که با امام دوازدهم علیه السلام مربوط بوده است .

تألیفات بحرالعلوم بشرح زیراست : ۱ ـ الاثنی عشریات فی المراثی که دوازده قصیده است و هرقصیده دوازده بیت است . ۲ ـ الاجازات. ۳ ـ اجتماع الامروالنهی . ۴ ـ ارجوزة فی الجمل والعقود. ۵ ـ اصالة البرائة. ۶ ـ تاریخ مکة و مسجدالحرام که موسوم به تحفة الکرام است . ۷ ـ تحفة الکرام که همان تاریخ مکه است . ۸ ـ العوائدالرجالیه .

✿✿✿

۵۸ ـ شیخ جعفر کاشف الغطاء : شیخ جعفر فرزندشیخ خضر است . او را

«شیخ‌اکبر» و«شیخ‌نجفی» نیز گفته‌اند. پدرش شیخ‌خضرفرزند شیخ یحیی حلی است و سلسله نسب‌اورا به مالك اشتر میرسانند . شیخ جعفر درسال ۱۲۲۷ یا ۱۲۲۸ هجری درنجف فوت کرد و درهمان شهر درمحله عماره درمقبره خانوادگی مدفون‌گردید.

محل سکونت شیخ درنجف بود واساتیدش عبارتند از : آقاباقر بهبهانی ـ سید مهدی بحرالعلوم ـ سید صادق فخام .

در ایران وعراق وترکیه نفوذی بسیارداشت وازحوزه درس وی شاگردان زیربیرون آمده‌اند : شیخ محمد حسن نجفی صاحب‌جواهر ـ حجةالاسلام رشتی ـ شیخ محمد تقی صاحب هدایةالمسترشدین ـ سید صدرالدین موسوی عاملی ـ سید جواد صاحب‌مفتاح‌الکرامة ـ شیخ‌عبدالحسین اعسم ـ حاج کلباسی .

تألیفات شیخ‌بشرح زیراست: ۱ـ اثبات‌الفرقةالناجیة من‌بین‌الفرق‌الاسلامیه ـ ۲ ـ احکام‌الاموات ۳ـ بغیةالطالب فی‌معرفةالمفروض والواجب که رساله عملیه است، ۴ ـ الحق‌المبین فی‌تصویب‌المجتهدین درطریقه اخباری است . ۵ ـ شرح‌قواعد علامه قسمت مکاسب وخیارات ۶ ـ العقائدالجنویه، ۷ـ کشف‌الغطاء عن‌مبهمات‌الشریعةالغراء این کتاب عنوان خانوادگی‌اولاد واعقاب‌وی‌گردیدوخودنیز بنام صاحب «کشف‌الغطاء» مشهور است .

✿ ✿ ✿

۵۹ ـ ابوالقاسم فرزند محمدحسن گیلانی به «میرزای قمی»معروف‌است پدرش ملامحمدحسن ازاهالی شفت ازمحال رشت بود . میرزای قمی درسال ۱۱۵۰ یا ۱۱۵۱ قمری ویا ۱۱۵۳ درقریه چاپلاق درقم متولد شد و در سال ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳ درشهرقم فوت کرد و در مقبره شیخان درمیان باغ ملی شهرمدفون گردید.

به ترتیب درشهرهای قم واصفهان وشیراز وسپس مجدداً درقم ساکن بودو درفقه واصول وفلسفه و کلام وادبیات‌عرب سرآمد دانشمندان عصرخویش‌بشمارمیرفت.

آقا محمد باقربهبهانی وسیدحسین خوانساری وشیخ‌محمدمهدی تفتونی‌عاملی وملاحسن پدرش استادان وی هستند .

حوزه درس او درقم بود وشاگردان نخبه‌ای بشرح زیر تحویل جامعه اسلامی داد : ۱ ـ شیخ اسدالله شوشتری صاحب مقابیس ۲ـ سیدمحسن (محقق اعرجی) ۳ـ حاج محمد ابراهیم کرباسی صاحب اشارات ۴ـ سیدمحمدباقر حجة‌الاسلام رشتی، ۵ ـ سید عبدالله شبرو .

میرزای قمی مجتهد ومدرس وامام جمعه قم بود و تألیفات و تصنیفاتی بسیار داشت که معروف‌ترین آنها «قوانین‌الاصول» است .

دانشمند عصر کریم خان زند تافتحعلیشاه قاجار دریکی‌ازقراء چاپلاق‌مورد بی‌مهری مردم نادان قرار گرفت وآخوند ده برای اینکه‌میرزا را ازده براند پیشنهاد کرد که میرزا مار بنویسد وسپس خودماری کشید و از مردم سئوال کرد کدامیك مار است . مردم نادان تصویرمار رادرست شمردند ومیرزای قمی را افسرده خاطرساختند بهمین جهت است که میرزا قمی بیت زیررا سروده است .

ده مرو ده مرد را احمق کند　　　مرد را بی‌عقل و بی‌رونق کند

✿ ✿ ✿

۶۰ ـ **حاج‌ملا احمد** فرزندملامحمدمهدی نراقی‌است که به «فاضل‌نراقی» مشهور است وتخلص شعری وی «صفائی» است . مدت عمرفاضل نراقی راتقریباً شصت سال نوشته‌اندوتاریخ‌فوت وی راسال ۱۲۴۴ یا۱۲۴۵ قمری دانسته‌اند .

تحصیلات فاضل نراقی در فلسفه وفقه واصول وادبیات و شعر است . پدرش محمد مهدی نراقی وشیخ جعفر کاشف‌الغطاء وبحرالعلوم وآقاسیدعلی استادان‌اوهستند

پس ازفوت پدرحوزه درس کاشان را رونق داده واداره کرده است و تألیفات بسیارازخودبیادگارنهاده‌است‌ولی غالباً بنام‌صاحب کتاب«معراج‌السعادة فی‌علم‌الاخلاق» مشهور است .

✿ ✿ ✿

۶۱ـ **شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی سدهی** فرزند شیخ باقر است بنام صاحب کتاب «جواهرالکلام فی‌شرح شرایع‌الاسلام (شش جلد)» معروف است

ازنظر سلسله نسب شیخ محمدحسن باخانواده مجلسی وبحرالعلوم منسوب است. دختر آقاسیدرضا نواده بحرالعلوم همسر شیخ است. شیخ عبدالحسین مؤلف «آثارالشیعة الامامیه» نوه صاحب جواهر است .

شیخ معاصر با ناصرالدین شاه بود ودرنجف سکونت داشت و در مسجد شیخ طوسی نمازمیکرد . استادان اوشیخ جعفرکاشف الغطاء نجفی وپسرش شیخ موسی وسید جواد عاملی صاحب «مفتاح الکرامة» میباشند .

شاگردان نخبه او یکی شیخ مرتضی انصاری و دیگری شیخ زین العابدین مازندرانی وسوم حاج ملاعلی کنی وچهارم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی بنیان گذارمدرسه ومسجد درانتهای بازارتهران وحاج میرزا حسن آشتیانی میباشند.

صاحب جواهرالکلام دراول شعبان ۱۲۶۶ قمری فوت کرد ودرنجف مدفون گردید . بعضی تاریخ فوت اورا ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۸ نوشته اند که بنظرعلمای رجال صحیح بنظر نمیرسد .

☆ ☆ ☆

۶۲ ـ **شیخ مرتضی انصاری** فرزند محمد امین است و بنام صاحب کتب «الرسائل» و «المکاسب» مشهوراست . شیخ درروز عید غدیرسال ۱۲۱۴ قمری درشهر دزفول متولد شدودرشب شنبه ۱۶ یا ۱۸ جمادی الاخر ۱۲۸۱ قمری درسن ۶۷ سالگی درشهرنجف اشرف بمرض اسهال درگذشت ودرهمان شهرمدفون گردید . سلسله نسب شیخ به جابربن عبدالله انصاری ازاصحاب حضرت رسول اکرم ص میرسد .

تحصیلات شیخ درعراق عرب دررشته فقه واصول درنزداستادان زیر است : شیخ حسین ـ سید محمد مجاهد ـ شریف العلماء مازندرانی ـ شیخ موسی بن شیخ جعفر کاشف الغطاء ـ ملااحمد نراقی .

جهت تحقیق درزندگی شیخ مرتضی انصاری میتوان به کتاب « زندگانی و شخصیت شیخ انصاری» وتألیف «مرتضی الانصاری» ازنوادگان شیخ مراجعه کرد .

☆ ☆ ☆

۶۳ ـ **سید محمد مهدی قزوینی** نیز یکی دیگر از مراجع بزرگ شیعه است که در سال ۱۳۰۰ هجری فوت کرده و در نجف اشرف مدفون است.

✿ ✿ ✿

۶۴ ـ **محمد بن محمد باقر ایروانی** از دانشمندان بزرگ شیعه است که در سال ۱۳۰۶ هجری فوت کرده است و در نجف مدفون است.

✿ ✿ ✿

۶۵ ـ **میرزا محمد حسن شیرازی** بنام میرزا بزرگ شیرازی معروف است واز دانشمندان بنام قرن چهاردهم هجری بشمار میرود. میرزا بزرگ شیرازی صاحب فتوای معروف به تحریم تنبا کو در عصر ناصر الدین شاه قاجار است. میرزا در سال ۱۳۱۲ قمری در شهر سامراء فوت کرد و در نجف اشرف مدفون گردید.

✿ ✿ ✿

۶۶ ـ **شیخ محمد حسن** فرزند شیخ عبدالله ممقانی از فقهاء عالیقدر شیعه است که در سال ۱۳۱۳ قمری فوت کرده و در نجف مدفون است.

✿ ✿ ✿

۶۷ ـ **شیخ میرزا حسین میرزا خلیل طهرانی** فقیه بزرگ شیعه در سال ۱۳۲۶ قمری فوت کرده و در نجف اشرف مدفون گردیده است.

✿ ✿ ✿

۶۸ ـ **آخوند ملا محمد کاظم خراسانی** در سال ۱۲۵۵ قمری در طوس متولد شد و روز سه‌شنبه بیستم ذیحجه ۱۳۲۹ قمری در نجف اشرف وفات یافت و در مقبره حاج میرزا حبیب‌الله رشتی مدفون گردید.

درسن بیست ودوسالگی از خراسان به طهران مسافرت کرد و بتحصیل علوم عقلی پرداخت، سپس به نجف اشرف مشرف شد وابتداء در حوزه درس فقه و اصول شیخ مرتضی انصاری و پس از وفات او در حلقه درس میرزا محمد حسن شیرازی حضور یافت.

بیرون آمدند وراه منزل خوددرپیش گرفتند سربازهادنبال آنها شلیك کردند کلبعلیخان نیزبا سوارهای خودش بطرف چغاخورمیرفتند گلوله ازطرف سربازها میان کتف ملا عالی خورده ازجلو درآمده انگشت او را برد اول ملتفت نشد که تیر بکتف اوخورده وافسوس انگشت قطع‌شده رامیخورد وبعدفهمیدند که تیرازعقب بشانه خورده وازجلو درآمده انگشت را برده است پیرمرد هفتاد ساله پس از ساعتی نزدیك ده چشمه که پردنکومیگویند جان به جان‌آفرین تسلیم کرد پس ازمرگ وی حاکم فرستاد دنبال خوانین که چرا ازاردو بیرون رفتید این اتفاق ناگهانی مربوط بکسی نبود خوانین و رؤسای بختیاری برگشتند باردو این فتنه برای کشته شدن ملا عالی بیچاره برپاشد پدرم بمن میفرمود اگرملاعالی کشته نمیشد ماباکلبعلی خان عمویم هیچگاه زدوخورد نمی کردیم .

این‌ملاعالی رئیس طایفه زراسوندیعنی ایهاوند واحمد خسروی بود ومشهور است که چهارنفردر بختیاری بودند که خان و حاکم نبودند ولی از خوانین اقتدار و نفوذ آنها بیشتربود یکی همین ملاعالی پسرآقا اکبربود که ازنژاد خسرو وجدماست یکی آقا نادعلی راکی برجوئی خالوی جعفرقلیخان اسد خان که در جنگ نه هزار چغاخور کشته شد واکنون هم ازنژاد راکی بسیار وبیشترآنها دلاور وبی‌باکندیکی دیگرنامدار خان منجری بختیاروند که درسرآستان وزیر آستان‌بدست جعفرقلیخان سدخان کشته شد دیگری ملا محمد عالی محمودی که در مال امیرگرمسیر آنها بود دیناران ییلاق آنها این چهارنفر لر ازخوانین متشخص‌تر بودند .

غارت کردن پدر نگارنده ایل بختیاروند را و آمدن آقاعلی‌داد و ابوالفتح خان ازنزد اسد خان پیش پدرم

پس از آنکه پدر نگارنده به گرمسیر رفت اردوئی فراهم کرده روانه شد برای ایلات بختیاروندهاابوالفتح‌خان وآقاعلی‌داد نیزدرآنجا بودندپدرم‌به‌آنجاتاخت آورده آنها را غارت کرد شکسته شده بگریختند حاج ایلخانی عمویم باچند سواردر

پی آنها رفت این جنگ در کله تازه قارپناه مکان بابادی عالی انور اتفاق افتاد فراریان در گردنه کمین کرده بودند پیش‌قراول آنها حاج عبدالله خان بختیاروند پسر محمود خان بیچاره کش بود پیش قراول سوارعمویم آقاعلی‌جان پسر رمضان بود تا گهانی در گردنه کله تازه بهم رسیدند هردوتفنگها را بطرف هم‌انداختند تیرحاج عبدالله خان بچفت زره آقاعلی‌جان خورد کیس کمرش افتاد تیرآقاعلی جان بران اوخورده ولی آسیبی باونرسانید علی‌جان بر گشت سواران دشمن‌ازعقب حمله کردند عمویم‌شکست خورد رفتند برای چل بزرگی (بزبان بختیاری سنگهای بزرگ روی هم‌ریخته‌را که مرد ومرکب بتواند درپس آن پنهان شودچل میگویند ودربختیاری ازاین گونه سنگلاخها زیاد است) در پس سنگهای بزرگ پنهان شدند اسب آقا بندر از سنگ بزرگی پرید بالا وبتیر اول ملاعبد نبی نامی را کشت آقا علی داد و سایرین دیگر نتوانستند بالادست سوارها میان چل وسنگلاخ بروند هرچه اسب واسبان از حضرات مانده بود غنیمت گرفتند آقاگودرز پسرملاعالی احمدی که جوانی آراسته بود شتابی نابهنگام کرد علی‌داد را آواز داد که اگرمرا پناه می‌دهی بیرون بیایم علی داد گفت ببخت شهباز برادرم که درمنارهمراه جعفرقلیخان کشته شد بیا واندیشه مدار در پناه من آقا گودرز پیاده رفت نزد علی‌داد یکی ازملازمین حاج ایلخانی گفت خوبست ما نیزامان‌خواسته برویم عمویم گفت‌اگر بانگ‌برآورده‌با پیشتاب کلمات را درهم‌می‌شکنم نمی‌بینی آقابندر دربالای سرچه‌میکنداینک‌میروند همین هم‌شد آقا گودرزآقاعلی‌داد برداشته باسایرین رفتند حاج عبدالله خان که آنوقت عبدالله خطابش میکردندوتااین چند سال زنده‌بودودر راه خراسان مرد آقا گودرز را با تفنگ کشت بعضی میگویند باشاره آقا علی داد بود برای اینکه یکسال پیش از آنواقعه آقا حیدر عموزاده آقاگودر شب برادرش علی‌باز را درراه‌بروجن کشته بودولی آقاعلی‌داد بارها سوگند یادمیکرد که من بی‌خبربودم آقا گودرز پسرملاعالی وبا آقافرامرزوآقا الهیار ازیك مادربودند نام مادرشان ماه خانم و دربختیاری شهرتی داشت ملا عالی چون بخانواده ماخدمتها کرده بود ومردی‌نیك و پسندیده بود بی‌بی‌لیستی خانم را که خواهر پدرم و

ادرش ازطایفه قندعلی بود بآقا گودرز دادند وبی‌بی‌ملکی خواهردیگرش را بحاجی
قابندر دادند پس از کشته شدن‌آقا گودرز بی‌بی‌نیستی را بفرامرز برادرش دادند از
قا گودرز دختری داشت که اورا بآقا محمد نصیر خان بابادی عالی‌انور دادند از آقا
رامرز پسرهای خوب داشت که ازآنها یکی آقالطفعلی صارم‌السلطان ودرقیدحیاتست
سیار ظریف طبع وشوخ وتیرانداز‌خوبی است همیشه با خانواده ماضدیت میکندولی
بون برادر وپسرش خدمت میکنند چندان اورا دنبال نمی کنند .

باری پس از آنکه پدرم غارتی‌ها را قسمت کرد عمویم رسید آمدند برای
ندکا وچون پدرم قدرت پیدا کرده بود آقاعلی داد و پسراسد خان با او روبرو نشدند
بوالفتح خان وآقاعلی‌داد هم دربختیاروند نزد اسدخان بودند ولی بیش ازیکسال در
آنجا نبودند .

پسراسدخان که مدام مست بود حقوق دوستی را رعایت نمیکرد روزی در
ستی گفت علی‌داد باید تفنگ مصطفی که ازآن پدرم بود بااسب وزنه که از خودمن
بود بدهد وباوسخت‌دراین‌باب‌سخن‌راندواین‌کار درجلکان‌گرمسیراتفاق افتادآقاعلی‌داد
را بطبع‌گران آمد زن و بچه‌خود را برداشته باتفنگ واسب ازایل بیرون‌آمد وپیغام
داد بجعفرقلیخان که بیا اسب وتفنگ را ازمن بگیراندك اندك این کار بالا گرفت تا
ابوالفتح خان وآقاعلی‌داد آمدند نزدپدرم اوهم مایل بود که از آنها نگاهداری کند
یکسال هم درییلاق و گرمسیر با پدرم بودند تا اینکه‌بدسیسه معاندین ومفسدین بدست
پدرم وعموهایم کشته شدند وخون آنها درواقع بگردن پسراسدخان بوداگراومطالبه
اسب وتفنگ نمیکردآنها نمی‌آمدند که کشته بشوند اگرچه تقدیرچنین بود .

اسب وزنه اصل اووزنه غرازی بودبقدری ستبر بود که شکم اونزدیك‌زمین
بود سروگردن اوچنان بود که نقاش کشیدن نتوانست رنگ او میانه کرن و کهر بود
پیشانی کشیده داشت وچهاردست‌وپای سفیدعمویم‌می گفت‌چنین اسبی من ندیدم جعفر
قلیخان زمانی‌دراصفهان گرفتارشد این اسب بدست دیوانیان افتادکلبعلیخان خریدولی
تفنگ نزدیکنفر ازعلاءالدین‌وندها بود که دردز ملکان دزبان بودآمده بودجلوقافله

قندعلی‌ها چیزی ببرد گرفتارشد تفنگ اوراگرفتند بابدال خان رسید واو به آقاعلی‌داد مثل آن تفنگ هم درآن دوره نبود .

داستان کشته شدن آقا علی‌داد وابوالفتح خان و حیدرخان درقلعه لوط بدست عموهای نگارنده (۱۲۹۶)

تفصیل این اجمال آنست که گاهی بعضی از بستگان آنها بپدرم و عموهایم می‌گفتند که اینها خیال کشتن شمارا دارند پدرم شب وروز ازبیم خواب وآرام‌نداشت همچنین عموهایم قوه آنرا هم‌نداشتند که آشکارا باآنها اظهار مخالفت کنند درصدد فرصت بودند تا درقلعه لوط .

حاج ایلخانی در سفر مکه برای من کشته شدن آنها را شرح داده فرمود توچندان ازعمرت نگذشته من داستان کشته شدن آنها را برای تومیگویم در خاطر نگاهدار وفراموش مکن .

علی‌داد مردی بودجسورپارا ازگلیم‌خود زیادتر درازمیکرد سخنان‌نسنجیده می‌گفت درصدد کشتن ایلخانی‌ها بودروزی من رفتم‌نزد ایلخانی که درآنوقت ایلخانی نبود مادرش وبرادرانش اورا آقاحسین ودیگران حسینقلیخان خطاب میکردند گفتم علی‌داد آسوده نمی‌نشیند آخرشما را خواهد کشت بگذار اورا بکشیم گفت من‌چنین کاری نکرده چونین بدعتی درخانواده خودنمیگذارم صبر کن‌آقا رضاقلی را (مرحوم رضاقلیخان ایل‌بیگی) با آقا ابوالفتح میفرستم مال امیر علی‌داد هم پیش خودم باشد آقاحیدر هم جوانست دراین خیالها نیست چون ازاو ناامید شدم رفتم نزدرضاقلیخان گفتم می‌خواهم باتومحرمانه سخنی‌درمیان آورم ولی کچل‌نترسی (مرحوم رضاقلیخان سرش مونداشت) گفت نمیترسم بگوگفتم باید ابوالفتح‌خان وعلیداد را بکشیم کسی‌هم نباید ازاین رازآگاه شود گفت بحسینقلیخان گفته‌ایددراین‌باب با اومشورت کرده‌اید گفتم چکار باآقاحسین دارید مگر برای‌او کار نمیکنیم‌بااگرآنهارا بکشیم‌تلافی‌میکند ما برای حفظ جان اوجان می کنیم قبول کرده برای کشتن آنها حاضرشد.

روزی صبح بود ازخانه بیرون‌آمدند اصلان خان چهارلنگ کیورسی که خواهرش زن مرحوم حاج ایلخانی و محمدحسین خان سپهدار از این زن بود که تا از مادر متولد شد مادرش وفات کرد باسوارش آنجا بودودر شرف‌حرکت‌برای خانه خود بود رفتیم نشستیم آقا علی‌داد نمدی‌کار بروجن روی لباس داشت ابوالفتح خان بیمار وباکمر بازنشسته بود من پهلوی علی‌دادنشسته بودم برخاستم آقاعلی‌دادخواست برخیزد دست روی شانه‌اش گذاشته قمه‌را از کمر کشیده‌درمیان شانه اوگذارده تادسته فرونشست بعد بیرون آورده برسراو زدم گفت‌ای خان‌برای چه مرامیکشید من‌مکرر قمه برسرش میزدم دست‌را حایل کرد انگشتانش‌قطع شد چندان زدم که ازپای درآمد ولی زبانش ازکارنیفتاد رضاقلیخان نیز باکارد چند زخم منکر بابوالفتح خان زده اورا ازپا درآورد دراین وقت حیدر خان که سالش از شانزده و هفده نگذشته بود خود را بدامان حسینقلیخان افکند با کارد در گلوی اوزده درحال‌جان بداد خواهران علی‌داد عریان شده بربالین اوموی کنان مویه میکردند فریاد زدنگذارید خواهران‌من برهنه میان چهارلنگها بیایند مگرآنها خواهران شما نیستند پس رو بالهیار پسر ملاعالی احمدی کرده‌گفت مرا ازاین زندگانی رهائی ده الهیارگفت خدا تور اکشته من چرا دست بخون توبیالایم حاج ایلخانی گفت من‌گفتم من ترا خلاص می کنم تفنگ را در گلویش‌آتش دادم دردم جان بداد ابوالفتح خان‌رانیز بایك‌گلوله کارش را تمام کردم آقا زمان پسر برادرآقاعلی‌دادرفت قلعه‌به بی‌بی‌شاه پسند مادرحسینقلی پناه‌بردباصطلاح بختیاریها چادر اوراگرفته دخیل وی شده جان ازاین مهلکه بسلامت بیرون برد.

میرزا علی‌پناه ومیرزا علی‌باز فرار کردند نگارنده میرزا علی‌پناه را ندیده دم‌ولی میرزاعلی‌بازپس‌ازاین واقعه‌چندی‌مخفی بودمردی درستکار رشید بخشنده بود دستی می گرفت وبدستی می‌بخشید این دوبرادر خدمتها به پدر وعموهایم کردند.

پس از کشته شدن آقاعلی‌داد ویاران وی پدرم می‌دانست که در سر اسب و تنگ اومیان بستگان وملازمان کش‌مکش خواهد بود رفت قلعه دیدآقابندروآقاعلی بان یکی سر تفنگ راگرفته یکی ته‌آنرا واز دوسو در کشا کشند ازدست‌آنها گرفته

گفت سزاوار این تفنگ منم نه شما پس ازچندی بآقا بندر بخشید اسب وزنه هم درجنگ صولجان همان سال زیرپای حاج آقابندر کشته شد .

بارها من بنده ودیگران ازمرحوم ایلخانی پرسیدیم که شما که خبراز کشته شدن آقاعلی‌داد ودیگران نداشتید چرا آقاحیدر را کشتید سوگند یاد کرد که چون صدای گیرودار بلند شد من چنان آشفته حال شدم که گمان بردم برادرهایم را کشته‌اند وحیدرخان بمن حمله کرده است کاردرا حواله باو کردم به گلویش خورد بعد فهمیدم برادران من بآنها حمله کرده‌اند دیگر کار ازدست رفته بود و چون عموهایم گواهی دادند که اواز اینکار بی‌خبر بود دانستم که پدرم راست گفته وغیراز این موردهم هیچ دروغ ازوی نشنیدم و واضح شد که این کارد بیخود بگلوی حیدر خان خورد اگرچه از کشتن اوهم ناگزیر بودند که پس ازپدر مبادا بخونخواهی برخیزد .

چو اژدر کشی بچه‌اش پروری بدیوانگی ماند این داوری

چیزی که مایه تعجب است اینست که نعش آقاعلی‌داد را که ازضربت تیغ تیرپاره پاره شده بود بخاك سپردند شب باران آمد قبرفرورفتگی پیدا کرد بامدادبرا; پدرومادرم خبرآوردند که آقاعلی‌دادازقبربیرون آمده گریخته است بی بی بزرگ پسا داد وفریاد زیاد گفت تاقبراورا کندند دیدند مرده بیچاره در خواب ابدیست به‌بینی تاچه اندازه این‌مرد شجاع بود که خرابی‌قبراو سبب‌ترس مردم شده که‌ازترس‌بگوین این‌مرده زنده شده است .

شمه‌ای‌ازاحوال آقا علی‌داد وفرزندان وی وداستان او باشیخ عجیل در رودکارون

آقا علی‌داد دخترکلبعلیخان را داشت پس ازاوبعمویم رضاقلیخان شوهر کر و ازاویك پسرداشت حاج ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه که درسال ۱۲۷۲ هجری‌قمری متولد شده درسال ۱۳۳۷ هجری قمری در پرادنبه خانه خودش بدرود جهان گفت د دخترهم آقا علی‌داد ازاین زن داشت یکی بسیار زیبا وخوبروی که در جوانی شوهر

نکرده مرد دختردیگرش که بسیارزشت و کریه منظربود تاچندی ازاین پیش زنده و زن سهراب پسرآقااسمعیل راکی بود ولی حاجی بی‌بی‌نورجهان‌زن آقاعلی‌داد که‌پس ازوی زن رضاقلیخان شد درزیبائی بی‌مثل ودربدخوئی بی‌مانند بود اونیزتا چند سال پیش زنده بود خداوند بفضل ورحمت خود همه رابیامرزاد .

پس ازاین واقعه مدتی برنیامد سهام‌الدوله‌ارمنی پدرجهانگیرخان ونریمان خان که یکی ازمردمان بزرگ ایران و با منوچهر خان معتمدالدوله ارمنی که در اندرون فتحعلی‌شاه وخواجه حرم بود وپس ازآن یکی از رجال مهم دربار شد نسبتی داشت (شنیدم وقتی حاج میرزا آقاسی وزیروصدراعظم محمد شاه بمنوچهرخان گفت شنیده‌ام همه‌جامیگوئی من شاه هستم گفت بلی چنین است گفت پس محمد شاه چکاره است جواب‌داداو شاهنشاه‌است گویا منوچهرخان هرجا بحکمرانی میرفته میگفته‌است من شاهم) وقتی خبر کشته شدن اولاد کلبعلی خان و آقاعلی داد را شنید مانند پدر فرزند مرده‌گریه می کرد وپدرم وعموهایم را بی‌اندازه اذیت وآزار کرد که عنقریب خواهم نوشت .

آقاعلی‌داد خدرسرخ بود پسرآقامحمد علی پسرشعبان آقاشهباز برادرش‌در منار کشته شدآقاعلی‌داد پسر نداشت یعنی‌درجوانی کشته شد وی مردی بود خوش‌آواز خوش‌محاوره خوش‌سیما میانه بالاموی ریش‌وسبیلش زردوتیراندازی بیماند و شناگری بی‌همتا ودلیر وبی‌باك وپسندیده خوی وقتی حاکم عربستان سوار بختیاری‌ازکلبعلیخان خواست برای سر کوبی شیخ عجیل‌باوی که صاحب‌مادیان ابه عجیل بود سوار بختیاری چون نزدیك اهوازرسیدیورش برای خانه‌شیخ عجیل‌برد شیخ سوار مادیان کرن پیشه شد چون نزدیك رودکارون بوداسب‌رادرآب‌کارون افکند که‌از آن بگذرد سوارهای بختیاری چون لب‌آب رسیدند تمام ایستادند هر که رودکارون را دیده می‌داندرودی که کشتی بخاردرآن میگذرد ویژه نزدیك اهواز تقریباً هشتصد زرع عرض رودخانه است آقاعلی‌داد که رسید بی‌تأمل دنبال‌شیخ عجیل زدبآب شیخ عجیل تنها زینی روی مادیان گذارده بآب زدعلی‌داد باتمام اسلحه دنبال اورفت سی‌قدم نرفته دست جلوبند

شد بدسته شمشیر که زیر رکابش بود اسب سر دوپا ایستاده رفت زیر آب چون از آب درآمد اسب برگشت بسوی سواران بختیاری چون شنا کرده بود رکاب اسبرا گرفته جائی سالم ازآب درآورد هیچکس چنین تهوری نمیکند ازپسر برادرش آقازمان شنیدم بارها افسوس میخورد که اگرمیدانستم کار جنگ من باعجیل بآب کارون می کشد جز یك جفت طپانچه هرچه سلاح همراه داشتم می گذاشتم تا سبك ازآب در گذرم باری مردی فوق العاده متهور و بی باك بود بارها درشکار گرازدیده شد وقتی گرازمیآمدازپیش اودور نمیشد یا گراز مادیان اورا می کشت یا او گرازرا میزد چندین کرت این اتفاق افتاد مردم میگفتند برای شهره شدن عمداً مادیان پانصد تومانی رابه کشتن میداد از شیخ عجیل نیزداستانی شنیدم درهمان گذشتن ازآب که نمیتوان باور کرد .

گویند عبا ازدوش وی افتاد دم مادیان ازآب بیرون بود عبا را نگاهداشت نگذاشت آب ببرد این بسی شگفت نیست زیرا دیده شده بعضی اسبها در حال شنا دم خود را ازآب بیرون آورده بالامیگیرند شگفت اینست که میگویند هنگامی که خواست ازرود بیرون آید کنده بود پنج شش ذرع ازآب بالاتر اسب درحالی که شنامیکرد ازاین بلندی پریده بالارفت این رانتوان باور کردزیراحیوان وانسان درحالت شنا نمیتوانند چند ذرع ببلندی بپرند.

در تاریخ مینویسند چون چنگیز خان سلطان جلال الدین را دنبال کرد نزدیك رود سند اسلحه ازخود دور کرده باچتری ونیزه ازده ذرع بلندی اسبرا در آب افکند ازرود گذشت اسب اولا ازده ذرع بلندی نمیپرد درآب اگرپرید البته پنج ذرع زیر آب میرود چون بالاآمد بدشنا میکند سوارراپسختی میتواند نجات دهداین هم درتمام تواریخ نوشته شده والعلم عندالله .

آغاز داستان و شرح پناه بردن

میرزاعلی پناه و میرزا علی باز وآقازمان بسهام الدوله وعزل پدر نگارنده ونصب اسمعیل خان پسرحسن آقاخان و وقایعی که تازمان عزل اوروی داد

پس از کشته شدن آقاعلی داد واولاد کلبعلیخان میرزا علی پناه ومیرزا علی بازو

آقازمان که از بستگان کلبعلیخان بودندگریخته پناه بسهام‌الدوله حکمران خوزستان بردند پس ازمشورت باسهام‌الدوله چنین رأی دادند که اسمعیل خان‌پسرحسن‌آقاخان راکه رئیس اولاد فرج‌الله خان است بحکومت بختیاری منصوب و حسینقلی خان را معزول کنند اسمعیل خان را برای این‌کار خواستند چون اسمعیل خان بدزفول رسید پدرم به‌برادران خودگفت اکنون که‌کار بدینجا رسید خوبست مادست‌وپای خودراجمع کرده زن وبچه خودرا بمأمنی برسانیم تابه بینیم‌روزگارچه‌میکند برادرانش‌درجواب گفتند اسمعیل خان تادیروزنوکرما بود امروز ما ازترس‌اوزن وبچه خود را برداشته برویم برای ما توهین است هرگزچنین‌کاری نخواهیم کرد ده‌روزبیش‌برنیامد خبربه‌او بردند که طایفه‌کله که یکی ازطوایف بختیاری و بابادی‌الاصل و تقریباً هزار وپانصد خانوارند رفتند نزد اسمعیل خان‌وبابادی عالی‌انور که درروزگاران پیش آنها راروزبه میگفتند درتدارك رفتن هستند عمویم گفت پس ازشنیدن این خبررفتیم نزد ایلخانی گفتیم حق باشما بوده ماغره شده بگفتارشما رفتارنکردیم اینك چه باید کرد گفت‌من سست عهدی وبدقولی بختیاری رامیدانستم اکنون بایستی بی‌درنگ‌راه ییلاق درپیش گرفته شتابان خود را بآنجا برسانیم روانه راه شده کس فرستادیم نزد جعفرقلیخان اسدخان که همیشه یاورو کمك مردم کم‌زوربودوازوی طلب یاری کرده کمك‌خواستیم پیغام دادکار من ازشما بدتراست حکومت بختیاروند رابسردارخان عموزاده‌ام داده‌اند من هم درفکرفرار هستم .

باری پدرم بابرادران وبستگان وملازمان وعمله خودآمدند درقلعه‌چغاخور اسمعیل خان باسرباز سواربختیاری آمد ییلاق سرتپه صولجان اردو زدند.

پدرم بابرادرها و بستگان قرار دادند شبیخون بآنها بزنند باین ترتیب که شب بروند سرچشمه میرزاعلی پناه که تپه پیدا نیست وبفرستند ازاسبهای آنهابیاورند سوار که آنها را دنبال کرد از کمین درآمده آنها رابکشند یاگرفتار کنند سه چهار سوار فرستادند اسبها که دورتپه چرا میکردآوردند سوارهای اسمعیل‌خان‌آنهارادیده عقب کردند نزدیك چشمه که رسیدند پدرم شتاب کرده نگذاشت بگذرد تا از پس پشت‌آنها درآیندازکمینگاه‌درآمده‌سوارهای اسمعیل خان برگشتند سوارهای پدرم

یورش آوردند تا تپه باعمویم از آنجا رفتند بالای سنگرها چند سنگر را گرفتند تا سنگر بالای تمام سنگرها حاج آقا بندر سوار اسب و زنه بود اسب او را زدند افتاد خوانین باز گشتند آقا کر، وعموزاده پدرم پسر آقا علی محمد پسر حبیب الله خان کشته شد سوارهای پدرم را از دور تپه دور کردند ولی ترسیدند آنها را دنبال کنند دور تپه را از مشرق و جنوب محاصره کردند الله کی نگذشت دیدند سوار و سرباز برای گردنه زره بشکست میروند تا سوار درپی آنها رفت چون دور بود دیر شده بود آنها خود را بجاهای سخت رسانیده بودند ولی این شکست سودی نداشت فرمان دولت باز آنها را باز گردانید چند روز دیگر شفیع خان نامی قجر برای بختیاری آمد مردم کم کم از دور پدرم پراکنده شدند کار اسمعیل خان بالا گرفت روزگار خوانین معزول سخت شد پائیز بود پدرم با برادران رفتند سر کوه کره بادوربین تماشامیکردند که اردوی اسمعیل خان قلعه اردل را خراب می کردند و دوربین پدرم ممتاز بود از کوه کره تا قلعه اردل پنج فرسنگ بیشتر است می دیدند که کلنگ ببیرح میزنند یکنفر یك بزومیش میبرد بزومیش را تمیز میدادند وقتیکه دارای دوربینهای متعدد بسیار ممتاز هم شدند هیچکدام مثل آن دوربین نبود .

زمانیکه پدرم درسر کوه کره بود احمد خسرویها که درپی بهانه جوئی بودند که بروند پیش اسمعیل خان درسر کاری جزئی بارضاقلیخان طرف شدند آقا حیدرو یرا دشنام داد درکار رفتن بودند که خبر آوردند شفیع خان قجر خلیل خان و آقا بالی پدر آقا حیدر احمد خسروی را که پیری کهن سال بود گرفت آقازمان و میرزاعلی یازده نفر اولادهای آقامصطفی احمد خسروی را خلع سلاح کردند چند نفر را گرفته تهران فرستادند خالو احمدیها از خیال رفتن منصرف شدند پدرم چون کار را چنین سخت دید برادران را گفت من میروم اصفهان نزد چراغعلیخان برادرها رأی نمیدادند ولی او گفت تا بکسی پناه نبرم شما آسوده نمیشوید اگر هم مرا کشتند باز شما آسوده خواهید شد رفت برای اصفهان نزدیك اصفهان یکتن از ملازمان را پنهانی نزد چراغعلیخان فرستاده پیغام داد که من اینك بپای خود می آیم نزد شما آنچه میدانید وسزاوار است بامن بکنند چراغعلیخان فرستاده مرا گفت بحسینقلیخان بگو خوب کردی مرا از آمدن خود بیشتر آگاه کردی از تهران بمن امر شده که ترا دستگیر کنم و فرستادن تو بتهران مایه سرافرازی من است چون

مردانگی کرده بمن پناه جستی وبپای خودآمدی بتومیگویم پیش من بیا که اگر آمدی بناگزیر بایستی ترا گرفته بپایتخت فرستم ازهمین راه که آمده‌ای بازگرد ودر نشیب‌و فراز کوههای بختیاری روزگار بگذران تا به‌بینیم ازاین‌پس چه درپیش می‌آید این مردانگی وبزرگی وهمراهی اوبا ایلخانی‌ناشناخته ودوستی ناکرده‌درخور بسی‌ستایش وآفرین است زیراگرفتن حسینقلیخان‌برای اواهمیت‌داشت چون‌اسهام‌الدوله‌اورامقصر دولت قلمداد کرده بود .

پدرم ازهمان راه‌بازگشت بابرادران رفتند قشلاق شلاودشت‌گل پدرم دید این‌گونه زندگی‌سخت دشوار و ناپسند است بر آن شد که برود نزد سهام‌الدوله ارمنی حاکم عربستان برادران رفتن‌اورانزد چنان‌دشمنی‌توانا رای ندادند ولی‌پدرم‌نپذیرفته گفت من‌از چنین‌زندگی بیزارم نمیتوانم که قبیله‌خود را بدین‌خواری به‌بینم‌کارازدو حال‌بیرون‌نخواهد بودیامرامیکشند یا دولت‌مرا می‌بخشد درهرحال‌شما آسوده‌میشوید توکل بخدا کرده توسل بائمه هدی جسته روانه دزفول شد چون بدزفول رسید در توپخانه پناهنده‌شد وقتیکه سهام‌الدوله آگاه شدفرستاد او را آوردند گفت‌حسینقلیخان من‌برای احترام توپخانه دولت‌ازخون‌تودرگذشتم ولی‌تامن زنده‌ام نبایستی‌دربختیاری بروی همینجاباید باشی‌ناچار درآنجا مانده‌پریشان وبیکار روزگار میگذرانید .

برادران او باسوارهای خود رفتند زمستان‌را ناغان، ناغانیها نهایت‌همراهی را با آنها کرده هرسواری را یکی‌از ناغانیهابخانه خود برده‌از جووکاه و نان و هیزم هیچگونه‌ازآنها دریغ نداشتند قراردادند بهار که شدناغانیها باخوانین و بستگان آنها بمحمدقلیخان‌ایلخانی‌قشقائی‌پناه‌ببرند اولاد سهراب‌خان هرروز ازچهراز پیغام‌میدادند که شبیخون بناغانیها میزنیم‌آنهاهم باخوانین باکمال‌حزم واحتیاط کشیك‌میکشیدند تانوبتی‌خبر دادند که امشب‌بطور یقین‌شبیخون خواهندزد کربلائی‌ابراهیم ناغانی که‌از ریش‌سفیدان و دارای اهمیت‌تامی‌بودگفت اگر نیائید وشبیخون نزنیداین یلقه بهرچه نبدترتان(یلقه بزبان ناغانی‌نیمسوزهیزم‌است) این مثال‌دربختیاری مشهورشد .

گویند وقتی‌اولادسهراب‌خان‌شبیخون‌بکلبعلیخان زدنداو را گرفته‌خواستند

بکشند آقا حسین که ازاولاد سهرابخان بود گفت کوچه دهید رها کنید تا پسرزینب را بکشم (مادر کلبعلیخان زینب احمد خسروی بود) گویند همانشب که گرفتار شد اظهار ترس میکرد آقا خرق‌الله کدخدای قریه اردل گفت خان واهمه نکنید بخوابید من ضامن که کسی را باشما کاری نباشد درهمانشب کلبعلیخان را گرفتند این ضمانت در بختیاری مثل شد وتاکنون معروفست (هلیته) .

باز گردیم بمقصود. در ناغان پیداست بخواهین کار سخت بود و بدمی گذشت روزی از اردل یکنفر آمده گفت یکی از گرمسیر آمده میگوید مژده آورده‌ام من اورا در راه گذارده آمدم خبر بدهم رضاقلیخان میگوید من سوارشده رفتم بقاصد رسیده نامه حسینقلیخان را گرفتم باز کردم که بخوانم چون نوشتن و خواندن نیکو نمیدانستم نتوانستم بخوانم آمدم ناغان دادم خواندند نوشته بود (نورچشمی آقا امام قلی مقیم معزول انشاءالله کارها اصلاح خواهدشد) ساز و دهل و کرنا آورده سازشادی کردیم معلوم شد خانلر میرزا احتشام‌الدوله را حاکم عربستان وسهام‌الدوله را معزول کرده‌اند حکومت خانلرمیرزا اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بود منوچهرخان ازعربستان رفت تهران حاکم اصفهان شد گویا دراصفهان مرگش در رسیدحکومت بختیاری را از اول بپدرم داد .

وقتی ابراهیم خان پسرحبیب‌الله خان جدم که ازمادر بامهدیقلیخان یکی بود ودخترزاده آقاسی‌خان بودند آقاسی‌خان از اولاد جهانگیرخان پسرخلیل خان بود که صاحب بنوار بودند و سردشت گرمسیر منزل داشتندحکومت تمام بختیاری با آنها بود وازقبل سلاطین صفویه امیرالامراء بودند این ابراهیم خان وقتی از برادرها رنجیده رفت درهمکین سکونت اختیار کرد و از ملازمان تنی بیش با خود نبرد خانلر خالوی او همراهش بود فتح‌الله خان بابادی عکاشه که درخدمت الیاس‌خان درجنگ دره راز بود اوهم درهمکین سمیرم بود روزی ابراهیم‌خان از برجی که‌در آن منزل‌داشت بیرون آمده بود کماشتکان فتح‌الله‌خان او را کشتند خانلرخان آگاه شد بـا تفنگ فراز بام شد فتح‌الله خان واتباعش دیدند خانلرخان بالای‌سر آنهاست رفتند درکاهدانی که‌یك‌دریش نداشت خانلرخان گفت تابام را سوراخ کرده آتش درکاهدان زدند دود درکاهدان بپیچید

فتح‌اله خان و یارانش که هفده‌نفر بودند یکان یکان از آنجا بیرون آمده هدف گلوله خالوخان شدند ازچغاخوروقتی کمک‌رسید که فتح‌الله خان ویارانش کشته شده بودند نگارنده محمد رضاخان ومحمدتقیخان‌پسران فتح‌الله خان‌را دیده‌بودم محمدرضاخان سوار دلیری‌بود اغلب اوقات پیش‌من بود پسرش‌لیاقت وقابلیت‌نداشت. باز گردیم‌برسر مطلب. پدر نگارنده در بهار همانسال بااستقلال‌تمام وارد بختیاری‌شد دیگر دربختیاری هفت‌لنگ کسی‌نبود مگرجعفرقلیخان پسراسدخان اوهم تاب مخالفت نداشت پدرم در سال ۱۲۶۹ که‌ناصرالدین شاه بچمن سلطانیه‌رفته بود با جمعی‌سوار که یکی ازآنها حاجی‌میرزا پرویزخان بابادی عالی‌انور بود رفت‌سلطانیه‌خدمت‌شاه میرزاتقی‌خان‌امیر نظام اتابك و وزیربود شاه‌جوان بود وقتی پدرم حضورشاه رفت اتابك بشاه عرض کرد حسینقلیخان بختیاری است شاه فرمود حسینقلیخان دزد همین است امیرعرض کردنی قربان حسینقلیخان‌ناظم بختیاریست که از اقبال‌شاه دزدها را ازقلل جبال فرودآورده قلع‌وقمع میکند چندروزی در اردو بودامیراتابك بسیار بااو همراهی کرد چون اجازت خواست که بازگردد گفت حسینقلیخان من اتابکم مرا میشناسی اگر خدمت بدولت کردی روز بروز رتبه‌ات بالا میرود و اگر خلاف کردی خودت را تمام‌کردی لقب ناظمی هم باو داده گفت چون بولایت رفتی موسی خان بابادی را دستگیر کرده بفرست تهران .

این موسی خان بابادی عکاشه برادر بزرگ فتح‌الله خان وآقا محمد بود در بختیاری بسیار محترم‌وباعزت میزیست گویند اسدالله خان پدرش وقتی دربنوار خلیل خان چوگان بازی‌میکرد اسب اواز نهربی‌آبی جستن کرد اکنون‌هم آن‌نهرهست در میدان بنواریا عرض‌او زیادشده است یاجستن‌اسب اسدالله خان اغراقست زیرا اسب‌با سوارا ینقدرها قدرت‌جستن ندارد .

بنوار بزبان بختیاری دهکده را گویند یعنی‌ده کوچك حکومت بختیاری فصل بهار میرفت آنجا بختیاریهاهم چند روزی حسب‌الامر حکمران آنجا میرفتند چوگان بازی ولسبدوانی‌میکردند اکنون‌هم آثار او برجاست و میدانیکه اسب دوانی

میکردند پیداست .

باری پدرم باشادکامی ببختیاری بازگشت اورا سه برادر بود امامقلی خان حاج ایلخانی رضاقلیخان ایل بگی که مادرش دختر ملاآقاعلی عالی محمودی دینارانی بود و همین یك پسررا ازجعفرقلیخان داشت بسیار شباهت به پدرش داشت سیم مصطفی قلیخان که ازمادرحسینقلیخان وامام قلی خان بود با مادر بد رفتاری میکرد وگویند بنفرین مادر جوانمرگ شد دوپسر و دو دختراز او باقی ماند فرج‌الله خان و فتح‌الله خان فتح‌الله خان هنوز زنده است لقبش سردار ارشداست اینها درعداد اولاد حبیب‌الله خان و جعفر قلیخان خواهندآمد پدرم اول دخترشاهرخ خان جانکی را گرفت اولاد ازاونماند بعد دختر نجف خان نبیره الیاس خان را گرفت در جنگ کران چهارپسر و دودختر از وی داشت اول حاجیه بی بی نیلوفر که شمه از حالش سابق ذکرشد دوم محمدقلیخان که در سن هیجده سالگی دراصفهان جوانمرگ شدسوم حاج علیقلیخان سرداراسعد مردبزرگوار عالی مقداری بود شرح فتح طهران و عزل محمد علیشاه و نصب احمدشاه که اونیز از سلطنت خلع ودرسال ۱۳۰۸ هجری شمسی اوایل اسفندماه در فرنگستان بمردهیچگونه لیاقت سلطنت را نداشت درجای خود خواهم نوشت .

سرداراسعددرسال ۱۳۳۶ درطهران روزگارش سپری شده درآرامگاه جدش در اصفهان تخته فولادتکیه میر بخاك سپردندچنانکه ازاین پس گفته شود چهارم من بنده حاج خسرو ملقب بسردار ظفر که اکنون شصت وسه سال از عمرم میگذرد دومین خواهرم که پنجمین اولادپدرم بود ازمادرمن زن سردارمحتشم غلامحسینخان بود دوازده سال قبل وفات یافت پدرم از زنهای دیگراولاد متعدد داشت مرحوم اسفندیارخان سردار اسعد مادرش ازطایفه خدرسرخ بود خانم نبود ولی چون اسفندرخان ارشداولاد وبرادر بزرگ ما بود ازاوشنوائی داشتیم اوهم بواسطه احترام مادری ازحاج علیقلیخان احترام میکرد صاحب ده پسراست که بموقع خواهم نوشت دوخواهر از مادر خویش داشت یکی زن آقاحیدر احمدخسروی یکی زن میرزا محمدرفیع پسر میرزا علی پناه وزیر کلبعلیخان بود پسردیگر پدرم نجفقلیخان صمصام السلطنه بود که زنده و درتهران است پنج سال از

اسفندیارخان کوچک‌تر بود وپنج‌سال ازحاج علی‌قلی‌خان بزرگترمادرش دختر شفیع خان پسر سهراب خان برادر حبیب‌اله خان جدم بود اول زن ابدال خان بعد زن ابوالفتح خان شد پس از کشته شدن ابوالفتح خان در قلعه لوط بعقدپدرم درآمدازابدال‌خان دختری‌داشت که مادر اولاد مرحوم حاج‌ایلخانی عمویم غلام حسینخان سردارمحتشم که اکنون ایلخانی بختیاری است و سلطانمحمد سردار اشجع وسایرین بودچهارده‌سال پیش‌آن‌زن‌وفات یافت اولاد زیاد داشت‌یکی‌ازدخترانش مادر فرزندان بزرگ نگارنده است‌پسردیگر پدرم امیرقلیخان از دختر شاهرخ‌خان جانکی بود که مرحوم پدرم دختر دوم او را هم گرفت اول زن محمد حسن خان پسر سهراب خان بودپس‌ازمرگ محمد حسنخان پدرم‌اوراگرفت امیرقلیخان درسال۱۳۱۹ هجری‌قمری بدرود جهان گفت دودختربیش نداشت پس از مرگ وی برحسب قانون بختیاری میراث وی نصیب ما برادرانش شد سالی مبلغی نقد بدخترانش میدهیم دیگر ازپسران ایلخانی یوسف خان امیرمجاهد است‌مادرش ازطیبی کوه‌کیلویه بودپدرم‌در سال ۱۲۹۹ هجری قمری دراصفهان کشته شد شش پسرویازده دخترداشت اسامی آنها رابترتیب می‌نویسم که مهتراز کهترداسته شود اول اسفندیارخان ـ دوم نجفقلیخان ـ سوم امیرقلیخان ـ چهارم‌حاج علی‌قلیخان ـ پنجم‌ـ من بنده خسرو ـ ششم‌یوسف‌خان اسامی اولاد ذکور هریك را خواهم نوشت اجدادمارا تاخود ما رسم‌چنین بود که‌زن متعدد می‌گرفتیم ولی درحقیقت کار زشتی بود امروز فرزندان ما بترك این رسم گفته بندرت دوزن می‌گیرند .

باز برویم سرداستان‌پدرمو گرفتاری موسی‌خان چون پدرم‌ازسلطانیه‌بازگشت رفت درجانکی سرد سیران هنگام رستم خان پسر شاهرخ خان حاکم جانکی بود و مالیات جانکی راخود بحاکم میداد پدرم اورا مطیع خودساخته مالیات آنجاراجزو ابواب جمعی‌خود کرده میرزا موسی‌خان راگرفت‌آورد چغاخوراین موسی‌خان‌همیشه دم ازدوستی اولاد فرج‌الله خان میزد چون دخترفرج‌الله خان اوبود بیچاره خیانتی‌هم بمولت نکرده بود برادران ابوفتح‌الله خان وآقامحمد وعلی میرزاخان شرارت و دزدی

می کرد اوبد نام شده بود اورا پدرم بارضاقلیخان ایل بگی فرستاد اصفهان ودرگردنه بابا سعید آقا کریم پسرموسی خان ازاصفهان میآمد با عمویم بهم برخوردند آن اجل رسیده راهم گرفتند بردندآری «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود» قضا راشاه با میرزا تقیخان اصفهان آمده بودند بحکم امیراتابك سرهردو را بریدند.

میرزا تقیخان مردی مدبر کافی کاردانی بودناصرالدینشاه جبان بوالهوس پس ازآنکه خواهر بطنی خود را باوداد بکاشانش فرستاده درحمام اورا درفین کشتند پدرم این اواخر افسوس میخورد که چرا نوشتجاتیکه از امیر اتابك داشتم بخاطر میرزا احتشام الدوله که حاکم لرستان وعربستان بوددادم اگر نداده بودم دردربار ناصرالدینشاه مرا بکارمیآمد.

این را فراموش کردم بنویسم پدرم چون ازسلطانیه خواست برود بختیاری قبای زرینی باو خلعت دادند روزگار پیش امرائی که چندان بزرگ نبودند و رؤسای ایلات را قبا خلعت میدادند پدرم آنوقت ابوالجمعی زیاد نداشت ایلخانی هم نشده بود درسفرسلطانیه لقب ناظمی گرفت پس ازموسی خان پدرم ازفرزندانش رعایت میکرد شنیدم وقتی حاج ایلخانی خانه میرزا رفته بود که ایل بابادی عکاشه آنجا بودو بایستی بپدر من مالیات بدهند جزو دورکی‌ها بودند همین موسی‌خان اورا جواب داد بقول بختیاریها گلیم را اززیرپایش کشید این مخالفت هم عقده بود دردل پدرم حکم‌دولت هم بود گرفتاری او باری پدرم را کار بالا گرفت بواسطه حسن تدبیر و کفایتی که داشت سال بسال ابواب جمعی اوزیادترمیشد مثل طوایف محمود صالح وغیره علی مردان خان چنانکه سابقاً بدان اشارت رفت رئیس تمام بختیاری شد کاغذی بابدال خان جدم نوشته اورابه برادری واتفاق دعوت کرده عین آن کاغذ را درجای خودخواهم نوشت که علی مردان خان وحیدرآقا پسرعلی‌مردان خان ورشید خان پسرزمان‌خان هرسه آنرا مهر کرده‌اند.

ناتمام

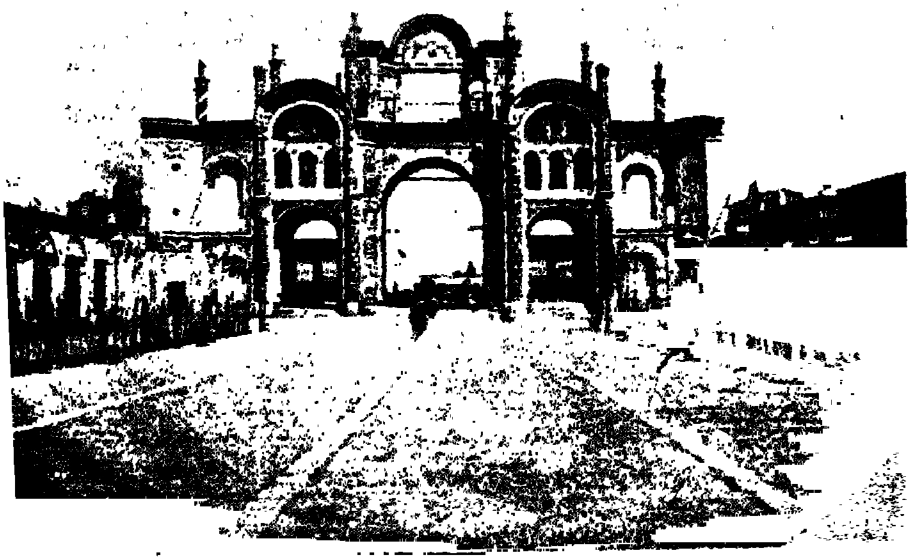
شب هرقدر انتظار می کشندمی بینند نیامد آدم میفرستند منزل کدخدا جواب‌میگوید عصر از اینجا رفت روزدیگرهم پیدا نشد ورثهٔ او ازبابت عداوت سابقه که میان او و کدخدا بود گریبان اورا میگیرند که هرچه بسراین مردآمده تو خبرداری خلاصه مراتب رابفدوی گفتند محصل فرستادم طرفین را باجمعی ازاهل‌آن قریه بشهرآوردند ودر مقام تفحص برآمدم پیش‌ازآنکه کدخدا بروزمطلب‌رابدهد برادر وپسرخواهرش بروز دادند که بمحض ورود آن بیچاره طناب بحلق اوانداخت یکسرطناب راخودش گرفت ویکسردیگررا بدست ما داد بعد از کشتن دیگرنمیدانیم با اوچه کرد طرفین را بدارالشرع فرستادم پیش ازآنکه مرافعه ایشان تمام شود روزی مرد شبانی می‌بیند دوسه لاشخور درهوا بهم میزنند ویکدست‌آدم ازمنقارشان افتاد شبان دست‌رابرداشته بقریه میآید جمعی ازاهل مهیار درمقام تجسس برمی‌آیند تا کشته آن بیچاره را در گوره زیرخاك پیدا می‌نمایند که اعضای اورا از هم بریده بروی سینه‌اش‌گذاشته و خاك برویش ریخته‌اندهمین که‌این‌خبر بشهررسید کدخداناچار بروزداد که این عمل‌از من بظهوررسیده امنای شرع انور حسب‌الامر قرارحکم قتل او را دادند چون مرد با اوضاعی‌بودهزارتومان بجان‌نثارقرارداد و پانصدتومان بورثهٔ مقتول که‌حکم قتل به ابد مقررشود به دوهزارتومان هم راضی بود فدوی ورثهٔ مقتول را که دوپسر تازه مکلف و یکدختربزرگ ویك زن‌بودخواسته بجزقصاص تمنا نکردند گفتم قاتل رابمیدان نقش جهان بمیدان بردند وبورثهٔ مقتول‌سپردندزن او پسرهای خودرا گفت‌اگر واهمه‌دارید کنار بایستید ده تومان بمیر غضب داد و پنجتومان بفراش که کنار بایستند و رجوع نداشته باشند خودش بادخترش پیش رفته اول طناب بحلق‌او انداخته‌سرطناب رابدست دختر دادواورا درکمال جرأت خفه کردند بعدازآن حربهٔ‌برداشته‌بهمان طور که آن روباه محیل بادست‌یارانش دست‌وپای آن بیچاره را بریده بودندآن دوشیره‌زن‌اعضای آن بیرحم را بهمان طریق قطعه قطعه نمودند پسرهای او کنارایستاده بمادر وخواهر خود نگاه میکردند بعد از کشتن اورا درمیدان انداخته رفتند هرکس جسدآن ظالم رامیدید تعجب کنان برآن بی‌ایمان‌لعنت‌می‌نمود و رو به زن واولاد کدخدای مزبور کرده‌میگفت درست‌نگاه کنید ازعدالت‌شاهنشاه جمجاه‌قصاص شوهرراچنین میکنند.

الته خدمات‌نالایق که درعرض‌مأموریت این جان‌نثار که خودرا ادنی‌رعیت دولت‌ابد مدت قاهرمیداندروداده وبانجام‌میرساند عرض‌شدآنچه را مصلحت است وقابل تاریخ است‌البته‌خواهندنوشت زیاده‌عرض‌نمودن‌جسارت‌است بتاریخ‌غره شهرربیع‌الاول۱۲۷۲

عکسهای تاریخی



مجلس تحریرات دولتی و اجزای تحریر . حضرت اجل امجد اکرم
آقای امین السلطان است. (عکس از مصطفی خلعتبری)



سردر خیابان دولت و میدان توپخانه تهران در قدیم

مجلهٔ محترم وحید :

پس ازترجمه داستان ملوان برپشت اسب یا شرح زندگی و بررسی نوشتههای جك لندن بقلم ایرونیك استون ، نویسندهٔ آمریکائی،فکر کردم اگرفهرست داستانوکتابهای اورا آنچنانکه برای اولین بار در امریکا بچاپ رسیده و در کتاب شرح حالش آمده ، جداگانه،بهانگلیسیوفارسی ، چاپ شودشاید برای شناختناینوویسندهٔبزرگ وترجمهآن نوشتههای اوکه هنوز درایران شناختهنشده ،کمکی بشود ولذا فهرست ضمیمهرا برایچاپ تقدیم داشتم . (قنبرعلیحبیبیان)

فهرستداستان های کوتاه و نوشتههای گوناگون جكلندن

شماره فارسی	ENGLISH
۱- طوفانکرانهی ژاپون	Tyfoon of the Coast of Japan
۲- جزیرههای بونین	Bonin Islands
۳- ساکا ایچو آسی	Sakaicho Hona Asi
۴- هاکاداکی	Hakadaki
۵- بچهی سانفرانسیسکو	Frisco Kid
۶- آمدن بچهی سانفرانسیسکو بخانه	And Frisco Kid Came Back
۷- آدم بسیار بدبخت	One More Unfortunate
۸- چهکسی بروح ایمان داشت	Who Believe in Ghosts ?
۹- برخورد ناگهانی	The Run Across
۱۰- خوشبینی ، بدبینی ، میهنپرستی	Optiimism , Pesimism and patriotism
۱۱- بسلامتی مردیکه درراه است بفارسی (مردی درراه) ترجمه شده	To the Man on the Trail
۱۲- خاموشیسپید	The White Silence
۱۳- او از خوشی زیرلبی میخندید	He Chortled With Glee

If I Were God one Hour	۱۴- اگر یك ساعت خدا بودم
The man of Forty Mile	۱۵- مردی از فورتی‌مایل
On Furlough	۱۶- درمرخصی
A Thouthand Deaths	۱۷- یك هزارمرگ
From Dawson to the Sea	۱۸- از داوسن بسوی دریا
Trough Rapids on the Way to Klondike	۱۹- ازمیان شیبهای تند رودخانه بسوی‌کلوندایك
In a Far Country	۲۰- درسرزمینی دوردست بفارسی (درکشوری دوردست) ترجمه شده
The Question of the Maximum	۲۱- مسئله‌ی حداکثر
An odyssey of the north	۲۲- اودیسه‌یی ازشمال بفارسی (حماسه شمال) ترجمه شده
Economics in the Klondike	۲۳- اقتصاد درکلوندایك
Pluck and Pertinacity	۲۴- بی‌باکی وگستاخی
The Impossiblity of War	۲۵- عدم امکان جنگ
A Lesson in Heraldry	۲۶- درسی ازنجابت خانوادگی
The Grit of Women	۲۷- دلاوری زنان
The Law of Life	۲۸- قانون زندگی
The Husky	۲۹- سگهای اسکیمو
Expansion	۳۰- توسعه‌طلبی
Their Alcove	۳۱- صندوقخانه آنها
Housekeeping in Clondike	۳۲- خانه‌داری درکلوندایك
Triolet	۳۳- یك قطعه شعر
Jan the Unrepentent	۳۴- مردی توبه نکرده بنام جان
The Men with Gash	۳۵- مرد زخمی
Semper Idem	۳۶- همیشه همان
Loss by Lack of Cooperation	۳۷- زیان عدم همکاری
What the Comunity Loses by the Competetive System	۳۸- جامعه ازسیستم رقابت چه زیانهایی می‌بیند
The Tramp	۳۹- خانه بدوش‌ها
Competitive Waste	۴۰- بیهودگی رقابت
The Minions of Midads	۴۱- نگهبانان میداس
The Dream of Debs	۴۲- خواب دبس

۷۵- جنگ برن‌جانسون‌دراسترالیا	Burns-Johnson Fight in Australia
۷۶- ساموئل	Samual
۷۷- کشاورز دریا	The Sea Farmer
۷۸- یك تکه‌گوشت	A piece of Steak
۷۹- سود دودلی	The Benefit of the Doubt
۸۰- زمانی‌که همه چیزاین دنیا جوان بود	When All the World Was Yong
۸۱- درنده‌ی درنده	The Abysmal Brute
۸۲- دزدی (نمایشنامه)	Theft
۸۳- بازی سرخ جنگ	The Red Game of War
۸۴- ارتش مکزیك	The Mexic an Army
۸۵- مکزیکی‌ها	The Mexican
۸۶- گفتار دربخش چرند بافی	Told in the Drooling Ward
۸۷- جنوب سلوت	South of Slot
۸۸- دم‌کرده‌ی سرزمین یخبندان	A Hyperborean Brew
۸۹- نیروی توانگران	The Strength of the Strong
۹۰- صندوق بی‌در	The Box Without Allid
۹۱- همانند غول‌صد چشم دوران‌باستان	Like Argue of the Anciant Times
۹۲- شاهدخت	The Princess

فهرست داستان‌های دراز، کتاب‌ها و مجموعه‌ها

شماره	فارسی	ENGLISH
۱-	داستانهای نگهبانی شیلات *	The Tale of Fish Patrol
۲-	پسرگرگ *	The Son of the Wolf
۳-	دختربرف‌ها	A Daughter of Snows

* مجموعه

۴- خدای پدران او *	The God of His Fathers
۵- گشت و گذار آواره *	Cruise of the Dszzler
۶- زاغه‌نشینان = بفارسی (تیره‌بختان) ترجمه‌شده	The People of the Abyss
۷- بچه‌های یخبندان *	The Children of the Froast
۸- آوای وحش	The Call of the Wild
۹- گرگ‌دریا	The Sea Wolf
۱۰- نامه‌های کمپتون ـ وایس	Kompton - Wace Letter
۱۱- هدف مردان *	The Faith of the Men
۱۲- جنگ طبقات *	War of the Classes
۱۳- سپید دندان	White Fang
۱۴- پیش از آدم	Before Adam
۱۵- پاشنه‌ی آهنین	The Iron Heel
۱۶- مارتین ایدن	Martin Eden
۱۷- راه‌پیمایی *	The Road
۱۸- ماجراجو *	Adventure
۱۹- گشت و گذار اسنارك	The Cruise of the Snark
۲۰- خورشید تابان	Burning Daylight
۲۱- چهره‌ی ناپیدا *	Lost Face
۲۲- انقلاب *	Revolution
۲۳- جان بارلی‌کورن	John Barleycorn
۲۴- دره‌ی ماه	Valley of the Moon
۲۵- داستانهای دریاهای جنوب *	South Seas Tales
۲۶- خانه‌ی غرور	The House of Pride
۲۷- اسموك بلو *	Smoke Bellew
۲۸- متولدشب	The Night Born
۲۹- گانگسترهای دریا	The Sea Gangesters
۳۰- طاعون سرخ	The Scarlet Plague
۳۱- ستاره‌ی سرگردان	The Star Rover
۳۲- بانوی کوچك خانه‌ی بزرگ	The Little Lady of the Big House
۳۴- جری درجزیره‌ها	Jerry in the Islands
۳۵- قلب سه نفر (سناریو)	Heart ot Three
۳۵- مایکل ، برادرجری	Michal, Brother of Jerry

محمد تقی دانش‌پژوه (۶)

آشنایی با چند نسخهٔ خطی

مجموعه : ش ۴۶۰۶ مجلس دارای :

ترجمهٔ منهاج : عمر بن عبدالجبار بن عمر سعدی زهری ساوی فارسی ، نوشته محمد بن حسین بن‌علی در۵ ذح. ۷۸

۲ـ العقاید : قاضی عضدایجی ، بخط خود اودر۱۳ رمضان ۷۵۶ (فهرست‌نسخ کرمان ادبیات ص ۶۴ ـ نشریه ۴ : ۴۷ ـ مجله وحید س ۲ ش ۸ ص ۵۵) (مجلس ۶۱۷۹۰/۴۶۰۶)

مجموعه : دارای :

۱ـ تهذیب‌الاحکام: شیخ طوسی ، نسخ اسحاق بن عباس بن‌احمد جشوقانی‌ازروی خط پدر شیخ بهائی مورخ ۹۵۲ درمشهد در۲۷ رجب ۹۵۹ ، اندکی ازآداب‌الاحکام‌است تاپایان مشیخه

۲ـ اسماءالرجال : ابن داود ، نسخ مرتضی‌بن‌الحسین بن‌المرتضی‌الحسینی در روز پنجشنبه ۱۴ ج ۱ر۶۶ر۹ ، باگواهی مرعشی‌که آن درهمین سال ۹۵۶ نویسانده‌است، امین‌الدین ابوالقاسم محمد بن فتح‌الله حسینی در ۹۵۹ دارندهٔ نسخه بوده و می‌نویسدکه من آنرا درروز دوشنبه ۸ شوال ۹۷۰ مقابله‌کرده‌ام .

مجموعه : ش ۴۹۴۰ مجلس ، دارای :

۱ـ کلیات : سلمان ساوجی ، درمتن

۲ـ غزلیات : عادلی

۳ـ سعادت‌نامه : ناصر خسرو نستعلیق جهانشاه بن ایاز ملازم اعظمی خواجه ، ازسدهٔ ۹ (مجلس)

مجموعه : نستعلیق ، عنوان شنگرف ، از سدهٔ ۱۰و۱۱ ، وزیری ، دارای

۱ ـ شرح‌طوالع الانوار: گویا از غیاث‌الدین‌منصوردشتکی م۹۴۸ نه‌نصیرالدین کاشی م ۷۵۵ (چلبی ـ ذریعه ۱۳ : ۱۴۵و۳۶۵ ـ ۲۶۰ ـ برلین ۱۷۷۲) آغاز افتاده

درآن شعرهای فارسی‌خود شارح که شیعی‌است وپسرجمال اردستانی م ۸۷۹ وسعدی‌وانوری وقاسمی‌قاسم (انوار م ۸۳۷) ورومی ودیگران‌آمده وازطوسی وشارح فاضل‌مولاناسعدالدین تفتازانی (م ۷۹۱) وصاحب المقاصد (ساخته ۷۸۴) والفین علامهٔ‌حلی یادشده است.

۲ ـ سلم‌السماء یا رسالة فی‌البراهین الثلاثة المسامتة والسلم والتطبیق ، در پنج فصل ، درآن‌ازشرح المواقف‌شریف وشرح‌المطالع رازی‌وشارح‌حکمة‌المعین وصاحب‌المفتاح و «شهنا‌لطوالع الانوار» یادشده وگویا اینهم از دشتکی‌باشد .

۳ ـ رساله فی‌الدور والتسلسل والبرهان علی‌بطلانها .

۴ ـ تحقیق‌الحقیقة والمجاز والاستعاره واقسامها مشتمل علی‌خمسة‌ابواب .

۵ ـ مقدمة فی‌تحقیق اسم‌الجنس وعلم‌الجنس ، درپنج‌باب‌وخاتمه ، درآن‌ازمولانا سعدالدین التفتازانی‌والمطول او یادشده‌است .

۶ ـ رسالة فی‌بیان المذاهب والفرق .

۷ ـ فائدة جلیة‌جلیلة فی‌رسالة فی‌بیان المصادرات والاصول الموضوعة و العلوم المتعارفة (بخطدیگر جزشماره‌های پیش‌که‌بیك خط است)

مجموعه : مجلس س۵۲۲ اخوی :

۱ ـ لطائف الاعلام فی‌اشارات‌اهل الالهام : عبدالرزاق کاشانی ، در اصطلاحات صوفیان بترتیب تهجی .

۲ ـ مصطلحات الصوفیة : ابن‌العربی .

۳ ـ مصطلحات الصوفیة : شعرانی .

۴ ـ شجرة المتصوفة : عربیه حاتمیه، خضریه الیاسیةمورخ ۱۶ر۱۰۸۰ ، حمدیه قادریه ، سارهٔ خلوتیه مورخ ع۱۲ر۱۰۸۰ ، شاذلیه ، نقشبندیه ، شطاریه ، فارضیه.

مجموعه : با یاداشت بخشیدن نسخه بکسی در ۱۱۰۱ (مجلس ۴۹۹ اخوی) دارای :

۱ ـ شافع محشر : صدرثانی محمدبن‌منصوردشتکی ، مورخ ۹۵۹(سپه۵:۱۲۹)

۲ ـ کیفی‌العرشی‌فی تفسیرآیة‌الکرسی : ازهمو (سپه ۵ : ۱۰۸)

۳ ـ الذکری : ازهمو ، درحرمت خمر، بخطخوداو در روزغدیر ۹۶۲ .

مجموعه :

۱ ـ الهدایة فی‌الکلام : نورالدین احمدبن محمد صابونی .

۲ ـ الهدایة : محمدبن عبدالحمید اسیدی سمرقندی ، نوشتهٔ معزالدین محمد غازی‌بیهقی در ۸۵۹ .

۳ ـ المؤخرفی‌الکلام : زین‌الدین‌کشی ، نوشته بدیع بن‌عمررومی.

مجموعه : دارای :

۱ ـ نهج‌البیان عن‌کف معانی‌القرآن تفسیر مختصر عربی است (حقوق ۴۹۷)

نسخ مبارك بن نجیب یمانی بحرانی در روز پنجشنبه ۱۹ صفر ۹۴۴ ، آغاز در سوره البقرة افتاده .

۲- رسالة فی التجوید ، بعربی ، نوشته روز پنجشنبه ۱۹ شعبان ۹۴۴ (مجلس)

مجموعه : دارای مجالس شهرستانی و «تفسیر لااله‌الاالله» که از روی خط قطب شیرازی نوشته شده با رساله‌ای فلسفی از ابن کمونه و تنقیح الابحاث او (مجلس) .

مجموعه : (مجلس) دارای :

۱ ــ مفاتیح الرموز و مقلاد الکنوز : حسن زاهد غریب کرمانی (دانشگاه ش ۱/ ۳۳۹۰-۱/ ۳۷۷۸)

۲ ــ مخزن الحکمة : صدر مکرم محمد اسماعیل کوفی (الهیات ۱۶۷)

مجموعه : نستعلیق سدهٔ ۱۱ ، عنوان شنگرف ، بغلی ، دارای :

۱ ــ الدر المنضود فی قسمة الموجود ، ترجمه‌ایست بعربی از رساله درموجودات و اقسام آن (مدرس ۲۶۱ و ۳۱۰)

آغاز : بسمله . الحمدلله الذی فضل لغة العرب علی سایر اللغات و جعل الموجود منقسما بین الواجب والممکنات ... اما بعد فانی قد وقعت حین اشتغالی بمدینة السلام علی رساله مشتملة علی مسائل فی الحمکة وعلم الکلام یذکر فیها الاختلاف بین الحکماء والمتکلمین وتنصر مذهب الحق بالحجج والبراهین و کیف لاوهی نتیجة افکار افضل المتقدمین والمتأخرین... خواجه نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی قدس الله روحه و نور ضریحه و حیث کانت عبارتها بالفارسیة الغراء لم یشتهر بین فضلاء العرب العرباء وقد اشار الی بعض فضلاء التعرب ان اجردها عن التعجیم واکسوها حلیة العرب للتعجیم والتعظیم فامتثلت ما اشار الیه من التعریب و التزمت ان لااغیر شیئا من الترتیب... و قد سمیته الدر المنضود فی قسمة الموجود ... فصل فی قسمة الموجودات اعلم ان اقسامها عند العلماء علی نوعین . انجام افتاده : قلت فرق بین قولنا الواجب واجب .

۲ ــ الاشراف علی سیادة الاشراف : سید حسین بن حسن بن ابی جعفر موسوی کرکی که در ۹۷۰ ساخته است ، در آن آمده : قال رئیس المحققین جدی فی نفحات اللاهوت» و « رئیس المحققین جدی فی شرح القواعد » مراد محقق کرکی است ، حواشی هم دارد (ذریعه ۲: ۱۰۱)

آغاز : بسمله الحمدلله الذی رفع آل هاشم و آل عبدمناف علی جمیع الاعاظم والاشراف ... فهذه جملة کافلة بالاشراف علی سیادة الاشراف وضعتها للانتصاف ممن عدل عن جادة العدل والانصاف ... بالتماس عضد السلطنه الباهرة رکن الخلافة القاهره ... شجاعا الدین... (دوکلمه مفیداست) الشریف الحیدری الصفوی الموسوی الحسینی .

انجام : فنجعل لعنة الله علی الکاذبین .

۳ ـ شرح رسالة العلم لکمال الملة والدین ابی جعفر احمد بن علی بن سعید بن سعاد، خواجهٔ طوسی (انجام افتاده)

مجموعه : نسخ و نستعلیق ، عنوان و نشان شنگرف ، دارای :

۱ ـ فصول التمهید : باعنوان فصل و بدستور یحیی جان فرمانروای گیلان ۹۶۶ ساخته شده است ، نسخ محمد در ۹۸۵ .

آغاز : بسمله ، الحمدلله الذی نزل الفرقان علی عبده تبیانا ... فهذه و ریقات فی التجوید .

انجام : وصحبه الاخیار اتفق الفراغ من تألیفها یوم الجمعة الثانی عشر من شهر رجب المرجب المکرم من سنة ۹۶۶

۲ ـ من افادات شیخنا و مولانا شیخ حسن [بن] طی سلمه الله تعالی (چند قاعده است در تجوید بعربی در یک صفحه و نیم و در آن آمده «نقلت من خطه مدظله العالی»

۳ ـ مختصر نشر القرآآت العشر «نشر اللطیبة وسیر الکلمتها الطیبة» (همان نسخ ش۱ (چلبی در نشر)

۴ ـ اسامی قراء عشره با اسامی روات و ارقام ایشان بفارسی در دوصفحه و نیم

۵ ـ فصل در بیان وقف برمرسوم خط ، بفارسی ، نستعلیق .

۶ ـ بیان کردن اختلافهای هجاکه در قرآن است و در ذکر اینها که اهل مجاز و اهل شام و اهل حرم ننوشته اند : ابوبکر احمد بن حسین بن مهربان نیشابوری ، بفارسی نستعلیق ۵ صفر ۱۰۱۴ .

۷ ـ رساله درقرائت عاصم اصولا وفرشا به طریق شاطبیه : عمادالدین علی شریف قاری استرآبادی ، فارسی ، بهمین خط .

۸ ـ فائدة فی التعریفات ، بعربی در تجوید ، دریک صفحه و نیم .

۹ ـ منظومه درتجوید بفارسی سرودهٔ در ۸۰۳ در ۱۴۰ بیت از ابن عماد ، در بیان مخارج حروف، نستعلیق ع۱/۱۰۱۴

آغاز : ای بنام تو افتتاح کلام		در ثنایت زبان رسیده بکام

انجام : کوغریق بحار غفران باد		ناظم این رساله ابن عماد

۲۰ ـ الحواشی المفهمه فی شرح المقدمة متن از «محمد بن الجزری الشافعی» بنام «الارجوزة المسماة بالمقدمه فیما علی قاری القرآن ان یعلمه» و شرح از پسر او که بدرخواست دوستان ساخته است .

نستعلیق محمد بن ملک محمد شیروانی درشب شنبه نه شب گذشتهٔ ازج۱ ۱۰۱۱ .

آغاز : بسمله . وبه نستعین . الحمدلله المتعالی فی جلال قدسه.

انجام : وضاعف اقتداره (فهرست بانکیپور ۱۸ : ۱۵۳و۱۵۸)

جهان کتاب

تهیه و تنظیم از: علی اکبر، اسلامیه

معرفی کتابهای تازه

000

کلیات

فرهنگ نامهای اوستا: (فرهنگ اعلام اوستا) کتاب اول آ تاخ: هاشم، رضی. تهران [سازمان انتشارات فروهر] ۱۳۴۶ وزیری باسه مقدمه ۳۰+۵۱۲ص مصور.

فرهنگ نامهای اوستا: (فرهنگ اعلام اوستا) کتاب دوم د تاك: هاشم، رضی. تهران [سازمان انتشارات فروهر] ۱۳۴۶ وزیری ۵۷۶ ص.

فرهنگ نامهای اوستا: (فرهنگ اعلام اوستا) کتاب سوم گ تای: هاشم، رضی. تهران [سازمان انتشارات فروهر] ۱۳۴۶ وزیری ۶۵۰ص.

فرهنگ نو: محمد، قریب. تهران [مؤسسهٔ انتشارات بنیاد] ۱۳۴۵ جیبی ۳۹۸ ص.

کتابهای ایران: (کتابشناسی ملی). ایرج، افشار. تهران [انجمن کتاب] ۱۳۴۵ رقعی ۱۲+۳۴۴ص.

100

فلسفه و روانشناسی

اگزیستانسیالیسم: (اصالت بشر): ژان پل سارتر: ترجمهٔ دکتر مصطفی، رحیمی. تهران [انتشارات مروارید] چاپ دوم ۱۳۴۵ رقعی ۱۱۰ص.

اندازه گیری وسنجش در (روانشناسی وتعلیم وتربیت): ثرندایك و هیگن: ترجمهٔ دکترخسرو، مهندس. تهران [شرکت سهامی نشر اندیشه باهمکاری فرانکلین] چاپ دوم ۱۳۴۵ رقعی ۷-۴۷۴ ص.

دانش زندگی : خلیل ، معظمی گودرزی . تهران [مؤسسهٔ انتشارات آسیا] بدون ذکرتاریخ انتشار . وزیری ۲۱۵ص.

روانشناسی : ك . پلاتونف: ترجمهٔ رزم ، آزما . تهران [انتشارات‌کتابخانه گوتمبرك] ۱۳۴۵ رقعی ۳۳۵ص مصور .

200

ادیان

توحید عبادت : (یکتا پرستی) شریعت سنگلجی . تهران [مؤسسهٔ انتشارات دانش] ۱۳۴۵ رقعی ۱۷۹ص.

طرائق‌الحقائق : محمد، معصوم شیرازی (معصومعلیشاه) به‌تصحیح‌محمدجعفر، محجوب . تهران [کتابفروشی‌بارانی] جلدسوم ۱۳۴۵ وزیری ۸۱۳ ص.

کلید فهم قرآن : (بانضمام براهین القرآن) شریعت ، سنگلجی . تهران [مؤسسهٔ انتشارات دانش] ۱۳۴۵ رقعی ۲۴۹ص.

300

علوم اجتماعی

اصول علم اقتصاد : دکترعبدالرضا ، عدل طباطبائی . تهران [مؤسسهٔعالی حسابداری] چاپ دوم ۱۳۴۵ وزیری ۵+۴۵۸ص مصور.

اصول و مبانی آموزش و پرورش : محمد مهدی ، خدیوی زند . مشهد [کتابفروشی‌زوار] ۱۳۴۵ وزیری ۲۵۸ ص.

پرسشهای‌علوم اجتماعی: محمدجواد ، بهروزی . شیراز [مؤسسهٔانتشارات محمدی شیراز] ۱۳۴۵ رقعی ۲۱۳ ص.

طبقات اجتماعی : پی‌یر ، لاروك : ترجمهٔ دکترایرج ، علی‌آبادی . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی‌باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۶ جیبی ۱۹۶ ص.

600

علوم عملی

لکنت زبان : ن.پ. تیاپوگین : ترجمهٔ عبدالوهاب ، عبادی ، تهران [ناشر مترجم] ۱۳۴۵ رقعی ۲۵۲ص.

800

ادبیات

آهنگ جدائی : میمنت ، دانا . تهران [مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیر کبیر] چاپ دوم ۱۳۴۵ رقعی ۲۹۱ ص .

تحلیلی از شعر نو فارسی : عبدالعلی ، دستغیب . تهران [انتشارات صائب] ۱۳۴۵ رقعی ۱۲۰ ص.

جام جهان بین : محمدعلی ، اسلامی ندوشن . تهران [انتشارات کتابخانه ایرانمهر] ۱۳۴۶ رقعی ۲۲۲ ص.

حافظ و قرآن : (تطبیق ابیات حافظ با آیات قرآن) تهران [انتشارات صائب] ۱۳۴۵ رقعی ۱۴۸ ص .

دوازده داستان شگفت انگیز : فلابیولا . ترجمهٔ ا. صداقت. تهران [انتشارات جوانه] بدون ذکر تاریخ انتشار . وزیری ۷۰ ص مصور.

سخنی چند درباره حافظ عارف ربانی : غلامرضا ، ریاضی . مشهد [کتابفروشی باستان مشهد] ۱۳۴۵ جیبی ۱۶۶ ص مصور .

شمع و جنگ : قمر ، شهروزی . تهران [انتشارات آسیا] ۱۳۴۵ رقعی ۱۱۱ ص

قرنطینه : فریدون ، هویدا . ترجمهٔ مصطفی ، فرزانه . تهران [انتشارات کتابخانه ایرانمهر با همکاری فرانکین] ۱۳۴۵ رقعی ۳۷۶ ص.

کلیات دیوان شمس تبریزی : مولانا جلال الدین محمد مولوی رومی با نضمام سیری در دیوان شمس : علی ، دشتی . تهران [مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیر کبیر] ۱۳۴۵ وزیری ۱۵۷۰ ص.

گلستان سعدی : (فارسی ـ انگلیسی) ترجمهٔ ادوارد ، رهاتسك : بکوشش محمدحسین ، تسبیحی . تهران [کتابفروشی فروغی] ۱۳۴۶ رقعی ۶۵۷ ص و ۱۴ ص مقدمه انگلیسی فارسی .

گناه مادر : ابوالقاسم ، رحمانی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] چاپ دوم بدون ذکر تاریخ انتشار جیبی ۱۱۸ ص

لوحه : فلورا ، قاجاریان . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۶ رقعی ۱۰۸ ص مصور.

مقامات معنوی : خواجه عبدالله ، انصاری (همراه با حقایق و لطائف عرفانی از خواجه حافظ شیرازی) . بقلم محسن ، بینا . تهران [مطبوعاتی بینا] ۱۳۴۵ وزیری ۱۶۸ ص

منظومه‌ها وشعرهای بلند آزاد: (ده‌اثر ازده‌شاعرمعاصر) تهران [انتشارات آذر] ۱۳۴۵ رقعی ۲۲۳ص.

نوشته های پراکنده : اقبال ، ممیزی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۶ جیبی ۱۲۹ص.

ب ـ ادبیات خارجی

بحث‌ونقدی درباره ده رمان بزرگ جهان : سامرست ، موام : ترجمهٔ کاوه ، دهگان . تهران [سازمان چاپ و انتشارات محمد علـی ، علمی] ۱۳۴۶ رقعی ۳۷۴ ص .

ینکه دنیایی در لندن : مارك تواین : ترجمهٔ هوشنگ ، پیر نظر . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی‌باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۶ جیبی ۳۹۲ص.

پلی‌برای‌عبور : هرل.س. باك: ترجمهٔ ف.م. تهران [انتشارات‌آسیا] ۱۳۴۵ رقعی ۲۳۷ ص.

دخترتنها : ارنا اوبراین : ترجمهٔ بهمن ، فرزانه . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۲۵۵ص.

درغرب خبری نیست : اریش‌ماریا مارك : ترجمهٔ‌سیروس ، تاج‌بخش. تهران [انتشارات فخررازی باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۶ رقعی ۳۲۴ص

دکترنو : یان‌فلمینگ : ترجمه واحد ، گلهداری . تهران [سازمان کتابهای جیبی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۷۳ ص.

ژان والژان : ویکتورهوگو : ترجمهٔ ذبیح‌اله ، منصوری . تهران [انتشارات بنیاد] ۱۳۴۵ جیبی ۱۷۷ص.

سرگذشت من : آنتونی‌ترالاپ : ترجمهٔ دکترعلاءالدین ، پازارگادی. تهران [بنگاه ترجمه ونشرکتاب] ۱۳۴۶ رقعی ۴۴۱ص.

شیطان وخدا : ژان پل‌سارتر: ترجمهٔ ابوالحسن ، نجفی. تهران [انتشارات نیل] ۱۳۴۵ رقعی ۲۷۱ص .

طاعون: آلبرکامو : ترجمهٔ رضا ، سیدحسینی . تهران [انتشارات‌نیل] ۱۳۴۵ رقعی ۲۹۷ ص.

قصه‌های حاتم‌طائی : اورتی ، انسور : ترجمهٔ‌خدابنده ، فرزانگی. تهران [مؤسسهٔ‌چاپ‌وانتشارات گلشائی] ۱۳۴۶ رقعی ۱۱۹ص مصور.

ناطور دشت : ج.د. سالینجر : ترجمهٔ احمد ، کریمی . تهران [انتشارات مینا باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۵ رقعی ۳۵۴ص.

نامه‌ای از پکن : پرل ، باك : ترجمهٔ بهمن ، فرزانه . تهران [سازمان کتابهای‌جیبی‌باهمکاری فرانکلین] ۱۳۴۶ جیبی ۱۷۲ص.

نگون بخت : داستایوسکی : ترجمهٔ. محمدحسن، عباس‌پور تمیجانی. تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی‌عطائی] بدون ذکرتاریخ جیبی ۱۰۶ص

900

تاریخ و جغرافیا و سرگذشت

اقلیم و رستنی های مکزیك : دکتر شفیع ، جوادی . تبریز [دانشکده ادبیات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی‌وعلوم انسانی ش۳] ۱۳۴۵ وزیری ۵۶+۲۷۲ص مصور

تمدن ایرانی : چندتن ازخاورشناسان : ترجمهٔ دکترعیسی ، بهنام . تهران [بنگاه ترجمهٔ ونشرکتاب] ۱۳۴۶ وزیری ۵۲۶ص

چراویت کنگ می‌جنگد؟ (سفرنامه ویتنام) : پرویز ، نقیبی . تهران [انتشارات دانش] ۱۳۴۵ رقعی ۱۵۹ ص.

سرزمین ومردم هاوایی : برادفورد اسمیت : ترجمهٔ‌ناصر، جدیدی. تهران [بنگاه ترجمهٔ‌نشرکتاب باهمکاری فرانکین] ۱۳۴۶ رقعی ۱۹۲ص‌مصور.

شیراز : ا.ج. آربری : ترجمهٔ. منوچهر ، کاشف : تهران [بنگاه ترجمهٔ و نشرکتاب] ۱۳۴۶ وزیری ۲۰۶ص.

ماجرای توخاچفسکی : (استالین وتصفیه ارتش‌سرخ) ویکتور الکساندرف . ترجمهٔ دکترمهدی سمسار . تهران [انتشارات مینا] ۱۳۴۵ رقعی ۲۳۴ص.

نقش کنگره آمریکا : دکترابوالقاسم ، مشیری . تهران [مؤسسهٔ انتشارات دانش] ۱۳۴۶ رقعی ۲۵۰ ص.

وحید

هنرمند اصفهان

پس از مشاهدهٔ آثار شگفت‌انگیز هنری که بدست هنرآفرین هنرمندان اصفهان در مهمانسرای شاه‌عباس محل کاروانسرای مادرشاه پشت مدرسهٔ چهارباغ سلطانی بوجود آمده است و نیز در اثر جلوهٔ ذوق و هنر که خود در این ایام از یك هنرمند چیره‌دست اصفهانی دیدم چکامهٔ ذیل را ساخته تقدیم پیشگاه هنرمندان ارجمند اصفهان نمودم . اصفهان ـ مهرماه ۱۳۴۶ شمسی و ماه رجب ارسال ۱۳۸۷ قمری هجری

(جلال‌الدین همایی سنا) غفرله

آدمی را شرف و فخر اگر از هنر است — اصفهانی ز هنر مایهٔ فخر بشر است
مگر از مرتبت دانش و آیین هنر — آدمی فخر کند ورنه همان جانور است
عمر و مالی که نه در علم و هنر خرج کنند — عمر بیهوده و آن مال هبا و هدر است

☆ ☆ ☆

هنر و ذوق ز کانون صفاهان خیزد — و اندر این گفته هزاران سند معتبر است
هر کجا پرتوی از علم و هنر می‌بینی — همه فرزند و عیالند و صفاهان پدر است
طفل ده سالهٔ او از مدد هوش و ذکا — رهبر پیر نود سالهٔ شهر دگر است
ای بسا شهر که باشد بمتاعی مشهور — اصفهان در همه گیتی بهنر نامور است
هر دیاری بیکی نوع هنر فخر کنند — اصفهان در همه انواع هنر مفتخر است
آنچه از زندهٔ آزر بجهان در، مثل است — و آنچه از خامهٔ مانی بصحف در، سمر است
در ضمیر هنر آموختهٔ اصفاهان — همه جمع است اگر ظاهر و گر مستتر است
جامع کهنه و مسجد شه و عالی قاپو — چل‌ستون و آن پل خواجو که تو دار مگذر است

مجمع هر چه تو خواهی ز هنرمند بهاست / واندر آفاق بدین نام و نشان مشتهر است

✿ ✿ ✿

ور از او تازه‌تر و نوتر خواهی بعیان / گرچه آن نیز عیانست نه جز و خبر است
یك بیا کوچه و بازار صفاهان بنگر / کش ز نو ساخته‌ها رونق بی‌حدومر است
ور بنتوانی اندر همه جا سیر کنی / می نمایم بتو جائی که درو کام و کر است
میهمانخانه بنائی که بود نو بنیاد / نام عباس شهش زینت بالای در است
اوستادان هنرمند صفاهان که بکار / یارشان حق و مشوق شه نیکوسیر است
کرده بنیاد درا و موزهٔ نو ساخته‌یی / کز هنرها همه آراسته زیر وز بر است
طرح نو ساخته آنگونه بهنجار قدیم / کاندراو حیران چشم و دل اهل نظر است
هم ز سبك نو، هم بر روش طرز کهن / طرحها ساخته و آمیخته با یکدگر است
میهمانخانه نه، خود طرفه نگارستانی است / که دراوزنده و جاندار نقوش و صور است
پیش صاحب نظران منظر جانپرور او / شورانگیز و نشاط آور و اندوه بر است
یا رب از آفت ایام گزندی مرساد / آن نهال هنری را که چنین برگ و بر است

✿ ✿ ✿

هر چه در مدح هنرمند صفاهان گویی / خود هنرمند از او برتر و شایسته تر است
اصفهان را بمثل جامهٔ زربفتی دان / کش هنر رویه و علم و ادبش آستر است
یك هنرمند صفاهان بهمه دنیا نیست / سند معتبر دعوی من خود هنر است
دعوی مرد هنر را هنر مرد گوا است / که گهر را سند فر و بها خود گهر است
شاهد صدق هنرمندی مرد هنری / نه بلفظ است و بگفتار که فعل و اثر است
شمع را جلوه گری، آیت روشن، نور است / شاخ را باروری، شاهد صادق، ثمر است
نه با یران که در اطراف جهان ز اصفاهان / اثر تازه پدیدار بهر بوم و بر است

✿ ✿ ✿

ای پسر کسب هنر کن که در این گنج عزیز / کیمیائی است که خاك از اثرش گنج زر است

فقر کی راه برد بر در آن کارگری — که کلیددررزقش بسر انگشت دراست
با کلاه نمد و پوشش چرکین او را — تاج دولت بسروجامهٔ عزت ببر است
پادشاهی بود آن مرد هنرمندی را — کز همای شرفش سایهٔ دولت بسراست
گرچه با تسمهٔقدبند و کله گوشهٔ کار — بی‌نیاز از رقم‌شاهی وتاج و کمراست
مختصرگویمت آنرا که چنین کار افتاد — گرهمه ملك‌جهان‌دربراومختصراست

از من این چامه بود هدیهٔآن شهر هنر
کش‌همایی‌سنا ازدل وجان مدح گراست

داد دل

یك بوسه من‌از آن لب گلرنگ گرفتم — زان تنگ دهان داد دل تنگ گرفتم
چنگی بدل من نزد ایام ، جزآن‌شب — کان زلف دلاویز تو در چنگ گرفتم
گویند که جز ننگ نباشد ثمر عشق — این طرفه که‌من نام‌از این ننگ گرفتم
روشندلیم بود ، ولی تیرگی بخت — آن کرد که آئینه صفت زنگ گرفتم
حق گوئی و نا حق‌شنوی در همهٔعمر — درسی است که از مرغ شباهنگ گرفتم
نقش همه صورت‌طلبان، نقش بر آب‌است — این پند من‌از مانی‌و ارژنگ گرفتم
بشکست دلم، گردل‌سنگش گنه ازماست — من شیشه چرا در جلو سنگ گرفتم

پارسای تویسرکانی

زنان تاجدار (۱)

کیانیه

اول همای بنت بهمن ملقب به‌چهر آزاد بودا چون بهمن در اواخر عمروحیات دختر خود همای راکه ازوی آبستن بود بسلطنت تعیین نمود ومقرر کردکه اگر از آن دختر پسری متولدگردد صاحب تخت وافسر او باشد همای بعد ازتمکین برسریر جهانبانی‌عدل و انصاف پیش‌گرفت بعد از انقضای نه ماه پسری قمرپیکر ازوی متولد شد بواسطه حسب جاه وضع‌حمل‌راازامرا بلکه ازکافه برایا پنهان‌داشت‌صندوقی ساخت واندرونش‌رابقیراندوده شاهزاده‌را باجواهرنفیسه درآنجا بنهاد بآب استخرفارس انداخت وآن‌گوهر گرانمایه‌را گازری‌گرفت بخانه خود برد و موسوم بداراب گشت‌گازر تربیت داراب را مسئول شد چون شاهزاده‌بحد بلوغ رسید سربحرفه گازری فرود نیاوردآخرالامر گازر قضیه صندوق درآب یافتن باو بیان‌نمود شاهزاده چون این بشنیدبملازمت یکی ازامرای‌هما شتافت‌وباآن امیردرآن نزدیکی بجنگ رومیان رفت کارهای خوب وشجاعت ومردانگی ازشاهزاده‌ظاهر شد آن امیربخدمت همای آمد احوال‌را بعرض رسانید داراب‌را طلبید ازاحوالش استفسار نمود چون بیقین دانست‌که‌آن دردرج شاهی‌ازوست افسرشاهی ونام ملت‌ومال پدربدوسپرد مدت سلطنت همای سی سال بود مدت سلطنت داراب دوازده سال .

ساسانیان

آزرمی‌دخت بنت پرویزدخترعاقله عادله بودباجتهاد رأی‌خود بتنظیم امور پادشاهی قیام می‌نمود . نقل است‌که درایام دولت اوفرخ هرمزکه مدتها امارت خراسان تعلق‌بهوی داشت بمداین شتافته عاشق ملکه شد توسطی پیدا کرده بخواستگاری فرستاد آزرمیدخت جواب دادکه ازپادشاه شوهرکردن عیب است اگرسپهسالاردداعیه وصال ما دارد بایدکه‌فلان شب بفلان منزل حاضر گردد آن خام طمع درشب موعود بمقام معهود رفت بموجب حکم آزرمیدخت سرش‌را ازتن جداکردند چون این خبر بخراسان رسید پسرفرخ رستم لشکر بمداین‌کشیده برملکه استیلا یافت وبعقوبت اورا بقتل رسانید .

* * *

---

۱ ـ دریادداشتهائی‌که ازیکی ازمجموعه‌های خطی فراهم آورده بودیم تحت عنوان «نسوان عفت توأمان‌که‌درمملکت ایران سلطنت وحکومت‌وفرمانروائی (کرده) ومتصدی‌امور سلطنت بوده‌اند» نوشته‌هائی یافتیم‌که عیناً دراین صحایف ملاحظه میفرمائید ما خود عنوان موضوع‌را زنان تاجدار برگزیده‌ایم .

چون زمان زنده دلی هرمزبن نرسی بنهایت رسید وازاوپسری که قابل تخت‌وافسر باشد نماندا کابرواشراف ایران غمناک ماندندکه مبادا ملک به بیگانه انتقال یابداستفسار احوال ارواح هرمزنمودند یکی ازایشان‌را حامله یافتند ارکان دولت واعیان حضرت تاج سلطنت برزبر سرآن بانو آویختند و باتفاق یکدیگر بسرانجام امورومهام قیام نمودند برخی از مورخان برآنندکه این صورت بنابروصیت هرمز واقع شد بعد ازفوت هرمزاندك زمانی شاهزاده متولد شد شاپور نام نهادندکه ذوی‌الاکتافش گویند قریب‌شش سال مادرشاپوربامر جهانبانی گری قیام نمود :

پوراندخت

بنت پرویز بعد ازقتل شهریارباتفاق اعیان عجم قدم برمسند سلطنت نهاد بکمال‌عقل وتدبیر اقارب‌واعیان سپاهیان‌را بلطف‌واحسان فراوان مستمال وابواب عدل وانصاف بگشاد. اما حقیقت حال آنست که نظم :

چو تاج کیانی بپوران رسید	شکوهی درآن خاندان کس ندید
بیاد آور این قول سنجیده‌را	بخوان قول مرد سخندیده‌را
شکوهی نماند درآن خاندان	که بانگ خروس آید ازماکیان

پوراندخت چون یکسال‌ونیم بسلطنت‌گذرانید رخت بعالم آخرت‌کشید .

خیزران

نقل است‌که دراوایل فرمانروائی هادی عباسی مادرش خیزران درامورملکی ومالی دخل نموده امرا واعیان هرصباح بملازمتش میرفتند وهادی نیزچند گاهی ازسخن باوالده تجاوز نمیکرد درآخرالامر بسبب مهمی‌میان مادروپسر کدورت واقع شد هادی ارکان‌دولت‌را ازملازمت خیزران منع‌کرد وخیزران ازپسررنجیده سوگند خوردکه مدت‌العمرباوی‌سخن نکند وعداوت بین‌الجانبین بجائی رسیدکه بروایت طبری خیزران هادی پسرخودرا زهر داد بعضی‌گویند بالشی بردهانش نهاد تانفسش منقطع‌گشت .

عباسیان

چون امرخلافت برمقتدرقرارگرفت واودرصغرسن بود ورتق وفتق امورمملکت‌وحل وعقد امورسلطنت بمادری‌اوجواری ونساء تعلق پذیرفت چنانچه یکی ازکنیزان مادرمقتدر دردیوان مظالم می‌نشست فقها وعلمابجهت فیصل‌قضایای شرعیه بدیوان میآمدند باآن‌کنیزك بریك فرش‌منزل میگزیدندوگفت وشنودمینمودند وبعرض مادرمقتدرمیرسانیده حکم‌ازمصدر خلافت صادرمیشد .

دیالمه :

چون فخرالدوله‌دیلمی فوت‌شد ولدش مجدالدوله باوجود صغرسن باتفاق امراواعیان بتخت جهانبانی برآمد مادرش سیدهٔ‌که ضعیفهٔ عاقله باذله عادله بود بانتظام مهام ملك ومال

قیام مینمود وپس ازآنکه مجدالدوله بحد بلوغ رسید درفیصل مهمات با مادر آغاز خلاف کرده برضای اومنصب وزارت‌را بخطره ابوعلی داد سیده ازپسر رنجیده بقلعه طبرك رفت ونیم شبی ازآن حصار بیرون‌آمد بکردستان‌شتافت وبدرابن‌حسنویه شرط استقبال بجای‌آورد بافوجی ازابطال رجال درملازمت سیده روی‌توجه بهری‌نهاد ومجدالدوله بمقابله مادر اقدام نمود وباتفاق وزیراسیرودستگیرشدوسیده برمسند استقلال برآمد. بدربن حسنویه‌راخشنود ساخته‌و اجازت مراجعت داد درمعموری بلاد ورفاهیت عباد کوشیده ازلوازم نصفت دقیقه نامرعی نگذاشت ودرروز باردرپس پرده رتق وفتق نشستی وبـاوزیر بیواسطه سخن گفتی و درجواب ایلچیان ملوك عالیشان‌کلمات سنجیده برزبان آوردی نقل است‌که درآن اوقات سلطان محمود غزنوی قاصدی نزد سیده فرستاده پیغام دادکه درمملکت عراق سکه وخطبه بنام من موشح ومزین سازوالا مستعد میدان قتال باش سیده چـون این سخن از ایلچیان شنید فرمودکه تاشوهرم درحیات بود پیوسته اندیشه‌مند بودم‌که اگرحضرت سلطان براین موجب اشارت نماید چه چاره توان کرد امـا حالا ازاین دغدغه فراغت یافته‌ام زیراکه سلطان پادشاهی است درکمال عقل وفراست موصوف میداندکه‌کارجنگ درغیب است اگر برمن ظفریابد اورا چندان نامی نبود چون برپیره‌زنی غالب شده باشد واگرازمن منهزم شود رقم این عارتادامن روزگاربرصفحهٔ دولت واقبال او باقی ماند زیراکه مردم‌گویندکه پادشاهی باضعیف مقاومت نتوانست‌کرد ایلچی بخدمت سلطان بازگشت این جواب‌را عرض کرد محمود تـأمل نموده ازسرآن حضرت درگذشت وپس ازآنکه سیده چندی حکومت فرمود ازسرجریمهٔ پسرتجاوزکرده‌باردیگرمجدالدوله افسرایالت‌برسرنهاد اما عنان‌اختیار بدستور بیشتردرقبضه اختیارسیده بود وبرادرمجدالدوله شمس‌الدوله‌را حاکم همدان ساخت ابوجعفرکاکویه‌را بریاست اصفهان فرستادتااودرحیات بود مجدالدوله رونقی تمام داشت و چون‌سیده‌فوت جرح ومرح بقواعد امورمملکت راه یافت والسلام .

سلاجقه

چون بعد ازقتل سلجوقشاه ابن‌سلغرشاه دردودمان اتابکان مردی‌که شایسته حکومت شیرازباشد نمانده بود بحکم هلاکوخان ریاست فارس بدختراتابك سعدبن ابوبکرکه آبش نام داشت تعلق‌گرفت واودرحبالهٔ منکوتیمورولد هلاکوخان بسرمیبرد عقیده صاحب گزیده اینکه آبش مدت یکسال درشیرازحکومت‌کرد والسلام .

اتابکان سلغری

چون اتابك سعدبن ابوبکر ازدست ساقی‌اجل شربت ممات نوشید اکابرشیرازپسرش اتابك محمدراکه درصغرسن بود بپادشاهی پذیرفتند وغاشیه اطاعت مادرش‌را که زنی بود

پرمکروفن بردوش گرفتند و آن عورت ترکان نام داشت ووی درتدبیرامور ملك یدوبیضا مینمود ترکان چون پسرخودرا برتخت‌سلطنت نشانده بودخواجه نظام‌الدین ابوبکر وزیررا باتحف وتبرکات باردوی هلاکوخان فرستاد وتوقیع ایالت فارس بنام اتابك محمد قلمی گردید چون درصغرسن بود رتق وفتق ولایت وحل‌وعقد مملکت درکف ترکان خاتون بود مدت دوسال وهفت ماه اززمان دولت محمد درگذشت ازبام قصرافتاده متوجه منزل آخرت گشت ترکان ازالم این مصیبت‌گیسوی مشك رنگ‌ه بازکرده قطرات اشك لعل‌گون برخاك ریخت بعد ازمراسم‌تعزیت‌جهت‌تعیین‌پادشاهی قرعه مشورت درمیان انداخت وبنا براستصواب امرا واعیان محمد شاه ابن‌سلغر شاه‌را حاکم ساخت محمد شاه دختر ترکان‌را بحباله‌نکاح خود درآورد امـا التفاتی بسخن ترکان نمیکرد ترکان بـاامرای مغول اتفاق نمودمحمد شاه‌راگرفته بند نموده نزد هلاکوخان فرستاد وعرضه داشت‌که محمد شاه ازعهدهٔ دارائی سپاهی ورعیت بیرون نمیتوانست آمد . والسلام .

صفوةالدین پادشاه خاتون بنت‌قطب‌الدین‌محمد سلطان قراختائی

ملکه فاضله زیبا صورت نیکوسیرت بود ودرایام اختیاردولت به‌تمهید بساط عدالت ونصفت اقدام نمود بحسن خط ولطف طبع اتصاف داشت وهمواره اشعارآبدار برلوح‌روزگار مینگاشت وچون برمسند سلطنت‌کرمان تمکن یافت پرتوآفتاب انعام و احسانش بروجنات احوال اهل فضل وکمال میتافت ودرنوروزسنه ۶۹۴ که‌کینن‌توگشته شد باید واغول‌برسریر فرماندهی نشست حزن وملال بسیارقرین روزگارپادشاه خاتون شد زیراکه شاه عالم بنت جلال‌الدین سیورغتمش درحباله باید وبود وازاستماع این خبرکرد وبحین درغایت فرح وسرورباتباع وملازمان‌ازکرمان بیرون‌رفت‌بعدازآنکه بمشیررسید لشکرازاطراف‌وجوانب آن ولایت بوی پیوستند وکردونحین بقصدپادشاه خاتون مراجعت نموده به محاصره‌کرمان مشغول‌گشت واکثر امرا ومعتبران طریق‌بیوفائی مسلوك داشته‌از پادشاه خاتون روگردان شدند واو ازضبط آن بنده عاجزگشته بقضا رضا داد ودروازه‌ها بازگشاد وکردونحین‌بشهر خرامید واورا باخواص مقیدگردانید ودرشعبان‌سنه مذکوره بنا بفرمان باید وخان‌واشارت شاه عالم بنت سیورغتمش پادشاه خاتون ازهمان شربت‌که برادر اورا چشانیده بود جرعه درکشیده :

چو بدکردی مشو ایمن ز آفات

و این قطعه نتیجه فکر آن خاتون فاضله است :

من آن زنم‌که همه‌کارمن نکوکاری‌است — درون مقنعه من بسی کلهداری است

درون پرده عصمت که جایگاه‌من است — مسافران صبارا گذر بدشواری است

همیشه باد سرمن بزیر مقنعه‌ای — که‌تاروپود وی‌ازعصمت ونکوکاری است

نه هرزنی بدوگز مقنعه است کد بانو — نه هرسری‌بکلاهی سزای سرداری‌است

قراختائیان

عصمت الدین قتلغ ترکان ازملوك قراختائیان بود درکرمان سلطنت نمود بعدازوفات شوهر قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکوخان ارسال داشت کیفیت واقعه را عرضداشت نمود هلاکوخان فرمودکه قطب الدین نسبت بملازمان ما شرایط نیکوخدمتی بجای آورده مملکت کرمانرا بفرزندان اوارزانی داشتم چون ایشان خرد سالند باید که قتلغ ترکان بضبط اموملك ومال قیام نماید بنا بر آن قتلغ ترکان هم سلطنت برحجاج سلطان اطلاق نموده سرانجام کلیات وجزئیات ومهمات ازپیش خود گرفت درتعمیروترفیه رعیت وتمهید بساط عدل واحسان سعی تمام داشت درآن اوقات که اباقاخان جهت دفع تراق اغلان متوجه خراسان بود ترکان حجاج سلطان را باسپاه فراوان همراه اردوی عالی روان ساخت حجاج سلطان درآن سفرمنظور نظراباقاخان شد بعد ازمراجعت بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی آغاز نهادونوبتی درمجلس بزم اراده کرد که ملکه رقص نماید ترکان خاتون ازاین حرکت ناپسندیده رنجیده متوجه اردوگشت حجاج سلطان توهم نموده بهندوستان رفت بعد ازفوت اباقاخان پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش سلطان نام داشت وپسر ترکان بود باردوی احمدخان رفته نشان سلطنت کرمان وعزل ترکان حاصل نمود وبرمرکب مراد سوار گشته روی بملك موروث خود آورد ترکان بعد ازشنیدن به تبریزرفته از غایت حزن واندوه مریض شده وفات یافت زمان اختیارواعتبار ترکان خاتون درکرمان بیست وشش سال بود .

ملوك خلج

سلطان رضیه بنت سلطان شمس الدین التتمیش که از سلاطین خلج بود بواسطه اخلاق مرضیه درزمان حیات پدر درسرانجام اموملك ومال دخل مینمود .

سلطان شمس الدین باوجود اولاد ذکورمنصب ولایتعهدرا باومعروض فرمود نقل است که درروزی که التتمیش رضیه را قائم مقام خود میساخت بعضی از خواص معروض داشته که باوجود چندین پسر که هریك شایسته تخت وافسر گشته اند سلطان بچه جهت دختررا ولیعهد میکند جواب داد که این دخترقابلیت جهانبانی او ازپسران بیشتراست و فی الواقع جمال حال رضیه بحق باصفاتی که سلاطین عادل رامیباشد آرایش داشت غیرآنکه درصورت نسوان مخلوق شده بود عیبی درجبلت او نبود سلطان رضیه چون برمسند ایالت می نشست ازلباس عورات بیرون آمده قبا پوشیده وتاج برسر نهاده درمیان خلق ظاهرمی گشت چنانچه درروز بارهمه کس اورا میدیدند وهنگام رکوب برفیل سوارشده سیرمیفرمود جنگهای نمایان کرده که نوشتن آن تفصیل دارد وچهارسال سلطنت نمود .

مغولیه

بعد از کشته شدن محمد خان ابن توقلق ابن استمور ابن باحاجی منکو تیمور ابن هلاکوخان شیخ حسن چوپانی ساقی بیك بنت اولجاتیو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را درخطبه مندرج گردانید عزم رزم شیخ ایلکانی جزم کرده بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شد بعد ازمصالحه باشیخ حسن ایلکانی بایران وآذربایجان شتافته بعد ازچندی شیخ حسن را بخاطر خطور نمود که سلطنت ایران رونق نخواهد یافت بنابر این سلیمان خان‌راکه ازاولاد نسمت‌بن هلاکوبود بپادشاهی برداشت وساقی بیك‌را طوعاً وکرهاً درسلك ازدواجش کشید .

اتراك

ویکی ازنسوان‌که زمام فرمانروائی وحکومت داشتند ختك خاتون‌حاکم بخارا بود منقول است‌که معاویه زمام مملکت‌خراسان‌درقبضه اختیارسعیدابن عثمان‌ابن عفان نهادسعید بخراسان رفته بعد از ضبط آن حدود لشکر بماوراءالنهر کشیده قصد تسخیر بخارا نمود ختك‌خاتون‌که درآن اوان حکومت بخارا داشت قاصدی نزد اوفرستاد طالب مصالحه شد وسعید ملتمس ختك خاتون‌را بعزاجابت مقرون‌گردانیده مهم براین جانب قراریافت ختك خاتون وبخارائیان مبلغ سیصد هزاردرم دربذل صلح پیشنهاکردند وجمعی ازملك‌زادگان نزد سعید فرستادند چون چنین‌کردند سعید لوای ظفرانتما بصوب‌سمرقند برافراخت .

صفویه

سترعظمی شاهزاده پریخان خانم‌صبیه‌مرضیه شاه جنت مکان شاه‌طهماسب موسوی‌صفوی است‌که نامزد بدیع‌الزمان میرزای ولد بهرام میرزا بود . بنا بوفورعقل و دانش ازسایر بنات مکرمه امتیازداشت درآخرایام سلطنت‌که مزاج شریفش نقاهت داشت درخدمت والا معزز ومحترم وگرامی وصاحب رأی‌ومشورت ومحسود برادران‌بودوامورات ملکی‌ومملکتی وضبط ورتق وفتق‌کشور بررقبه پریجان‌خانم بود وخلایق درمهـام مشکله بخدمت علیه‌اش توسل جسته بوسیله ایشان صورت میبافت درملازمت همایون مشیرومشارالیه بود مجملا بعد ازرحلت شاه جنت‌مکان‌که ایام فطرت بود وامرا بعضی بسلطنت سلطان حیدروبعضی بسلطان اسمیل میرزا متفق بودندکه آخرکاربنزاع ومجادله‌کشید وسلطان حیدرمقتول شدتازمانی که اسماعیل میرزا ثانی‌ازقلعه‌قهقهه‌بدارالسلطنه‌قزوین تشریف فرما شده وبرسریرجهانبانی متمکن شده دراین مدت زمام حل وعقدورتق وفتق‌کشورومملکت بررقبه پریجان خانم‌بود اعاظم واعیان‌وصاحب منصبان‌وسرکردگان دولت همه روزه‌بطریق اجتماع بدرخانه‌پریجان

خانم آمده مهمات ضروری که درامورممالك واماالی روی میداد بعرض اورسانیده احدی را حدویارای نبودکه ازحکم وفرمان پریجان خانم تجاوزنمایند . بعدازواقعه جلـوس سلطان محمد خدابنده بخدمتش بد مظنه شده ازمیان برداشتند .

صفویه

نواب مریم مثالی مهدعلیاخیرالنسا بیگم صبیه مرضیه سیادت وسلطنت پناه میرعبدالله خان مرعشی والی مازندران که ازنژاد غفران پناه سیدقوام مشهور به میر بزرگ وزوجه نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه خدابنده صفوی بوده است چون سلطان محمد خدابنده بعلت ضعف باصره ورقت قلب وپاکی طینت ونیکی عقیدت وبندگی وطاعت باامورملك وسلطنت کمتر میرسید وغالب اوقات درحریم بود لهذا زمام حل وعقد مملکت وتمشیت اموردولت وانتظام مهام ملك وملت بررقبه ناموس سلطنت ودرکف کفایت مهد علیا خیرالنسا بیگم سیده صالحه مرعشیه بود چندین سال بآداب سلاطین ذوالاقتدارمتصدی ومؤسس امورسلطنت شد هیچ مهمی بی امرواشاره علیه اوفیصل نمیگرفت. نواب اسکندرشان سلطان محمد مراعات خاطرا وبسیار میکرد چون دست تصدی امرای خود رای قزلباشیه ومفسدان افساد پیشه دولت علیه وهرزه درایان وبدخواهان دولت صفویه ازامورات ملکی ومملکتی کوتـاه بود عاقبت الامر امرای بی آزرم وکارگذاران بیشرم متفق شده قصد قتل سیده عفیفه نجیبه مرعشیه نمودند چندنفر ازهراویماق وطایفه را بدین شغل وامرشنیع نامزدکرده روی بدولتخانه همایون آوردند و داخل حرم شدند وآن سیده صالحه بیگناهرا ازپیش اسکندرشان بیرون کشیده هلاك کردند مدت شش سال ملك اوبود ، اززروزیوروواسباب حرم آنچه بود بتاراج بردند .

قاجاریه

ازنسوان که بمرتبه حکومت وفرمانروائی رسیدندنواب علیه متعالیه والیه تاجی بیگم خانم صبیه مرضیه خاقان جنت آشیان فتحعلی شـاه قاجار نورالله مضجعه بوده وزوجه والی والاشان خسروخان ابن امان الله خان والی کردستان وبنی اردلان بود بعد ازآنکه خسروخان ازاین نشأ بسرای جاویدان استقبال نمود خاقان مرحوم مغفوروالایت کردستـان راباولاداوکه رضاقلیخان وغلام شاه خان بودکماکان مقرروبرقرار فرمودند چون ایشان خردسال بودند نواب متعالیه تاجی بیگم خانم که بوفورعقل وکیاست ودانش و ریاست ممتازبود زمام حل وعقد وقبض وبسط ورتق وفتق ملك ومهام جمهوراناما را درکف کفایت خودگرفته مشغول انجام شغل دورونزدیك وترك و تاجیك وامورملکی ومالی گردید و کما ینبغی ازعهده برآمده ولایت درکمال آسودگی ورفاهیت ورعیت درنهایت اطمینان وخاطرجمعی بامررعیتی وکسب مشغول

بودند . چندی براین گذشته ولد اکبراورضاقلیخان که لقب والی گری براو اطلاق نمودند رشك برده درمقام مخالفت والده خود برآمده تاکاربرمخالفت ومفارقت ومشاجرت کشیده ازدو جانب سپاه آماده نموده‌درمقام نزاع برآمده .گویندروزیکه سپاه طرفین درمقام جدال برآمدند نواب متعالیه والیه خود براسب سوارشده درپیش صف نقاب برروکشیده درمقام مدافعه برآمدبالاخره عظمای لشکروزعمای کشورامررا بطریق اصلاح گذراندند اجمال‌چندین سال درکمال عزت وجلال و دولت اقبال و الیه مشغول حکمرانی بود تاپسران بمقام رشد وکمال رسیده ولایت‌را تفویض ایشان نمود .

ملکه جهان‌خانم

نواب علیه عالیه مهدعلیا وسترکبری ملك‌جهان خـانم صبیه مرضیه مرحوم مغفور رضوان جایگاه‌ظهیرالدوله‌محمد قاسمخان‌ابن‌سلیمان‌خان اعتضادالدوله ابن‌محمدخان‌قاجار قوینلوکه ازطرف مادرنبیره‌خاقان جنت آشیان بود، زوجه مرحوم‌مغفور خلدآشیـان محمد شاه قاجارابن‌مرحوم مغفورنایب‌السلطنه ـ العلیه ابن خاقان مبرور نورالله مضجعه بود. بعد از آنکه خلد آشیان محمد شاه‌ازین جهان بروضات‌جنان آشیـان و ولیعهد دولت ابد مدت در آذربایجان بامرولیعهدی قیام مینمود امرسلطنت ایران‌وتمشیت‌امورحکام وسران سپاه‌واعاظم درگاه معوق ومعطل ماند نواب‌علیه عالیه مهد علیا بحسن سلوك ووفورعقل وکیاست‌وصدور بطش وسیاست‌موصوف بود رقبه‌جهانداری وزمام امورجمهور فارس‌را بدرایت وکاردانی‌خود منوط گردانیده مشغول رتق وفتق وقبض وبسط وحل وعقدکافه انام گردید عظمای ملك‌وملت وزعمای دین ودولت همه‌روزه بطریق اجماع جمهوریت بدرخانه اجتماع احکام وارقام و دستخط بولایات‌وسرحدات‌جاری‌نموده احدی‌رایارای این‌نبودکه سرازحکم‌وفرمان‌اوتجاوز وتخلف نماید وفرمان بمهرمهرآثارملکه جهان‌صادرمینمودند تااوقاتیکه حضرت ملك‌رتبت اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ناصرالدین‌شاه‌ازافق‌مملکت آذربایجان طالع‌نموده‌برسریر جهانبانی جالس شد مجملا چندی بطریق سلاطین ذوالاقتدارمتصدی ومؤسس اسـاس سلطنت وحکمرانی بود خط نستعلیق خفی‌را بسیارخوب مینوشت والسلام .

شعر سپیدهٔامید که بدون نام‌سراینده آن درشمارهٔ ۱۲ آبان مجله‌سپیدو سیاه چاپ‌شده بود یکی ازبهترین قصا به‌ای‌است که بمناسبت‌تاجگذاری‌سروده شده است.قصیده‌بسبك اشعاردکتر رعدی‌شاعر توانای‌معاصر وشایدهم‌ازو باشد.

از اسپانیا

یحیی ریحان

اسپانیا

خوشا اسپانیا و آب و هوایش
فری از مردم فرخنده رایش

دل و جان میشود غرق مسرت
دهم چون شرح فر و اعتلایش

خوشا «والانس» شهر نازونعمت
که عطر آمیز میباشد هوایش

هر آنکس راهوای عشقبازی است
در آن وادی رسد بر مدعایش

بود «قرناطیه» مشهور آفاق
زهی از باغ و راغ با صفایش

نباشد یك وجب بی سبزه و گل
بدیدم ز ابتدا تا انتهایش

بسی آثار تاریخی در آنجاست
که از اعراب میباشد بنایش

«سویلا» هست کانون محبت
امان از دلبران مه لقایش

«ملاقه» بهترین شهرجهان است
بود شهره پلاژ با صفایش

زبس «تره‌ملینو» هست دلکش
کند پرواز مرغ دل برایش

کسی کورنجه‌است از زندگانی
بود دیدار «کاناری» دوایش

قناری های زیبا در همه فصل
به پروازند هر سو در فضایش

زهی از مردمان مهربانش
فری بر مهوشان با وفایش

اگر مرد مجرد رفت آنجا
فتد بند زناشوئی به پایش

بود «پالماماژرکا» چون نگاری
که عشاقند دایم مبتلایش

هوایش معتدل درچهارفصل است
بود یکسان خریفش باشتایش

* * *

سخن گفتا بمن روزی رفیقی
هنوز آید بگوش من صدایش

بگفتا غیر خاك پاك ایران
که تا روز ابد بادا بقایش

به هفت اقلیم عالم پشت پا زن
عطایش را ببخشا برلقایش

زهی آن آسمان پر ستاره
زهی آن آفتاب جانفزایش

بود شیراز شهر عشق و الفت
مصون دارد خدا از هر بلایش

همانا «اصفهان» نصف جهان است
زهی صنعتگران با ذکایش

بود «اهواز» کانی پرزشکر
نگهدارد ز چشم بد خدایش

تب‌ازتن‌من‌می‌زدایدشهر «تبریز»
چنین بوده است وباشد اقتضایش

بود «مشهد» یکی شهر مقدس
زمین بارگاه شه رضایش

همه «گیلان» زمین‌سبز و مصفاست
بود پوشیده از جنگل فضایش

تمام شهر ها خوبند و زیبا
بود از شهر ها بهتر قرایش

به هفت اقلیم ندهم خاك ایران
نگیرم گنج قارون در ازایش

هر آنکس میکند خدمت بملت
دهد ایزد جزا در دو سرایش

خداوندا تفضل کن به (ریحان)
براه راستان شو رهنمایش

محمد مشیری

پذیرائی از کور دیپلماتیک در عمارات سلطنتی ایران

از پادشاهان ایران مخصوصا درزمان سلطنت سلسله‌صفویه، **شاه عباس کبیر** علاقهٔ بسیار داشت که ازمأمورین بیگانه مقیم دربار شاهی یاخارجیانی که‌بمناسبتی به‌ایلچی گری وسفارت‌فوق‌العاده ازطرف سلاطین وحکمرانان کشور های دیگر به ایران می‌آمدند به‌بهترین وجهی پذیرائی نموده وعظمت مقام سلطنت را بآنان نشان دهد وغالباً دراین مهمانیها ازآنچه که مرسوم زمان بوده از پذیرائی مضایقه نمی‌شد که شرح‌هریك‌ازآنها حاوی‌موضوعات بسیارشیرین‌وجالبی‌است ودرموقع‌مناسب بدرج آنها می‌پردازیم .

آنچه دراین شماره بنظر خوانندگان محترم میرسد ، شرح مهمانی است که برای اولین بار از طرف پادشاهان قاجار در زمان (**ناصرالدین‌شاه**) از مأمورین خارجه مقیم پایتخت ایران (**کوردیپلماتیك**) بطور رسمی برای شام در عمارات خاصه سلطنتی ایران دعوت بعمل آمده درشب چهارشنبه هفتم شعبان ۱۲۸۸ هجری قمری مطابق اول نوامبر۱۸۷۱ سال مسیحی (۹۶ سال‌قبل) وشرح آن مجلس درشمارهٔ ۵۱ روزنامه (**ایران**) مورخه ۲۴ همان ماه بقلم محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) نوشته شده ، پس‌ازحذف زواید بطور اجمال وخلاصه نکات جالب‌و لازم آن مجلس ذیلا نگاشته می‌شود :

« قبل ازاین تاریخ رسم نبود که غیراز اوقات سلام خاص وعام یامواقع مخصوصه مأمورین خارجه درامکنه وعمارات سلطنتی به مهمانی وبرای صرف شام دعوت شوند. بعلاوه چون این نوع مهمانی در دربار معمول نبود شب مزبور بهمه جهت تازگی و امتیاز داشت .

چند روز قبل ازشب مهمانی چنانکه رسم است برای مدعوین رقعه های مخصوص که بردور آنها نقش شیروخورشید ونشان دولت رسم شده بود ، دردارالترجمه دولتی بارعایت آداب لازمهٔ رسمی درکمال فصاحت و خوش اسلوبی بزبان فرانسه نگارش یافته ازجانب نظام الدوله که مأمور به طوی بیگی گری وپذیرائی (امروز ریاست تشریفات نامند) بود ، برای وزرای مختار وسفرای خارجه واجزاء آنها ارسال شد .

یکساعت از شب گذشته ، هریك با لباس های تمام رسمی در عمارت سلطنتی حاضر شده وباتشریفات مخصوصه مشرف شدند .

درآن شب جمیع باغات و قصور سلطنتی را باکمال شایستگی چراغان کرده بودند ، لاله های دیوار کوب ، چهلچراغهای رنگارنگ ولانترن ها و فانوس های گوناگون به طاق ها،دیوارها، درختان باغ واطراف میدان نصب کرده و آویخته بودند .

سه دسته موزیك درکنار حوض بزرگ که قابل عمارت **بادگیر** است ایستاده بودند که هریك ازسفرا داخل باغ می شدند تاورود به تالار بادگیر برای تشریف و رود آنها بانواهای خوش مترنم می شدند .

سپهسالار اعظم (حاجی میرزاحسین خان) ونظام الدوله وزیر مالیه مأمور پذیرائی بودند، مترجمین دارالترجمه بالباس های رسمی ازپای تالارتادم درازواردین استقبال کرده همراهی وراهنمائی می کردند .

بعداز آنکه مدعوین غیر ازمسیوالیسون وزیر مختار انگلیس که بواسطه

ارضهٔ کسالت حاضر نشده بود ، حضور بهم رسانیدند وموقع صرف‌شام رسید .میرزا
باس خان تشریفاتچی‌نظام ، به سپهسالار اعلام داشت که‌شام در **تالارشمس‌العماره**
اضر است .

سپهسالار دست **مسیوبکر** وزیر مختار و مأمور مخصوص دولت روس را گرفته
 پیش وسایرین از عقب بسمت تالار روانه شدند ، وسط دو طرف میز ازیك سمت
پهسالار وازسمت دیگر **نظام الدوله** نشسته ، دست‌راست سپهسالار **مسیوبکر** وزیر
ختار روس و دست چپ **ناظم افندی** شارژ دافر عثمانی جلوس نمودند و در یمین
اظم‌الدوله شارژ دافر فرانسه و یسار **مسیو دیکسون** نایب اول سفارت انگلیس
رار گرفته وسایرین علی قدر مراتبهم دردوطرف میزنشسته بودند ، ازرجال اشخاص
یل حضور داشتند :

معتمدالملك وزیرمخصوص، **علاءالدوله** ، **ناصر الملك** ، **اعتضاد الدوله** ،
میر دوستمحد خان معیرالممالك ، **میرزا محمد رئیس اداره‌پولتیك** ، **حکیم
طولوزان‌حکیم‌باشی‌مخصوص**، **میرزاعلینقی خان حکیم‌الممالك** ، **محمدحسن
خان صنیع الدوله** .

ظروف اغذیه یاچینی ساخت **چین** بود یا **سور** وبلور مال کارخانه **ساکس** .

دروسط شام وزیر مختار روس بنام‌سفرا به سلامتی **شاه‌ایران** جامی نوشیدند ،
بفاصله چنددقیقه سپهسالار بسلامتی‌سلاطین ورؤسای جمهوری ملل‌متعاهده با ایران را
یاد نمود .

چند دقیقه بعد مجدداً سفیر روس به سلامتی شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر
که جشن مربوط به ایشان بود جامی صرف نمود و سپهسالار بوکالت ایشان از سفرا
اظهار ممنونیت کرد . درآخر مجلس نظام الدوله بسلامتی سفرا واتباع ایشان که
حاضر بودند جام شربتی نوشید . ودرهرموقع هرسه دسته‌موزیك متفقاً مترنم‌میشدند.
دو ساعت ونیم شام طول کشید .

بعد ازشام ، مهمان ها باتفاق سپهسالار وسایر رجال بتالار موسوم‌به **خروجی** که شیرینی های گوناگون در ظروف نفیسه و گرانبها روی میز حاضر کرده بودند رفته‌قهوه‌وچای صرف کردند .

دراین‌موقع آتشبازی های ممتاز بطرز اروپا شروع شد ، سپس موزیکانچی ها مرخص شده (عملهٔ طرب خاصه) وارد تالار شده و بساز وآوازشروع‌نمودند .

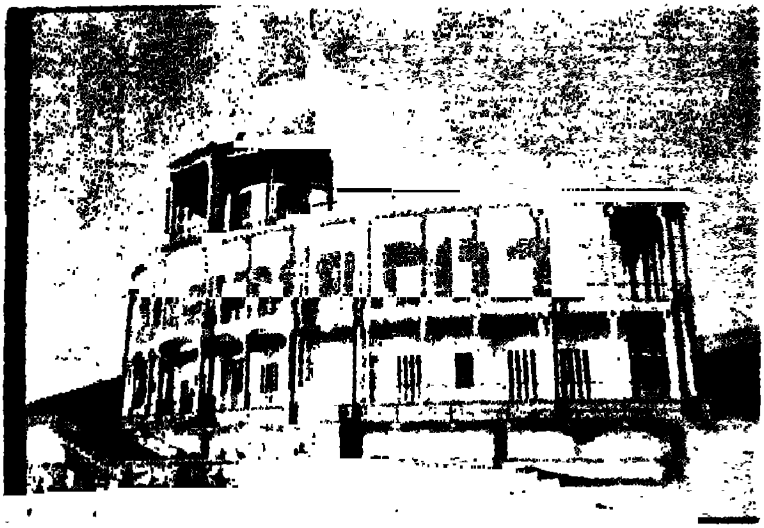
مجلس تایکساعت بعد از نصف شب ادامه داشت . پایان



ردیف بالا ازراست: نفر چهارم متین. پنجم محمدکاظم غمگین-ششم میزاعباس‌خان شیدا- هفتم محمدحسین صبر- هشتم محمدحسین مصور (مصورالملك) نهم‌گویا جعفرآل-ابراهیم باشد

ردیف پائین- نفر چهارم- رجبعلی‌گلزار پنجم - نقاشباشی- ششم ظاهراً میزاحسن ساکت است. هشتم شکیب- نهم عبدالحسین سپنتا. عکس توسط آقای سپنتا درسال ۱۳۰۷ شمسی‌گرفته شده واکنون برای چاپ به‌مجله وحید ارسال داشته‌اند.

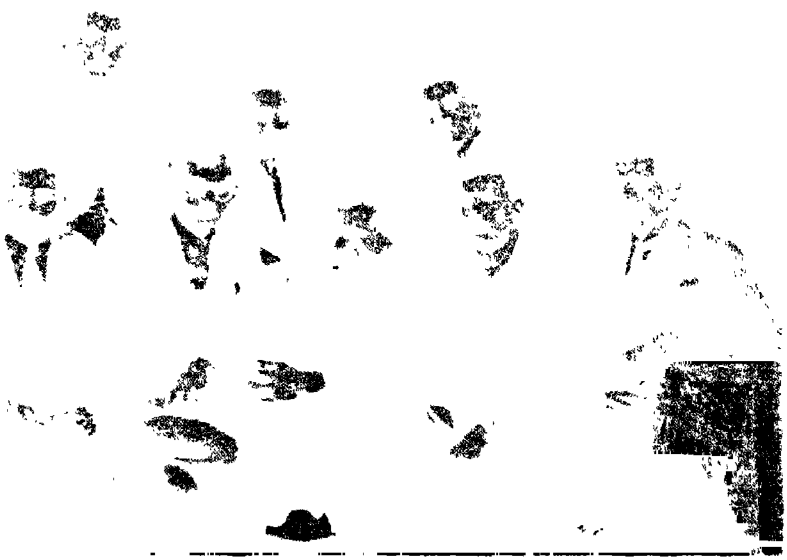
عکسهای تاریخی



عمارت فرح‌آباد در ۱۳۲۶ هجری قمری (عکس از گنجینهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)



تیمور میرزا قاجار و پسرهایش (عکس از مصطفی خلعتبری)



ردیف جلو از راست به چپ آقاخان فریار (عصر انقلاب) ـ رشید یاسمی ـ یحیی ریحان
سعیدنفیسی. ردیف‌عقب: نصرالله‌فلسفی ـ علی‌دشتی ـ عکسها در تاریخ ۱۳۰۶ تهیه
شده و آقای یحیی ریحان ازاسپانیا برای درج در مجله‌وحید فرستاده‌اند



ردیف‌جلو ازراست به‌چپ: یحیی‌ریحان ـ علی‌اصغر شریف ـ رضاهنری ـ ابراهیم الفت...
ردیف عقب : رشید یاسمی ـ سعیدنفیسی ـ عرفان
ملک‌الشعراء بهار ـ محمدهاشم میرزاافسر ـ ابوالقاسم درم ـ احمدمقبل

مرد خدا

بیاد مهاتما گاندی رهبر بزرگ ملت هند

کنگره اتحادیه جهانی دفاع درمقابل کمونیست که درتایپه پایتخت چین ملی(تایوان) تشکیل شده بود مصادف با نودونهمین سالروز تولد مهاتما گاندی رهبر بزرگ ملت هند بود ونمایندگان هند هم دراین کنگره شرکت داشتند بهمین مناسبت وبرای بزرگداشت مقام گاندی اعلامیه‌ای بس شیوا وپرمعنی ازطرف کنگره منتشرشد که مناسب دانستم برای تجلیل این دوستارعالم بشریت ومرد بزرگ خاور بنظرخوانندگان مجله وحید برسانم .

دکتر پرویز کاظمی

اعلامیه بیاد مهاتما گاندی

درتاریخ درازنژاد بشروداستان مبارزه انسان برای آزاد کردن فکر ودل خود از پابندنادانی ، خفقان‌افکار ،قیافه مهاتما گاندی‌ماننددنورافکن راستی و درستی‌ویك رهبرحقیقی ومظهر آزادی ازترس ، خواهشها و افسردگی روحی نورانی و روشن است .

این مردخاورخود مشاهده‌کردکه نفوذ او در مجامع عالی باختر رسوخ یافته است . اوپرورش یافته‌غرب بود ولی ارزش میلیونها مردم فقیر خاور را که زمین ایشان قرنهای بی‌شمار درتاریکی غرقه شده‌بود بالابرده . او سرمشق کلام ورفتار بود و هرگز در این مأموریت سترگ خود برای رهائی ملت خویش از بدبختی، گرسنگی و فقر و درماندگی روحی‌که قرنها درآن فرورفته بود بخود لغزش راه نداده افکار اومانند بلور رخشنده‌بود.

همانطورکه خداوند یعنی نور عالم راه او را در زندگی روشن می‌کرد در سایه های دره مرگ او را راهنمائی خواهد نمود .

انسان نمی‌تواند خواب بی عشق خوشحالی خود را بانتها برساند مگرآنکه خودرا ازبند مادیات رهانیده و دارائی خویش را با درماندگان درمیان گذارد و شمشیر خود را درتیغه گاوآهن فرو برد .

مردم زمین نمی‌توانند نیمی آزاد ونیمی برده باشند . آزادی مشعلی است‌که بایداز دست‌نسلی بدست نسل دیگر بگردد و از شهر وده بجنگلهای شك ،کینه وستم وازکاخهای زرین بکلبه‌ها و روستاها بجنگلهای دست نخورده شب برده شود .

فروتنی نشانه زد وده نشد نی‌بزرگی‌است زیرا مرد اول باید مرد آخرو مرد آخر باید مرد اول شود .

هیچ‌کاربزرگ ودائم باشدت وخونریزی انجام نمی‌گیرد . مرد صلح مردخدا است و خداوندآزادی را خوشبختی نهائی انسان مقرر داشته است .

پس عجیب نبود اگرگاندی انسان همه عصر ها قربانی شدت عمل غیر منطقی وغیرانسانی شد چون اگر دانه‌گندم نمیرد زندگی نخواهد داد . بهمین جهت است که ما نمایندگان سیزدهمین‌کنفرانس اتحادیه ملل آسیائی دفاع درمقابل‌کمونیست‌که در تایپه در جمهوری چین ملی‌گرد آمده‌ایم‌نودونهمین‌سالروز ولادت مهاتما گاندی راجشن میگیریم.

اواثرپای خود را درشن زمان باقی‌گذاشت و هرگزدرفراموشی گمنامی‌نخواهدرفت.

او روزنه نور بی زوالی درکورمالی بدبختی و نا امیدی ما وچشمه امید در قلوب انسانهای تمام جهان است .

گلهای احترام عمیق ویادبود زائل نشدنی ما بگاندی تقدیم میشود ما او را نباید فراموش‌کنیم چه او والاترین معمارخانه امید ما بود .

او تجسم با شکوه خواب ما است .

دکتر علی‌اصغر حریری
پاریس

از دیوان قدیم

دختر گمراه

چه روی دادت ای دختر قمر منظر !   که‌خیره خیره نظر میکنی بروی قمر؟
چه‌راز بامه داری نهان در این‌دل‌شب؟   مگو ! که راز دل تو نگفته اولیتر !
زخواب غفلت بیدار گشتی‌ار‌چه‌شب‌است   زهی‌صباح‌همایون ! زهی خجسته سحر !
چراز پرده برون می‌کنی حکایت دل؟   کـه اهل دل را آتش‌درافکنی بجگر!
کسان‌که‌در سرکوی توباختندی‌جان ،   کجا شدند که یادت نمی‌کنند دگر؟
جفانمود ترا روزگار و این نه‌شگفت،   کـه روزگار شگفتا بود جفا گستر !
کنون بگوشهٔ تنهائیت نشانده فلك ؛   نمی‌گرایندت دوستان خوش محضر !
چرابشهر نیائی ؟که هر کجا گذری،   دلـی نبینی برطره‌ات نکرده گذر !
چرا گره نگشائی زگیسوان دراز ؟   که یك‌گروه دل افتد بجان یکدیگر!
بخرد سالی مویت سپید شد ، گوئی   که‌روزگارت برسر بریخت خاکستر!
مگر بترکش مژگانت ، ناوکی بنماند   که در نشانی آنرا بخاطری مضطر ؟

***

بسرگذشته ترا داستان طرفه شگفت ،   خدا کند که کسی را بنگذرد برسر .
زسر گذشت‌تو هزمان که من بیادآرم   خدای داند کافتد بجان من آذر !
وگر بخواهم درد ترا نوشت . قلم   کشد زبانه و آتش گرد از آن دفتر !
اگر توخویش ز آغاز راز بیخبری .   زمن بپرس‌کز آن راز مرمراست‌خبر.
حکایتی‌بسگالم ترا که محزون است .   تونیز بشنو و از حزن خویش یادآور:

***

یکی جوان توانگر بشهر قزوین در   نمود وصلت با دختری پری پیکر ،
هماره‌گردش گردون بکام می‌پنداشت   که داشت مال و نگارین خوبروی‌ببر
بسر رسید بسی روزگارها که گذشت   بکام او وزنش روزگار همچو شکر ،
شبی بناگه بیمار گشت وزار عروس.   چه‌گویمت‌که‌شبی چون‌گذشت‌برشوهر!
باضطراب در افتاد و تا طلیعه صبح   خیال خواب بچشمان او نکرد گذر .
بیامدادان ، زن درد زادنش بگرفت   همان صباح پدید آمدش یکی دختر .
شدند شوهر و زن از قدوم اوشادان   بداشتند گرامیش همچو نور بصر .
خبر نداری کان دختر عزیز ، توئی   که گشته ایدون خاك مذلتت بر سر !
تو نور دیدهٔ آن مام بخت وارونی   که زادو هیچ ندید از جوانی تو ثمر !
بپرنیانت بپیچید تـا هوای محیط ،   بناگهان نرساند به پیکر توضرر .

کنون کجاست که تا بینمت چگونه‌موی   محیط تست که آلوده گوهر تو بهشر؟
بدان دلیل قمر کرد مام نام ترا   که حسن تو به گرو برده بود حسن قمر!
نوشته بود به پیشانیت قضا رمزی   که بود حاکی این روزگار رنج‌وکدر!
همیشه مادرت از دیدن توغمگین بود!   مگر که بود زآیندهٔ تو مستحضر؟
چو تیره بختی پیوسته درکمین تو بود،   دمی رسید که باید بطالع تو ظفر:
اجل گرفت گریبان مادرت و آنگاه   ز خشت و خاکش گسترد بالش وبستر.
برفت مادر ولیك او خبر نداشت که شد   سعادت تو هم از رفتنش به گور اندر!
بجز تباهی آری کجا برآرد بار   نهال هستی بر کودکان بیمادر؟
گذشت سالی و ناچار مهربان پدرت   زنی بپاس تو بگزید خویش را همسر؛
ترا سپرد بدامان او ولیك نداشت   خبر ززشتی خوی زنان حیلت گر!
بسر رسید ترا کودکی برنج و ملال   بزیر سلطهٔ آن دیوخوی زشت گهر!
شمار سال تو بر چارده رسید، آنگاه   چو ماه چارده شب بود طلعتت رافر!
دگر چه گویم از آن پس ترا بسر چه گذشت؟   همان گذشت کز آن هستی تو گشت هدر:

***

یکی سپاهی پاکیزه روی و نغزاندام   زدیر گاهان بودش نهفته با تو نظر،
سپاهیی که دل از مرد و زن ربوده بناز؛   کشیده مردم شهری بزیر فرمان در؛
بروی قبضه شمشیر دست برده بفخر؛   بقتل بیگنهان استوار بسته کمر؛
زشانه‌هایش تابان دو کوکب رخشان؛   بگونه هایش پیدا دو لالهٔ احمر؛
پی نشان دلیری و دلبری بکلاه   نشانده مهری تابان بپشت ضیغم نر؛
لبان چون شکر او هنوز شیر آلود،   که بود اژدر پیل اوژنی و شیر شکر؛
چودلربائی و گند آوریش دیدی خصم،   نکرده حمله برانداختی زعجز سپر!
ولیك حلقهٔ زلف تو بند پایش بود!   که عشق چیره شود بر یلان رزم‌آور!
پی وصال تو هر حیلتی که برد بکار،   بغیر نومیدی حیله ها ندادش بر!
نداشت سود فسونهای نرم او بدلت،   که او هر آنچه مصرتر، تو پاکدامن‌تر!
بسی سرشك بحسرت نثار پای تو کرد،   ولی چه سود که اندر دلت نکرد اثر!
دگر مجال شکیبش نماند از هجران.   که عشق سخت بجانش فکنده بود شرر.
پناه برد به محتاله زالکی و سرود   حکایت دل خود را به زال افسونگر؛
بدست وپای وی از لابه داد بوسهٔ چند   فغان و گریه و زاری زحد ببرد بدر؛
بریخت مشت زری هم ورا بدست. آری   که هر گره نگشاید، توان گشودش بزر!
چوزال زردی زر دید، امیدوارش ساخت   بهفتهٔ دگر اندر به دیدن دلبر.
بقصد کار برون شد ز خانه سبحه بدست؛   بسر فکنده زکرباس نیلگون چادر؛
نهاد روی بسوی سرای بازرگان.   چنانکه بر وطن داریوش الکسندر؛

مدام ذکر لبش ، لااله الاالله | نعوذ بالله کاین حربه‌ایست جوشن در!
بصید کردن همچون عقاب آخته چنگ ؛ | براه رفتن همچون کلاغ ریخته پر !
بشد بخانه درون بهر دید کدبانو ؛ | نشست وراند سخنهای نغز از هر در ؛
بکار برد هزاران فسون و حیله که ساخت | شریک خویشتن آن دیو رادراین منکر!

***

چو ازتو آن‌زن بدکاره کینه‌داشت‌بدل! | دگر زقهر خدای جهان نداشت حذر!
بزور حیله ز دستور زال ، خواه نخواه | بهانه جست و فرستاد شوی را به‌سفر ،
سپس بنای تطاول بعصمت تو گذاشت ، | ترا بمعرکهٔ تنگ کرد راهسپر !
همان سپاهی دلداده را که دیر گهی | هوای وصل تو بودش ، بخانه شد رهبر!
شبی زباده ترا مست کرد و درمستی | فکند در برآن زشت خوی خوش منظر
افق چو پردهٔ شب برگرفت ازرخ مهر ، | فتاده یکسره اسرارشب ز پرده بدر ،
ترا زخواب چو بیدار شد دوچشم خمار ، | شگفت ماندی ازاین قصهٔ شگفت آور!
دوروزدیگر رازت زپرده بیرون شد ؛ | میان مردم شهری شد این حدیث‌سمر!
بسر فتاد فرارت ز بیم رسوائی. | که جز فرار ز رسوائیت نبود مفر!
بعزم ثابت توهیچ پند رخنه نکرد ! | توان کشیدن آزاده را به بند مگر ؟
فرار کردی ودادی، هرآنچه بادا باد ، | عنان زندگی خویشتن بدست قدر :

* * *

رهت‌فتاد به‌طهران، نه زر بدست و نه‌سیم، | چو برگذشت ترا تنگدستی از حد و مر،
نثار شهوت هر دیو سفله شد ناچار ، | تراکه گوهر عصمت بها نداشت دگر !
اگر چه با گنه آلوده‌ای ولی دانم | که‌هست‌دردلت از بیگناهی آن اخگر!
ره‌خطا که تو پیمودی ازخطای‌تو نیست؛ | بدا بدآنکه کشیدت بدین مقام خطر !
وگر نه اختر نیکت نبود راهنمای | بسوی صحبت این سفلگان بد اختر !
شنیده‌ام که بمستی شبی بحلقهٔ بزم | گریختی ز یکی مرد ناستوده سیر ،
بیاد مادر و این روزگار تیرهٔ خویش | ز دیده افشاندی دانه های لؤلؤ تر !
عجب ندارم کز راه‌رودکی است که‌می | پدید آورد آزاده را ز بد گوهر !
کنون بگوشهٔ عزلت نشسته حیرانی | ز ماجری‌که ترا رفت در غیاب پدر !
ز جور مردم بیدادگر چه می نالی ؛ | که داد خواهد داد خدای شان کیفر !
بسروز بیکسی و روزگار تنهائی | ز جمله مردم تنها منم ترا یاور ،
که روزگار مرا نیز بی نصیب نماند | ز جور و ظلم وشرنگم بریخت‌درساغر!
بیا پناه بریم از محیط مکر و دروغ | به‌کنج غاری ، ایمن ز دستبرد بشر !

پیشوایان مذهب شیعه

دکتر منوچهر خدایار محبی (۱۲)

پس‌از مهاجرت محمد حسن شیرازی به‌سامرا آخوند خراسانی بتدریس‌مشغول شد وحاضرین حوزه درسش متجاوز از یکهزار تن بودند که یکصدوبیست نفر آنان را مجتهدین مسلم تشکیل میدادند . وی ازجمله کسانی است که درنجف اشرف سه‌مدرسه بنانهاد وبه خلع محمد علیشاه قاجار ووجوب اتحاد مابین امت اسلام حکم قطعی داد تألیفات وی بنابنقل از ریحانة‌الادب جلد اول صفحه ۱۶ بشرح زیراست:

۱ـ الاجازه

۲ـ الاجتهاد والتقلید.

۳ـ التکمله للتبصره .

۴ـ حاشیه براسفار ملاصدر اورسائل شیخ مرتضی انصاری ومکاسب شیخ .

۵ـ القضاء والشهادات.

۶ـ کتاب «کفایةالاصول» که عنوان شهرت مؤلف است و نام خانوادگی «کفائی» منسوب باین کتاب است . این کتاب از کتب درسی حوزه‌های علمیه‌است وشیخ علی قوچانی وشیخ‌محمدعلی قمی وشیخ محمد حسین‌اصفهانی وشیخ‌عبدالحسین آل شیخ اسدالله وشیخ مهدی جرموقی و میرزا ابوالحسن مشکینی وحاج میرزا سید حسن رضوی قمی براین کتاب شرح وحواشی نوشته‌اند .

جهت تحقیق درشرح حال آخوند خراسانی رجوع شود به جلد اول ریحانة ـ الادب و کتاب کارنامهٔ بزرگان ایران ازانتشارات رادیو طهران وسایر کتب رجال.

۞ ۞ ۞

۶۹ـ سید محمد کاظم یزدی فرزند سید عبدالعظیم طباطبائی است. محل تولد او درقریه کنسویه بفاصله سه میل ازیزد واقع است. مؤلف کتاب فوائدالرضویه تاریخ تولد اورا ۱۲۵۶ قمری واعیان الشیعه ۱۲۴۷ مینویسند. تاریخ فوت او در نجف در ۲۷ یا ۲۸ ماه رجب در سال ۱۳۳۷ قمری میباشد. ودرایوان کبیر نجف مدفون است.

دوره مقدمات را درشهر یزد تحصیل نمود سپس باصفهان کوچ کرد ونزد اساتید بزرگ بتحصیل مشغول شد. چون بمرتبه اجتهاد رسید درسال ۱۳۸۱ به نجف مهاجرت کرد واز محضر درس میرزا بزرگ شیرازی استفاده کرد. استادان او در اصفهان شیخ محمد باقر نجفی فرزند شیخ محمد تقی صاحب حاشیه برمعالم الاصول است ودیگر سید محمد باقر خونساری وصاحب روضات الجنات و «مبانی الاصول» است. درنجف حاج محمد حسن شیرازی است.

سید محمد کاظم یزدی ازبزرگترین اساتید فقه بود وپس از مرحوم میرزای شیرازی بزرگ ریاست کرسی تدریس را درنجف عهده‌دار شد وبتدریس مشغول گشت هنگام پیدایش مشروطه خواهی درایران پس ازتفحص ازشهرستان‌ها بامشروطه‌خواهی مخالفت کرد وبه مبارزه برخاست.

اثر معروف ایشان مدرسه بزرگی درنجف است بنام مدرسه سید محمدکاظم یزدی. برخی ازفرزندان سید پس از پدر طریق روحانیت درپیش گرفتند و سید علی یکی ازفرزندان وی پس ازفوت بجای او نماز میخواند.

سید محمدکاظم یزدی دارای کتابی است بنام « العروةالوثقی » که بنام صاحب آن کتاب معروف است. آثار دیگر اوعبارت است از :

۱ـ مجموعه بستان نیاز و گلستان راز، ۲ـ رساله درتعادل وتراجیح، ۳ـ حاشیه برمکاسب شیخ مرتضی انصاری، ۴ـ السؤال والجواب ، ۵ـ الصحیفةالکاظمیة ،

۶ ـ منجزات المریض ، ۷ـ رساله درحکم ظن اعداد و افعال و کیفیات نماز و نماز احتیاط ، ۸ـ ملحقات عروة الوثقی .

۷۰ـمیرزامحمدتقی شیرازی مشهور به « میرزا کوچك شیرازی » است . نام پدرش حاج میرزا محب علی فرزند میرزا محمد علی گلشن شیرازی است . میرزا در ۱۲۷۰ قمری متولد شد ودر کربلا سکونت گزید تا اینکه در دهه اول ذیحجه سال ۱۳۳۹ قمری فوت کرد ودرهمان شهرمدفون گردید .

تحصیلات وی درادبیات وفقه است واستادان مهم او یکی فاضل اردکانی ودیگری حاج میرزا محمد حسن شیرازی است. پس از وفات استادش حاج میرزا محمدحسن شیرازی درسامره متصدی اداره حوزه علمی وتدریس گردید ، سپس بنجف رفت ومرجع تقلید شیعیان شد.

درجنگ بین الملل اول ۱۸-۱۹۱۴ میلادی دولت عثمانی شکست خورد وقشون انگلیس عراق را تصرف کرد آقای شیرازی برضد دولت انگلیس حکم جهاد داداین فتوی موجبات استقلال عراق را فراهم ساخت باینجهت اورا صاحب « الثورة العراقیه ضدالانگلیز» نامیدند.

تألیفات او یکی « شرح منظومه رضاعیه سید صدرالدین عاملی » است. دیگر «القصائدالفاخره فی مدح العترة الطاهره » میباشد. سوم « شرح مکاسب شیخ مرتضی انصاری» است.

* * *

۷۱ـشیخ فتح الله به«شیخ الشریعةاصفهانی» مشهور است . این پیشوای بزرگ فقه درسال ۱۳۳۹ هجری قمری فوت کرد ودرنجف مدفون گردید.

* * *

۷۲شیخ عبدالله فرزند شیخ محمد حسن ممقانی صاحب کتاب «تنقیح المقال» است. شیخ درسال ۱۳۵۱ قمری فوت کرد ودرنجف مدفون گردید.

* * *

۷۳ـ آقامیزاحسن نائینی فرزند میرزا عبدالرحیم نائینی شیخ‌الاسلام است. میرزا حسین در سال ۱۲۷۷ قمری در نائین متولد شد واز بزرگترین استادان علوم مذهب جعفری واز مراجع تقلید شیعه درایران وعراق عرب وسوریه ولبنان و هند و افغانستان بشمار میرود. وی درنجف اشرف سکونت داشت تااینکه در تاریخ بیست و ششم جمادی‌الاولی ۱۳۵۵ قمری فوت کرد ودرنجف مدفون‌گردید.

آقامیرزا حسین ازخانواده‌ای روحانی بشمار میرفت و مختصر ملکی در نائین داشت. فرزندانش نیزطریق پدر درپیش گرفتند و درلباس روحانی درآمدند تنها یك تن ازایشان بتجارت مشغول شد واز روحانیت کناره گرفت.

معظم‌له رساله‌ای در وجوب مشروطیت نوشت که در آغاز مشروطیت در ایران بچاپ رسید. این رساله بزبان عربی ترجمه گردید و در مجله العرفان در شهر صیدا چاپ شد. آقامیرزا حسین پس از استقرار مشروطیت چون آنرا موافق رأی خویش ندید ازسیاست کناره‌گیری کرد وبه‌بحث ودرس وفتوی سرگرم شد.

محل تحصیل او در اصفهان ونجف و سامرا در رشته علوم و معارف اسلامی و ادبیات عرب بود. شیخ محمد باقر اصفهانی ومیرزا ابوالمعالی دراصفهان ومیرزا حسن شیرازی وسید محمد اصفهانی درسامرا استادان اوبودند.

حوزه درس شیخ درنجف بود بیشتر فضلا واساتید حوزه نجف در درس ایشان حاضر میشدند. بامدادفقه مذهب جعفری وشب‌ها اصول فقه درس میداد. وجوهی را که پیروان ایشان ازنقاط مختلف کشورهای اسلامی میفرستادند میان دانش‌پژوهان و شاگردان خود تقسیم مینمود وهزینه زندگی شاگردان مخصوص خویش‌را درهرکجا بودند تأمین میکرد.

آقاشیخ محمد علی‌کاظمینی خراسانی‌تقریرات استاد را دراصول وفقه در دوجلد درنجف وقم چاپ کرده وبنام صاحب تقریرات استاد نائینی معروف است. آقای شیخ موسی خونساری دروس استاد را درمعاملات ازفقه در دوجلد درنجف وقم چاپ کرده

وبنام صاحب تقریرات استاد در معاملات مشهور است . آقای سید ابوالقاسم خوئی تقریرات استاد را دراصول فقه در دوجلد تألیف نمود که دومرتبه در طهران و نجف چاپ شد . آقای شیخ محمد تقی آملی مقیم طهران تقریرات استاد نائینی را در باره عبادات ومعاملات درپنج جلد فراهم کرده ودرطهران چاپ شده است .

دیگر ازشاگردان میرزا حسین نائینی عبارتنداز : آقا شیخ حسین حلی نجفی که تقریراتش را درفقه شاگردانش در سه‌جلد فراهم آوردند ودرطهران ونجف چاپ کردند. دیگری آقای سید محمود شاهرودی مرجع تقلیداست وتقریراتش دربارهٔحج در سه‌جلد چاپ شده است آقا میرزا باقر مجتهد زنجانی نیزتقریراتش دریك جلددر نجف بطبع رسیده است . دیگر از شاگردان مهم ایشان آقا سید هادی میلانی مقیم مشهد وآقا سید مرتضی لنگرودی هستند .

اطلاعات مربوط به‌سه‌تن ازپیشوایان شیعه : آقا میرزا حسین نائینی وآقاسید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین اراکی توسط آقای مرتضی مدرسی چهار دهی بدست آمده است که ازشاگردان‌علمای مذکور است (ومدارك اجتهاد ایشان‌ازمراجع تقلید درششصدو بیست‌و یکمین جلسه شورای عالی فرهنگ درسال ۱۳۲۶ رسیدگی ومسلم تشخیص داده شده است) .

* * *

۷۴ـ حاج‌شیخ‌عبدالکریم‌حائری فرزندمحمد جعفر مهرجردی‌است. مهرجرد قریه‌ایست نزدیکی اردکان یزد که محل تولد حاج شیخ عبدالکریم در سال ۱۲۷۶ قمری است. تحصیل دوره مقدمات وسطح را درمهرجرد ویزد بپایان رسانیدسپس‌جهت تکمیل تحصیلات‌به‌عتبات عالیات، سامره‌و کربلا ونجف مسافرت نمود. در دوره‌اجتهاد محل اقامت ایشان ابتدا اراك و سپس قم بود تااینکه در هفده ذی‌القعده سال ۱۳۵۵ قمری درشهر قم فوت کرد . از وی دو پسر ودو دختر باقی ماند. پسر بزرگ ایشان آقامرتضی حائری است که ازمدرسین بزرگ قم است . پسر دیگر ایشان آقای مهدی

حائری است که در دانشکده الهیات تدریس میکند . یکی از دخترهای نامبرده نیز همسر آقای سید محمد محقق معروف به داماد است که از مدرسین قم میباشد . شغل پدر حاج شیخ عبدالکریم حائری کشاورزی بود ولی خود مؤسس خانواده‌ای روحانی بشمار میرود .

استادان مهم ایشان عبارتند از : میرزا ابراهیم محلاتی ـ سید محمد فشارکی اصفهانی ـ میرزا محمد تقی شیرازی ـ حاج شیخ فضل‌الله نوری درسامرا ـ آقا بزرگ شیرازی ـ آخوند ملامحمدکاظم خراسانی ـ حاج سیدیحیی بزرگ .

هنگام توقف دراراك درمسجد آقا ضیاء تدریس میکرد سپس محل درس او به مدرسه سپهدار اراك منتقل گشت . چون بقم دعوت گردیدفقه‌را صبح‌ها درقبةالعلماء مسجد بالا سر مطهر واصول را عصرها درمدرسه فیضیه تدریس میکرد . دراراك نیزدر مسجد آقاضیاء اقامت جماعت‌را بعهده داشت .

تألیفات ایشان یکی کتاب صلوة درفقه‌است ودیگر کتاب «درر وغرر»دراصول.

مهمترین خدمات اجتماعی حاج شیخ عبدالکریم حائری بشرح زیراست:

(۱) درسال ۱۳۳۲ هجری بهاراك رفت وحوزه علمیه آنجا را رونق داد (مدت هشت سال) .

(۲) درسال ۱۳۴۰ قمری بقم آمد وحوزه علمیه قم را توسعه داده و تکمیل کرد ودرتعمیر خرابیهای قم کمك‌های کافی کرد .

(۳) جهت ساختن مریضخانه برای قم «بیمارستان فاطمی» و«بیمارستان‌سهامی» اقدامات لازمه بعمل آورد .

(۴) قبرستان جدیدی درقم برقرار کرد .

(۵) مدارس شهر قم را تعمیر ومرمت نمود مخصوصاً : مدرسه فیضیه‌ودارالشفاء مدرسهٔ عبدالله‌خان ـ مدرسه حاج‌سیدصادق روحانی ـ مدرسه‌رضویه ـ مدرسه‌جانی‌خان

(۶) کتابخانه مدرسه فیضیه‌را تأسیس کرد .

اطلاعات مربوط به‌شرح حال شیخ عبدالکریم حائری از کتاب «آثار الحجه» جلد دوم تألیف آقای محمد رازی و کتاب«علماء معاصرین» وهمچنین‌معلومات‌شخصی آقای ابومحمد وکیلی قمی است .

* * *

۷۵ـ آقاشیخ‌ضیاءالدین‌اراکی فرزند «ملامحمد کبیر» است واز خانواده‌ای روحانی بشمار میرود. آقا شیخ ضیاء درشهر اراك متولد شد ودر بیست‌و نه ذیقعدة ـ الحرام سال ۱۳۶۱ قمری درنجف اشرف وفات یافت.

محل سکونت ایشان درشهر نجف بود و بزرگترین استاد فقه و اصول مذهب جعفری بشمار می‌رفت . مهمترین استادان وی عبارتنداز : آقا سید محمد اصفهانی ـ آخوند ملامحمدکاظم خراسانی ـ آقا سیدکاظم یزدی .

درنجف صبح‌ها فقه وشب‌ها اصول فقه برای درحدود سیصدتن ازدانشمندان و مجتهدین درس میگفت وتقریر می کرد .

مهمترین شاگردان ایشان عبارتنداز : آقاسید محسن حکیم که اکنون‌مرجع تقلید شیعه است . آقا شیخ محمد تقی آملی که از بزرگترین علمای تهران است . آقا شیخ هاشم آملی که ازمدرسان بزرگ قم است . آقای سیدمحمد کاظم عصاراستاد دانشگاه تهران . آقا سید محمد تقی خونساری از استادان بزرگ حوزه علمیه قم . آقا شیخ محمدتقی بروجردی درطهران وعده‌ای دیگر ازدانشمندان کنونی حوزه‌های مذهبی .

آثارشیخ ضیاء الدین اراکی بنام صاحب کتاب «المقالات» معروف است که دراصول فقه است و در دوجلد در طهران ونجف چاپ شده است . دیگر از تألیفات ایشان «کتاب‌القضاء» است که درنجف چاپ شده است .

برخی ازشاگردان تقریرات ودروس استادرا تألیف نموده ومنتشرساختند :

(۱) آقا شیخ محمد تقی بروجردی مقیم طهران : تقریرات اصول فقه . دوجلد ـ چاپ نجف .

(۲) آقاشیخ هاشم آملی مدرس ومقیم قم : تقریرات اصول فقه : چاپ نجف .

(۳) شیخ ابراهیم کلباسی : تقریرات اصول فقه ، چاپ نجف در دوجلد .

(۴) سید محمد رضا طباطبائی که بعدها مقیم تبریز شد . تقریرات اصول ، چاپ نجف .

(۵) میرزا حسن بجنوردی مقیم نجف : منتهی‌الاصول ـ جلد اول چاپ نجف که درمقدمه آن نوشته است که تقریرات میرزا حسین نائینی وآقا ضیاءالدین عراقی است.

(۶) آقا سید محسن حکیم : مستمسك عروة الوثقی ـ در دوازده جلد ـ این کتاب خلاصه تقریرات میرزا حسین نائینی وآقا ضیاءالدین عراقی است . بعلاوه آراء شخص آقا سید محسن حکیم نیز درآن مندرج است .

کتب دیگر متعلق بدرس استاد را شاگردان ایشان منتشرساختند که ذکرآن دراین مختصرجای ندارد .

* * *

۷۶ـ آقاسیدابوالحسن اصفهانی درسال ۱۲۸۴ قمری دریکی ازدهات لنجان اصفهان بنام مدیسه متولدشد. پدرش سیدمحمدنام داشت وازطبقه روحانی نبودولی فرزندان آقاسید ابوالحسن اصفهانی برخی طریق روحانیت درپیش گرفتند .

محل سکونت ایشان درنجف بود ، مسجدها ومحراب‌ها در نقاط شیعه‌نشین با اجازه وپول ایشان تهیه واداره میشد تااینکه درسال ۱۳۶۵ قمری برابر باسوم آبانماه ۱۳۲۵ خورشیدی درکاظمین فوت کرد ودرنجف مدفون گردید .

تحصیلات آقا سیدابوالحسن اصفهانی درفرهنگ اسلام وفقه مذهب جعفری بود وازشاگردان آخوند ملامحمدکاظم خراسانی است .

حوزه درس ایشان درنجف بود. دراواخر دوره قاجاریه و آغاز قدرت سلسله پهلوی روابط علمای مذهبی شیعه و حکومت عراق تیره شد ایشان با جمعی از علماء بایران آمدند ومدتی درقم بسربردند ومورد تجلیل دولت ومردم ایران قرار گرفتند،

محیط طباطبائی

دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت

(۶)

بیگانه‌ای برمیخورد وپیش‌بینی حدود وتأمین آن به‌شکلی که بامصالح ملی وبهبودوضع داخلی وتأمین منافع‌خارجی‌هم سازگار باشدمیسر نبود ، این قید تا سال اول سلطنت شاه‌فقید بردست و پای ملت‌ایران باقی‌بود .

بحث درجزئیات مطالب مربوط به قضاوت در دوره اجرای کاپیتولاسیون و هرج ومرج قضائی‌ناشی‌ازآن مجال وسیعی‌میخواهد وهمین‌قدربان کرموردی که‌نزدیك بود مقدمات سلب حقوق و پروانه‌دخالت نمایندگان خارجی را در روابط‌میان‌زارع و مالك فراهم‌میآورد ویك‌گردش قلم‌حاجی میرزاآقاسی توانست ازآن جلوگیری کند، این موضوع را خاتمه میدهیم :

حاجی‌میرزا آقاسی وشناسائی حق زارع در مزرعه

یکی از ارامنه ایران که اتباع روس و انگلیس هر دو در ردیف وراث او وارد بودند مرد در دنباله این اتفاق ازنظرمیراث مشکلاتی بوجودآمد که سفیر روس برای حل آنها یك رشته مقرراتی را به دولت ایران پیشنهاد کرد تا بصورت فرمان صادر کنند .

این مقررات که با تقاضای روس و موافقت انگلیس به امضای حاجی میرزا آقاسی رسید در رساله تسویه‌اختلاف‌های متصور بسوداتباع بیگانه‌پیش‌بینی‌هائی کرده بود ولی‌حاجی‌میرزا آقاسی درحاشیه فرمان رسمی‌برآن مقررات چندسطری بخط‌خود اضافه کرد و درنتیجه‌توانست‌مانعی‌در راه زدوبندهای خارجی‌جهت احرازحق حمایت از زمین و کشاورز ایران بوجودآورد وآن حاشیهٔ حاجی‌بدین مضمون بوده‌است:

« درباب فقره پنجم که مال غیرمنقول ذکرشد مجدداً ایرادمیشود . که در ایران سه کس برقری حق دارند :

اول دیوان همایون اعلی .

دوم مالك .

سوم رعیت .

چنانکه مالك بخواهد قریه‌خود را بیع‌شرط بگذارد بجهت رفع گفتگو باید پیش‌از وقت ازدیوان اعلی ورعیت اذن حاصل‌نماید »

حاجی‌میرزا آقاسی‌دراین مضیقهٔ‌سیاسی ، برای‌نجات دولت ازتصرفات‌حاجی حق‌ثابت آب‌گل را برای‌کشاورز از نظراعتبار حقوقی برابر بامرتبه حق مالکیت و حق مطالبهٔ مالیات دولتی‌شناخت و از این رودیگرامکان نمییافت که سرمایه داران خارجی‌با انتقال قریه‌ای از راه بیع‌شرط ، موجبات انتقال حقوق مالکیت داخلی‌رابه عناصرخارجی فراهم‌آورند .

عدالت و قضا در دورهٔ حکومت قاجاریه

پیش‌از ورود در این دوره برای اینکه دورنمایی از وضع موجود در آغاز سلطنت قاجاریه زیر نظر قرار گیرد بطور مجمل و سریع نظری به دورهٔ ماقبل آن می‌افکنیم .

چنانکه قبلا اشاره رفت روش قضاوت ، پس‌از زوال حکومت صفویه باز از نظرمبانی‌وصورت‌ظاهر برهمان منوال سابق‌مبتنی‌بود ومبنای‌صدور احکام واجرای‌حدود همانا فقه‌آل محمد یامذهب جعفری‌بود که درطول مدت‌دویست سال عملکرد از روی فتاوی علما و فقهای شیعه ، با رعایت اصل اجتهاد در استخراج و استنباط احکام ، به مرحله کمال خود رسیده بود . (ناتمام)

سیدکاظم روحانی

نهضت پهلوان‌اسد خراسانی

(۲)

پهلوان اسد چون شهررا خالی‌و موقعیت‌را بجادید بنای عمارت وقلاع‌نمود.هرچند بشاه‌شجاع میگفتند که پهلوان اسد طغیان نموده است باور نمیکرد و اسدچون پیروزی‌خود رانزدیك دید به پیروی‌از سربداران خراسان‌که ذکرشان‌گذشت، خـودرا سربدار نامید.

عبدالرزاق سمرقندی باین‌نکته اشاره‌میکندکه:

«جناب پهلوان به عمارت قلاع وبارو پرداخت و از طـرف خراسان و نواحی کرمان‌لشکری جمع ساخت واز متمولان‌کرمان و متعلقان مادر پادشاه مال بسیارگرفت و داعیه‌کردکه او قرین خواجه علی مؤید[۱] درخراسان ، او نیز درکرمان سربدارباشد»[۲]

راه پیروزی برای پهلوان اسد باز گردید و در همین هنگام سلطان اویس پسر بزرگ شاه شجاع‌که مادرش‌خواهرامیرسیورغتمش بود، ازپدر روی‌گردان شد ازشیرازبه جیرفت آمد در آنجا توقیعی مجعول با مهرشاه شجاع برای اسد فرستادکه :

«ما فرزند خود اویس‌را به حکومت‌کرمان فرستادیم ، پهلوان اسد باید به‌شیراز بیاید» [۳]

پهلوان اسد چون نامه را دریافت نمود ، دانست‌که جعلـی است و در جواب فرستاد :

«نشانه‌ای میان من و پادشاه هست، اگرآن نشانه در میان آید شهرتسلیم شود»[۴]

۱ـ آخرین سلطان سربداران‌که از ۷۶۶ تا ۷۸۸ سلطنت نموده است .

۲ـ مطلع‌السعدین خطی‌کتابخانهٔ مجلس .

۳ـ تاریخ‌کرمان وزیری ص ۲۱۵ .

۴ـ تاریخ آل مظفر ص ۸۷ و مطلع‌السعدین خطی .

آغاز استقلال و خودمختاری اسد :

اویس چون دید، ازاین راه نتوانست به هدف رسد با لشکریان زیاد عازم اصفهان شد و به نزد شاه محمود عم خود رفت که در آنجا حکومت داشت . پهلوان اسد روزبروز ستاره اقبال حکومت را درخشان‌تر می‌دید ، برخودمختاری خودافزود و سرانجام بابکن نام۱ که از طرف شاه شجاع کوتوال قلعه بود نبردکرد و با مبخنیق قلعه راگرفت وعده‌ای از یاران مخدومشاه رابازداشت کرد وخزائن زیادی را ضبط نمود وخواجه محمدبعلیابادی را بگرفت و اموالش را مصادره نمود و سرانجام اورا بکشت وبدیار دیگر روانه نمود و خواجه شمس‌الدین محمد زاهد راکه از بزرگان ناحیهٔ اقطاع بود بزهر هلاك ساخت و « بنیاد ظلم و جور با رعیت در میان نهاد و این اول خرابی بودکه بدین مملکت رسید و هرگز دیگرکرمان بدان معموری نشد» ۲

پهلوان اسد برای تحکیم فرمانروائی احتیاج‌بخزانه داشت . بنابراین نه‌اینکه عده‌ای ازیاران مخدومشاه رامی‌گیرد بلکه اموال عده زیادی از ثروتمندان راضبطمی‌کند.

هنگامیکه قیام‌پهلوان اسد بگوش‌شاه‌شجاع رسید وی قبل از اینکه لشکربکرمان کشد سفیری بنام حاجی‌بهاء الدین فراش را به سفارت نزد شاه محمود به اصفهان‌فرستاد که رابطه دوستی و مودت گذشته تجدیدگردد و منظوروی این که شاه محمود به پهلوان اسدکمکی نرساند .

آغاز محاصره کرمان و مقاومت پهلوان اسد :

شاه شجاع چون از طرف شاه محمود اطمینان حاصل‌کرد عازم کرمان شد ۳ و ازآنجا به بم‌آمد امیر حسین ۴ که از طرف شاه شجاع حاکم بم بود به خدمت رسیده و چگونگی قیام و جنبش پهلوان اسد را بیان داشت .

پهلوان اسد چون خبرآمدن شاه شجاع را شنید در صدد مستحکم ساختن قلاع شهر برآمد و رسولانی جهت فسخ عزیمت نزد شاه شجاع فرستاد ولی او قبول نکرده و به ماهان واردگردید و پس‌ازآن درشاه‌آباددرپنج‌فرسخی‌کرمان وارد شد . ۵ ونبرد آغاز کرد وبقول مورخین اهل شهرجوانان دلیر و مردانه بودند . ۶ یك‌بارهم امرا وبزرگان لشکر شاه شجاع تا نزدیك باروی شهر حمله آوردند واز طرف دروازه روسیف ؟ نقب در شهر زدند شاه منصور و عم او سلطان بایزید از دروازه سعادت پیاده شدند و تا کنارپل

۱- تاریخ‌آل مظفر ص ۸۷ ۲- درین سفر سلطان بایزید و برادرزاده‌اش شاه منصور همراه وی بودند ۳- امیرسیف‌الدین‌حسین‌طغان ۴و۵- تاریخ‌کرمان ص ۲۱۶ ۶- تاریخ‌آل مظفرص ۸۸ و مطلع‌السعدین خطی .

دروازه آمدند و لشکریان شهر را باندرون راندند و از بارو وپشت دروازه به تیر وزوبین به لشکریان شهر حمله آوردند و نزدیك بود که لشکریان پای بر پل دروازه نهند و بداخل شهر وارد گردند۱ .

بنا بقول محمود کتبی مؤلف تاریخ آل‌مظفر شاه شجاع باین علت که خدای نکرده آفتی پیش آید ؛ ورعایا قتل و عام گردند پیاپی نامه برای شاه منصور و سلطان بایزید فرستاد که از تصرف شهر بازگردند وبرای فتح شهر برادر خود سلطان عمادالدین وجمعی از امراء عساکر رابنشاند و متوجه شیراز گشت اما واقعیت مطلب آن نیست که محمود کتبی ذکر میکند ؛ علت مراجعت شاه شجاع ازکرمان همان توطئه‌ای بودکه در شیراز علیه وی نموده بودند و چنانکه در علل قیام پهلوان اسدذکرکردیم شاه یحیی از یزد وی را تحریك میکرد و پهلوان اسد برای پیشرفت کارش به شاه یحیی نامه نوشت و از وی کمك خواست .

شاه یحیی با توافقی که با شاه شجاع نموده بود نمی‌توانست از این راه کاری از پیش ببرد نامه‌ای به پهلوان خرم که در شیراز به امور مملکت مشغول بود نوشت که :

« چون مولد ومنشاء تو نیز خراسان و پهلوان اسد خراسانی است لهذا ، واجب چنان می‌نماید که پهلوان اسد را درین واقعه مددکنی » ۲

پهلوان اسد از خواجه علی مؤیدآخرین سلطان سربداری که در خراسان غربی حکومت داشت کمك خواست و او هم صد سوار مسلح بریاست پهلوان غیاث تونی از سبزوار به کمك وی فرستاد. ۳

با تحریك شاه یحیی ازیزد ، پهلوان خرم سرانجام در صددتهیه آلات حرب برآمد. درهمین زمان پهلوان خرم نامه‌ای برای شاه شجاع فرستادکه از دوستی شاه یحیی با شیرازیان ایمن نیستم و اگر حادثه‌ای روی دهد تقصیر ندارم . ۴

شاه شجاع دانست که توطئه ازآنجاآغاز گردیده‌در صدد مراجعت به شیراز برآمد و سلطان احمد معروف به عمادالدین و سلطان زین‌العابدین را گذاشته وراه فارس درپیش گرفت وهنگام مراجعت این رباعی را سرود :

من جرعه صبر می‌کشم فرزانه وین غصه دهر میخورم مردانه
نومید نیم که عاقبت دور فلك روزی به مراد پر کند پیمانه ۵

۱ـ تاریخ آل‌مظفر ص ۸۸ و۸۹ . ۲ ـ تاریخ کرمان تصحیح دکتر باستانی پاریزی ص ۲۱۶ . مطلع السعدین نسخه‌خطی کتابخانه مجلس و تاریخ‌الفی خطی .

۳ـ بقول عبدالرزاق سمرقندی : «صد سوارآراسته سربدال (سربدار) نیزکه از طرف خواجه علی مؤید سبزواری با پهلوان غیاث شاتونی برمدد فرستاده بود بکرمان فرستاد . » و همچنین تاریخ عصر حافظ ص۲۸۱.

۴ـ تاریخ آل مظفر ص ۸۸ . ۵ـ مأخذ ۴۲ ص۸۹ .

سلطان احمد در محاصره گواشیر جدو جهد نمود . و در همین هنگام سفیری از جانب پهلوان اسد نزد سلطان احمد آمد و نامه وی را تسلیم کرد .

نامه پهلوان اسد به سلطان احمد :

« بنده کمین از خاك بر گرفته پادشاه است و از جرئت خیانت شرمسار ، امیدوار است که سلطان عمادالدین واسطه شده و از پادشاه درخواست نمایند که از جرم بنده در گذرند و بنده مال بخزانه می رساند و سکه و خطبه بنام پادشاه توشیح می گرداند ، مشروط آنکه محافظت مملکت و رعیت کرمان را به بنده واگذار فرمایند و مرا خلع ننمایند و چون بنده ، دیرینه عمر خودرا به نیك نامی گذرانیده و از نمك بحرامی دور بوده است مبادا که اواخر عمر شیطان صفت به طوق لعنت ابدی مطوق گردد و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا هستند بر بلیه جلاء مبتلا شوند » ۱ .

سلطان احمد نامه را جهت کسب تکلیف به شیراز نزد شاه شجاع فرستاد وشاه شجاع میدانست اگر حکومت کرمان را دوباره به اسد واگذار کند ، اوباز شورش خواهد نمود . نامه‌ای به سلطان احمد نوشت و در آن تسلیم شهر را تقاضا کرد و به خواسته پهلوان اسد جواب منفی داد .

نامه شاه شجاع به سلطان احمد :

«برادر ، بانی گواشیر اردشیر بابکان بوده است و پدران ما به تیغ آبدار درقبضه اقتدار آورده اند وما به نفس خود کرة بعد اخری تسخیر آن کرده ایم و به امانت باو سپرده ، او در امانت خیانت نمود ... رجاء واثق است که بهایسر وجوه از وی استرداد رود و جزاء کفران را ، نه از من از زمانه دریابد . وقتی پهلوان اسد به قول خود صادق ورجاء او واثق است که پسر و برادر خـودرا به خدمت ما فرستد و قلاع و اندرون شهر را به کوتوال گماشته آن برادر تسلیم نماید . ما را از بازگشت حکومت کرمان مضایقت نیست والسلام . »۲

از نامه طرفین معلوم میشود که توافق ممکن نیست . وقتی سلطان احمد نامه شاه شجاع را به پهلوان اسد تسلیم کرد ، وی پریشان شد وی چشم کمك به شاه محمود و سپاهیان او دوخته بود هنوز امیدوار بود و مقاومت میکرد وحاضر به تسلیم نشد و از طرف دیگر ، پهلوان اسد میدانست اگر پای از شهر بیرون نهد ، لشکریان وی فرار را برقرار ترجیح خواهند داد ، واز دروازه شهر بیرون نیامد و سلطان احمد بطرف جنوب به حوین

۱ــ نقل از تاریخ کرمان وزیری ص ۲۱۷ . ۲ــ تاریخ کرمان ص ۲۱۷ و درین نامه قسمتی از جملات عربی حذف شده است .

ماهان‌آمد و درآنجا اقامت‌گزید وامیرمحمدجرمائی و برادران‌که از امرای جرما بودند، پل دروازه بشکستند وراه‌فرار در پیش‌گرفتندو به سلطان احمد پناه‌آوردند . سلطان احمد هم‌ایشان را بنواخت و پس ازآن به یك فرسخی شهرآمد. ۱

محاصره هم چنان/دامه دارد :

پهلوان اسد مقاومت میکرد و سلطان احمد دست از محاصره نمی‌کشید و برای فتح شهر منتهای‌شدت را به خرج میداد و هیچ‌کس اجازه خروج یاورود نداشت . راهها همچنان بسته بود واحدی یك بار هم نمی‌توانست بداخل شهر ببرد.۲ محاصره انعکاسی شدید در داخل شهر بوجودآوردومردم در خطر قحطی وگرسنگی قرار گرفتند . وبقول محمودکتبی :

« حال اهالی متوطنه شهر بد شد ، قحطی هائل و غلائی عظیم بدین درماندگان شهر و فروماندگان ضربت قهرکاری‌گشت . و نان چنان شیرین آمدکه جان غمگین هر مسکین در طلب آن به لب رسید و دست بدان نمی‌رسید ، تا رخصت حاصل شد که عجزه و فقیران وضعفه و مسکینان شهر بیرون روند . خلائق روی به بیرون نهاد و به معسکر۳ روانه شدند واین چندهزارآدمی‌که بیرون رفتند درنیکویه هلاك شدند و بعضی متفرق‌شدند که دیگر روی این‌دیار ندیدند » ۴ مردم ، گروه‌گروه از داخل شهر بیرون می آمدند امرا طایفه موسوم به نوروزی‌که از سادات واعاظم شهر بودند با ۴۰۰ سوار درنیمه شبی به سپاه سلطان احمد ملحق شدند . در شهر چنان قحطی آمد که در روز بیش از ۲۰۰ نفر ازگرسنگی می‌مردند و مردم شهر باضطرار افتادند . پهلوان اسد دستور داد که فقرا و مساکین را از شهر بیرون‌آورده و این فقرا به اردوی سلطان احمد پیوستند سلطان احمد ایشان را غذای‌کافی داد . جمعی جلد و چابك را نگاهداشت و باقی را بنواحی و شهرها متفرق‌ساخت .

بدین‌سان پهلوان اسد در تنگنا قرارگرفت و سقوط شهرکرمان نزدیك شده‌بود و پهلوان اسد هرروز بامیدلشکرآذربایجان و اصفهان بود و بقول عبدالرزاق سمرقندی:

«چون عروس مراد او از نقاب چهره ننمود و اسد را ازآن روی کار نگشود جمعی را باسم رسالت بخراسان فرستاد، ملك غیاث‌الدین پیرعلی‌بن ملك فخرالدین‌حسین چون باشاه شجاع در مقام مصافات بود ، ایلچیان اسد را وقعی ننهاد و بی حصول مقصود بازآمدند» ۵ شهرکرمان درآستانه سقوط قرار گرفت و سلطان احمد شهر را فتح شده

۱ـ اسم محل نیکویه‌بود تاریخ کرمان‌ص۲۱۸.

۲ـ تاریخ‌کرمان‌ص۲۱۸.

۳ـ معسکر : اردوگاه نظامی‌ومحل‌لشکریان .

۴ـ تاریخ‌آل‌مظفرص ۸۹ .

۵ـ مطلع‌السعدین خطی‌صفحه شماره ندارد .

می‌پنداشت . نامه‌ای بشاه شجاع نوشت و در آن نامه تقاضا نمود که شاه شجاع حکومت را بوی واگذار کند .

نامه سلطان احمد به شاه شجاع :

«اینك گواشیر مفتوح ومردود،طاغی به‌حکم همایونی مذبوح خواهد گردید ، این چاکر ازآقای خود استدعا داردکه فرمانروائی این بلده را به‌بنده تفویض فرمایند»۱

جواب شاه شجاع به‌سلطان احمد :

«جان شیرینم ما قضیه جلادت و مردانگی‌که ازآن برادر عزیز یوماً فیوماً ظاهر میشود ، هرآینه موجب ازدیاد اعتقاد ما میگردد ، همین میکن که جاویدان مدد بادا و توفیقت . صورتی‌که بواسطه شرمندگی اسد «فی‌جیدها حبل من‌مسد»۲ روی نموده ، من‌کل الجهات حق‌به‌جانب اخوی است . چون این امر خطیر باتمام رسد اورا با کرام وانعام مماثل ۳ و مقابل دارد ، اگر تقدیرا منصب حکومتی‌کرمان نباشد اضافتی چند ۴ بربلوك و اقطاع او جایز وروا داریم ، مزدآن‌گرفت جان برادرکه‌کارکرد . والسلام .۵

سلطان احمد چون جواب دوپهلو و زیرکانه شاه شجاع را دید در خشم شد و از شدت محاصره‌کاست ، برای اینکه جهت فتح‌کرمان سعی ننماید ، نامه‌ای نوشت وبرای‌شاه شجاع به شیراز فرستادکه مرا بیش از این تاب فراق نیست و عزم شیراز جهت دیدار سلطان را دارم . ۶

نامه دوباره سلطان احمد به‌شاه‌شجاع :

«بنده راملازمت‌آن حضرت برهمه مقاصد دنیا ومآرب‌اخری رجحان دارد وبیش از این طاقت‌مفارقت ندارد. امیددارد این خدمت بدیگری حواله رود»۷

۱ـ مطلع‌السعدین خطی‌وتاریخ الفی‌خطی‌کتابخانه مجلس وتاریخ‌کرمان‌ص۲۱۸. ودرتاریخ‌آل‌مظفرص۸۹ نامه‌سلطان احمد ذکر نشده فقط‌آورده «چون‌مدت ۸ماه ازمحاصره بگذشت ، سلطان احمد را به شیراز طلبید و پهلوان خرم را بفرستادکه به محاصره مشغول شود .»

۲ـ سوره‌تبت‌آیه ۵ قرآن‌مجید . ترجمه «درگردن او ریسمانی ازلیف‌خرماست»

۳ـ مماثل : همانند ـ مثل هم ـ برابر ۴ـ در مطلع‌السعدین ضیافتی‌آمده است . ۵ـ مطلع‌السعدین وتاریخ‌کرمان‌ص۲۱۹ . ۶ـ تاریخ الفی خطی وتاریخ کرمان ص۲۱۹. ۷ـ تاریخ‌کرمان‌ص۲۱۹. روضة‌الصفا جلد ۴ چاپ ۱۲۷۱ و تاریخ الفی خطی .

شاه شجاع از مضمون نامه سلطان احمد دریافت که کار از چه قرار است ، بالفور پهلوان خرم و پهلوان علیشاه مزینانی را به سرداری لشکر و تسخیر کرمان فرستاد و به سلطان احمد نوشت که عزم شیراز نماید .

جواب شاه شجاع به نامه سلطان احمد :

«شما و برادرزاده‌ات سلطان زین‌العابدین روانه شیراز نشوید که مرا شوق دیدارش بسرحد کمال است » ۱ کرمان همچنان درمحاصره شدید اقتصادی بود . وهنگامیکه پهلوان خرم و پهلوان علیشاه بکرمان رسیدند آن دو عازم شیراز شدند . درین وقت تمام آذوقه و علوفه کرمان تمام شده بود و اسد شدیدا با بحران اقتصادی بزرگی روبرگردید وچاره‌ای جز صلح ندید ، تقاضای ملاقات پهلوان علیشاه مزینانی را نمود . علیشاه به شهر درآمد و طرفین مصالحه کردند و قرار براین شد پهلوان اسد ، محمد طغانشاه یکی از پسران خود راهمراه باپهلوان خرم به شیراز روانه کند واز شاه شجاع تقاضای عفو نماید و شهر را به تصرف پهلوان علیشاه واگذارند و قلعه شهر تسلیم سربازان نماید و قبلا شاه شجاع بامراو سران لشکردستور داده بودکه : «برقلعه کوه جازم باشید تاکه قلعه شهر دهدکه اگر قلعه طلبید ، او قلعه‌کوه دهد»۳

و طبق مصالحه طرفین قرار براین شدکه اسد قلعه مولانا صدرالدین را که درمیان شهراست تسلیم کند وخودپهلوان اسد در قلعه‌کوه بماندتا سفیران‌درشیرازبرگردند. پهلوان علیشاه باصد مرد در قلعه اقامت گزید و پسر پهلوان اسد روانه شیراز شد .۳

پهلوان علیشاه برای جلوگیری از شورش مجدد ، در تمام قلاع و برج و بار و قوای مسلح گذاشت درین‌زمان قحط وغلا درکرمان آن قدر شدت یافته بود که مردم شهر یك من زرینه به سپاهیان می‌دادند ویك‌من غله می گرفتند۴.

پهلوان اسد میدانست باورود پهلوان علیشاه ، سقوط وی حتمی است . علیشاه برای اینکه ازنفوذ پهلوان اسد بکاهد به تمام اطراف کرمان نماینده فرستادکه علیه پهلوان اسد دست به تبلیغ دامنه‌دار بزنند . اسد حیران و سرگردان بودکه چه‌کند ؟ وچاره‌ای جز تسلیم نمی‌دید و گاهی تصور میکرد اموال وذخایر خودرا برداشته راه خراسان در پیش گیرد یابر علیشاه دست یافته بار دگر اعلام خود مختاری و استقلال نماید ۴.

عبدالرزاق سمرقندی چه بجا وخوب روحیه پهلوان اسد را توصیف کرده است:

۱ـ مطلع‌السعدین خطی وتاریخ کرمان ص۲۱۹ . ۲ و۳ـ تاریخ آل‌مظفر ص۹۰

۴ ـ تاریخ آل مظفر ص ۹۰ میر در روضة‌الصفا جلد۴ آورده «لشکریان یك من جوبکرمانیان میدادند و در مقابل یك من زرینه می‌ستادند» در حبیب‌السیر جزء دوم از مجلد سیم «ویك من جومیدادند دومن زرینه می‌ستادند»

«اسد به‌قید وبجا اختیاری مقید شده بود نوکران اورا درهیچ بلوك مدخل‌نبود و روز مکدری‌می‌گذرانیدگاه فکرآن میکرد که با احمال‌واثقال عازم خراسان شود وگاه اندیشه می‌نمودکه متحولان کرمان را درتالان ۱ کرده نقل قلعه‌کوه‌کند ، چند روزی با روزگار ساخته ، شاید که بعد از شب محنت صبح سعادت طلوع‌کند . چون خبر خیانت وکفران نعمت او درآفاق منتشر بودروی‌آن نمیدیدکه‌کسی اورا بخود راه دهد وبل‌وهم آن بودکه طمع در احوال و خزاین اوکنند . گاه میخواست‌که دفع پهلوان مزینانی‌کند . اختیار قلعه بلکه تمام شهر از دست او رفته بود و دفع پهلوان دشواری می‌نمود . ۳

توطئه پهلوان علیشاه علیه پهلوان اسد :

پهلوان علیشاه باآنکه سقوط پهلوان اسد را نزدیك میدید ، با اینحال درصدد توطئه‌ای برآمدوخوب هم‌نقشه را اجرا نموده وهمین توطئه سبب قتل پهلوان اسدگردید. علیشاه به خاتون حرم اسد پیام دادکه اگر پهلوان اسد راازاین‌جهان‌آسوده‌کند به حباله نکاح شاه شجاع درخواهدآمد . وملکه دربار وی محسوب میشود . قهرمان وعامل توطئه مولانا جلال اسلام بودکه محرمیت حرم داشت. ۳

نامه شاه شجاع به خاتون پهلوان اسد :

«کاتب سطور ، شاه شجاع‌بن محمد قول و شرط می‌کند وبرخود لازم میداندکه چون خاتون معظم زیدت رفعتها تقبلی‌که نموده‌اند بجای آورند و چنین خدمتی‌برخاندان ما ثابت‌گرداند، اورا بانواع‌کرامت‌ونوازش مخصوص‌گردانم ودر عقد رعایت وحرم‌حمایت خود جای دهم واز جمله خاتونان‌خاص و معتبر باشد و هرالتماس‌که داشته باشد مبذول افتد وخدای تعالی و روح انبیاء و اولیاء را برخودگواه می‌گیرم و هذا خطی وعهدی»۴

علیشاه نامه‌ای هم از قول شاه شجاع جهت جلال‌الاسلام طبیب نوشت وازوی‌طلب مساعدت نمود . جلال‌الاسلام طبیب دراینجا نقش مؤثری بازی‌کرد .

درهمین‌زمان بحرانی ، پهلوان علیشاه تمارض نموده ، در بستر بیماری افتاد و از پهلوان اسد طبیبی درخواست نمود . اسد در باطن خوشحال شد و میرزاجلال‌الاسلام طبیب را روانه‌نمود. علیشاه نامه‌شاه شجاع رابه‌میرزا جلال‌الاسلام‌طبیب داودی کههمه‌روز بحرم پهلوان اسد می‌رفت نامه شاه شجاع را به‌خاتون اسد داد . گویند هنگامیکه مولانا جلال‌الاسلام ازخانه پهلوان اسد مراجعت نمود روی به پهلوان اسدکرده وگفت :

۱ـ تاریخ‌عصر حافظ‌ص۲۸۳. ۲ـ تاراج‌وغارت. ۳ـ مطلع‌السعدین ، خطی ، این قسمت توسط نگارنده تصحیح شده است . ۴ ـ مطلع‌السعدین خطی .

۵ـ مطلع‌السعدین خطی وتاریخ‌کرمان ص۲۲۰

«علیشاه را مرضی مهلك نیست ، اما من برای مصلحت تومدد ازوی می‌نمایم ، امیدوارم تا یك ماه دیگراورا از بستر به جنازه فرستم»۱

هنگامیکه خاتون اسد نامه شاه شجاع را دید برای نابودکردن پهلوان اسد در صدد حیله‌ای برآمد . ابتدا از پهلوان اسد خواست‌که‌تمام‌سربازان‌را خلع سلاح‌کند وهیچ نگهبانی با سلاح‌وسازوبرگ‌بداخل‌کوشك‌وارد نشوند . وروزوشب‌خاتون‌به اسدمی‌گفت‌که:

« جمعی نوکران هرجائی پیش خود جمع‌کرده است و با سلاح تمام بالای‌قصر می‌آیند ، اگر جمع متفق شوند و غدری‌کنند ، مصلحت آن است‌که هیچ آفریده با سلاح بالای‌کوشك نیاید و ازکار دو شمشیر وغیره پیش دربان۲ در اول بگذارند و ببالاآیند»۳

از طرفی خود اسد مکرر به خاتون‌گفته بود اگر هروقت‌کار به جان وکارد به استخوان رسید من اول شما را می‌کشم وبعد خود را بکشتن میدهم. ۴

پایان نهضت وکار پهلوان اسد :

پهلوان اسد از مدت محاصره شهربسیار عرصه تنگ و تندخو و درشتگوشده‌بود برهمه‌کس سخت می‌گرفت و حتی قراولان خاصه از وی تنفر داشتند و مردم را بی‌جهت بازخواست می‌نمود و داستان ذیل نمونه‌ای ازآن است :

روزی پهلوان اسد حلواگری را طلبیده تا در نزد وی حلوا به پزد و پیش از آمدن حلواگر یکی از خواص بوی گفت که فلان نوکر شراب نوشیده است پهلوان اسد گفت آن نوکر را حاضرسازید تاتنبیه بنمایم . درهمین هنگام ملازمی‌که به طلب‌حلواگر رفته بود آمد و از در وارد شدوگفت آوردم . پهلوان اسد دستوردادکه اورا برهنه‌سازند و چندان چوب زدندکه بیهوش شد ودرهمین زمان نوکری راکه شراب خورده بودآوردند پرسید این چه‌کسی است ؟ گفتند فلان‌که ملازم و همراه شماست‌که مرتکب شراب نوشیدن شده است . پهلوان اسدگفت پس این‌کس‌که چوب خورده چه‌کسی است ؟ گفتند حلواگر است . آهی‌کشید وگفت ندانستم . دستور دادکه ۲۰۰ دینار به حلواگر نیم‌مرده داده و جمعی اورا برداشته بخانه بردند . ۵

باری ، پهلوان اسد چنین با مردم رفتار میکرد و از طرفی‌کرمان هم چنان در محاصره بود . همسر اسد ازاینکه پهلوان اسداوراگفته بودهنگام‌کارزار اول شما رامی‌کشم و بعد خود را خواهم‌کشت ؛ همیشه در اندیشه بود و ازین سخن بیمناك ومبتلا بنوبه شد و میرزا مولانا جلال‌الاسلام طبیب هرروز سه بار جهت معاینه وی میرفت سرانجام سخن را

۱ـ تاریخ‌کرمان ص۲۲۰ ۲ـ در متن‌کتاب‌دروان‌آمده است (همان‌دربان)
۳ـ تاریخ آل مظفر ص ۹۰ . ۴ ـ تاریخ‌کرمان ص ۲۲۱ . ۵ ـ روضة‌الصفا ج ۴ ص ۱۸۴

به خاتون گفت و اورا بفریفت . خاتون ابتدا درصدد مسموم ساختن اسد برآمد واز این راه کاری از پیش نبرد و منصرف شد و ترتیب کار چنین داده بود که باجمعی از محرمان سمی پیدا کردند ، خواستند آن را آزمایش کنند اول مقداری از آن را در جوشیر ریخته پیش پهلوان علی سرخ که یکی از مقربان و نزدیکان پهلوان اسد بود فرستادند ۱ وپهلوان علی سرخ بعد از خوردن آن بیش ازیك شبانه‌روز نزیست وچشم ازاین جهان پوشید . پهلوان اسد برخلاف پهلوان علی‌سرخ مردی زردروی بود و مولانا صدرالدین دهوی درآن واقعه گفته است :

زین سان که گل سرخ فروریخت زباد یارب که گل زرد فرو ریخته بادم۲

بعد از فوت علی‌سرخ ، خاتون اندیشید که اگرپهلوان اسد را زهردهد تاسپری شدن يك شبانه‌روز اسد همه را ازدم تیغ خواهدگذرانید ، این بودکه راه دیگرزدند و به ترتیب و تهیه نقشه پرداختند وبدین‌طریق ،که در قلعه بالای‌کوه حمام نبود وحمام آن‌در قلعه پائین بالای تل خاکی جنب‌کوه واقع شده بود آن قلعه راکوشك سبز می‌نامیدند واز زمان اردشیر بابکان نقبی از قلعه بالا به قلعه پائین بودکه ازآن رفت و آمد میکردند در آن وقت کرامیر۳ نامی با ۴۰۰ نفر نگهبان قلعه بودند و آنرا حفظ میکردند خاتون ، کرامیر ونگهبانان رابفریفت وبتوسط‌پهلوان‌علیشاه مزنیانی‌پیغام دادکه ازراه سپاه بفرست وکار اسد را تمام‌کن . علیشاه هم يك صد نفرمرد مسلح را در جمعه ۱۵ رمضان ۷۷۶ ۴ از راه نقب فرستاد هنگامیکه پهلوان اسد با سه نفرازنزدیکان خیال رفتن به حمام‌راداشت درآنجا داخل شده او را به قتل‌آوردند .

چگونگی‌قتل پهلوان اسد:

درباره چگونگی قتل پهلوان اسد چنین‌آورده‌اند که‌امیر‌نامی از ملازمان پهلوان اسد بود و محرم فرزندان بشمارمی‌آمد با ۲۰ مرد مسلح همیشه به‌محافظت راه پشت حمام

۱ـ ویا اینکه علی سرخ سپهسالار پهلوان اسد بود . تاریخ عصرحافظ ص۲۸۵.

۲ـ تاریخ عصرحافظ ص ۲۸۵ .

۳ـ احتمال داردکه این‌کلمه همان لقبی باشدکه این اواخرنیز به بعضی‌پهلوانان خصوصاً راهزنان داده میشد و معنی بزرگ میدهد با ضم‌کاف . پیغمبر دزدان گوید :

سالی‌رادر فارس تاکردی وطن ترك واجب‌کرده‌ای ای کر حسن

تاریخ‌کرمان تصحیح‌دکترباستانی پاریزی‌ص۲۲۱درتاریخ عصرحافظ ص ۲۸۴ کردامیراست

۴ـ در تاریخ آل مظفرص ۹۰ رمضان ۷۷۶ آمده . وخواندمیر۷۷۵ آورده و حتی نویسدکه حسام‌الدین خواهرزاده پهلوان اسدکه کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه پیمان مودت بست . حبیب‌السیرجزء دوم ازمجلد سوم ص ۳۳ .

قدیم گماشته بود . پهلوان علیشاه ایشان راهم‌باخود متفق کرد . ظهرجمعه ۱۵ رمضان۷۷۶ پهلوان علیشاه با ۵۰ یا ۶۰ ویا ۱۰۰ سوار مسلح نقب را شکافتند در هنگام شکافتن‌نقب زن اسد ۴۰ هاون نهاده وکنیزکان‌را نشانده و ادویه می‌کوفتند واین عمل برای آن بودکه صدای‌کندن نقب درکوشك نیفتد و پهلوان اسد آگاه‌نشود ودراین هنگام‌پهلوان اسد خواجه‌سرای فرستاد تا ببیند حمام تافته است یانه ؟ خواجه سرا با جمعی قوای مسلح برخوردکردکه برسرنقب ایستاده‌اند خواست پهلوان را خبرکندکه سربازان دررسیدند پهلوان اسد را با دو سه‌کس‌که بدون سلاح در نزد وی بودند بقتل آوردند۱ وبدین سان نهضت پهلوان اسد و یارانش خاتمه یافت . عبدالرزاق سمرقندی چگونگی قتل پهلوان‌اسد را باکمی تغییرچنین نقل می‌کند :

« چون میان زن اسد و مولانا جلال‌الاسلام اتفاق شد . پهلوان علیشاه تمارض نموده و اسد بشاشت‌کرد باخودگفت ،اگرطبیبی مجال می‌یافت بایك‌شربت‌کار اومی‌ساخت ناگاه پهلوان علیشاه پیش اسد فرستادکه عارضه‌ای ظاهرشد . طبیبی که صلاح داند تعیین نماید . پهلوان اسد مولاناجلال‌الاسلام را بقلعه روان‌کرد . مولانا ملازمت جانبین‌نموده، مقررشدکه از قلعه نقبی به برج گردآورند و پهلوان علیشاه جهت احتیاط ، قاصدی‌بشیراز پیش امرای فارس فرستادکه مهمی روی نموده ، فلان روز ۵۰۰ سوار پیاده جلدبدروازه کرمان حاضرشوند وبرای زیادی مدد عرضه داشت به شیراز دوانیده ، مددطلبید و چون کار نقب تمام شد صد مرد جلد از قلعه در سلاح شدند وصد مردکه در برج بودندچاشتگاه که اسد از خانه وزیر بکوشك درآمد ناگاه جمعی چون بلای ناگهانی شمشیرکشیده ،در کوشك حاضرشدند و نوکران در بیرون متفرق شده، معدودی‌که درون بودند چون‌حروف تهجی از هم فرو ریختند و جمعی هلاك شده ، تیری برپیشانی اسد آمد و طایر روح او پروازکرد .»

* * *

پس از به قتل رسیدن اسد جسدش را به میدانی که محل کشتی گیری بود ، انداختند و ریسمان درسروپای وی بستند وبخاك‌کشان تاپای دار آوردند وبردارآویختند و جلاد بسان قصابان‌که‌گوشت‌گاو وگوسفند فروشند ،گوشت اعضاء بدن اورا پاره میکرد ومردم‌کرمان زرمیدادند و میخریدند .۲ آنی نگذشت‌که بدنش قطعه قطعه‌گردید و بقول عبدالرزاق سمرقندی قصاب شوشتری‌که متصدی فروختن‌گوشت جسد پهلوان اسد بود !!!

۱ـ تاریخ عصرحافظص ۹۰

۲ـ مطلع‌السعدین خطی ، عبدالرزاق سمرقندی از توطئه‌درحمام ودستورکوبیدن ادویه درهاون ازطرف خاتون را درکتابش ذکر نمیکند .

۲۰۰ دینار ازبهاء گوشت بدست آورد پهلوان علیشاه خبررا معجلانه به شیراز فرستاد ۱ بایزید برادرزن اسد درتوطئه قلعه به قتل رسید ولی پسراسد بـه گوی باختن در میدان مشغول بود وفرصت آمدن بهقلعه نیافت ۲ .

* * *

مدت محاصره کرمان۹ ماه و۲۰ روز بودولشکریان شاه شجاع ۲۰ رمضان۷۷۵ آمدند واول رجب سال ۷۷۶ بازگشت کردند ۳ .

شاه شجاع ازقتل پهلوان اسدسخت‌خشنودگشت وحکومت‌کرمان را به امیراختیار امیرالدین‌حسن‌قورچی‌بداد۴ . وکم‌کم قیام پهلوان اسد ویارانش از خاطره‌ها محو شدفقط صفحه‌ای برتاریخ حادثه‌زای کرمان افزود .

خونبها

کسی نشان من بی نوا نمی‌گیرد
نشان اهل نظر جز خدا نمیگیرد

ببین چگونه محبت‌ز یاد یاران رفت
که آشنا خبر از آشنا نمیگیرد

صفای شبنم صبح بهار می باید
درآن دلی که بجزعشق جا نمیگیرد

فروتنی همه آئین پاکبازان است
هرآنکه ناز فروشد بهماء نمیگیرد

درون‌تیره‌ی‌خودچون‌سپیده‌روشن کن
وگرنه پیش خدایش دعا نمیگیرد

به‌بزم اهل محبت‌چوشمع‌باید سوخت
که او ز قاتل خود خونبها نمیگیرد

محمد حسین ساکت

۱ــ تاریخ آل مظفر ص۹۰ و ۹۱ . و حبیب‌السیر جزء دوم از مجلد سیم‌ص ۳۴.
۲ــ تاریخ‌کرمان. ۳ــ تاریخ آل‌مظفر ص ۹۰ و تاریخ عصر حافظ ص ۲۸۶ .
۴ــ تاریخ آل مظفر ص ۹۱ .

(۴)

تهیه و تنظیم از :

دکتر امیرعباس مجذوب صفا

منابع و مآخذ غربی برای مطالعات اسلامی

71 – The Mohammedan Dynasties .... Tables ... S. L. Poole London 1893 Paris 1925

72 – Vergleichungs – Tabellen der Mohammadanischen und Christlichen Zeitrechnung F. Wuestenfeld Leipzig 1926

73 – Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'islam E. de Zambaur 1927

74 – L,islam et nous Abd EL – Jalil J. M. Paris 1947

75 – Aspects intérieurs de l'Islam Abd EL – Jalil J. M. Paris 1949

76 – Marie et l'Islam Abd EL – Jalil J. M. Paris 1950

77 – Islam's Contribution to science and civilisation M. Abdul Karim Calcutta 1935

78 – Reale Accademica d'Italia Aspetti e problemi attuali del mondo Musulmano Roma 1941

79 – Islam and Modernism in Egypt C. C. Adams London 1933

80 – Storia dei Musulmani di Sicilia 3V. M. Amari Firenze 1854 – 1873

81 – L'Islam noir P. J. André Paris 1924

82 – An Introduction to the history of Sufism A. J. Arberry London 1942

83 – Immortal Rose An Anthology of Persian Lyrics. A. J. Arberry London 1948

84 – Modern Arabic Poetry A. J. Arberry cam – bridje 1950

85 – The Legacy of Persia A. J. Arberry Oxford 1953

86 – The Arab Awakening G. Antonius London 1938

87 – The preaching of Islam Sir T. W. Arnold 1896 – 1913 London

88 – The caliphate Sir T. W. Arnold Oxford 1924

89 – A Volume of Oriental Studies Arnold and Nicholson Cambridge 1922

90 – The Lugacy of Islam Arnold and Guillaume oxford 1931–1949

91 – El Islam Cristianizado M. Asin Palacios Madrid 1931

92 – De Mohammedaausche opuatttingen omtrent het Tijdstip Van den Jonsten Dag en Eijn Voorteeknen D. S. Attema Amsterdam 1942

93 – La Perse d'aujourd , hui E. Aubin Paris 1908

94 – Der Islam (in C. Clmen, Die Religion der Erde) F. Babınger Muenchen 1949

مدارس شوروی

آقای میخائیل پروکوفیو وزیر آموزش و پرورش شوروی در آغاز سال تحصیلی مدارس که در ماه سپتامبر شروع شده مقاله‌ای در جراید آن کشور نوشته و مطالبی را در زمینه پیشرفتهای فرهنگی روسیه برشته تحریر درآورده وپیشرفتی را که ظرف پنجاه سال اخیر حاصل‌شده ستوده است. مقاله‌مزبور محتوی بعضی ارقام‌و آمار است که‌جزئی ازآن آورده میشود :

ـ با شروع سال تحصیلی قریب پنجاه میلیون دانش آموز در مدارس شوروی بتحصیل می‌پردازند. آموزش این گروه عظیم بعهده ۵ر۲ میلیون آموزگار، دبیر واستاد است و این رقم همه ساله افزایش می‌یابد .

ـ مردم شوروی در حال حاضر تقریباً همگی از نعمت سواد بهرمورند ودراین کشورقریب ۲۱۴۰۰۰ مدرسهٔ تعلیمـات عمومی ـ ۷۶۷ مدرسه تعلیمات‌عالیه و قریب ۸۰۰۰ دبیرستان فنی و حرفه‌ای وجود دارد .

ـ درسال تحصیلی ۶۶ـ۱۹۶۷ معادل ۸۱۹۰۰۰ محصل در ۲۰۶ مؤسسه تعلیم و تربیت و ۲۶۸۷۰۰ محصل در ۳۸۱ مدرسه تعلیم و تربیت بتحصیل اشتغال داشته وخود را برای تصدی شغل‌آموزشی آماده میکرده‌اند.

ـ در سال ۱۹۳۹ قریب ۳ر۸ درصد از مردم روسیه تعلیمات متوسطه و عالی داشته‌اند و این رقم در سال ۱۹۶۷ به ۶ر۳۴ درصد رسیده است.

ـ ناشران قریب سیصد میلیون نشریه تحصیلی برای محصلان‌آماده کرده‌اند .

ـ در مدارسی که جدیداً بنا شده لابراتوار فیزیك وشیمی، بیولوژی و کارهای حرفه‌ای، خانه‌داری، کارگاههای‌فلز کاری وچوب‌بری و سالنهای ورزشی، سخنرانی، فیلم و رستوران درنظر گرفته شده است .

ـ طبق قانون کلیه اطفال از ۸ سالگی باید بمدرسه بروند وبرنامه‌ای‌هست که درآینده تعلیمات متوسطه نیز اجباری اعلام شود .

پوراندخت ساعدی

ساعد نیری

فرزند فتح‌السلطنه پسر بزرگ مرحوم نیرالدوله بودکه کارهای خوب وارزنده اوازقبیل لوله کشی شهر مشهد درشصت سال قبل واحداث راه نیشابور بمشهد بنام شریف آباد وتعمیرات مفصل گنبد حضرت رضا علیه‌السلام پس ازخرابیهای قزاقان روس و غیره هنوز باقی وزبانزد مردم است. جد مادراومرحوم محسن میرزا یمین‌السلطان دارا بود که آثار ادبی وهنری این مرد وارسته ودرویش هنوز ضرب‌المثل است. ساعددرخانواده محترمی درشب ۱۶ رمضان سال ۱۳۰۷ قمری برابر با ۱۸۹۰ مسیحی درنیشابور متولد شد برای تیمن وتبرك نام (حسینعلی) را براو نهادند وبنا برسم وعادت عصر امیرزاده‌اش می‌نامیدند پس ازفوت پدرش که در جوانی واقع شد و اوهم جزء سخن سرایان عصر خودبود بنام پدرفتح‌السلطنه خوانده شد ازاوان صباوت وبنا بمقتضیات وعادت عصر بفرمانداری نیشابور که زادگاه شعر وادب و ذوق وشور است منصوب گردید وبعدها ملقب بسردار ساعدگشت درجلگه قشنگ وشاداب و پر طراوت این شهر روح حساس وسرکش وافکار لطیف وپرشور خود را بشکار و شعر و مطالعه کتاب سرگرم میساخت وهمیشه شعرا وسخن سرایان دراطرافش گردآمده وکانونی از شعر وادب درمنزلش برپا بود .

تازنده بود عشق فراوانی که برفضل وعلم وهنر داشت اورا همیشه پای‌بند احترام و اکرام نسبت به این طبقه میساخت فضلا وهنردوستان درنظرش گرامی و در اطرافش جمع بودند کتابخانه بزرگی از اوبجای ماند که پس از وفاتش متفرق گشت و دیوانی پر از گفته‌های شیرین وپراحساس ازاو مانده است. دوجلد کتاب مفصل وباروشی تازه وابتکاری در هر زمینه از سر و مو و تمام اعضای انسان تا عشق و فراق وبی وفائی گفته های سخن پردازان را جمع آوری نموده باذکر نام ثبت کرده وتااندازهٔ بیوگرافی اززندگی آنان را نیزشرح داده است که اگرتوفیق یاری کند بچاپ خواهد رسید.

بخراسان و شهر هائی که حکمرانی آن را داشت حقیقتاً خدمت کرد و در واقع عشق می‌ورزید وعاقبت درسن شصت سالگی درمشهد دارفانی را وداع گفت ودر زاویه شمال شرقی ایوان کشیك خانه صحن عتیق آستانقدس رضوی بخاك سپرده شد اینك یك رباعی ازاو آورده میشود :

ای دل که زعشق توبــه ام میدادی — چون‌شد که‌تو خودبدام او افتادی
توبه تو مرا دادی و اکــنون بینم — خود توبه شکستی و بعشقش شادی

ح ـ مدرسی طباطبائی

کتیبه‌های دورهٔ صفوی درقم

بیشتر بناهای تاریخی قم جزیکی دوتاکه از دورهٔ سلجوقی و پیش‌تراست ، متعلق بقرن هشتم ببعد ومخصوصاً ازدورهٔ صفویه میباشد. معرفی‌کامل ابنیهٔ بازمانده ازدورهٔ قبل‌از صفویهٔ قم (مانند : سردر ومناره‌های مسجدخراب قم۱ ـ متعلق به‌قبل ازقرن پنجم؟ ـ مسجد جمعه ـ ازدورهٔ سلجوقی ـ ؛ یکی ازمقابرشیوخ درباغ‌گنبد سبزوبنای امامزاده اسماعیل ـ ازقرن هفتم ـ ؛ بنای امامزاده احمد بن‌قاسم . سیدهنربخش، شاهزاده ابراهیم ، علی بن‌جعفر ، دوگنبد دیگرازمقابرشیوخ وچندبنای دیگر از قرن هشتم ـ ؛ امامزاده زید ومسجدپنجه‌علی ازقرن نهم ـ) وهمچنین بناهای عهد صفوی محتاج بفرصت بیشتر وتحقیق زیادتری است . آنچه دراینجا معرفی خواهیم نمود ، کتیبه‌هائی است‌که درآثار تاریخی دور صفویه باقـی مانده‌است۲ .

۹۲۵ ـ ایوان شمالی آستانهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه (ایوان‌طلا) :

این ایوان ازبناهای شاه‌اسماعیل اول است‌که بعداً درزمان قاجاریه تعمیر ومطلا شده . کتیبه‌ای مورخ ۹۲۵ درکمربند ایوان میباشد ؛ متن این‌کتیبه بشرح زیراست:

الحمدلله‌الذی هدانالهذا وماکنالنهتدی لولا ان هدانالله . اما بعد فقداتفق بناء هذه‌العمارة‌الرفیعة و الروضة‌المنیعة‌المقدسه فی زمن خلافة‌السلطان الاعدل الاعدل خلیفة‌الله فی‌العالم مالک‌الرقاب مولی‌الملوک‌العرب و العجم حامی‌الایمان ماحی آثارالکفر والطغیان ناشرالعدل‌والاحسان باسط‌الامن والامان‌هادی الخلائق‌الی‌اشرف‌الادیان‌المخصوص‌بعنایة‌الملک الدیان السلطان بن‌السلطان بن‌السلطان ابوالمظفرشاه اسمعیل بهادر خان اللهم خلد میامن معدلته‌وآثاررحمته علی مفارق‌المسلمین وابدوشید قواعد ارکان‌خلافته وسلطنته‌الی یوم‌الدین باعلاءکلمة‌الحق و ترویج مذهب‌المعصومین بالنبی العربی ابی‌القاسم محمد خاتم‌النبیین‌و

۱ ـ سفرنامهٔ دیولافوا صفحه۱۸۶ .

۲ـ نیمی ازاینگونه بناهاکتیبه‌هایش ریخته وازبین رفته .

سیدالمرسلین وسیدالاولین والاخرین صلی الله علیه وعلی محترمة الطاهرین وسلم تسلیماً ابداً سرمداً الحمدلله اولا وآخراً وظاهراً وباطناً فی تاریخ شهر رجب المرجب سنة خمس وعشرین وتسعمأة هجریة نبویة کتبه ولی الحسینی

سایر کتیبه‌های این ایوان ازدورهٔ قاجاریه است .

۹۳۹ ـ ایوان جنوبی مدرسهٔ فیضیه :

این ایوان ازبناهای شاه طهماسب اول وتنها قسمت باقی مانده ازساختمان قبلی مدرسهٔ فیضیه است .

درکمربند ایوان کتیبهٔ زیر نوشته شده:

قداتفق بناء هذه العمارة الشریفه والعتبة السنیه والسدة العلیة الفاطمیه فی زمان دولة سلطان اعاظم السلاطین برهان اکارم خلف الخواقین خلیفة الانبیاء والمرسلین والائمة الطاهرین المعصومین مشید مبانی الشریعة المصطفویه مؤسس اساس الملة المرتضویة رافع الویة العدل والاحسان السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان ایدالله تعالی بالنصر والتأیید سلطنته وشوکته وبالخلود والتأیید لازال الدهر مساعداً له فی اقامة عماد الدین والقرآن المبین موافقاً لما یرام من زمانه الشریف فی اعلام معالم الشرع المتین بمحمد وآله اجمعین بسعایة نقاوة اکابر السادت و النقباء الاشراف الامیر شرف الدین اسحق تاج الشرف الموسوی فی سنة ۹۳۹

دربالای طاق نوشته شده : عمل تقی سلطانی قمی ودر زیر کتیبه لوحی سنگی است که جملهٔ «نادعلی....» رابخطوط بنائی برآن رسم نموده‌اند، وزیر آن اشعار ذیل نوشته‌شده:

الهی بحق بنی فاطمه	که برقولم ایمان کنی خاتمه
اگردعوتم ردکنی یا قبول	من ودست و دامان آل رسول

کتبه .... الاسترآبادی

۹۵۰ ـ کتیبهٔ ضریح کاشی مرقد مطهر حضرت معصومه :

درسال ۹۵۰ شاه طهماسب دیواری کوتاه دورمرقد مطهر حضرت معصومه ساخته، که در اصطلاح آنرا ضریح کاشی مینامند .

متن کتیبهٔ این بنا چنین است :

اللهم صل علی النبی محمدالمصطفی وصل علی الامام علی المرتضی وصل علی ...... وصل علی الامام زین العابدین علی وصل علی الامام الباقر وصل علی الامام الصادق جعفر وصل علی الامام موسی وصل علی الامام علی الرضا وصل علی الامام محمدالتقی وصل علی الامام علی النقی وصل علی الامام الحسن العسکری وصل علی الامام الهمام المهدی الهادی محمد صاحب الزمان و خلیفة الرحمن القائم بالحق الداعی الی الصدق المطلق صلوات الله علیه وعلیهم ـ اتفق عمارة هذه

الروضة المنورة المقدسة التی شرفها سمی بنت النبی فاطمة بنت مولانا وسیدنا ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین اخوه الحسن بن علی بن ابیطالب وعمة محمد التقی وعلی النقی والحسن الزکی ومحمد المهدی صاحب العصر والزمان وخلیفة الرحمن [فی زمن] باسط الامن و الامان ماحی الکفر والطغیان ناشر العدل والاحسان هادی الخلائق الی اشرف الادیان السلطان بن السلطان ابوالمظفر طهماسب بهادرخان خلدالله تعالی ملکه وسلطانه وافاض العالمین بدوام احسانه وابد ظلال معدلته علی مفارق المسلمین الی یوم الدین کتبه علی الحسینی فی سنة ۹۵۰

۹۵۳ ـ بقعهٔ چهل اختران :

ساختمان فعلی بقعهٔ چهل اختران ازشاه طهماسب صفوی است . در بالای سردر بقعه ازطرف داخل این کتیبه گچ بری شده :

قدصدر الحکم المطاع ببناء هذه العمارة الشریفه عن اعلیحضرت سلطان سلاطین الزمان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه فی شهور سنة ثلث وخمسین وتسعمأة

۱۰۵۳ ـ کتیبهٔ مقبرهٔ شاه صفی :

این مقبره ازبناهای شاه عباس دوم است . درکتاب انجم فروزان دربارهٔ این بنا چنین می‌نویسد :

«این مقبره بطول ۸/۷۰ متروعرض ۵/۷۰ متر، ازاره‌اش بارتفاع ۱/۸۰ متر سنگ مرمر ودربالای آن کتیبه‌ایست بخط ثلث آقامحمدرضای امامی درنهایت خوبی برروی کاشی معرق زمینه لاجوردی که دنباله کتیبه بحرم مطهرمنتهی وجزءکتیبهٔ حرم میگردد.»۱

صندوق خاتم مزارصفی نیزکه اینك درموزهٔ آستانهٔ مقدسه نگهداری میشود و از نفائس موزه بشمار میرود دارای کنده کاری وکتیبه‌ایست که تمام سورهٔ یس را برآن حك کرده‌اند .

۱۰۵۵ ـ سردر آب‌انبار ساروتقی :

این آب‌انبار را میرزا تقی‌خان اعتمادالدوله ـ ساروتقی ـ وزیر شاه عباس‌ثانی بنیاد نهاده واین بنای مستحکم تاکنون باقی‌ومورد استفاده است. درسردر آب‌انبار کتیبه‌ایست بخط محمد رضا امامی ؛ متن‌کتیبه چنین است :

فی ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان الاکرم ومروج مذهب ائمة المعصومین علیهم السلام السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس الثانی

۱ـ صفحهٔ ۱۰۷ ونیز صفحهٔ ۱۲۸ ؛ و نیز تاریخ قم از ناصرالشریعه صفحهٔ ۹۴ چاپ دوم .

الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه توفیق اتمام یافت عمارت این برکه خادم الامراءمخدوم الفقراءتوفیق آثاری ایران مدیری اعتمادالدولة العلیة العالیة الخاقانیه میرزا محمدتقی المشهور بساروتقی خالصاً الی‌الله تعالی فی شهرربیع الاول [سنة خمسة]۱ وخمسین بعد الالف [کتبه محمدرضا]۱ الامامی الاصفهانی درزیر این کتیبه ابیات ذیل نوشته شده :

زین برکهٔ دستورکه بادا جاوید — بریاد حسین هرکه یك قطره چشید

فی‌الحال زبهر سال تاریخش گفت — لعنت به یزید باد برگور یزید

۱۰۵۵

میرزا تقی از بهرصفی شاه جهان — این برکه نمود خیر برعالمیان

جستم ز خرد حساب تاریخش گفت — این برکه بنا کرده وزیر ایران

۱۰۵۵

۱۰۷۴ ـ کتیبهٔ راهرو مقابرسلاطین صفوی :

درراهرو بنائی که مقبرهٔ شاه سلیمان‌وشاه سلطانحسین است واینك بعنوان یکی‌از دوسالن موزه انبار اشیاء زائد آستانه شده ؛ ۲ کتیبه‌ایست‌که ۱۹ بیت برآن نوشته شده ، ودوازده‌بیت آن‌ازسال ۱۰۷۴ وباقی‌الحاقی‌است؛ واینست پاره‌ای ازابیات عصرصفوی کتیبه :

هذه جنات عدن فادخلوها آمنین — زائرانرا ازصریردر رسد برگوش‌جان

خشت ایوان‌بلندش غیرت‌خورشید وماه — صحن ایوان رفیعش مهبط‌کر و بیان

ز التفات پادشاه صورت و معنی صفی — شد سرافراز مهم تولیت جمشید خان

شد تمام از معجز اقبال شاهی این بنا — تامگرهمچون‌حرم‌گرددمطاف‌انس‌وجان

کرد بنیان اساسی بارگاهی‌کز شکوه — باد یارب تا ابد از عمر شاهی کامران

این رقم زد از پی تاریخ معمار قضا — مهبط صفح الهی مرقد صاحب قران

۱۰۷۴

۱۰۷۷ـ کتیبهٔ مقبرهٔ شاه‌عباس دوم :

این مقبره ازبناهای‌شاه سلیمان صفوی است . دوربقعه «سورهٔ جمعه»را«حجاری» کرده ونوشته‌اند۳ ؛ درآخرکتیبه خوانده میشود : کتبه محمد رضاالامامی سنة۱۰۷۷

درتاریخ قم ازعلی‌اکبر فیض چنین‌آمده : «برروی قبراین پادشاه صندوقی است ازمس ؛ وبراطراف آن‌کتیبه‌ایست‌ازثلث بخط‌آقامحمد رضا امامی اصفهانی‌که برروی‌صفحهٔ

۱ـ دوخشت ازآخرکتیبه‌که مشتمل براین دوجمله بوده ، افتاده (وباقی‌کتیبه‌هم باید تحکیم شود)وما متن‌کتیبه را بااستفاده ازکتاب راهنمای قم صفحهٔ ۸۴ تکمیل‌نمودیم.

۲ـ ازجمله بشکه‌های خالی روغن وتعدادی سنگ‌قبرهای معمولی و جزاینها !

۳ـ این مقبره تماماً ازسنگ مرمراست ، وکتیبه نیز.

فولادین نوشته شده است و آن خط را مشبك ساخته از فولاد بیرون آورده‌اند.» ۱.

۱۱۰۷- کتیبهٔ مقبرهٔ شاه سلیمان صفوی :

بنای مقبره از شاه سلطان حسین است. گرداگرد بقعه چند سوره از سورقرآنی گچبری شده که نخستین آنها سورهٔ حشراست، و درآخرکتیبه نوشته شده : کتبه ابوطالب الحسینی الخطیب القمی فی سنة ۱۱۰۷

۱۱۱۳- کتیبهٔ سردر مدرسهٔ مؤمنیه :

مدرسهٔ مؤمنیه درعهد شاه‌سلطانحسین بناشده ؛ ودر این اواخرمخروبه بود. بتازگی اقدام بتجدید بنای آن شده وبصورت مدرسه‌ای نوساز درآمده است. ازبنای سابق‌مدرسه تنها سردر آن باقی مانده، درکتیبهٔ سردر هشت بیت‌نوشته‌بوده‌اندکه بیشترریخته یابصورت غیرقابل خواندن ا درآمده، وآنچه خوانده میشود بقرارذیل است :

. . . .

ساخت این مدرس سپهر اساس — که از آن شد بنای دین محکم

خسرو عید (؟) و داور دوران — شاه گیتی و قبله عالم

. . . .

در رقم کرد از پی تاریخ — بهترین مدارس عالم

۱۱۱۳

۱۱۲۹ - ایوان مسجد امام‌حسن :

تنها ایوان مسجد امام حسن عسکری معروف بمسجد امام از ابنیهٔ دورهٔ صفویه است ۲. در محراب این ایوان هفت‌لوحه موجود است‌که برهر یك‌کتیبه‌ای نوشته شده. عبارت کتیبه بشرح زیراست :

۱- عمل کلب علی‌بن استاد سلطان‌القمی

۲- یا غفران یا مستعان یا برهان یا سبحان یا رضوان یا حنان یا منان یا دیان

۳- جنات عدن‌مفتحة لهم‌الابواب

۴- چهارعدد «یاعلی»در وسط، واطراف‌آن : یا سبحان یا مستعان‌یا قاضی‌الحاجات یا رفیع‌الدرجات

۵- عین کتیبه‌سوم.

۶- عین کتیبه دوم.

۷- فی‌سنة تسع وعشرین ومأة بعدالالف

۱- انجم فروزان صفحهٔ ۸۰۱

۲- سایر قسمت‌های مسجد متعلق بدورهٔ قاجاریه ببعد است.

کتیبهٔ کمربندی این ایوان نیز ظاهراً ازهمان تاریخ است . دراین کتیبه ، سورهٔ جمعه (که در ضلع شرقی بپایان‌میرسد) و سورهٔ ملك تا آیهٔ هفتم گچ بری‌شده ، و به جمله «تکاد تمیز» پایان می‌پذیرد.

چند کتیبهٔ دیگر :

۹۳۲ـ کتیبهٔ امامزاده ابواحمد :

بنای این امامزاده چندان کهن نمیماند . بر کاشیهای مرقدامامزاده این جمله نوشته شده :

هذا مرقدالسیدالمطهرابواحمدبن‌محمدبن‌علی‌بن عبدالله بن جعفربن‌عبدالله بن‌جعفر بن‌محمد حنفیة بن امیرالمؤمنین و امام‌المتقین علی‌بن‌ابیطالب علیهم‌السلام فی‌سنة ۹۳۲

در اطراف سقف مقبره (داخل گنبد) اسامی معصومین (ع) گچ‌بری شده ؛ که شاید مربوط بهمان سالها باشد .

۹۴۲ـ کتیبهٔ سردر امام زاده جعفر :

بنای فعلی این امامزاده از دورهٔ صفویه است . در سردر دالان این بنا کتیبه‌ای‌بوده که بمرور زمان فرو ریخته ، و تنها یك قطعه ازآن باقی‌مانده‌که اینك در موزهٔ آستانهٔ مقدسه نگهداری میشود . عبارت این قطعه‌چنین است :

تجدید عمارت‌این‌درگاه‌مشهدمقدس‌منورزبدةالاعیان غازی‌پیرقلی نموده است‌سنه ۹۴۲

کتیبهٔ چند لوح سنگی از دورهٔ صفویه۱ :

۹۷۹ ـ لوح سنگی امامزاده‌زید :

بنای این امامزاده از قرن نهم است ؛ لیکن در ایوان پهلوی مسجد بقعه سنگی است‌که اشعار زیر برآن نوشته شده :

بیك دانه گندم بلطف اله۲ تمامست گنبد باقبال شاه

بسعی براهیم ابن اویس رسیده به اتمام این بارگاه

خرد گفت تاریخ او را بگو بهفتاد و نه نهصدش کن نگاه

۱۰۵۳ـ لوح سنگی مسجد پائین پای حضرت معصومه :

در مسجد پائین پای حضرت معصومه‌که قبل از تأسیس موزه ، خزانهٔ‌آستانه بود ـ

۱ـ لوحهای سنگی که متضمن فرمانهای دوران صفویه دربارهٔ تخفیف مالیاتها یا ارزان شدن اوراق و مانندآن بوده ، در اواخر زمان قاجاریه و سالهای‌گرانی ازجا کنده شده و نابود گردیده ؛ فقط چند فرمان از زمان قاجاریه باقی مانده است .

۲ـ یعنی یك دانه‌گندم را کاشته‌اند وحاصل‌آنرا برای بار دوم‌کاشته‌اند وهکذا.. و ازمحصول‌آن‌بقعه را بنا نهاده‌اند !

لوحی سنگی مشتمل بر کتیبه‌ای منظوم موجود است ، که حاکی از بنای آن مسجد درزمان شاه عباس دوم میباشد . و اینست متن کتیبه :

در ایام خاقان جم بارگاه　　خدیو جهانگیر عباس شاه
سلیمان غلامی زخیل درش　　باقبال شه ساخت این طوف‌گاه
همین بس بود بهر اوصاف او　　که شد سایبان برسرقبر شاه ۱
شهی کو بعصمت نظیرش نبود　　از آن گشت معصومه‌اش جایگاه
بهشت برین بود مأوای او　　همین‌گشت تاریخ آن قبله‌گاه ۲
چو این جنت آباد اتمام یافت　　بسعی سلیمان و اقبال شاه
غیاث از پی سال تاریخ گفت　　سلیمان ثانی زد این بارگاه
۲۰۵۳

۱۰۷۸ کتیبهٔ سنگ مرمر قبر شاه عباس دوم

روی قبر شاه عباس دوم سنگ مرمری است که پایهٔ صندوق فولادین (که اینك برداشته‌اند) بوده ، در اطراف این سنگ ابیات زیر نوشته شده :

جمشید باخلاص ز شاه اسلام　　چون‌منصب‌تولیت گرفت ازانعام
طاهر به نیابتش مشرف‌چون شد　　صندوق بسر کاری او گشت تمام
. . . .　　. . . . .
از سیم وزر خزانه تحویلش داد　　با راستی این مزاررا کرد تمام
بر مرقد پاك پدرآن زندهٔ ناس　　یعنی صفی ثانی افلاك اساس
۳ــ یك بیت ریخته وخوانده نمیشود .
صندوق چو ساخت عقل تاریخش گفت　　صندوق مزار شاه عالم عباس
۱۰۷۸

۱۱۴۱ــ کتیبهٔ سنگ قبر شاه سلطان حسین :

قبر شاه سلطان حسین در همان بقعهٔ شاه سلیمان است ، بر روی مدفن او سنگی قرار داردکه در حدود نیم متر از سطح زمین بلندتر و از صندوق خاتم قبر شاه سلیمان کوتاهتر میباشد .

نصب این سنگ‌وبنای بقعه شاهزادگان‌صفوی بدستور طهماسب دوم در سال ۱۱۴۲ بعمل‌آمده . اطراف این سنگ در دو قسمت بالا و پائین آیاتی از قرآن مجید نقر شده، و روی‌سنگ‌نیز ابیاتی چند نوشته‌اند.

نوشتهٔ قسمت بالای این سنگ آیةالکرسی است که بجملهٔ « و نحن علی ذلك من‌الشاهدین و شاکرین» پایان می‌یابد .

۱ــ مقصود شاه صفی است که این بنا جنب مقبرهٔ او بنیان شده .

۲ــ این مصرع بحساب ابجد «۱۰۵۱» میشود ، که با ملاحظه مصرع دیگری که بعنوان تاریخ درآخر قطعه‌آمده و «۱۰۵۳»است ، باید‌گفت‌شروع به بنای‌این‌ساختمان یك سال قبل از مرگ صفی وپایان بناسالی پس از فوت اوبوده .

آسیای هفت سنگ

ازکجا آورده‌ای

درهمهٔ تواریخ ـ وخصوصاً بیهقی ـ حسنك را سخت‌مظلوم نشان داده‌اندوحق‌نیز همین است ، آنجاکه بیهقی اعتماد اورا به‌مردم نیشابورنشان داده وفکرمیکرده این‌مردم روزی ازو پشتیبانی خواهندکرد ومیگفته «مرا دعای نیشابوریان بسازد» البته مامنکر این دعای مردم نیشابور نیستیم‌که بدرقهٔ راه اوبوده است ، اما نباید ازنفرین بسیاری ازمردم نیزغافل بود ـ که حسنك مردی مال‌اندوز بود ودرمدتی‌که وزارت‌کرد سخت ثروتمندشد ـ اما چه سود؛ بیهقی خوب‌گوید :

«اگرزمین وآب مسلمانان به غصب بستد ، نه زمین ماند ونه‌آب ، وچندان غلام وضیاع‌و اسباب و زر وسیم و نعمت هیچ سود نداشت . احمق مرداکه دل درین جهان بنددکه نعمتی بدهد وزشت بازستاند.»۱

عبدالحسین میرزا فرمانفرما وقتی درکرمان حاکم بود ، اتومبیلی خریدومردی را بنام فریدون خان‌گبر به هند فرستاد تا رانندگی‌بیاموزدوبه‌کرمان بیاید وراننده‌اوباشد. فریدون خان نقل میکردکه سالها بعد ازرفتن فرمانفرما به تهران وایام خانه نشینی او ، وقتی من ازکرمان به تهران آمدم وازجهت ادای احترام وحقوق سابقه ، خدمت اورفتم ، فرمانفرما هنگامی‌که میخواست ازکاخ بیرون‌آید ، بمن برخورد وگفت :

ـ فریدون خان ، من اینروزها اتومبیلی تازه خریده‌ام ، بیا وپشت‌آن بنشین و ببین چگونه اتومبیلی است وضمناً مرا بفلان محضر(ظاهراً درشیخ هادی‌برسان) . فریدون خان چنین‌کرد وگوید :من‌دراتومبیل نزدیك‌محضرماندم،فرمانفرما داخل شد ،گفتکویش درمحضرطولانی بود وچون بازگشت ، در حالی‌که برافروخته و متفکر بود ، در اتومبیل

۱ـ تاریخ بیهقی ص ۱۸۷ : در تاریخ بیهقی آمده است‌که هنگام مصادرهٔ املاك حسنك ، او اقرارکرد به دادن‌آن املاك «به‌طوع‌ورغبت». وقتی من این جمله‌رامیخواندم یادگفتهٔ فرمانفرما رجل سیاسی ومرد مقتدر زمان قاجار (متوفی۱۳۱۸ شمسی) افتادم .

نشست . اتومبیل براه افتاد ، من چیزی نگفتم ، معلوم بود که معامله‌ای که انجام داده‌است که مطابق میل ورغبت وشاید هم رضایت اونبوده، خودش ابتدا به ساکن روبمن کرد و گفت:

ـ فریدون ، امروز فلان ملك را هم فروختیم (نام جائی را برد) .

من گفتم : حضرت اشرف سلامت باشد ، هرچه آن خسروکند شیرین بود .

چند قدمی رفتیم ، فرمانفرما بی‌مقدمه گفت :

ـ فریدون خان حقیقت اینست که بدون رضا ورغبت هم فروختیم .

باز من گفتم : ملك حضرت اشرف بود ومختارند ، خدا سلامتی دهد .

اتومبیل کمی راه رفت ، فرمانفرما مجدداً گفت :

ـ اما فریدون خان باورکن که خیلی اززان‌ومفت هم فروختیم .

گفتم : تن شما سلامت باشد ، این پولها ارزشی ندارد ، بچه‌ها بزرگ شده‌اندو خرج دارند . مهم نیست .

راه طی‌شده بود . دم باغ، فرمانفرما همینکه خواست پیاده شود گفت :

ـ فریدون ، فقط‌تومیدانی‌که ماهم این املاك‌را بههمین قیمت‌ها خریده بودیم!!

در واقع حسنك ، علاوه برآن‌که میان دوسنگ آسیای عظیم سیاست قاهره وبغداد ومحمودی ومسعودی گیر کرده بود، خود نیزدانه‌ای به‌آسیا نبرده بودکه باری بازآرد .

بد میکنی و نیك طمع میداری　　هم بد باشد جزای بدکرداری

نشنیدستی تو این مثل ، پنداری　　چون خشت‌به‌آسیابری، خاك‌آری

ظاهرآنست‌که غرور ونخوتی‌که براثرقدرت واموال ونفوذ و پشتیبانی خلق ـ از جمله نیشابوریان ـ به حسنك دست داده بود، موجب این نکبت اوشده باشد ، همان‌غروری که نظام‌الملك طوسی را دست داد بدان فکرکه گمان داشت دولت‌تاج ملکشاه به‌دولت‌دوات او ونیزهٔ غلامان نظامیه بسته است وحال آنکه می‌بایست‌متوجه باشدکه ازقدیم‌گفته‌اندیك سرهزار سررا نگاه میدارد ، ولی هزارسر نمیتواند یك سر را نگاه دارد» .

حسنك از «آل میکال وخانوادهٔ احتشام نیشابوربود»[۱] اما خواجه نظام‌الملك‌ازین جمله نبود ، اومرد فقیری ازطوس بودکه دری به تخته‌ای خورد و «به عهد طغرل‌اندر ، ازنابینا درمسجد زر برداشت وبدان تجمل ساخت وبخدمت مسعود پیوست»[۲] وبالاخره در سیاست بدان مقام رسیدکه بیست‌ونه سال ونه ماه وزارت چند پادشاه‌کرد و البته اونیز در میان دوسنگ آسیای سیاست بغداد وقاهره ـ یعنی فعالیت اسماعیلیه و مخالفان وهم چنین رقابت برسر تعیین ولیعهد ملك شاه ـ خردوخمیرشد .

۱ـ آثار الوزراء ص ۱۸۶

۲ـ مجمل‌التواریخ والقصص ص ۴۰۸

دزدی درخانه خدا

در باب آغاز کار نظام‌الملک داستانی جالب نوشته‌اند ، گویند در بدایت حال ، یعنی آن روزها که هنوز به حسن طوسی معروف بود نه «خواجه بزرگ سیدالوزرا ، صدرالاسلام، قوام‌الدین، الاتابك، نظام‌الملك ، غیاث‌الدوله ، رضی خلیفه ، ابوعلی حسن بن علی بن اسحق طوسی» ، یعنی هنوز دبیر الب ارسلان بود۱ ، «اتفاقاً سلطان را عزیمت سفری افتاد و وزیر را مزاج منحرف بود و با سلطان نمی‌توانست رفت و می‌بایست که از اصحاب دیوان یکی در خدمت سلطان باشد ، به اتفاق گفتند : خواجه حسن طوسی مناسب است . سلطان به استصحاب او مثال فرمود ، و خواجه دستگاهی چندان نداشت که در آن سفر با ترتیب توانستی رفت، به‌غایت غمناك شد ، و از استیلاء اندوه ؛ وضو ساخت و در مسجدی رفت و در فراز کرد و به نماز و عرض نیاز مشغول شد .

نابینائی در مسجد باز کرد و در آمد و گفت : درین مسجد کیست ؟ خواجه جواب نداد . نابینا با عصا گرد مسجد درآمد و احتیاطی که مقدور او بود بکرد و در مسجد محکم ببست و پیش محراب رفت و زیلو باز انداخت و اندکی بکاوید و یك سبوی زر بیرون آورد و در دامن ریخت و ساعتی با آن زر بازی کرد و باز در سبو کرد و به همان جای نهاد و بیرون رفت .

خواجه به فراغ خاطر ، بی‌زحمت و مذلت ـ استقراضاً ـ آن زر را برداشت و تمامت مصالح خود چنانچه لایق بزرگان و مقربان سلاطین باشد بساخت و در خدمت سلطان روان شد و کارش بالا گرفت و منصب وزارت به ذات مبارك او مشرف گشت.»۲

بعد از مرگ طغرل در طجرشت ری (۱۸ رمضان ۴۵۵ هـ .) خصوصاً نظام‌الملك به طرفداری الب ارسلان برخاست و شاهزادگان دیگر ـ خصوصاً سلیمان را که عمیدالملك کندری هم با او موافق بود ـ کنار زد و الب ارسلان را به پادشاهی رساند و سلیمان را بکشت و چون ملك الب ارسلان را نظامی داده بود، نظام‌الملك لقب یافت و کار الب ارسلان را به آنجا رساند که سلطان روم را بگرفت و «حلقه در هر دو گوش او کرد»۳. ولی درهنگام عبور از جیحون،

۱ـ خواجه قبل از وزارت الب ارسلان ، منشی ابن‌شادان دربلخ بود و با حقوق کم می‌ساخت و ابن شادان آنقدر به او میداد که بخورد و نمیرد ! او همیشه میگفت : نویسنده را تنها قلم کافی است ، مال دنیا برایش وبال است . (تاریخ الباهر ابن اثیر) ، و بدین جهت «هروقت گمان می‌برد که خواجه را از متاع دنیا چیزی جمع گشته است . میگفت : حسن ، فربه شده‌ای ؟ و هرچه خواجه داشت از وی می‌ستد . (دستورالوزراء ص ۱۵۰)

۲ـ تجارب السلف ص ۲۷۸ .

۳ـ راحة‌الصدور ص ۱۱۹

این ارسلان قد دراز ریش بلند[۱] ، بدست یوسف برزمی به ضرب کارد کشته شد .

الملك عقیم

پس ازمرگ الب ارسلان ، سنگ بزرگ آسیای سیاست ملك قاورد سلجوقی، برادر الب ارسلان وعم ملکشاه ، به گردش درآمد وکرمان وفارس واصفهان را بگرفت و لشکر تا همدان آورد ونزدیك بودکه کار این گرگ بیابان بجائی برسد ، مخصوصاً که سپاهیان ملکشاه هم اغلب باقاورد آشنائی وتمایل داشتند واوایل کار ملکشاه بودوسال «شاه میری»ودعام البلوا». درجنگی که درحوالی کرج روی داد ، بعد ازسه شبانه‌روز جنگ ، قاورد شکست خورد و گرفتارشد ، لشکرملکشاه بعد ازین جنگ ، درهمدان، «تطاولی مینمودند وتدللی میکردند، یعنی که چنین فتحی کرده‌ایم وسنگری شکسته ، نان پاره زیادتی خواهیم . ودرپیش خواجه لفظی برزبان راندند مبنی برآنك : اگراقطاع ونان پاره وجامگی زیادتی نخواهد بود، قاورد را سعادت باد»[۲] .

درواقع نزدیك بود ازمیان سپاه ملکشاه ، فریاد «زنده بادقاورد» برآید،خواجه نظام‌الملك مصلحتاً قبول کردکه درباب اضافه حقوق وپاداش و ترفیع نظامیان ، باملکشاه صحبت کند .

«شب رمزی ازین معنی باسلطان بگفت ، وصلاح وفسادکلمه را روشن کرد»[۳] . درواقع خواجه محترمانه به ملکشاه گفته بود: درست است که قاورد عموی شاه است ، ولی بهرحال اگرسلطنت خواهد باید ازقوم وخویشی چشم بپوشدکه «سیاست پدر ومادر ندارد» وبه صلاحدید خواجه ،همان شب«قاورد را زهرچشانیدندوهردو چشم پسرش رامیل کشیدند»[۴]

---

۱ ـ الب ارسلان قدی عظیم داشت و محاسنی دراز ، چنانك به وقت تیرانداختن گره زدی ، وهرگزتیرخطا نکردی ، وکلاه دراز داشتی ، وبرتخت روز بار سخت مهیب بودی وباشکوه ، واز سرمحاسن تاسرکلاه اوگویند دوگزبودی. (راحة‌الصدور ص۱۱۷). اما برخلاف گفتهٔ راوندی ، فقط یك بارتیراو به خطا شد و آن وقتی بودکه یوسف برزمی «کاردی ازساق‌موزه بیرون‌آوردوآهنگ سلطان‌کرد» . . غلامان خاص وسلاحداران‌خواستند که اورابگیرند ، سلطان بانگ برزد ـ وبرگشاد تیرواثق بود ـ تیری بدوانداخت،خطا شد، مرد برسیدوسلطان را زخم زد. »(راحة‌الصدور ص ۱۲۱)

۲ـ راحة‌الصدور ص ۱۲۷

۳ و۴ ـ سلجوقنامه ظهیری ص ۳۰

به‌قولی «قاورد را شربت دادند»[۱] یا به روایتی «به تخنیق کشته شد» [۲] ومن درجائی که فعلا منبع آن یادم نیست ــ خواندم که به زه کمان اورا کشتند .

بهرحال ، فردا صبح که «لشکر به تقاضای جواب بازآمد ، خواجه گفت : دوش ازین معنی ، چیزی با سلطان نیارستم گفت که متفکر بود و تنگدل، ومجال سخن نماند ، بسبب آنکه قاورد ، دوش ازسرضجرت ، زهراز نگین انگشتری درمکیده بود ، سلطان ، بسیار ازپازهر هندی وتریاق وسلسال بر بری به وی داد ، اما چون دراعضاء پراکنده بود واجل رسیده ، نافع نبود ، جان بداد.»[۳]

ببینید چطور نعل وارونه زده است ؟ دراینجا باید قبول کرد قول آن سیاستمداری راکه گفت : سیاستمداری کار ساده‌ای است ، فقط باید آدم دروغ را طوری بگوید که مردم فکر کنند راست‌تر ازآن حرفی نیست !

بعد ازین پاسخ عجیب ، «لشکرچون این سخن بشنودند ، دم درکشیدند وکس دیگر حدیث نان پاره نکرد» .

سنگ سنگین دیگر آسیای سیاست که در زمان ملکشاه چرخش داشت ، قضیهٔ اسماعیلیان وفدائیان اسماعیلی بودکه سالها ــ از زمان سامانیان ــ در شهرهای ایران فعالیت داشتند وبارها بوسیلهٔ البتکین وسبکتکین ومحمودغزنوی سرکوب شدند. اما پس‌ازآشفتگی دوران مسعود غزنوی وروی‌کار آمدن ترکمانان سلجوقی از اوضاع استفاده‌کردند و ظاهر اینست که دراول‌کار ، ازطرف امرای سلجوقی نیز نسبت به‌آنان مماشاتی شده باشد، لالحب علی بل‌لبغض‌معاویه ، یعنی برای تضعیف بقایای غزنویان . اینست که اقلیت‌ها و مخالفان مذهب سنت ، ازقبیل صوفیه وروافض واسماعیلیه ، مختصر میدانی‌یافته‌اند و شاید از همین مقوله باشد رفتار مسالمت‌آمیزی که طغرل اولین پادشاه سلجوقی با بابا طاهرعریان‌کرد و با او به مدارا به‌گفتگو پرداخت[۴] .

اما بعد از طغرل و زمان الب‌ارسلان و ملکشاه ، طبعاً دیگر مجالی برای

۱ــ راحة‌الصدور ص ۱۲۷

۲ــ زبدة‌التواریخ واخبارالدولة‌السلجوقیه ، ودر «سلجوقیان وغزدرکرمان» آمده است که «در شب خفیتاً اورا خبه‌کردند .» وعمادکاتب گوید : غلامی ارمنی یك چشم به‌امر گوهرآئین خبه‌کردش . وقاورد همی تضرع می‌نمود . (بنقل حاشیه مجمل‌التواریخ)

۳ــ سلجوقنامه ظهیری ص ۳۰

۴ــ راحة‌الصدور

۴ــ راحة‌الصدور ص ۹۹

فعالیت این گروه باقی نمی‌ماند که مقصود ایجاد ثبات و آرامش بوده و خواجه نظام‌الملك که ملکشاه را تا به انطاکیه شام ولاذقیه کشاند و وبه کنار دریا [دریای مدیترانه] اسبانرا از دریا آب دادند ۱ و سلطان سجاده خواست و دو رکعت نمازگزارد ، شکرانهٔ آنك ملك او ازاقصای مشرق تابکنار دریای مغرب رسیدست»۲ مطمئناً حاضرنبودکه دولتی در دولت اوباشد واسماعیلیه کروفرداشته باشند ، اینست که همهٔ هم‌خودرا مصروف قلع وقمع‌این‌طایفه کرد و تازمانی‌که خواجه حیات داشت ، تا حدودی حوزهٔ فعالیت این گروه محدود شده بود وحسن صباح ازهمین جهت همهٔ کوشش خود را صرف ازمیان‌بردن خواجه نظام‌الملك کرده بود ودرنامه‌ای‌که به ملکشاه نوشته همه جا ازغلامان نظامی ودار ودستهٔ نظام‌الملك مینالد چنانکه مینویسد :

«از حدودخراسان جمعی ازغلامان سلطانی‌وگماشتگان نظامی و ارباب‌معاملات ازطریقی‌که‌پیشترازین درمیان‌مسلمانان‌رسم‌وعرف بوده منحرف‌گشته‌اند، بعضی به‌عورات مسلمانان‌وحرم زهادوعباد دست درازی‌میکنندوبی‌محابا‌زنان رادرحضور شوهران می‌کشند و وبعضی درمعاملات‌دیوانی‌بی‌انصافی میکنند و هرچه مردم مستغاث به ارکان دولت می‌شوند ،هیچکس به غور نمیرسد ، بلکه بلا بر دادخواه‌می‌آید . نظام‌الملك‌که کدخدای ملك است ، خواجه‌ای چون ابونصر کندری را ـ‌که درهیچ عهدی درپیش هیچ‌پادشاه در هیچ ملك چنان‌کدخدائی پای‌درمیان‌کارننهاده ـ به تزویر آنکه درملك ومال سلطان تصرف‌می‌کند، شهیدکرد و ازمیان‌برداشت، امروز ظلمه وعوانان را با خود همکارکرده واز جهت آنکه در وقت خواجه‌ابونصرده‌درم میگرفت وبه خزانه‌میرساند : اوپنجاه درم میگیرد و نیم درم به وجه کارسلطان نمی‌کند ، ومحقری به عوانان‌که همکار اویند می‌دهد وباقی به خرج دختران وپسران‌و دامادان خود می‌کند ، و آنچه به عمارت خشت و گل براطراف مملکت ضایع می‌کند اظهر من‌الشمس است .کجا بود خواجه‌ابو نصررا پسر و دختر ؟کدام روز یك دینار صرف‌کرد به چوب و گل ؟...»۳

۱ـ حتماً ازترس‌ملکشاه بودکه‌اسبان‌حاضرشده‌اندآب شور دریا را تناول‌کنند !

۲ ـ راحة‌الصدور ص ۱۲۹

۳ـ چند مقاله تاریخی وادبی نصرالله فلسفی ص ۴۲۲ بنقل ازمجالس‌المؤمنین و زینة‌المجالس .

داستان این منافسه ورقابت میان خواجه نظام‌الملك وحسن‌صباح خود فصلی دلکش است که فعلا جای آن بحث نیست ، اما بهر حال ، چنانکه خواهیم دید ، خود خواجه ، از خردشدگان این سنگ آسیاست .

علاوه براین، ظاهراینست که نظام‌الملك ، مثل بزرجمهر و حاکم جلیل ، دست درحقوقات لشکریان نیز برده است وقسمتی از حقوق آنها را به روحانیان و طبقات دیگر داده است. سبزواری مینویسد :

«سلطان ملکشاه را گفتند که نظام‌الملك هر سال از خزانه نهصد هزار خلعتی به علماء و زاهدان وعابدان می‌دهد وشما راازآن‌هیچ نفعی نیست وبا آن مبلغ لشکری جرار بهم‌می‌توان رسانید، سلطان این سخن را به‌خواجه بازگفت :

خواجه فرمود که به‌آن زر لشکری ترتیب می‌تواند داد که ایشان دشمنان را به شمشیر یك ذرع وتیری که رفتنش سیصد ذرع نباشد دفع کند، من بدان زر برای تولشکری ترتیب کنم که ازاول شام‌تاصباح بردرگاه‌احدیت حضرت اله به قدم صادق ایستاده‌اند۱»...

خواجه نظام‌الملك دچارسنگ سنگین دیگری نیزبودوآن جریان انتخاب‌ولیعهد ملك‌شاه بود .

انتخاب ولیعهد

توضیح اینست : ملکشاه‌زنی ملقب به «ترکان‌خاتون» داشت واو دختر طمغاج‌خان (پادشاه ماوراءالنهر) بود . این زن ، بسیارمقتدره ومتسلط بود چندانکه برای خود دم‌و دستگاه ودبیرخانهٔ خاص فراهم‌کرده ومردی زیرك ودانا را به اسم تاج‌الملك ابوالغنایم به وزارت خود برگزیده بود . این زن‌که برملکشاه ــ پادشاه عشرت‌طلب و شکاردوست۲ ــ سخت مسلط بود، در اواخرکار به فکراین افتادکه برخلاف نظرملکشاه، پسرخود محمود را به ولایت‌عهد برگزیند (وحال آنکه ملکشاه ــ قبلا پسربزرگش برکیارق راکه از زن دیگربود۳ ولی‌عهد ساخته بود) . خواجه بااین یکی موافق‌تربود . ترکان به فکرآن‌افتاد که ریشه را بزند وبدینجهت خواست خواجه راخلع کند .

«خواجه نظام‌الملك دوازده پسرداشت ، بهریکی شغلی وولایتی‌داده بود، ۴ این

۱ــ روضةالانوار ص ۲۴۸

۲ــ ملکشاه به شکارعلاقهٔ بسیارداشت چنانکه ویك روزهفتاد آهوبه تیربزد وبه‌هر شکارگاهی ازعراق وخراسان ،منارها فرمود ازسم آهو وگور» . (راحةالصدور)

۳ــ از زبیده خاتون دختر امیریاقوتی

۴ــ راحةالصدور ۱۳۲

بزرگترین نقطهٔ ضعف برای خواجه بود که حسن صباح هم به آن اشاره کرده بود، از جمله ترکان خاتون روزی به سلطان گفت که « نظام الملک دوازده پسر دارد که ایشانرا مانند ائمهٔ اثنی عشر در نظر معشر بشر عزیز کرده و حکو ت و منفعت ممالک را بر ایشان پخش کرده و ابواب منافع خواص و مقربان را مسدود ساخته»۱ ... و بهرحال ، گفت و گفت تا در دل ملکشاه شك و ریبی انداخت .

در یکی از جنگهای خطی ـ در سیرجان ـ در محفلی یکی از نامه‌های حسن صباح را به ملکشاه می‌خواندند ، در آن نامه عبارتی بود بدین مضمون : « فرزندان نظام الملک در خراسان یك دختر بکر باقی نگذاشته‌اند» ، آن جنگ امروز در دسترس من نیست و در نامه‌های موجود فعلی نیز چنین جمله‌ای ندیدم ، اما بهرحال حافظهٔ طفلی من خطا نمیکندو درحوالی ۱۳۱۶ شمسی چنین جمله‌ای راکه درمجلسی میخواندند به گوش خودشنیده‌ام .

ظاهراینست که این سعایت‌ها کار خود راکرد . علاوه بر آن طول مدت وزارت عیب دیگری بود و «ملکشاه ازطول مدت وزارت خواجه واستیلای او برممالك . . . ملول شده بود»۲ ومیدانیم :آب که زیاد دریك جاماند ، می‌گندد !

علاوه بر آن ، قدرت نظامی نظام الملك برایش خطری مهمتر بود ، و کم کم «جماعتی از خصمان خواجه بعرض سلطان ملکشاه رسانیدند که او دوازده هزار غلام دارد ، همانا سودای خلافی درسر داشته باشد»۳

شریك پادشاه

درهمین احوال ، میان عثمان پسر نظام الملك که ضبط وربط مرو شاه‌جهان به او تعلق میداشت ، وشحنهٔ آن ولایت ـ که ازخواص سلطان بود ـ نزاعی واقع شد ، «وعثمان ایذائی به شحنهٔ سلطان رسانید ، وشحنه به خدمت سلطان رفته ، صورت حال معروض داشت واین حالت ، علاوهٔ آزارخاطرسلطان گشت.»۴

بعد ازاین واقعه ، سلطان ، «به نظام الملك پیغام دادکه توبامن در ملك شریکی وبی‌مشورت من هرتصرف که میخواهی می‌کنی ، وولایت واقطاع به فرزندان خود می‌دهی، بینی که بفرمایم تادستار ازسرت بردارند !

اوجواب دادکه : آنك ترا تاج‌داد ، دستار برسرمن نهاد ! هردو درهم پیوسته»۵.

۱ـ حبیب‌السیر ج ص ۴۹۳
۲ـ روضةاصفا ص ۲۹۸
۳ـ آثارالوزراء ص ۲۰۸
۴ـ روضةالصفا ص ۲۹۸
۵ـ راحةالصدور ص ۱۳۴

روایت دیگر اضافاتی دارد که پادشاه گفت : بفرمایم تادویت ازپیشت بردارند و مردم را از استطالت تو برهانند ، خواجه گفت : مگر سلطان امروز میداند که من و فرزندان با او در ملك مشارکیم ، سیسال شد تا این قاعده مطرد است ، اما دویت راکه فرموده است ، اگر از پیش من بردارند تاج او نیز بردارند که کاردان قضا و قدر در دیوان ازل ، آن تاج و این دویت را به هم نهاده‌اند» ۱ ... وهمهٔ این حرفها ـ شاید هم قدری برروی‌آن ـ بعرض شاه رسید .۲

ملکشاه در خشم رفت و تاج‌الملك را درکار وزارت با خواجه شریك کرد یا به روایتی خواجه‌راتسلیم نظام‌تاج‌الملك کرد و «اورابه تاج‌الملك بازداد»۳یا اینکه تاج‌الملك را مأمور بازرسی کارهای خواجه کرد. ۴

قاتل درلباس شاکی

وقایع این چند روز بدقت ضبط نشده ، ملکشاه بدون علت ـ عازم بغدادگردیدو «خواجه از عقب سلطان‌روان شد ۵، چون لشکر به‌نهاوند رسید «به‌اغرای‌خواجه تاج‌الملك. ملاحدهٔ مخاذیل، نظام‌الملك راکاردزدند ... واودرآن‌حالت‌پیربود ، سال‌ازهشتادگذشته»۶ میرخواندگوید به اغراء تاج‌الملك ابوالغنایم واشارت‌حسن صباح ، فدائی‌که اوراابوطاهر ارانی‌میگفتند درمحلی‌که‌خواجه ازبارگاه به حرم میرفت در زی متصوفه پیش آمده رقعه‌ای به دست‌خواجه‌داد،وخواجه به‌مطالعهٔ‌آن نوشته مشغول شده،ابوطاهرنجس ،کاردی‌جان‌کزای برخواجه زد». ۷ **(ناتمام)**

۱ـ نسائم‌الاسحار ص ۵۱ ، علاوه برآن گفت : باسلطان بگوئیدکه تونمی‌دانی‌که من در ملك شریك توأم ، و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای و بریاد نداری که چون سلطان‌شهیدالب‌ارسلان کشته شدچگونه‌امراءلشکررا جمع‌کردم وازجیحون‌بگذشتم و از برای تو شهرها بگشادم واقطارممالك شرق و غرب را مسخرگردانیدم .» (تجارب‌السلف)

۲ـ ترکان‌خاتون این‌سخن را رنگ وبوی داده به‌بدترین صورتی‌بعرض‌رسانید.

۳ـ راحة‌الصدور .

۴ـ فرمان دادکه تاج‌الملك ابوالغنایم قمی‌که صاحب‌دیوان ترکان‌خاتون بود و با نظام‌الملك درغایت عداوت‌زندگی مینمود ، تحقیق مهمات خواجه‌کند . (حبیب‌السیر)

۵ ـ روضة‌الصفا

۶ ـ بتحقیق ۷۷ سال داشته (حاشیه‌راحة‌الصدور) .

۷ ـ روضة‌الصفا ج ۳ ص ۲۹۹ .

پدرم درشصت سال قبل بلکه بیشترخواهرش را که ازمادر خودش بود و از پدری دخترمهدی قلیخان عمویش بود بعلی‌رضا خان داده دختر او که بی‌بی‌فاطمه نام داشت گرفت ازاو یك‌دختر داشت بی‌بی‌مریم نام دارد از زن علی رضاخان خیلی‌نسل باقی‌ماند که اکنون حاکم جانکی‌اندنصف‌جانکی‌مال اولاد علی‌رضاخان ونصف‌دیگر مال‌اولاد علیخان‌میباشد که ما باّنها تقسیم کردیم‌اکنون دوسال است که به‌پشت‌گرمی رئیس‌الوزراء باما مخالفت میکنند .

داستان کشتن زهرابخان محمود صالح نجفقلیخان پسر اسد خان بختیاروند را وهجوم چهارلنگ وهفت لنگ برای محاصره قلعه لوط وکشته شدن الله‌کرم خان

زمانی که ایل محمودصالح در اندکا اقامت داشتند زهرابخان محمود صالح بدون جهت نجف قلیخان پسراسدخان بختیاروند را کشت چهارلنگ و هفت لنگ بخونخواهی‌نجفقلیخان برای محاصره قلعه لوط هجوم‌آوردند الله‌کرم‌خان پسر محمد حسینخان پدرمحمدعلی‌خان وچراغ‌علیخان که اکنون اولادآنها درطایفه چهارلنگ محمود صالح حکومت دارند ودوسال است ازهفت لنگ مجزی‌شده تاگداربردقنچی جلوگیری ازمحمد تقی‌خان وعلی‌نقی‌خان کردند سوارمحمدتقیخان که عده‌اش بهزار میرسیدآنسوی رود رفته‌الله‌کرم‌خانرا کشتند شکست در اردوی محمدصالح افتادسوار کینورسی وبختیاروند ودورکی‌قلعه لوط رامحاصره کردند ومکرربشت قلعه‌زیرباروی قلعه‌یورش‌بردند بویژه نامدارخان منجزی بختیاروند. شنیدم نامدارخان گفته بود من فردا میروم بیرقی که دربسیاه چادر زیربرج قلعه است میآورم محمدتقی خان شنیده چون کاری بود بس‌دشوارگفته بود بلکه‌این بیرق را بیاورد بفلان زنش کند نامدار خان روز دیگرسوارشده رفت بطرف‌سیاه‌چادر ازبرج‌وباروی قلعه هرچه‌شلیك کردند بازنگشت‌تارسید به بیرق‌آن راازجای کنده سرازیرشدآمد میان اردوبیرق را برد‌پیش محمد تقیخان گفت خان این بیرقست بفلان زن کی بکنم باری جز اینکه قلعه را

نتوانستند بگیرند وزن وبچه‌آنها را اسیر کنند دیگرهرچه داشتندازخشم وآنچه را که‌ازآنها توانستند ودسترس‌بود بردند .

محمدتقیخان در اوایل‌سلطنت محمدشاه شوشتر را غارت کرده و کار های خودسرانه زیاد از وی سرزد منوچهرخان معتمدالدوله را با استعدادکافی برای قلع و قمع‌اوفرستاد لیارد درشرح مسافرت‌خود ببختیاری تفصیل گرفتاری محمدتقیخان را تا خاتمه‌کار اونوشته است .

جنگ بازفت و تیرخوردن ابدالخان

بعد از جنگ دره راز ایلخانی رفت بهرسگون و به خراجی‌تنگ در کش اردل از اردل به بازفت نزد حاجی ایلخانی رفت در اینوقت میرزا قومای بهبهانی باسواران خودآمد برودتهران چون‌ازماجرا آگاه‌شد و دوست‌کلبعلیخان بود گفت‌حال موقع تلافی است سواران من‌هم حاضر‌ند پس کلبعلیخان فرستاد نزد علیداد که زخمی بود گفت اسب وتفنگ حاجی‌را بدهید بابدال که برویم‌جنگ علیه‌اوگفت، صبر کنید تامن خوب‌شوم منهم‌میخواهم انتقام‌گیرم ولی‌فرستادند که خیر باید بدهی،داد وحرکت کردند . میرزاقوما ماند درخانه،سوارحرکت کرد از رستمی‌به بازفت ایلخانی‌مرتباً از اوضاع با خبر بوده هرچه میگفتند علیه‌او نیست ایلخانی قبول نمیکرد تا یکی از جاسوسهای صدیق قطعا خبرآورد که علیه‌اونیست. ایلخانی گفت اقبال یاوراست سوار شوید . روبروشدند سواران‌کلبعلی و دارو دسته سنگری شدند ایلخانی حمله کرد . کلبعلیخان درسنگر بوده ابدالخان‌آمد خود را برساند درآنجا اسب وزنه زیر سنگر بوده ایلخانی وحاجی‌آقا بندر باهم‌شلیك‌میکنند تیرمیخورد پایش از رکاب پرت‌میشود میگوید آقابندر زدی‌میگوید من‌شتر نمیزنم ـ چشم‌آقا بندر به‌اسب وزنه می‌افتد زور میآورد ایلخانی میگوید اسب وزنه را رها . کن تا سوارها رسیدند حمله کردند کلبعلی‌خان‌فرار کرد اغلب آنها بانوکران میرزا قوما اسیرشدند و اسلحه خوب آنها بدست اینها افتاد . ابدالخان با همان گلولـه می‌میرد و نعش او را در حمـزه

علی خاك میکنند .

خلاصه مسافرت لیارد انگلیسی ببختیاری در ۱۸۰۴ میلادی مطابق ۱۲۵۸ هجری قمری

مستر لیارد مینویسد که چهاردهم ماه اگست از بروجرد حرکت کرده بخسرو آباد آمدم رفقای من گفتند پس از این در لرستان بما بدخواهد گذشت زیرا که مردم وحشی آنجا مطیع امر شاه نیستند بمن گفتند اگر صلاح میدانی باصفهان رفته از راه کوههای بختیاری به شوشتر برویم چند نفر مکاری که آنجا بودند از توحش الوار شرحی دادند خلاصه من مصمم شدم که از راه بزرگ لرستان بدشت خوزستان بروم صبح زود برخواسته با اسبهای معمول شروع برفتن شد این نقطه بسیار مغشوش بود روسا و خوانین مختارند که همسایگان خود را غارت کنند و کسی از آنها بازخواست نمیکند مال و جان در امان نیست ایل لر از دور دیده میشد که برای غارت چادر زده بودند و تا حوالی اصفهان میتاختند من از کوه بزرگ لرستان شروع براه کردم تمام سال آنجا برف است ما در دهی منزل کردیم خان آن ده پس از ساعتی با چند نفر لر که از غارت برگشته بودند آمدند .

خان مرد با کمالی بود با من تعارف زیاد کرد و از لندن وقشون پادشاه انگلیس سئوالات کرد و از مقصود من از مسافرت پرسید سپس ناهار مفصلی آوردند یك اسب و دو الاغ بما داد ما خداحافظی کرده براه افتادیم شب وارد قریه دربند شدیم که تمامش محفوظ باشجار وجای خوبیست صبح روانه شدیم از صحرای کوچکی گذشتیم بدهارامنه رسیدیم صاحب اسب والاغ که همراه بود گفت من جرئت نمی کنم باشما بیایم این راه که میروید ببختیاران مرا می کشند هرچه اصرار کردم قبول نکرد اسب والاغ خود را رها کرده گریخت .

باری ما بما کیاباد وارد شدیم رئیسش نجفخانست از ما پذیرائی کامل کرد پس از وداع شروع کردیم در تپه های پست و بلند بختیاری راه پیمودن مقصود بختیاری بروجرد است طرف غروب وارد قلعه قدیمی که در بالای تپه واقع بود شدیم در اینوقت من یادم

آمد قلعه‌های سخت کنت و بارونها که در اروپا جنگ و غارت همدیگر را بنا کرده بودند و اکنون هم مخروبه آنها دیده میشود این بختیاریها هم یك عمر مثل بارون ها بسر میبردند خلاصه همین قدر که نزدیك شدیم این قلعه را خراب وجزئی جمعیتی در آنجا دیدیم قدری سربالا رفته تا بقلعه رسیدم از بهار بند گذشته چند نفر لر مسلح دیدم با صورتهای وحشی آنجا نشسته بودند خان آنها ازما پذیرائی خوبی کرد بدون آنکه فرمان شاه را نشان او بدهم منزلی برای مامعین کرده لازمه خدمت را بجاآورد .

بختیاریها هرچند غیرمتمدن میباشند اما اگرشخص غریبی بآنها وارد شود نهایت محبت‌را مبذول میدارند خان بمن گفت شب را توجه میکنم خرجین ترکی ترا نبرند من اسلحه خود را حاضر گذاشتم که اگر شب حمله بیاورند بتوانم دفع شر آنها را بکنم شب‌را بخوبی خوابیدم این جبال بختیاری که از خود آنها سخت‌تر است و کسی نمیتوانست برود من مجبور بودم پیاده بروم اما قوه این تحمل‌را نداشتم عزم را جزم کردم که باصفهان باز گشت کرده و پس از صحت مزاج شروع به سفر خود کنم چون در ماه اگست بود هوا گرم بود ومن مجبور بودم روز راه بروم خوراك من دوغ وماست وپنیر بودگاهی هم میوه اینك مادرفریدن هستیم قسمت زیاد این ولایت مال محمد تقیخانست شب‌را در دهی موسوم بده محمد تقیخان توقف کردم یکصد و پنجاه خانوار رعیت داشت مردمان اینقریه گرجی بودند که شاه عباس آنها را از گرجستان آورده در فریدن جای داده بود عیسوی‌ها زبان ودین خود را ترك کرده بودند این ده پر ازاشجار ومردمانش متمول بودند زنهای آنها حجاب ندارند وخوش سیما میباشند آب زیادی از کوه جاری ودره رامشروب میکرد خربزه زیادی کاشته بودند وباصفهان وجاهای دیگر حمل میکردند شب تاریك وارد آدن که محل ارامنه بود شدیم از ماپذیرائی نکردند و بسختی از آنها اطاق گرفتیم مردمان وحشی دورما جمع شده میپرسیدند که از کجا آمده و بکجا میروید تمام اهل ده از ورود ما آگاه شدند در بهاربند جمع شده که باطاق بیایند زنها دربامها وازسوراخ ما رانگران بودند از بسیاری مردم اطاق تاریك شد علی را گفتم شمشیر خود را کشیده دم در بایستد تامردم ترسیده داخل اطاق نشوند .

ازآنجا بار بسته براه افتادیم بصحرائی رسیدیم بایر آبادی ندارد کاروان سرائی دیده شد گفتند مردم این ده از تجاوز لرها گریخته‌اند برای ماهم راه بی‌خطر نبود عصر وارد یکقلعه از بختیاریها شدیم برای مالها وخودمان هیچ یافت نمیشد قلعه ازدور پید بود بطرف آن راندم از نحوست بخت آنجاهم خراب بود تنها گاوچرانی با دو گاو آنج بود و اوهم هیچ خوردنی نداشت که بما بدهد ولی نشانداد که پای آن کوه دهی است در آنجا هرچه بخواهید موجود است بجهت باران بزحمت نزدیك ده شدم صدای سگها را شنیدم قدری تسلی پیدا کرده تا رسیدم درب خانه خان چندنفرهم آنجا آتش افروخته دورش نشسته بودند ازقرار معلوم کفش‌دوز بودند وباصفهان میرفتند روزدیگ بدشت بزرگی که درخاك اصفهان بود رسیدم ازآنجا بقلعه‌نیرون باغات زیادی داشت يك اطاق پاکیزه جهت استراحت پیدا کردم درباغات خربزه‌هائی بود که در تمام ایرا نیست این باغات ازآبهای زرد کوه بختیاری مشروب میشوند پس ازآن از جلفا باصفها وارد شده بخدمت منوچهر خان معتمدالدوله گرجی حکمران اصفهان رسیدم دراین‌وق حکومت اصفهان که بزرگترین حکومتها بود بعهده او موکول بود مردم بختیاری لرستانی که بهشاه ایران یاغی بودند از بی‌رحمی‌او بیمناك بودند سیاستهای سخت میکر خلاصه معتمدالدوله مرا بسیار احترام کرد ووعده داد که یکی از صاحبمنصبان خود ر همراه من بفرستد که آسوده بشوشتر وارد شوم دراین وقت شخصی بخدمت معتمدالدو رسید موسوم بشفیع خان بختیاری منوچهرخان گفت این یکی از برادران محمدتقیخا رئیس وحکمران بختیاری است من ترا باومی‌سپارم روز دیگر بمنزل شفیع خان رف برادرش علی‌نقیخان نیز در آنجا منزل داشت در عمارت پر بود از جماعت بختیار که جوانهای بلند قد و خوشگل بودند کلاه سفید بسرمیگذارند زلفهای حنائی برا پریشان کرده غالباً يك لنگ دور سرمی‌پیچند یکسر آنرا بالای کلاه زده و سردیگ را ازپشت دوش آویخته لباس آنها بطرز ایرانیان ولی کلفت که ازسرما وباران محافظ کنديك کلیچه نمدهم می‌پوشند که درازی آن قدری از زانوپائین‌تر وآستینهاهم کو کفش آنها گیوه وجورابهای آنها پشمی است مختلف برنگهای گوناگون گویا زنانشا

می بافند یك شال کلفتی بکمر بسته که کیسه کمر و اسباب زیادی بآن آویزان میکنند من مفصل شرح داده‌ام لباس بختیاری را زیرا که برای رفتن بآن صفحات بلباس آنها ملبس شدم خلاصه خیلی صدمه کشیدم تا آنها را رد کردم و به اطاق شفیع خان داخل شدم چون این جماعت تا حال فرنگی ندیده‌بودند.ومرا عیسوی‌مذهب میدانستندخیلی اسباب تعجب آنها شد وبمن دایم نگاه میکردند ولی نمیدانستند چگونه بامن رفتار کنند ومرا درب دروازه نگاه داشتندشفیع خان پس‌ازآنکه ازورود من خبرشدخیلی مهربانی کرد و ببرادرش علی‌نقیخان مرا معرفی کرد مشارالیه روی خرسنگی نشسته برختخوابی تکیه داده بود درپیش اویك سینی شیرینی بود در یك دست پیاله چینی کوچك فغفوری داشت وگاه گاهی عرق میخورد و در دست دیگر یك غلیان که مثل ابرغران وازدهان اودخان بیرون میآمد وشخصی‌درآنجانشسته‌تارمیزد ویك‌پسر کوچك هم مشغول خواندن اشعار حافظ و دیگر شعرا بود علی نقیخان بدون شال کمر و تکمه‌های بازو وسر تراشیده بایك کلاه سه گوشه باچهارپنج رفیق بعشرت مشغول بود ومن دراینوقت تماشای یك ملائی می کردم که در گوشه‌اطاق مشغول عبادت‌وخواندن قرآن ونماز بودومیگفت‌یاالله یاالله یااله‌یاعلی یاعلی‌یاعلی‌وهیچ‌ملتفت‌رفقانبودعلی‌نقیخان برادر دوم محمد تقیخان طایفه کوه‌نشین ریاستش با اوبود دراینوقت عازم طهران بود که گرو دولت باشدزیرا که محمدتقی‌خان را یاغی دولت شمرده وازکارهای اوشکایت داشتند برادرش را بتهران میبردند که برادرش‌دیگرمخالفت‌نکند شفیع‌خان‌تااصفهان بطوررفیق یا بلدی همراه اوآمده‌بود اوقدی کوتاه وجسمی ضخیم‌داشت قریب‌چهلسال ازعمرش‌گذشته وبسیارعاقل بود شفیع خان نزدیك معزی‌الیه دوزانو نشسته خبر مرا درگوش اومیگفت همین که فهمید من مردم انگلیس‌هستم بی‌اندازه‌تعارف کردمعذرت خواست ازاینکه اذن جلوس نداده بود وفوراً مرا نزد خودبرده شراب شیرازوشیرینی بمن داد من گرفته آشامیدیم وباهم‌رفیق‌شدیم بتوسط مجلس‌شراب رشته‌الفت‌ویگانگی فیمابین محکم شد ومایل بودم که‌کاغذ سفارشی برای برادرش محمدتقی خان‌گرفته تا آسوده دربختیاری سیاحت کنم مشغول گفتگو بودیم که فراشان بلند بالا وارد شدند

بساط شراب وشیرینی برچیده شد مجموعه‌های پرازپلو و دیگر مطبوخان بگستردند مهمانان گردآمده بکار خوردن پرداختند چون من عیسوی مذهب بودم برای من علیحده آوردند من نهایت رضایت‌حاصل کردم که‌هم‌غذا نباشم زیرا که انگشتهای ناتمیزخود را داخل مأکولات میکردند پس‌ازخوردن‌غلیان معمول راآورده خان مشغول کشیدن شد پس ازآن درباب سفرمن در کوههای‌بختیاری مشغول گفتگوشد چون سابقاً تهران رفته بود ازآداب مردمان اروپا آگاه بود بختیاری‌ها خیال میکردند که سیاحت من‌در بختیاری سه جهت دارد اول اینکه جاسوسم دوم‌آمده‌ام ولایت ایشان راطلسم کنم که دروقت جنگ شکست بخورند سوم آمده‌ام خزائن ودفائنی که درزیرزمینهای آنجا نهفته است درآورم من درضمن گفتگوخان را ازآن خیالات بیهوده آسوده کردم‌بسی افسوس خورد که خودش در ولایت نیست که با من مساعدت کند ولی وعده داد که سفارش‌نامه ببرادرش بنویسد و گفت بزودی شفیع خان میرود بقلعه‌تل که مقرحکومت محمد تقیخانست شما هم بااو بروید .

دراینموقع انگلیسها وایرانیها باهم جنگ داشتند سفر کردن دراین‌هنگام برای من دشوار بود .چه مردم‌مرا جاسوس می‌پنداشتند بااین‌وصف‌من‌آماده بودم که‌در تمام ایران سیاحت کنم هرچند شفیع‌خان بمن‌وعده داد که بزودی ازاصفهان‌بلرستان میرود ولی چند روزی‌گذشت وخبری از رفتن نشد من هر روز بمنزل او که در یك کاروانسرا بود میرفتم علینقیخان که بتهران رفت او در کاروانسرا منزل گرفته مشغول کشیدن غلیان وتماشای اسبهای خود بود وبرای رفتن هرروز عذری ناموجه‌میتراشید یکروز میگفت دسته ازدزدان سرراه آمده‌اند یکروزمیگفت بعضی اسبهای خـود را میخواهم بفروشم برای مخارج راه یکروز میگفت آن‌ملا که باید همراه بیایدبقرآن نگاه کرده میگوید خوب نیست سفر کردن یکروزمیگفت‌معتمدالدوله میخواهدمامور بفرستد برای گرفتن مالیات من بایدصبر کنم‌با اوبروم خلاصه همه روزه ازاین‌عذرها میآورد پنج هفته بدین‌گونه مرا دراصفهان معطل کرد ولی خیلی خوش گذشت‌دراین مدت شروع بخواندن فارسی کردم ودر حرف زدن تسلطی پیدا کردم .

در بعضی مساجد که عیسویها ممنوع بودند من رفته تماشا کردم سایر بناهای اصفهان را سیر کردم یك نفر لر وحشی دراصفهان منزل اختیار کرده صوفی شده بود ـ با کمال آسایش خوش میگذرانید چون رفیق شفیع خان بود من با او آشنا شدم چند بار مرا به ناهار و شام دعوت کرد سفره در اندرون می‌چیدند دخترهای زیبا در آنجا میرقصیدند یلهای ابریشمی پوشیده سینه‌ها را باز کرده که اندام خودرا بمردم بنمایانند زلفها را ازهرطرف پریشان کرده کف دستها و کف پاها راحنا بسته ابروها را مشکی وبهم وصل کرده با اینکه چشمشان درشت وسیاه بود باز با سرمه سیاه‌تر میکردند بسیار خوب میرقصیدند گویا مشق ژیمناستیك کرده بودند چنان از قفا کج میشدند که سر انجام بپاشنه پا می‌چسبید زنها تاروطنبور میزدند ومیهمانها تماشامیکردند تا مست شده روی قالی بخواب میشدند صبح بیدارشده بخانه‌های خودمیرفتند در بیست ودوم سپتامبر شفیع‌خان فرستاد که تمام تدارك راه آماده است وبرای رفتن ملاباقر آن استخاره کرده بسیارخوبست امروز برای کوههای لرستان سفر کردن بهترین روزیست وبرای گرمی هوا شب‌خیال رفتن‌دارم ووعده کرد که درهفت دست نزدیك‌غروب‌حاضر شویم که ازآنجا باتفاق برویم من هم تهیه سفررا دیده دروقت مزبور درعمارت هفت دست حاضرشدیم .

شفیع خان ورفقا بارها را انداخته خیال ماندن دارند شفیع خان‌زیردرختی روی قالی نشست غلیان می کشید سایرین هم چهار پایان را بسته مشغول توجه آنها هستند زنها که همسفر ما هستند چادر بخود پیچیده روی بارها نشسته‌اند شفیع خان عذرهای ناموجه آغاز کرد از برای تعویق‌سفرو تقصیررابگردن یکی ازصاحب‌منصبان معتمدالدوله گذاشت و گفت این صاحب منصب مأمورِوصول مالیاتست وباید همسفرما باشد وهنوز نیامده اگرشب آمد فبها والاصبح پیش ازآفتاب میرویم ناچار اسب‌خود را بسته قالی راگستردم ستاره‌ها میدرخشید درختان چنار مانند خیابانها قطار درقطار برای نقاشی خوبست‌آتش مسافرین‌شعله‌اش‌بسروصورت مردم افتاده گفتگوی کاروانیان وناقوس قاطران تماشا داشت شب سرد بود بالاپوش رامحکم بخود پیچیده بخواب‌رفتم

صبح ازصدای مکاری‌ها که مشغول بار کردن بودند بیدارشدم شاطرباشی هم‌آمده بود بارها را بار کرده زنها و بچه‌ها را بالای بارنشانیده بودند من هم اسب خود را زین کرده باآنها براه افتادم شفیع خان‌ازطایفه سهونی بود (در قباله ها ونوشتجات دویست سال پیش سهونی را ساماني نوشته‌اند) که قبیله بزرگی از چهارلنگ بختیاری است مرد بلندبالای زیبای باوقاریست لباسش لری وهنگامیکه اصفهان آمده بود تنها کلاه را عوض کرده بود بکلاه‌پوست تا محترم باشد دوزن‌اززنهای علی‌نقیخان راباکنیزان بولایت خودشان می‌برد ابتدا زنها روی خود را میپوشانیدند اما بزودی باایشان آشنا شده روپوش‌برداشتند با اودرراه مشغول‌گفتگوشدیم هردو درنهایت زیبائی بودند یکی ازآنها دختری پنجساله داشت خوبروی و دلربا بامن انس گرفت هر روزگاه سواری باصرارجلو زین اسب من می‌نشست و ازسخنان شیرین‌خود درراه‌مرا محظوظ میکرد و چون در منزل پیاده می‌شد نزد من آمده با ساعت وقطب‌نما بازی میکرد مادرش از مهره‌هائیکه دراصفهان گرفته بوداورا زینت داده وحلقه‌های طلاونقره دردست‌وپاداشت وموسوم بود به بی‌بی‌ماه .

شاطرباشی یکی ازاشخاص بی‌کار وبیعار واز هردانش محروم و متکبر و از خود راضیست حقیقتاً درایران این نوع مردم بسیار است سوار قاطری درشت‌ومشغول کشیدن غلیان بود ملازمش نیزسوارقاطروغلیان را دردست داشت شش نفرهم‌گماشته دارد شفیع‌خان مراگفته بود اگرجزلباس لری بپوشی برای توخطرداردمن هم لباس لری پوشیده بودم ازآنجا که دربختیاری تاکنون‌فرنگی‌نیامده باید تفنگ وطپانچه‌ام دایم حاضرباشد مبادا حمله کنند هنگام حرکت از اصفهان بیست تومانی اشرفی از صرافان گرفته میان کمربند پنهان داشتم رفقا مراگفته بودند که دربختیاری پول‌لازم نداری مخارج شما را مجاناً میدهند زیراکه‌مهمان آنها هستید اگربخواهید پول‌نان وغیره بآنها بدهید قبول نمی‌کنند دلگیرهم می‌شوندبااین‌حال‌بازلازم دانستم که این مبلغ اندك را همراه بردارم که‌گاه تنگی بکارآید شفیع خان مرا بیك نفرلرخونکارنام سپرد که محافظت من واسب مرا بکند خونکار جوانی وحشی بود هرچه من داشتم‌در

خرجین کوچکی که از قالی اصفهانی بافته بودند گذاردمو بر ترك اسب من بودیك پیراهن ویك چکش باچند دانه میخ برای نعل اسب ودو کتاب نقشه ویك پتو ودواهای لازمه درآن خورجین بودیك قالی هم همراه داشتم شفیع خان گفت قالی رابروی قاطر بگذارند اهل قافله بعضی پیاده وبعضی سواره بودند تمام قافله پنجاه نفر بود چون الاغهای لاغر همراه بود ناچار بملایمت میرفتیم مکاری الاغها را بضرب چوب میراند گاهی بصاحبان الاغ دشنامهای بد وهرزه میداد درحقیقت بخودش میداد مایه حیرت من بودخلاصه از باغات اصفهان گذشته براه بزرگی افتادیم که بسوی شیرازمیرفت وتمام اراضی بایر وراه پراز سنگ بود شفیع خان برای اینکه چندی پیش با یکی ازمردم طایفه خود دشمنی پیدا کرده وبا هم خونی بودندگفت شاید آنها از سفر من آگاه شده سر راه را بگیرند وجنگ بزرگی بشود ازراه قمیشه میرویم که دشمنان آگاه نشوند و ایمن بمنزل برویم مرا دراین هنگام درخیال آمد که آیا هیچ اروپائی باین صفحات نرفته که نوشتجات قدیمه راروی سنگ خوانده باشدبهمین اندیشه وآرزومنزل طی کردیم .

شفیع خان نهایت یکرنگی وهمراهی بامن دارد زیرا که در اصفهان بعضی خدمات کوچك باو کرده بودم ومنتظرپاداش بودم شفیع خان مدتی درفوج ایران که مشاقش اروپائی بود مشق کرده کمی از قوانین اروپا را آموخته بود نسبت بسایـــر ایرانیان باتربیت تراست همراهان غیرمتمدن اوبامن دراین سفررفیق ومهربان بودند من هم نهایت با آنها گرم گرفته بودم بختیاریها بخونریزی شهره بودند این شهرت ترساننده بلکه لرزاننده بود رعایا واهل دهات آن نواحی بمن گفته بودند که چراخود را باینها تسلیم کرده بولایتشان میروی رفتن سهل است ولی برگشتن دشوار است ولی ازبخت خود امیدوار بودم که این سفررا بخوبی بآخررسانم و از رفتار وکردار خود نیزمطمئن بودم که خبط نخواهم کرد واکنون شروع کردم از رسوم وقواعداین طایفه آگاه شوم وهمیشه احتیاط میکردم که ازمذهب سخن به میان نیاید بلکه هروقت از دین وآئین خود میگفتند تصدیق میکردم که شما حق دارید وسعی میکردم که نوعی رفتار کنم تامرا جاسوس ندانند ومحض محکمی کارابداً قبل ازناهار روزنامه نمینوشتم وقتی ازآنها دورمی شدم بکارخود میپرداختم دروقت غذا خوردن احتیاط کامل میکردم

که دستم بظروف آنها نرسدو بطوردلگرمی باآنها گفتگومیکردم که بامن مهربان‌شوند شفیع خان نسبت بهمشهریهای خود عاقل وباتربیت بود بواسطه مراوده‌اش به اصفهان وطهران هروقت سئوال ازاو میکردم بخوبی جواب میداد بدون اینکه از سئوال من متشکی شود واز نقشه کشیدن وبا پرگارکار کردن تعجب نمیکرد ومن نیزمقصودخود را باآنهاگفته بودم که فقط قصد سیاحت دارم شفیع خان درنوشتن و خواندن مهارت تامی داشت ازاشعار شاهنامه‌واشعارشعرای قدیم ایران زیادازبرداشت مادامی که‌اشعار شاهنامه را باهم میخواندیم محظوظ میشد من امیتوانستم بتوسط فرمان شاه یا کاغذ معتمدالدوله موجب مرحمت محمد تقیخان رئیس بختیاریها بشوم زیرا که چندان از شاه اطاعت نداشتند .

خلاصه شب‌درکاروانسرای معابر توقف‌داشتیم کیسه پول شفیع‌خان دراصفهان خالی شده بود بلکه قدری اسباب هم برای مخارج گرو گذاشته لذا پول نداشت که برای ما نان‌وخورش‌بخرد همه بی‌نان وخورش نان می‌خوردند من‌هم محض رفاقت با آنها همراهی میکردم ولی چند خوشه‌انگور بشام خودافزودم‌ونخواستم از کمر بندخود پول درآورم که‌همه‌ببینندشاطر باشی‌نتوانست بنان‌خشك‌قناعت کندشلاق خودرابرداشته روانه ده‌شد بزورشلاق شام‌خوبی‌خورد شب‌بعدهم‌بنان خشك‌ساختیم وازآنجا سوارشده بقریه باباخان‌رسیدیم‌شاطر باشی‌گوسفندبزرگی‌ازمردم ده‌گرفته‌قرارشدازگوشت‌اوغذای کاملی‌بخورند اکنون‌ازخطراه‌شیراز بیرون‌آمده‌عازم کوههای‌بختیاری‌میباشیم‌شب‌دیگر رسیدیم‌بهر کوری که‌ده کوچکی‌است‌ودیوارهای گلی‌داردشب رامشغول کشیك شدیم‌چه ممکن‌است‌دزدهانیمه‌شب‌حمله بیآورندیکمرتبه صدای هولناکی بلند شدمعلوم‌شدچند سوارروبده میآیند . شفیع خان زنها را درطویله پنهان کرده وبا همراهان خودمسلح شد که بادشمن جنگ کند هنگامه غریبی بود ازصدای ایشان و تفنگ پس از چند دقیقه‌سواران‌راه‌خودگرفتندما برگشتیم‌وغذا خوردیم‌اهل‌ده گفتند یکعده ازبختیاریهای دشمن شفیع خان میباشند ودرهمین نواحی اقامت دارند واحتمال دارد قافله را غارت کنند وازکوهی که بما نزدیکست باید بگذریم‌آنوقت خیلی بما نزدیك خواهندبود

ما باید قافله را باحتیاط ببریم روز راه رفتیم کدخدا یك سوار همراه ما فرستادقافله بزرگ الاغ دار در اینجا منتظر بودند با یك قافله بزرگ مسلح دیگر این راه پرخطر را طی کنند خلاصه باما همسفر شدند این هنگام قافله ما بسیار بزرگ شد سی‌وپنج نفرسوار مسلح داریم وبیست نفر تفنگچی پیاده شاطرباشی باچند سوارازپیش میرفت شفیع خان باسوارهای خودش عقب قافله میآمد همواره چند سوار به جاسوسی اطراف میفرستادند تا ببینند دشمن کجاست واز کجا حمله میآورد دشمنان هم ازدور نمایان بودند وبهمدیگر تیرمیانداختندخوشبختانه راه این کوه ازبس‌سخت بودجنگ نمیشد پس ازآن رسیدیم بسرازیری که‌میرود سمیروم که زیرپای ماست طرف جنوب این صحرا کوههای علف‌خیز دارد واغلب بختیاریان آنجا مسکن دارند تا بالای کوه خیمه زده درقله این کوه برفست ازدره‌سراب ومحلی که درخت گردوی فراوان‌داشت گذشته رسیدیم بقریه مزبوره که درقدیم شهر بوده دارای هزار خانوار اکنون سیصد خانوار بیش ندارد خانه‌ها که ازسنگ ساخته بودند عنقریب خراب خواهد شد ما در یك‌کاروانسرای بدی منزل کردیم مثل پیش نان‌خشك خوردیم رفقا مایلند که زودتر بولایت خود برسند روز دیگراز کوه سختی که سواره‌ممکن نشدبگذریم پیاده ازآن گذشته بدشتی موسوم بفلات‌رسیدیم که(فلارد) خانه‌هاشان‌را کپروازنی ساخته بودند در یك جائی مال دور کیها بود یکی از طوایف هفت لنگ که در زمستان اینجا بسرمیبرند ودر تابستان باگله و رمه در کوهها برای علف چرانی میروند و در پائیز بمکان مزبور میآیند اکنون دردشت اقامت دارند شفیع خان و کسانش ازدیدن الوار شاد شدند چون نزدیك شدیم رئیس آن طایفه استقبال آمده ما را بشام دعوت کرد آنگاه‌قالی خودرادرلب‌جوی‌زیردرختان‌بگسترانید مانشستیم‌هنگام‌غروب مجموعه‌های پرازپلو ممتاز آوردند پس ازخوردن شام شفیع خان با روساء گفتگو از ولایت خود کردند از جنگها وغارتها و کشته شدن بعضی رفقایش که درنبودن او واقع شده بود لیارد میگوید که موکوئی وجانکی‌دراطاعت محمدتقیخان‌بودند اشتباه کرده‌هیچوقت دورکی دراطاعت محمد تقیخان نبودند تمام این طوایف که دراین کوهها هستند در

اطاعت محمد تقیخان میباشند وهمیشه گفتگوی خون کالات را دارند و هنگام جنگ بی‌درنگ یکدیگررا میکشند ورسم این ایل جنگ کردن و آدم کشتن است کشتن انسان با گوسفندی چندان تفاوت ندارد این کوهها تمام جنگل است ازاشجار بلوط و بوته‌های دیگر که بختیاری‌درخت گز مینامد وآن درختها قیمت‌دارد زیرا که ثمرش گزانگبین است‌ازآنجا رفته ظهر وارد جلگه شدیم در آنجا درخت موو زراعت گندم پیدا است اهل آنجا ازپیروجوان دور من جمع شده تماشا میکردند و فریاد میزدند که دشمن برسرما ریخته وگله‌ورمه ما را برده‌اند شفیع خان سواری چند ازپی‌دزدان فرستاد قدری ازگله را آوردند ویکنفر هم دستگیر کرده بشفیع خان سپردند آنگاه ناهار که عسل وانگور بود صرف شد پس براه افتادیم دستهای دزد را ازعقب بسته پیشاپیش ما میبردند دزد را مادر پیری بود ازدنبال ما برسروسینه زنان و شیون کنان می‌آمد التماس میکرد که پسرش را رها کنند واز زنان بختیاری یاری می‌طلبید چون دید سودی ندارد گفت خواهش دارم دستهای اورا باز کنید تا من باز گردم دربین‌راه چند الاغ وگاو مشغول چرا بودند اینها را هم‌ازاهل جلگه دزدیده بودند شفیع خان باسوارها تاخت کرده آنها را درپیش انداخت بقافله‌آورد اکنون قافله زیاداست و از یك دهنه‌آب که خیلی تنگست باید به‌شتاب‌بگذریم مبادا کسی بما حمله کندبناگاه صدای تفنگ‌آمد که بما میانداختند سوار بطرف آنها حمله کرده آنها را ترسانید پنج نفر ازاین تفنگ‌چیها اهل لردکان بودند ما امروز وارد قلعه لردکان شدیم صاحب‌این قلعه یك خان بختیاری است موسوم‌بعلی‌گداخان ملبس بلباس خوب باجمعی‌ازسواران خود باستقبال ماآمده باشفیع خان اظهاردوستی کرد همگی درلب جوئی زیر درخت نشستیم از قرار معلوم بسیار خوش ضیافتست وصف اورا دربین‌راه‌ازهمسفران شنیده‌ام دوساعت ازشب‌رفته فراشان‌بامجموعه‌های پرازپلو ممتازو گوشت سرخ کرده وجوجه‌و خربزه وانگور وشربت‌وغیره آمدند این مهمانی بسیار بمن لذت داد و این نخستین باربود که من مهمان لرشدم این میهماندار نسبت به خوانین شهرهای ایران نجیب‌تر وگویا برهمه برتری دارد آن دزد را درقلعه حبس کرده بودند ازبی‌احتیاطی‌شب‌فرار

کرد برای خستگی مالها یکروز در لردکان ماندیم همینقدر که مردم فهمیدند که من فرنگی هستم دورمرا گرفتند بگمان اینکه هرفرنگی طبیب اله اغلب تب ولرزداشتند زنها ودخترها ازمن دوا میخواستند خان مرا باندرون طلبیده بسی مهربانی کرد زنها روی خود را گرفته ازمن دعا میخواستند که نزد شوهر عزیز باشند برخی دعا و دوا برای آبستن شدن میخواستندسینی‌های میوه وشیرینی برایم آوردند دراین مجلس سکوت عمومی بودهر کجا میرفتیم جمعی بتماشای من میآمدند زیرا که تا کنون فرنگی ندیده‌اند همه بامن محبت کرده ونمیشد که من جائی بروم و همراهان با من نیایند من فرصت نکردم آب سردی پیدا کرده خود را شستشوئی بدهم زیرا که ازاصفهان تا اینجا لباس عوض نکرده در آب نرفته بودم قلعه لردکان در یك جنگل واقع است شفیع خان از تاریخ ولایت و کوهسار خودشان میگفت که اینجا شهر و پایتخت لر بزرگ بوده اکنون طوایف دراینجا مسکن کرده وتمام درزیرفرمان محمد تقیخان هستند نزدیك قلعه یك تپه مصنوعی میباشد احتمال دارد عمارات عالیه اینجا بوده قلعه لردکان مربع بوده وبالای برجهاوسردروازه‌ها کله شکارها که شاخ بزرگ داشت نصب کرده بودنداینجا برای جنگ بختیاریها خیلی جای محکمی است این خان هم هنگام جنگ میتواند سواره وپیاده تفنگچی حاضر کند علی گداخان یك جلد کتاب نظامی که فتحعلیشاه به پدر اوداده بود درمجلس آورده بصدای بلند خواندن گرفت . الوارهم تکیه بتفنگها داده می‌شنیدندو تحسین میکردند وبطرزوحشیانه ازخسروشیرین ورشادت خسروپرویز وصف میکردند روزدیگر بهمراهی میزبان روانه شدیم این خان تنها رئیس طایفه کوچکی بود با پنجاه سوار همراه ماآمد که همه تفنگهای خوب واسبهای نیکو داشتند سفر امروز بسیارخوش است اهل قافله زیاد شده پس ازچهارساعت راه طی کردن به بوگر رسیدیم که درمیان دره‌است وجوی آبی ازمیان این دره می‌گذردآن کوه باغهای میوه ودرختهای بلوط دارد سیاه‌چادرها وکپرها دراطراف و دامنه کوه زیاد است از آنجا سوارها میآمدند طولی نکشید که وارد ایل حسین آقا برادر علی گداخان شدیم اوبا زن وبچه خود در سیاه چادرها زندگی میکرد نوکرها هم در کپرها او هم مثل

برادرش خوب پذیرائی کرد ما هنوز از کوههای خوزستان واصفهان بالا نرفته‌ایم از این منزل اول کوههای بزرگ وجنگلهای بلوط است شروع کردم ببالا رفتن این راه مناسب وخوبست برای بزوپازن نه برای اسب و قاطر که آن بیچاره ها گاهی پایشان می‌لغزید وپرت میشدند بازحمت زیاد ازروی این سنگها که‌ازشیشه صاف‌تراست عبورمیکردیم یك مرتبه پای اسب من لغزید سی‌پا پرت شدم ولی بچند درخت گیر کرده گماشتگان اسب راگرفته‌بالاآوردند چند جای بدن اوراسنگ بریده بودتمام راه‌ازخون‌حیوانات سرخ شده زنهادرجامه‌های ضخیم بیاری‌الوارمیآمدنداین راه که شفیع خان پیش‌گرفته راه‌کاروان نیست خلاصه فراز کوهی رسیدیم جای‌باصفائی‌است ازاینجا کوههای‌پربرف نمایان است ازآنجا بزیرآمده هرچند راه سخت بود اما ازآن طرف کوه راحت بود این ولایت شکار کوهی زیاد دارد وهمه وقت پازن‌ومیش دیده میشود کبکبهای‌پاسرخ نیزبسیار است از کبك‌های اروپا بزرگتر میباشند دراج که گوشت لذیذ دارد در کنار رودخانه زیاد دیده میشود امروز از کوه سختی بالارفتیم کمی از کوه دیروز بهتر بود تا رسیدیم بدره بورش شاید آب خرسان باشد یك قسمت ازآب‌کارونست مشهوربه‌آب بورش آب زیاد وتند بود بزحمت الاغهارارد کردیم خرجین ترك من هم‌ترشدآنسوی رود تنی چند درکارجوچیدن‌بودندقدری‌کاه برای‌چهارپایان‌ماآوردند اما برای‌خودمان نان خالی هم پیدانشدگرسنه خوابیدم تاصبح که بیدارشدم هر کسی دنبال کفش‌و کلاه خود میگردید غلیان شفیع خان‌راهم‌برده بودند از هر کسی جز یك تن از کاروانیان چیزی‌گم شده بود آن مرد که بماکاه داد امروزپیدا نیست پس ازدشنام زیاد بدزدان که هیچ سود نداشت ساکت شدیم شفیع‌خان سوگند یاد کرد که‌اگردزدان پیداشدند سیاست می‌کنم آنها ازطایفه دینارانی‌بودند که بدزدی مشهورند پس از طی‌راه‌به‌کوه پردرختی رسیدیم بایلی که رئیس آن بابستگان وملازمان درکپر زندگی میکردند درآن طرف رود قلعه میساختند وبتوسط مشك ازآب میگذشتند دوبرج و دیوار قلعه ساخته شده بود آنجا راکوك مینامند زنهای آنها بدون‌روبند درب‌چادرها نشسته‌قالی خوش‌رنگ خوبی می‌بافند شفیع خان ازرئیس دزدان‌گله کرد که دیشب طایفه شما ما

را غارت کردند وعده داد که آنچه برده‌اندگرفته بدهد ناهار زیادی هم‌آورد که تلافی روزه دیروزشد آنگاه براه افتادیم ازراه سخت وتنگ که رودخانه کارون درزیرواقع شده اگرچهارپائی می‌افتاد پی ازطی سراشیبی دررودخانه میافتاد باری شب را درایل دینارانی ماندیم که به بحوس موسوم بود صبح که برخاستیم‌پتوی مرا برده بودندبسیار تأسف خوردم زیرا ازتمام اسباب برای من لازم‌تر بود روزهاهوا خوبست ولی شبهاسرد است‌نه من تنها باین درد مبتلا بودم هر کسی را چیزی‌گم‌شده بودکاروانیان دشنامهای آبدار زشتی که در اروپا شنیده نشده بود به‌پدرومادردزد میدادند ازآنجا رفته‌از کوه سختی که پراز درختهای جنگلی و گلهای گوناگون بود گذشتیم دراینجا دوراه است که میرود بقلعه تل مقرحکومت محمدتقیخان یك راه هم ازمجرای رودکارون‌میرفت بمال امیر وراه دیگرراست از کوه میرفت بقلعه تل آن راه اولی از طرف مال امیر خوب بود ولی چهارروز راه بود تاقلعه تل‌ازراه کوه دوروزمیرسید بمال امیرولی شفیع خان می‌گفت این راه سخت‌تراز آن راه‌هائیست که آمدیم اینطورهم بود تا رسیدیم بدهی موسوم به شیخون ومحوطه‌آن درختهای انارداشت ولی‌اهالی‌آنجا انارهاراچیده درختها را ضایع کرده بودند رئیس ده باشفیع‌خان اظهاردوستی ویکرنگی کرد وباهم معانقه کردند معلوم شد نوکرمحترم محمد تقیخان است چون ما شب را نمیتوانستیم بمانیم‌گوسفند پخته باقدری ماست وعسل برای‌ماآورد ویك‌گوسفند بامقداری برنج‌هم همراه ما کرد براه افتادیم راه ناهموار و سخت بودآمدیم میان کشت در جای بلندی منزل داریم هوا سرداست من بواسطه نبودن پتو بسیارصدمه خوردم تمام شب تا صبح لرزیدم ازآنجا گذشتیم سربالائی‌سختی بود ولی خیلی باصفا ازاینجا مال امیرپیداست شفیع خان گفت ازآن خرابه‌ها که شما میل بتماشای‌آن دارید بسیاراست ازاین‌خبر بسیارخرسند شدم زیرا که آرزوی من همین بود باری یك راه سرازیری طی کردیم مردم بسیار وچهارپای زیادنمایان شدازبسیاری‌مردم‌چنان می‌نمود که روی‌هم‌افتاده‌اند ازیك جوی خشکی گذشته راه زیادی رفتیم تا بقلعه تل رسیدیم که بالای تپه واقع است امروزآخرسفرمن است‌جماعتی‌اززن‌ومردباستقبال‌اقوامشان که‌مدتی‌نبودندآمدند

احمد گلچین معانی

مشهد

توضیحی در بارهٔ شعر همایون پادشاه

آذر بیگدلی صاحب تذکرهٔ آتشکده دراحوال همایون پادشاه آورده‌است که :

« ... وآن عالی مقدار بصحبت شعرا مایل وخود نیزگاهی شعرمیگفته ، این قطعه را درحین ورود به‌ایران موزون نمود وبخدمت شاه طهماسب فرستاد :

پادشاها ، خسروا ، عنقای عالی همتم
قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگار سفلهٔ گندم‌نمای جو فروش
طوطی طبع مرا قانع به‌ارزن کرده است
دشمنم‌شیرست ، عمری پشت برمن کرده‌بود
اینَدم از راه عداوت روی برمن کرده است
دارم اکنون التماس ازشاه تا بامن کند
آنچه باسلمان علی دردشت ارژن کرده‌است

قطعهٔ مزبور که درمجمع‌الفصحا(۱ر۶۲) بااندك‌اختلافی آمده، وآقایان‌نورزاد وپژمان‌هم درمقالهٔ خود مندرج‌درشماره‌های ۸ و ۱۰ ماهنامهٔ وحید مذکورداشته‌اند، ازهمایون پادشاه نیست وازسلمان‌ساوجی است ، که همایون درهنگام پناهندگی‌آنرا مناسب حال خود یافته ، وباحذف ابیات وتغییر کلماتی بکاربرده است .

تمام قطعهٔ سلمان اینست :

خسرو عـادل علاءالدین والدنیـا علی
ایکه گردون طوق امرت‌عقد گردن کرده‌است
شمه‌یی از رنگ وبوی مجلس اخلاق تست
آنچه گلهارا صبا درجیب ودامن کرده‌است
نورملك از شمع رای تست ورایت بارها
این سخن باآفتاب وماه ، روشن کرده است

درصف هیجا درفش دیده دوزت از نهیب
موبهارا برتن بدخواه ، سوزن کرده است
از شکوه نعل گلگون بارهات صدبار کوه
صدرهٔ (۱) خارا چو گل صدپاره برتن کرده است
کان ز دستت خاك برسر میکند ، یعنی که او
آب دریا بردوقصد خون معدن کرده است
چشم درع ازطعن رمحت خون اگر گرید رواست
زان زبان بازی که او باتیغ وجوشن کرده است
خسروا عمریست تاعنقای عالی همتم
قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگار خائن گندم نمای جو فروش
طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است
طالعم شیرست وعمری پشت برمن کرده بود
وینزم از فرطعداوت روی درمن کرده است
من بعون تربیت میدارم از لطفت طمع
آنچه با سلمان علی دردشت ارژن کرده است
باد دائم درجهان سروری مالك رقاب
تیغ سر سبزت که قطع بیخ دشمن کرده است

منقول ازدیوان خطی سلمان ساوجی نسخهٔ قریب العصر شاعر متعلق بکتابخانهٔ جلس شورای ملی ، شمارهٔ ۲۱۲۹ صفحهٔ ۲۲۵ ومقابله شده بانسخه‌های شمارهٔ ۴۳۶ ۴۳۹ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی تحریرقرن دهم ونهم هجری ، ولازم بذکرست که ن قطعه درنسخه‌های چاپی دیوان سلمان ساوجی نیست مانند بسیاری از اشعار ـکروی .

---

۱ ـ سینه پوش.

تجلی خدا در آفاق و انفس

تألیف : استاد صلاح‌الدین سلجوقی

چاپ : مطبعه دولتی کابل

ولله فی کل تحریکه و تسکینه ابداً شاهد
وفی کلشئی له آیه تدل علی انه واحد
آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بریار وندانی عشق باخت

مولانا رحمة‌الله علیه

امروزه دراین دنیای بظاهر پرآشوب ودرهم برهم نظم وترتیب پدیده علت و معلول بیشتر ازهرزمان دیگر مورد توجه دانشمندان قرار گرفته دانش‌های روانکاوی وروانشناسی وروانپزشکی به‌پیشرفتهای بسیارنائل آمده ودرباره مسائل فلسفی بیش‌از هردوره‌ای کتاب نوشته شده است ... خلاصه بیش از هرعصری بشردستخوش تحولات وتغییرات گوناگون واقع‌میشود ...ولذا درطی‌این دگرگونیهای عجیب وغریب‌امروزی اگرآدمی تکیه گاهی نداشته باشد مطمئنا سرانجام به‌نابودی میکشد چون زندگی افراد بشربااین همه‌تطورات آنی که‌هرلحظه به نحوی‌ازانحاء رخ میدهد اگربرمحور ومداری استوارنباشد هرگز نمیتواند بقا ودوامی داشته باشد ... وتاریخ نشان میدهد که درتمام ادواروزگار تکیه گاهی بهتر واستوارتراز خدا وجود نداشته است ... خلاصه استاد سلجوقی همه‌گفتنی‌هارا دراین شعر بیدل که کتابرا باآن شروع کرده آورده است :

ازل بیاد که باشد ؟ ابد دل که خراشد ؟

که بود وهست ؟ گرآغاز و انتها تو نباشی

... استاد سلجوقی در کتاب تجلی خدا درآفاق وانفس آنچنان وجودباریتعالی را مورد بحث قرارداده که گمان نمیرودتابحال درهیچ کتابی این هنرنمائی شده‌باشد زیرا منطق واستدلال بقول مولانا چوبین‌را باذوق وحال ومعلومات عمیق خود درهم آمیخته وعالی‌ترین نتیجه‌را ازاین‌موضوع جالب گرفته است وخود درباره این تألیف چنین مینویسد :

این اوراق‌را نمیتوان بهیچ‌صورت کتابی درعلم کلام (علم عقاید) شمردویاآنرا اثری درعلم ویافلسفه (الهیات) دانست زیرا این علوم دارای موضوعات متعدد وشامل ابواب وفصول متنوعی می‌باشد که بریك نظام علمی وفلسفی ترتیب شده است ولی این رساله محاضره‌ایست دراطراف یك موضوع که‌آن‌عبارت است‌از«اثبات وجودخداوند» عزاسمه وآنهم بادله برهانی وخطابی وغالباً ازطرف آن دانشمندان ونویسندگانیکه موجه‌های مادیت والحاد ازسرزمین‌های ایشان جانب ما میوزد و ازاینروما ازفکر و عقیده هرخدا پرستی که درهرزمان وهرمکان وهردین وهرملتی بود وهست و کنون بدست ما آمده است استمداد واقتباس نمودیم غرض ما ادای واجب ستایش ونیایش‌است بخداوند خالق ومنعم‌وایفای وظیفه برادری است‌بفرزندان خدا پرست‌این وطن‌اسلامی ومخصوصاً بجوانانیکه حفظ موجودیت ذاتیات‌ملی و کرامت انسانی‌را فرض ذمه‌امروز وفردای خود میدانندورنه وجود خداوند بدیهی است وخداوند بی‌نیاز نیازمند این‌قیل وقال نمیباشد . پیران مـا اندوخته‌های خودرا که به کسب آن مدیـون محیط خود میباشند باید بحیث دین وارث بفرزندان آن محیط بگذارند وبروند وجوانان ما که بهمت ومجاهدت خود هرزرو گوهر وهرپیرایه‌ای‌را که ازهرطرف میجویند وبدست میآورند وبسرو گردن بلندوزیبای خود ومجتمع‌میآویزند باید ازآن گوهرذاتی‌وارثی خود که گوهرایمان بخدا باشد فراموش نکنند زیرا ایمان بخداست که بمبادی همت وشجاعت وایثاروراستی ودادگری وبرادری وبرابری روح یقین وصبغه قدسیت میدهد

وهیچ عزم واراده نمیتواند صمیم وجدی وآهنین شود تا برپایه ایمان وبرمرکز یقین بصورت پایداری استوار نباشد «مؤلف»

استاد سلجوقی در کتاب تجلی درآفاق وانفس مباحث توحیدی ومعرفةاللهی‌را استادانه بررسی کرده وباین نتیجه رسیده است که :

فما الوجه الا واحد غیر انه اذا انت اعددت المرایا تعدداً

یکروی درصدآینه‌گر میکند ظهور آئینه‌ها صداست‌ولی‌روهمان یکیست

منتهی استاد سلجوقی بعدازاینکه‌عقایدوآراء معاریف بزرگان وفلاسفه‌بزرگ‌را ازابتدا تاعصرما باتیزبینی ودقتی فوق تصور که‌از کوشش‌ها وزحمات ومعلومات‌فراوان استاد حکایت میکند مطالعه نموده وحاصل هفتاد سال رنج ومطالعه را در کتابی که حدود ۳۲۵ صفحه‌دارد خلاصه کرده است برتری ورجحان عقلی راه وروش توحیدی اسلام وقرآن‌را برسایرطرق بطورمستدل ومنطقی بیان کرده باگرفتن نتایج عالیهٔ جان ودل‌را آرامش وسکونی معنوی می‌بخشد .

استاد سلجوقی درراز ونیاز آنچنان شوریدگی و جذبه‌را بامنطق وبرهان بهم آمیخته که هرکس بخواند ازخود بیخودمیشود چنانکه بنده مکرراً آنرا خوانده‌ام وبازهم مشتاق خواندن آن هستم بهرحال استاد سلجوقی درهرسطراین کتاب بمادرس سعادت وخوشبختی‌میدهد چنانکه‌گوئی راهنمائی برای نیکبختی واقبال نسل امروزه نوشته است در صفحه ۱۶ مینویسد : « .... من از مدتی است بمرض خناق صدر Angina Pectoris گرفتارم .. »درصفحه ۱۸ بعد مینگارد : «...مرا اطباءدراین مرض خناق صدری من بصورت قطعی ازخواندن ونوشتن منع نموده‌اند ومن بررغم ایشان روزهشت ساعت‌کارمیکنم ودرین عرصه سه سال چهار کتاب تقریباً ضخیم‌را بجوانان وطن تقدیم نمودم ولی چون همه این آثاربیاد توای خدای بزرگ وبرتر وای هدف مقدس همه امیدهای من نوشته شده است من می‌بینم که اکنون هیچ‌مرض قلبی ندارم زیرا فرموده توحق است که «بیادخدا دلها آرام میشود»

استاد سلجوقی تربیت شده مکتب قرآن ویك مسلمان واقعی است . استادی

کامل ودانشمندی عارف است مردیست زحمت کشیده ودرراه کسب کمال رنجها برده استاد درصفحه ۲۰ مینویسد : « ... الهی چرامردم ازمرگ میترسند ... چرا برتراند راسل فیلسوف معاصر ازمرگ میترسد درحالیکه بیش ازنود سال عمردارد ومن تقریباً بیست وپنج سال ازو کوچکترم وازمرگ نمیترسم زیرا من بتووتقدیرحکیم توایمان دارم که مرگ یگانه راکتی است که زودتر ازسرعت رفتارنورمرا بفضای لایتناهای ابدیت تو میرساند واگراین نباشد من از برتراندراسل نه شجاعترم و نه هم فیلسوف تر»

استادسلجوقی دارای تألیفات ارزنده دیگری هم هست که معروفترین آنها عبارتند از : شناخت زیبائی ، نقد بیدل ، افکار شاعر ، یتیم جاوید ، مقدمه برعلم اخلاق ، جبیره و .... وی دارای مشاغل مختلفه هم بوده و مورد احترام دولت وملت افغانستان است واکنون بازنشسته شده وانزوارا برهمه چیز ترجیح داده و باضعف و بیماری مبارزه میکند خدا بسلامتش بدارد. همچنین امیدوارم که کتاب تجلی خدا درآفاق وانفس اثراستاد سلجوقی موردمطالعه همه فارسی زبانان مخصوصاً طبقه تحصیل کرده قرارگیرد وجوانان فاضل مسلمان آنرا بزبانهای دیگرهم ترجمه کنند تاسایرمردم جهان مخصوصاً مسلمانان بتوانند لذتی را که ما برده‌ایم آنها هم ببرند وبراه سعادت وخوشبختی واقعی بروند . همچنین امیدوارم خداوند متعال دوستی و برادری ملتهای ایران و افغانستان را روز بروز بیشتر واستوارتر کندواساتید عالیمقام ومتدین دانشگاههای ایران وافغانستان را موفق وکامیاب بدارد تاجوانان هردو کشورازوجود آنها استفاده واستفاضه نمایند.

ا ع - م ص

محمد تقی دانش‌پژوه

(۷)

آشنایی با چند نسخهٔ خطی

مجموعه : نستعلیق ریز سدهٔ ۱۰ ، ربعی ، دارای :

۱ـ حاشیهٔ کتابی در مجسطی وهیئت بعربی دارای دوباب‌نخستین در دوقسم‌که دومی باید ۱۳فصل‌باشد ، انجام افتاده .

۲ـ حاشیه کتابی‌درریاضی بعربی چهار باب‌هریك‌چندفصل .

۳ـ فایدة فی‌نسبة نصف‌خط ینفصل من‌التدویر من‌الخط المخرج الله من‌مرکزالعالم .

۴ـ اغراض مقالات اقلیدس .

۵ـ رسالة‌الشعاع : خواجهٔ‌طوسی .

۶ـ مسائل سئلت عن کمال‌الدین موسی بن یونس بن محمد .

۷ـ حاشیة التحفه (گویا التحفة‌الشاهیة قطب شیرازی) دردوباب بعربی .

۸ـ حاشیهٔ شرح الاشکال لقاضی زاده‌الرومی : ابوالفتح محمدالهادی ابی نصر بن ابی سعیدالحسینی العراقی المدعوبتاج السعیدی .

مجموعه : (مجلس) دارای :

۱ـ قرابا دین شفائی ، مظفربن محمدحسین شفائی‌کاشانی ، نستعلیق ریز ۱۰۷۴در قندهار .

۲ـ رسالهٔ معالجات اسکندر که مؤلف‌آنها پس ازشرح قانونچه خود بفارسی‌بدستور محمدعلی‌خان پسر قاسم‌خان ساخته است درباره درمانهای ساده است بی نیاز از پزشك ، در ۱۵ ص‌به‌نستعلیق ریز سدهٔ۱۱ .

مجموعه : چهار رساله خواجهٔ طوسی ، همه بیك خط (مجلس) :

۱ـ جبر وقدر ، بفارسی در ده‌فصل .

۲ـ اوصاف الاشراف ، نوشته محمدحسین بن حاجی محمد هاشم طبیب درروزآدینه ۲۲ ذح ۱۰۸۷ .

۳ـ آغاز وانجام .

۴ـ سیر وسلوك .

مجموعه : پانزده رساله طبی فارسی ، نستعلیق، شنگرف ـ ربعی (مجلس)

۱ـ جامع‌الفوائد : یوسفی ، نوشته محرم ۱۱۱۲ .

۲ـ مقالهٔ چهارم قسم دوم نفائس‌الفنون آملی .

۳ـ آتشك : حکیم عمادالدین محمود بن‌مسعود طبیب شیرازی که‌درمشهد هنگامی‌که به‌بیماران خدمت میکرده است ساخته است ، باعنوان باب‌وفصل، ازآن‌ملاشرف الدین‌حسن طبیب شیرازی .

۴ـ بیخ چینی : ازهمو که بنام امام‌رضا وشاه زاده وسلیمان الزمانی دریك مقدمه و چند فصل ویك تنبیه‌ساخته است .

۵ـ اطریلال ، گویا ازهمو دردوفصل .

۶ـ رساله درتحقیق جندوار : گویا از همو .

۷ـ رساله در آداب استعمال جواهرات با عنوان تعلیم وارشاد وتنبیه و چند فصل گویا ازهمو .

۸ـ رساله درمنافع حجامت درچندفصل .

۹ـ رساله فصد دردوسوم صفحه .

۱۰ـ خواص مومیایی .

۱۱ـ رسالهٔ فادزهر .

۱۲ـ دستورالعمل جندوار .

۱۳ـ سموم : ازهمان شیرازی که‌بنام مرتضی قلی خان فرمانروای مشهد در یك مقدمه ودوباب ساخته است .

۱۴ـ افیون : گویا ازهمو ، دریك مقدمه و۱۵ باب ، مقابله شدهٔ درمحرم ۱۱۰۷ همهٔ‌انیها بیك خط است .

۱۵ـ منظومهٔ طبی ، نستعلیق درشت تر .

آغاز : بدان ای برادر خدایار تو به توفیق عصمت نگه دار تو

انجام : دگر پنجمین آنکه‌دفع مواد شود بعد فتح تمام ای جواد

مجموعه دارای :

۱ـ « هذه من فواید موايد امام ... محمدالغزالی ... دربیان آداب سماع و وجد وحکم سماع واباحت سماع وآنچه ازو حلال است وآنچه حرام است .

۲ـ رساله الخط لعبدالله الصیرفی .

۳ـ رسالهٔ طبی باتاریخ « فی‌سنة اربعین و ستمائه» (آقای کریم زاده).

مجموعه دارای دو رساله :

۱ـ **روض‌الجنان** : ابوالحسن بن احمد قاینی ، درعلم طبیعی وازآن «حسنی» را بیرون آورده است (نسخه رضوی وقف ۱۰۶۷ ـ ذریعه ۱۱ : ۲۷۴)

۲ـ الرسالة الحانية فی‌القواعد المیزانیه ، ازهمو (آقای مشکوة).

مجموعهٔ‌منشآت : نسخه آقای دکتر مهدی‌بیانی ، بخط نستعلیق ، عنوان‌شنگرف درکاغذ سمرقندی۲۷۵ ص ۲۹ س (نشریه ۲: ۴۵ ـ راهنمای کتاب س ۴ ش ۳)دارای :

۱ـ منشآت صائن الدین علی ترکهٔ خجندی (ص۱ ـ ۳۴) با امضای«کمترین فقرا صاین ترکه» خطاب به شاهرخ وفیروزشاه ویوسف خواجه ودیگران .

۲ـ تحفهٔ نصرتی : ابوالکریم بن علی اسکدزی ، بنام شاه یحیی و ترسل و دستور نامه‌نگاری است (۳۵ـ۷۳) .

۳ـ ترسل ، درچند باب بایدباشد ولی تنها باب یکم دارد « فی ماینعلق بالمکاتیب» دردو مقصد باعنوانهای فصل (۷۴ـ۱۰۴)

۴ـ مقدمه فقه حنفی بنام‌شقایق دقایق نعمانی که‌بنام ابوالفتح ابراهیم سلطان است (۱۰۵ - ۱۱۷) .

۵ـ دیباچهٔ تاریخ امیرتیمور بنام فتح نامه صاحبقرانی ازسلطان ابوالفتح ابراهیم (۱۱۸ـ۱۲۶)

۶ـ مقدمه در ذکر بعضی انبیا و سلاطین‌که تبیین نسب حضرت صاحبقرانی موقوف است برآن (۱۲۶) .

۷ـ دیباچهٔ دیوان مولاناقوام (۱۲۶ ـ ۱۳۰)

۸ـ دیباچهٔ مرقع خواجه عبدالقادر (۱۳۰ - ۱۴۷) .

۹ـ دیباچهٔ جامع‌البدایع مظفری « جنگی که رکن‌الدین مسعود ساعدی جهت امیر زاده اسماعیل ابراهیم سلطان » ساخته‌است (۱۴۷ - ۱۵۰)

۱۰ـ دیباچهٔ دیوان یا «جمع اشعار ابوالفتح ابراهیم سلطان » گویااز قوام الدین محمد یزدی‌برادر شرف الـدین علی یزدی (۱۵۰ - ۱۵۳) .

۱۱ـ دیباچهٔ سفینه غزلیات (۱۵۳ـ۱۵۴) .

۱۲ـ دیباچهٔ ترجمهٔ‌شمسیه ، بنام‌علاءالدین ابوالمظفرسلطان محمد (۱۵۴ـ۱۵۵).

۱۳ـ دیباچهٔ مولود سید اسداله‌بن نوراله‌بن خلیل‌اله‌بن سید نعمةاله (۱۵۵-۱۵۸)

۱۴ـ دیباچهٔ مولود شیخ محمد مجلد (۱۵۸-۱۵۹)

۱۵ـ دیباچهٔ احکام تقاویم (۱۵۹ـ۱۶۰)

۱۶ـ ملتمس پسر امیر ترخان (سلطان‌محمدبن‌ترخان) جهت‌پشت رسایل‌حضرت علیه صائنیه سلام‌الله علیه (صاین‌الحقیقة والدین ابومحمدعلی المشتهر بترکه) (۱۶۰ـ۱۶۱) .

۱۷ـ بداستدعای شریفی تذکررا برپشت کتابش نوشته‌اند (۱۶۲) .

۱۸ـ خاتمهٔ کلیات شیخ سعدی روح‌الله روحه (۱۶۱ ـ ۱۶۲) .

۱۹ـ منشور از امیر زاده ابراهیم سلطان جهت خواجه نصیر مذهب مورخ ۲۵ ذق ۸۸۵ (۱۶۴-۱۶۲)

۲۰ـ امضای حکم سید مجدالدین خلیل الله (۱۶۴ـ۱۶۵) .

۲۱ـ باب رمل ، نوشتهٔ ازروی نوشته علی یزدی (۱۶۵-۱۶۸) ،

۲۲ـ رساله درعقد انامل یا انگشت شماری (۱۶۸-۱۷۰) .

۲۳ـ درجواب سئوالی نویسد که عزیزی به وساطت ظهیر صغیر کرده (۱۷۰-۱۷۳)

۲۴ـ مکاتیب ومنشآت قوام الدین محمد یزدی (۲۴۴ـ۲۵۸)

۲۵ـ منشآت صالح (۲۵۶ـ۲۷۴) .

۲۶ـ دیباچهٔ مقدمهٔ رسالهٔ نجوم میرزا اسکندربن عمرشیخ (۲۷۵)

مجموعه ، رحلی بزرگ قطور ، نستعلیق باجدول شنگرف ، دارای تصویر گیاهان و جانوران در شماره‌های ۱ تا ۳ و ۵ شنگرف ومشکی ، دارای پنج رساله وکتاب بفارسی :

۱ـ اختیارات بدیعی : علی‌بن حسین حاج زین العطار ، نوشتهٔ روزسه‌شنبه ۶ رمضان گویا در ۱۱۷۶ .

۲ـ فرخ‌نامهٔ جمالی ، نوشته ۷ رمضان ۷۷۶ (باید تاریخ نسخهٔ منقول باشد) .

۳ـ رساله شیخ ابراهیم بن عبدالجبار بغدادی (ص۴) درتاریخ صبیعی در ۱۹ فصل «باب اول درمرتبهٔ نبات که حرف میم دارد . بدان ایدك‌الله تعالی کمموالید عالم سه است : معادن و حیوان ونبات » در ۱۱ ص .

۴ـ جنگ سیدالحکام ابن‌العزیزالداعی درادب در ۵ ص .

۵ـ نزهت نامهٔ علائی نوشتهٔ روزسه‌شنبه ۱۰ رمضان ۱۱۷۶ (مجلس)

مجموعه : بخط شیخ بهائی دربیشترجاها ودارای تملك او ومهر او درچندین جا بایادداشتهای ریاضی‌وحسابی او در چندین جا وباحواشی او در سه‌رساله ، باندازه بغلی ، هرصفحه ۱۲ و ۱۳ سطر درهریك ، درص ع آمده کمن خواندن شمسیة الحساب در روز چهارشنبه ۱۶ محرم ۹۶۷ آغاز کرده ودر ۱۶ ج۲-۹۶۸ در قزوین بپایان برده‌ام ، باتملك محمدحسین بن مؤیدالسلطنه در اصفهان در ۱۳۴۷ .

درآغاز نسخه آمده : « فهرست : شمسیة‌الحساب ، رساله فی‌المسائل‌الجبریة ، ملتقطات من بعض کتب‌الحساب ، اللمع الیسیرة فی‌الحساب » .

۱ـ پراکنده‌هایی درحساب بعربی که یکی ازآنها قاعده‌ایست درحساب ازخود شیخ بهائی وتصحیح جدولی درمرکبات کصاحب مفتاح درآن طول ودشوارش ساخته بود (۱۰ص)

تهیه و تنظیم از: علی اکبر، اسلامیه

معرفی کتابهای تازه

000

کلیات

اطلاعات‌عمومی (یادائرة المعارف اجتماعی) عنایت‌الله ، شکیباپور . تهران [کتابفروشی اشراقی] چاپ پنجم ۱۳۴۶ وزیری ۶۳۱ ص مصور .

سرشماری عمومی نفوس ومسکن (آبانماه ۱۳۴۵) تهران سازمان برنامه [مرکزآمارایران] جلد هفتم شهرستان محلات ۱۳۴۶ رحلی ۲۰+۱۰۵ ص

سرشماری عمومی‌نفوس‌ومسکن (آبانماه ۱۳۴۵) تهران. سازمان برنامه [مرکز آمار ایران] جلد هشتم شهرستان‌گرمسار ۱۳۴۶ رحلی ۱۷+ ۷۶ ص .

100

فلسفه و روانشناسی

جوانی‌پررنج (پژوهشی‌درباره‌ی مسائل جوانان ایرانی) :دکترناصرالدین، صاحب‌الزمانی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۶ جیبی ۲۶+۴۱۸ ص.

راه نو درسلامت روان وتن : فرانک ، اسلوتر : ترجمهٔ . محمد ،مهریار . اصفهان (کتابفروشی ثقفی] ۱۳۴۵ وزیری ۱۵+۳۸۳ ص .

کتاب روح‌بشر : دکترناصرالدین،صاحب‌الزمانی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] ۱۳۴۵ جیبی ۲۴—۳۶۶ ص .

و نمیدانند چرا ؟ : دکتر ناصرالدین ، صاحب‌الزمانی . تهران [مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی] بدون ذکر تاریخ انتشار ۱۱+۲۳۴ ص .

اقتصاد وحقوق وعلوم اجتماعی

300

پهلویسم : منوچهر ، هنرمند . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۵ وزیری ۱۳۵ص.

جدول حقوقی وعوارض گمرکی وصدی پنج دارائی وانواع اتومبیل: فریبرز ، احمد پور . تهران [ناشر مؤلف] بدون ذکر تاریخ انتشار . رقعی ۱۶۲ ص .

درس سازمان ملل متحد ونقش آن درحفظ صلح جهان : دکتراحمد، متین دفتری . تهران [سازمان کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۲۸۹ ص .

مجموعه قوانین حمایت خانواده : آرشیو روزنامه کیهان . تهران [انتشارات روزنامه کیهان] ۱۳۴۶ جیبی ۵+۱۴۷ ص .

میکروبشناسی : دکتر روح اله ، پاکروان . جلد دوم . تهران [انتشارات دانشگاه تهران] ۱۳۴۵ وزیری ۲۷۱ ص .

میکروبیولوژی (متابولیسم میکربها) دکترفریدون، ملکزاده . تهران[انتشارات دانشگاه تهران] ۱۳۴۵ وزیری ۳۵۱ ص مصور .

علوم طبیعی وریاضی

500

حواس اسرارآمیزحیوانات : ویتوس ،دروشر . ترجمهٔ اسحق ، لالهزاری تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۶ رقعی ۲۳۲ ص مصور .

سنجش شنوائی (اودیومتری) دکتر راول، مقصودی وجمشید ، اعلم . تهران [انتشارات دانشگاه تهران] ۱۳۴۵ وزیری ۵۶۳ ص .

مسائل و تمرینات لگاریتم و ریاضیات : احسان‌اله ، قوامزاده . تهران [کتابفروشی زوار] ۱۳۴۶ رقعی ۱۰۷۵ ص .

علوم عملی

600

روش علمی وعملی ترك سیگار : ایرج ، پروین گنابادی . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۶ جیبی ۸۶ ص .

ادبیات ایران

800

از امروز تاهر گز : مهرداد ، اوستا . تهران [کتابفروشی ابن‌سینا] ۱۳۴۵ رقعی ۱۱۷ ص .

باران رحمت : نظیری نیشابوری ، بکوشش وانتخاب‌رحمت موسوی . تهران [سازمان چاپ وانتشارات محمدعلی علمی] ۱۳۴۵ وزیری ۷۰۳ ص .

بال هما : حبیب‌اله ، اسلامی . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۵ وزیری ۲۸۹ص.

شعر وادب فارسی : زین‌العابدین‌مؤتمن . تهران [بنگاه مطبوعاتی افشاری] ۱۳۴۶ وزیری ۳۷۵ ص .

فردوسی‌نامه : ملک‌الشعراء بهار . تهران [مرکز نشر سپهر] ۱۳۴۵وزیری ۱۸۶ ص .

نسرین (مجموعه شعر) : محمد تقی ، علوی شوشتری [ناشر مؤلف] بدون ذکر تاریخ انتشار رقعی ۳۶ ص .

واهمه‌های‌بی نام‌ونشان : دکترغلامحسین، ساعدی . تهران [انتشارات‌نیل] ۱۳۴۶ رقعی ۲۳۶ ص .

ب ـ ادبیات خارجی

بهترین قصه ها و داستانهای کوتاه : گی دوموپاسان . ترجمه اصغر ، فرمانفرمائی قاجار . تهران [کتابخانه ابن‌سینا] ۱۳۴۶ رقعی ۳۶۲ ص .

پاتریشهای تنها : هربرت ، جن‌کینز ، ترجمهٔ میمنت، دانا . تهران [مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر] ۱۳۴۵ رقعی ۲۲۱ ص .

درانتظارگودو . ساموئل بکت : ترجمهٔ سعید ، ایمانی . تهران [سازمان چاپ و انتشارات اشرفی] ۱۳۴۶ وزیری ۲۱۰ ص .

دیریازود :آلبا ، دسسپدس ، ترجمهٔ بهمن ، فرزانه . تهران [سازمان‌کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۱۵۰ ص .

سرخ وسیاه:استاندال ،ترجمهٔ . عبداله ،توکل جلد اول . تهران [انتشارات نیل] ۱۳۴۵ رقعی ۲۹۶ ص .

سرخ وسیاه : استاندال ،ترجمه .عبداله ، توکل . جلد دوم.تهران [انتشارات نیل] ۱۳۴۵ رقعی ۳۸۳ ص .

شبهای روشن ونازك دل : داستا یوسکی ، ترجمهٔ قاسم ، کبیری . تهران [شرکت سهامی نشر اندیشه] ۱۳۴۶ رقعی ۱۶۵ ص .

مردی که به شیکاگو رفت: ریچارد، رایت . ترجمهٔ فریدون ، ایل بیگی. تهران [سازمان انتشارات اشرفی] ۱۳۴۶ رقعی ۲۰۸ ص .

میراث شوم: سالیتکوف ، شپحدرین . ترجمۀ عبدالحسین ، شریفیان . تهران [سازمان کتابهای جیبی] ۱۳۴۶ جیبی ۱۵۰ ص .

نفوس مرده: گوگول ، ترجمۀ کاظم ، انصاری . تهران [شرکت سهامی نشر اندیشه] چاپ دوم ۱۳۴۶ رقعی ۴۵۰ ص .

تاریخ و جغرافیا وسرگذشت

900

تاریخچۀ وزنه برداری (تامسابقات جهانی و آسیائی تهران ۱۳۴۴) اسماعیل کدخدازاده . تهران [ناشر مؤلف] بدون ذکر تاریخ انتشار . رقعی ۱۱۷ ص .

رهبران مشروطه: حسینقلیخان ، نظام السلطنه (دوره دوم ـ بیوگرافی اول) ابراهیم ، صفائی . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۵ رقعی ۴۳ ص .

رهبران مشروطه: اتابك (دوره دوم ـ بیوگرافی دوم) ابراهیم ، صفائی . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۵ رقعی ۶۶ ص مصور .

رهبران مشروطه: ناصرالملك ، قراگزلو (دوره دوم بیوگرافی سوم) ابراهیم ، صفائی . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۵ رقعی ۳۸ ص .

رهبران مشروطه: رضا قلیخان ، نظام السلطنه (دوره دوم بیوگرافی چهارم) ابراهیم ، صفائی . تهران [ناشر مؤلف] ۱۳۴۵ رقعی ۸۰ ص مصور .

شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشور های گیتی. گردآورنده. قدرت اله، اورنگ. تهران [بدون ذکر نام ناشر] بدون ذکر تاریخ انتشار. ۱۲۰ ص مصور .

غلامعلی عزیز السلطان یاملیجك ـ عزیز دردانه ناصرالدین شاه: حسین لعل . تهران [کتابخانه ابن سینا] ۱۳۴۵ جیبی ۳۹۸ ص .

کتاب احمد: عبدالرحیم، طالبوف .تهران[سازمان کتابهای جیبی]۱۳۴۶ جیبی۲۵۱ص.

کریم خان زند و خلیج فارس: احمد ، فرامرزی . بتصحیح حسن ، فرامرزی ، تهران [مرکز نشر سپهر] ۱۳۴۶ وزیری ۱۱۲ ص.

کنگره جهانی ایرانشناسان (تهران واصفهان وشیراز ۹ تا ۱۷شهریور۱۳۴۵) تهران [کتابخانه پهلوی]بدون ذکرتاریخ انتشار . وزیری ۱۰۲ ص.

ناسیونالیسم و مبارزات ضد استعماری کشور های آفریقای شرقی. (تانگانیکا ـ کنیا ـ اوکاندا ـ زنگبار) ، دکترمسعود،انصاری. تهران [کتابفروشی فروغی] ۱۳۴۵وزیری۶۵۰ص.

نبوغ وسرگشتگی: فرانسوا، پورشه . ترجمۀ باقر ،موسوی. تهران [بنگاه انتشارات آرمان] ۱۳۴۵ رقعی ۱۵۵ ص .

کتابخانهٔ وحید

تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی

تألیف ارزنده ایست درباره مهمترین تفسیر فارسی شیعه که بـه وسیله آقای دکتر عسکر حقوقی استاد فارسی دانشکده ادبیات تهران بـه عمل آمده است. مؤلف، تفسیر ابوالفتوح را از نظرهای مختلف مورد بررسی قرارداده ومجلد نخست آن اکنون در دسترس دوستداران زبان وادب فارسی قرار گرفته است.

درمقدمه کتاب اصول عقاید شیعه وفرق مهم آن شرح و بامذاهب دیگر اسلامی مقایسه گردیده وسپس سبب تألیف کتاب وفصول ومسائل مورد تحقیق وفهرست کتاب نوشته شده است آنگاه کتاب با بحث درباره سبك وخصوصیات دستوری ولغوی واملائی آغاز میشودودراین قسمت نکات تازه وتحقیقات دقیق بچشم میخورد ولغاتی که معانی آنها در فرهنگهائی چون برهان قاطع وغیاث اللغات ضبط نشده است نقل گردیده که موجب غنای لغت فارسی تواند بود. توفیق نویسنده محترم را آرزو میکنیم.

بهترین قصه‌ها وداستانهای کوتاه

از گوی دوپاسان ـ ترجمه اصغر فرمانفرمائی قاجار.

موپاسان یکی ازداستان سرایان بزرگ تاریخ است که در زندگی چهل ودوساله خود توانسته است شهرت عالمگیر درنویسندگی بیابد وقریب سی اثر ازخود برجای گذارد. وی در رمان نویسی وتحریر داستانهای کوتاه وقصص دستی قوی داشته وپس از مرگش آثار او بارها بزبانهای مختلف چاپ شده است.

آقای اصغرفرمانفرمائی قاجارداستانهای کوتاه موپاسان‌را بزبانی ساده‌وروان ترجمه نموده واثری نیکو ازخودبیادگار گذاشته‌است. کتاب در ۳۶۲ صفحه به‌قطع وزیری توسط مؤسسه ابن‌سینا چاپ شده. توفیق‌مترجم محترم وسلامت‌ایشان را ازیزدان پاك خواستاریم.

فردوسی نامه بهار

آقای محمد گلبن درکارجمع‌آوری آثار نویسندگان و شعرای معاصر شوقی فراوان دارد وسالهاست که‌نوشته‌های‌اقبال وبهاررا گردآورده وآماده چاپ نموده است. فردوسی‌نامه یك قسمت ازکارهای آقای گلبن است که درسال ۱۳۴۵ بمناسبت هشتادمین سال تولد بهار در ۱۸۶ صفحه چاپ شده‌است. این مجموعه محتوی‌اشعار ومقاله‌های ملك‌الشعرای‌بهار در بارهٔ فردوسی طوسی وبخش اول ازمقالات بهار است. امید است آقای گلبن توفیق ادامهٔ این خدمت فرهنگی را داشته باشد.

اسناد سیاسی

دوران قاجاریه

تألیف ابراهیم صفائی

بررسی تاریخ برمبنای اسناد مهم واصیل سیاسی مطمئن‌ترین طریق تحقیق وپژوهش در رویدادهای تاریخی میباشد وبخصوص در تاریخ یکی دوقرن اخیر ایران که بیشتر روی شایعات واقوال و اغراض اشخاص تنظیم گردیده بررسی اسناد راهی روشن بسوی حقایق می‌گشاید و رازهای مهم سیاسی را آشکار می‌کند.

محقق فاضل آقای ابراهیم صفائی مؤلف بیوگرافیهای «رهبران مشروطه» اخیراً بانتشار کتاب ارزندۀ اسناد سیاسی دوران قاجاریه موفق شده وخدمتی بزرگ بتاریخ‌ایران انجام داده وبهمت‌ایشان برای نخستین‌بار کتابی سرتاسر محتوی متن اسنادبا ارزش‌سیاسی منتشرشده‌است. این‌کتاب حاوی یکصد وشصت‌سند ومشتمل‌برده فصل وپانصد صفحه ودویست وپنجاه‌کلیشه میباشد. فصول‌کتاب بترتیب عبارتست از:

۱ــ اسناد مربوط بقرارداد رژی ــ۲ــ اسناد مربوط به‌امور مرزی ــ۳ــ اسناد مربوط بکشتی رانی‌کارون ــ۴ــ نامه‌های‌سفارت انگلیس ــ۵ــ نامه‌های سفارت‌روس ــ۶ــ اسناد مربوط به قرضه‌های خارجی ــ ۷ــ دستخطهای ناصرالدینشاه ــ۸ــ اسناد مربوط به جمال‌الدین افغانی ــ۹ــ اسنادمربوط به میرزاملکم‌خان ــ۱۰ــ اسناد نهضت مشروطۀ ایران.

درتمام فصول متن اسناد کلیشه شده ورونوشت‌اسناد در برابر متن بچاپ رسیده و توضیحاتی‌کوتاه برای معرفی‌هریك ازاسناد داده شده است.

مطالعه این‌کتاب را به‌ارباب تحقیق توصیه میکنیم.

شکوه

بداغ نا مرادی‌سوختم ای اشك طوفانی — بتنگ‌آمد دلم زین زندگی‌ایمرگ‌جولانی
درین مکتب نمیدانم چه رمز مهملم یارب — که نی معنی شدم نی نامۀ نی زیب عنوانی
از این آزادگی بهتر بود صدره بچشم‌من — صدای شیون زنجیر و قید کنج زندانی
بهروضعی که گردون گشت‌کام من‌نشدحاصل — مگراین‌شام غم را مرگ سازدصبح‌رخشانی
جوانی سلب گشت و حیف‌کامال جوانی هم — یکایك محو شد مانند احلام پریشانی
زیك جو منت این‌ناکسان بردن بودبهتر — که‌بشکافی به معکل‌صخره‌سنگی‌رابمژگانی
گناهم چیست‌گردونم چرا آزرده میدارد — ازین‌کاسه گدا دیگر چه جستم جزلب‌نانی

(استادخلیلی‌افغانی)

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۱۵»

فرهنگهای تازی به پارسی «۱»

السامی فی الأسامی

از

احمد بن محمد المیدانی

ادیب و لغوی معروف قرن پنجم

عکس نسخهٔ مکتوب بسال ۶۰۱ هجری قمری محفوظ در کتابخانهٔ ابراهیم پاشا، ترکیه

چاپ عکسی ۱۲ + ۵۴۳ صفحه، قطع ۲۴ × ۱۷ سانتی‌متر، کاغذ افست ۱۱۰ گرمی

جلد کالینگور بها ۵۰۰ ریال

مرکز پخش: سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تلفن ۶۰۸۰۴-۶ صندوق پستی ۳۲۴۱

نمایندگان فروش: کتابفروشی های ابن سینا، امیرکبیر، زوار، دهخدا، طهوری